تلاش آزادی

محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله پیرنیا

تألیف : باستانی پاریزی

دکتر در تاریخ ، معلم دانشکدهٔ ادبیات

و هنرکدهٔ هنرهای دراماتیک



تلاش آزادی

(محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله پیرنیا)

(با تجدید نظر کامل)

تألیف

باستانی پاریزی

دکتر در تاریخ ـ دانشیار تاریخ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
و هنرکدهٔ هنرهای دراماتیک

تهران ـ ۱۳۴۷

سازمان چاپ و انتشارات محمدعلی علمی

این کتاب بموجب اجازه‌نامهٔ شمارهٔ ۶۱۰/۴۷/۴/۱۰ کتابخانه ملی

نشر شده است

سرزمینی که آدمی جوانی خود را در آن گذرانده، مانند خود ایام جوانی زیباست، بشرط آنکه شخص ناچار نباشد دو باره در آن سرزمین زندگی کند!

« ویل دورانت »

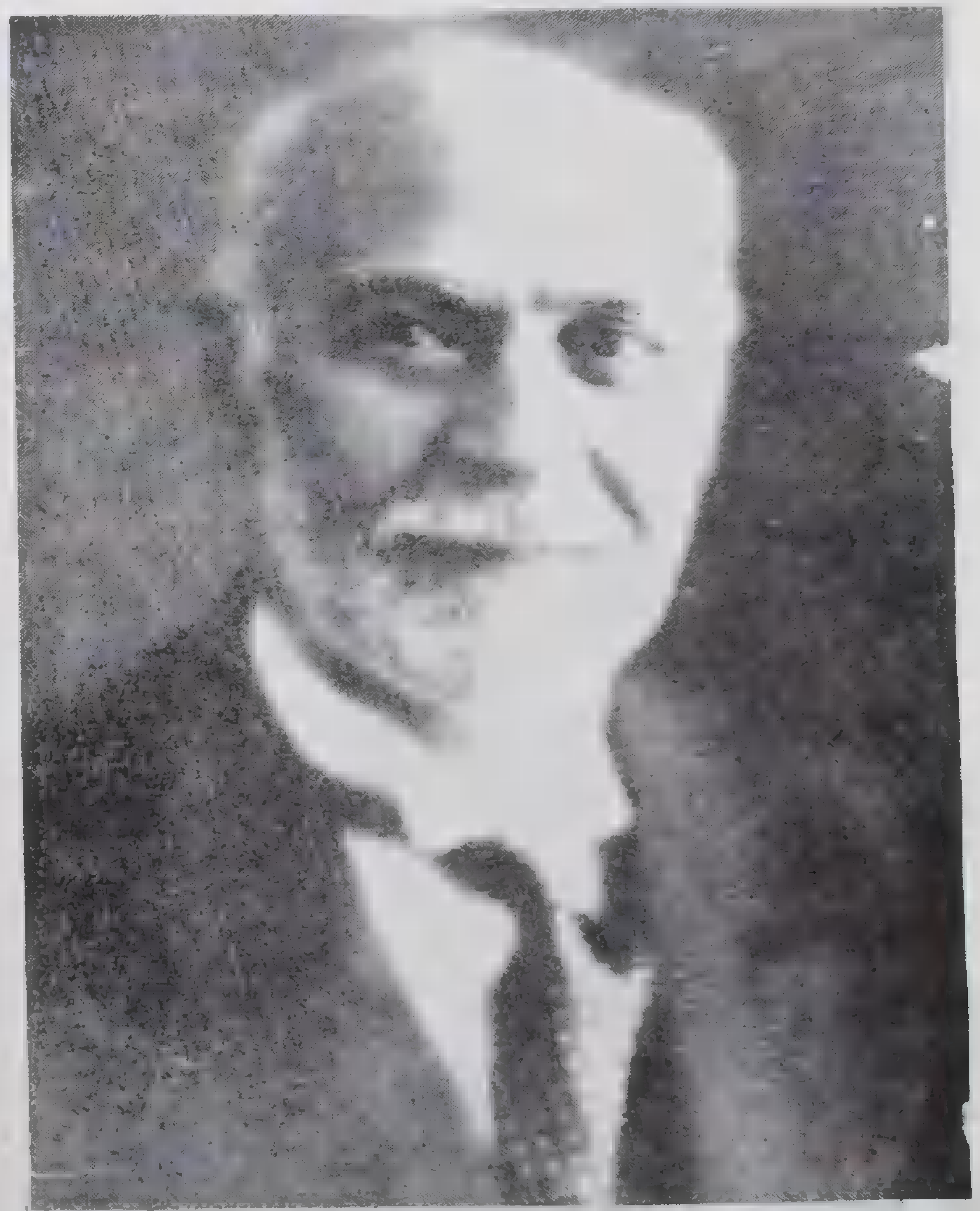
« این کتاب را به یاد ایامی که در کوهستان پرطراوت پاریز گذرانده‌ام به‌پیشگاه‌روان پدرم، مرحوم حاج ملا علی اکبر پاریزی (حاج آخوند) - که بسیاری از مطالب آنرا قبل از رسیدن به‌دانشگاه در همان کوهستان، گاه وبیگاه، اززبان‌او شنیده بودم، تقدیم میدارم. »

ب. پ

فهرست مندرجات

عکس‌ها

خارج از متن



مشیرالدوله (حسن پیرنیا)

مقدمه

شرح حال مشیرالدوله در مهرماه ۱۳۴۱ شمسی چاپ شد وعلت آن بود که به‌سبب تجدید چاپ ایران‌باستان مشیرالدوله، من به‌استخراج اعلام این کتاب دوهزاروهفتصد صفحه‌ای پرداختم و این کار یك سال عمرمرا گرفته بود، ناشرمحترم کتاب‌ازمن‌خواست که چندصفحه‌ای‌شرح حال مشیرالدوله را نیزبنگارم که دراول کتاب چاپ شود .

من باکمال علاقه شروع کردم وضمن نگارش شرح احوال این مرد بزرگ متوجه شدم که کارازیك صفحـه ودوصفحه بیرون است ، او بیست‌سال‌تمام درپرهیجان‌ترین دوران‌تاریخ ایران در کلیهٔ‌امور ذی‌دخل وذی‌نفوذ بوده و رکن اشدّ به‌حساب می‌آمده، علاوه بر آن برای کتاب ۲۷۰۰ صفحه‌ای‌که نمیشود مقدمه ده پانزده صفحه‌ای نوشت ! بهرحال آن‌شرح حال در ۱۴۴ صفحه به عنوان مقدمهٔ ایران باستان وهم چنین جداگانه به چاپ رسید .

ازقضای روزگاردرآن سال مرکز کمیسیون یونسکو در پاریس U. N. E. S . C. O قرارگذاشته‌بود که به تعدادی‌ازکتابهائی‌که درممالك مختلف عضو یونسکو چاپ میشود ، جوایزی بپردازند و در ایران نیز کتابهائی درنظرگرفتند که « مترسلان را بکار آید ومتکلمان را بلاغت افزاید » وبهرحال آن وجیزهٔ ناقص وآن‌دفتریك چشم ما درشهر کوران

پادشاه شد و جزء کتب جایزه بگیر درآمد وجناب علی اصغر حکمت رئیس کمیسیون ملی یونسکو در ایران، آن جایزه را به‌مخلص عنایت کرد وبرای نخستین بارازطریق شرح احوال مشیرالدوله چهارصد دلار آمریکائی زیردندان ماهم مزه کرد!

خواهید گفت: حال که یونسکوجایزه داد، چرا اینقدرکم داد (چهارصد دلاربرابرسه هزارتومان است)، بنده خودم جواب عرض کنم:

نه من فردوسی شاهنامه سرا بودم ونه یونسکو سلطان محمود-غزنوی که برابرهربیت یك دیناریالااقل برابرشاهنامه خروارها بار نیل حواله‌ام کنند، به قول حسین شاه جویاری «برای نان دو پولی که اسب ترکمنی نمی‌بندند!»[۱] درثانی‌جناب‌حکمت که شیرازی‌است‌لابدّ همشهریان خواجوراخوب‌شناخته ومیدانسته است که موقع‌جایزه دادن حدود ومیزان معینی باید در نظرگرفت که قضیهٔ «شادی مرگی» خواجو

۱ـ وقتی درکرمان کسی نانی خریدکه روی نان سوسکی بریان‌شده بود! شکایت به ناصرالدوله فرمانفرما برد، ناصرالدوله نانوارا احضارکرد وپس از توپ وتشرفراوان دستورداد که اورا درتنوربیندازند!

حسین شاه جویباری که ندیم خوش مشرب فرمانفرما بود، به فرمانفرما گفت:

قربان، چه‌شده؟

حاکم گفت:

نمی‌بینی، روی نان این مرد سوسک رایش پخته‌اند؟

حسین شاه گفت:

قربان، برای نان دوپولی‌که دیگراسب ترکمنی برایش نمی بندند!

گویا نانوا دراثراین گفتارخلاصی یافت!

Commission Nationale Iranienne
Pour
l' U. N. E. S. C. O.

Avenue du Musée - Téhéran

Notre Réf :
Votre Réf :
Annexe
Date.

کمیسیون ملی تربیتی و علمی و فرهنگی
ملل متحد (یونسکو)

تهران خیابان موزه

تاریخ ۱۳۴۴/۱۱/۲۴
شماره ۲/۲/۲۵/۳۲۰۳
ضمیمه

نویسنده ارجمند آقای دکتر باستانی پاریزی

اثر جنابعالی تحت عنوان «منیرالدوله» از جانب کمیسیون ملی یونسکو در ایران برنده جایزه یونسکو بمبلغ چهارصد دلار (معادل سی هزار ریال) شناخته شده است.

ضمن اظهار تبریک بمناسبت توفیقی که حاصل فرموده‌اند بدین وسیله چک شماره ۲۲۰۷۱– بمبلغ سی هزار ریال ایفاد میشود.

موفقیت وجود ارجمند را در راه خدمات فرهنگی و اجتماعی آرزومند است.

دبیرکل کمیسیون ملی یونسکو در ایران – فریدون اردلان

تکرارنشود.[۱]

بهرحال، نسخه‌های جداگانهٔ این جزوه تقریباً نایاب شده‌بود، به پیشنهاددوست عزیز، آقای کاوه دهگان، قسمتهائی که حاکی از اوضاع اجتماعی دوران زندگی مشیرالدوله باشد بر آن افزوده شد وچون این دوران پنجاه ساله، یادوران تلاش ملت ایران برای دریافت آزادی ومشروطیت بوده‌است ویادوران تلاش‌آزادی ومشروطیت‌برای نجات خود، ازاین جهت، کتاب را بنام «تلاش آزادی» عنوان دادم وازمؤسس انتشارات محمد علی‌علمی سپاس دارم‌که وسایل‌چاپ آنرا فراهم نموده‌اند.

امیدوارم اگر نقص و عیبی درآن مشاهده شد، به چشم عیب‌پوشی بنگرند ونویسنده را آگاه سازندکه درچاپهای بعد اصلاح شود.

تهران ـ فروردین ماه ۱۳۴۷
باستانی پاریزی

---

۱ خواجوی‌کرمانی درشیرازندیم دربارابنجویان بود.

قاضی احمدسبب وفات خواجورا چنین نگاشته است که خواجو در باب ختان خلف صدق‌شیخ ابواسحق، علی سهل قصیده‌ای درسلك نظم‌کشید. شیخ ابواسحق یك طبق پرزر صلهٔ آن بدوبخشید. مقارن آن حال مولانا متغیرالاحوال گشت و در دم درگذشت. این قول را قاضی احمد ازتاریخ جعفری نقل کرده... اوهم این قول‌ارازتاریخ نگارستان نقل کرده و نوشته است که خواجو بمجرد مشاهده طبق زر شادی مرگ شد وروح او از فرط انبساط درهوا پروازکرد، فی‌سنة۷۵۳ (ازمقدمهٔ دیوان‌خواجو، سهیلی‌خوانساری‌ص ۳۰).
خواجو را درتل‌الله آباد دفن‌کردند.



استاد علی‌اصغر حکمت جایزهٔ یونسکو را به مؤلف اعطاء مینماید

۱

«تاریخ کتابی است که متأسفانه همیشه
آدمی بایستی از وسط آن آغاز کند.»
(ویل دورانت)

سال‌ها پیش در یکی از روز های اواخر تابستان ۱۳۲۵ برای ادامهٔ تحصیلات عازم تهران بودم. قسمت عمدهٔ کویرلوت‌را از کرمان ورفسنجان تا اَردَکان‌وعَقْدا پشت سرنهاده به آبادیی رسیدم که نایین خوانندش، این آبادی شهری است ولی کوچك ودهی‌است امّابزرگ! بااین نام ناآشنا نبودم، حد اقل، شهرتِ عبای معروفِ آنرادرکتابها خوانده بودم، وبعض رجالش را بنام شناخته بودم. مسافرت ما با اتومبیلِ باری بود ومن ورفیق هم‌کلاسم برفرازاتومبیل جای داشتیم و حرارت جوانی وتحصیل بهرحال گرممان داشت. از دورگنبدی‌کبود دراین شهر بنظرآمد وهمسفران گفتند: مقبرهٔ پیری است در نایین، و دیگری گفت مقبرهٔ جدّ خانوادهٔ مُشیرالدوله وپیرنیاهاست. و مُراد میدهد!

من که سه جلدکتاب ایرانِ باستان و ایرانِ قدیم پیرنیارا دیده و اجمالاً خوانده بودم و مُرادِ دِل از تاریخ ایران قدیم یافته بودم سخنش را تصدیق‌کردم.

سالها از این سفر گذشت ، در دورهٔ دانشکده بارها کتاب ایران باستان را زیرورو کردم ، اما اطّلاع مفصلی ازاحوالِ مؤلفش بدست نیاوردم . گاه گاه در بعض کتب تاریخِ معاصر یا جراید بنام‌های مشیرالدوله یا مؤتمن‌الملک که کلمهٔ پیرنیا بدنبالش می آمد ، برمیخوردم ولی هیچیك متضمّن شرح حالی ازاین دونبود .

امسال که ایران‌باستان تجدید چاپ میشد ، قرعهٔ فال بنام من آمد که سطوری چند درباب‌مردی ، که بعقیدهٔ شخصی خود،اورا بزرگترین رجل سیاسی واخلاقی وفرهنگی معاصرمی‌شناسم ، بقلم آرم . این کار البته از حدّچون منی خارج بود ، چه بسیار کسان بودند که شایستگی بیشتر واطلاعات مفصلتر از من داشتند ، ولی شیفتگی و علاقهٔ من به سرگذشت این داهیهٔ قرن بیستم ایران ، پای گستاخی را پیش آورد :

همه در خورد وصال توو من از همه کم

همه حیران جمال توو من از همه بیش

نگارش ترجمهٔ بزرگان عصر ،خصوصاً کسی که چندوره نمایندگی مجلس داشته وچهار باربمقام صدارتِ مملکت رسیده و بیست بار در کابینه‌های مختلف وزیر بوده وهم اکنون بیش از ثلث قرن از وفات او نگذشته است ، کاری دشواراست ، چه اصولاً تاریخِ این ایام هنوزدر عین بیطرفی وبی‌غرضی به رشتهٔ تحریر نیامده، بساازبازیگران صحنه‌های آن ، هنوزحیات دارند و طبعاً خاکستر شُبَهات از چهرهٔ عقاید و آراء برکنار نرفته وغرض‌ها و کینه‌ها و اوهام وتصوّرات ازآئینهٔ دلها زدوده نشده است ، پس چگونه توان براحوال کسی بی‌غرضانه آگاه شد که حدود بیست و پنج سال عمر خود را در کشاکش بزرگترین حوادث

عصر گذرانده ودر تحولات بزرگ کشور ، بحق ، عنصری مؤثّر بوده است ؟

باهمهٔ این احوال به مصداق مالایُدْرَکُ کُلّهُ لایُتْرَکُ جُلّهُ ، بقدر ُقدرت خود دست بدین مهم یازیدم ، وشرح حالی تاحّدی مختصر از مرحوم حسن خان پیرنیا ُمشیرالدوله وپدرش میرزا نصرالله تهیه کردم که هر چند ناقص است ولی بهر حال گوشه‌ای ازیك دوران کوتاه از تاریخ ایران را ـ که اتفاقاً پرازحوادث وپیش‌آمدهای مهم وسهمگین است ـ دربردارد .

مرحوم مشیرالدوله درپیدایش مشروطیت ، درماجراهای محمد علی شاه ومشروطه خواهان ، دراعتراض به‌قرارداد ۱۹۰۷، درلغوقرار-داد ۱۹۱۹ ، درختم قضایای خیابانی وجنگل و اعادهٔ آذربایجان ، در وقایع کوتای ۱۲۹۹ ، ودرقضایای جُمهوریّت، همه‌جا َدخیل و وارد و عضو ُمؤثربوده وهمه جا جانبِ مردم وعامّه ودرعین حال رعایت حق وحقیقت وانصاف وحفظ آرامش را میگرفته است . شخصیت مافوق عادی وقابل‌قبول اودربین‌اشراف، وهم طبقات متوسط ، باعث میشد که دربیشترمسائل عنوان َحکم َ وواسطه داشته باشد . در پیدایش فرهنگ جدید وایجاد مدرسهٔ علوم سیاسی وحقوق وهمچنین ایجادِ دادگستری جدیدِ ایران، سَهْمِ اکبرازآن‌اوست وباهمه اینها نگارش‌سه جلد ایران باستان مقام وحق اورا تابدان پایه بالا میبرد که حق فردوسی وشاهنامه برملت ایران ، باکمی تَسامُح ، باآن تفاوت زیادی ندارد .

اینك با توجه باین مراتب ، به ترجمهٔ حال او و خاندانش می‌پردازیم :

« عرفا اگر یافتند خوب یافتند و اگر هم بافتند خوب بافتند» .

پیر نایین درشهر نایین - بیست فرسنگی اصفهان و سی - وپنج فرسنگی یزد - زیارتگاهی است بنام مُصلّی ، که امروز مُرادْ ومَرْجَعِ اهالی نایین است ومردم را بدان اعتقادی است .

دربن بارهٔ گاه عارفی روی در نقاب خاك كشيده که«میرعَبدُالوَهّاب» نام داشت و« درویشی بی‌خویش وعارفی حقیقت اندیش بود» [1]. حاجی عبدالوهاب ازعرفای سلسلهٔ نُوربخشیه بود که خلافت را ازمیرمحمدتقی شاهی یافته بود .[2]

محمد حسن کوزه کنانی(آذربایجانی)، باپدرش محمدحسن اوایل عهد قاجاریه ازتبریزبه یزد وسپس به نایین آمدند . محمد حسن خدمت پیررا دریافت ومرید اوشد ، ومقاماتی دریافت .

آقامحمد پسرحاج عبدالوهاب که درحیات پدردرگذشته بود سه دختر داشت که یکی را پیر[3] به مرید خود حاج محمد حسن -

---

۱ — زین‌العابدین شیروانی ، بستان السیاحه ، ذیل لغت نایین . مشهور است که روزی جناب قطب‌الاقطاب زاهد ودرویش واقعی مرحوم حاجی عبدالـوهاب نایینی بخانهٔ پدرصدر(اصفهانی) تشریف‌آورده بودند، صدرمرحوم درسن طفولیت بوده وارده‌جلس میشود،مرحوم پدرش میگوید : حسین ، درفلان جا بنشین . حاجی میفرماید آقامحمدحسین بالا بیا ، حاجی‌محمدحسین بالاتربیا ، حاجی محمد حسین ضابط‌بلوکات‌وحاکم شهر اصفهان بالاتر بنشین، بیگلربگی بالاتر، امین‌الدوله پادشاه بالاتر، نظام‌الدوله بالاتر، صدراعظم‌ایران والسلام ، فرزند بیا نزد من بنشین .. . (صدرالتواریخ)

۲—حاجی نایب‌الصدرشیرازی ، طرایق‌الحقایق ص ۹۶

۳ — کلمهٔ پیرکه دراول بسیاری ازامکنهٔ مقدس ایران آمده است (مثل پیرجاسوس

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

کوزه‌کنانی داد. پیر بسال ۱۲۱۲ قمری[۱] درگذشت و در نایین مدفون شد وخلافت ولقب او به حاجی محمد حسن رسید و این همان حاجی محمد حسن است که زمان عبور عباس میرزا نایب السلطنه و پسرش محمدمیرزاازنایین برای فرونشاندن‌انقلابات کرمان (۱۲۴۵ق.)[۲] هنگامی که محمد میرزا قلیانی چاق کرد ودرخانقاه بدست حاجی داد، پیردعایش کرد واورا پادشاه آینده خواند، «ودرحضوروالکنایة ودر غیاب صراحة به پادشاهی محمد شاه اشارت کرد.»[۳]

حاج محمد حسن نود وچهارسال مرحلهٔ زندگی طی کرده و در سنهٔ ۱۲۵ ق‌مرحوم شده[۴] ... واین عمارت مُصلّی که‌امروز مزار اوست بدستورمحمد شاه پس‌ازیافتن مقام سلطنت، وبرای ادای سپاس ساخته شده‌است[۵].

آقامحمدپسرپیرعبدالوهاب، دوپسرداشته که یکی‌را نام ابوطالب بودو از این پسر، پسری محمد نام پدید آمد واین محمد پدر میرزا نصرالله‌خان نایینی معروف است که مشیرالدوله لقب داشت وپدرحسن پیرنیا بود.

بقیه ازصفحهٔ قبل

وپیرحمزه وپیربکران وپیرتاکستان وپیرداود وپیرجمال و پیرعلمدار وپیربنه و...) به معنای مقدس وپاك است وحتی کلمهٔ‌کتل پیرزن نیزکه در فارس است، به معنای‌کتل زن مقدس باید باشد نه زن پیرومقصود ازآن فرشتهٔ ناهید بوده است.

درین باب رجوع‌کنید به‌مقالهٔ نگارنده تحت‌عنوان «ابنیهٔ دختردرایران» مجلهٔ‌باستانشناسی شماره ۱ و۲، ص ۱۳۲

۱ــ سال جلوس فتحعلی‌شاه. (بابا،۱۲۱۲)

۲ــ تاریخ کرمان مصحح‌نگارنده‌ص۳۸۲

۳ ــ روضةالصفا، جلد قاجاریه ذیل وقایع ۱۲۴۶

۴ صدربلاغی، حاشیه تاریخ نایین، ص ۱۲۴

۵ ــ هدایت، خاطرات وخطرات، ص ۲۰۴



مصلی، مزار پیر نایین

بایدگفته شود که اولاد دختری پیر، به پیرزاده شهرت دارند.[۱] واولاد پسری او به پیرنیا، واصلا این خانواده را در نایین خانوادهٔ «مصلائی‌ها» گویند.

«اگرخاك هم بسرمیکنید،
پای تل بلندی بکنید.»

مشیرالدولهٔ بزرگ نصرالله‌خان‌دراوایل‌عمر از نایین‌جلای‌وطن کرده وباسه سرمایهٔ بزرگ بتهران آمد: سرمایهٔ او ازپشت کار وهمت مردم یزد، زرنگی و هوش اهل اصفهان وقناعت و بردباری وحوصلهٔ مردم خور وبیابانك مایه میگرفت. نایین درمیان‌این سه ناحیهٔ معروف ایران واقع است.

میگویند مدتی به‌کتابت تحصیل معاش میکرده، بعد در ادارهٔ میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله (آصف‌الدوله) نوکری پیداکرد که تقریباً ماهی به‌دو سه تومان مواجب خدمت میکرد تازمانیکه میرزا سعید خان مؤتمن‌الملك وزیرامور خاجه میشود میرزا نصرالله خان هم آن اوقات داخل وزارت امورخارجه شده وپس ازمدتی که درآن اداره خدمت میکند، مرحوم ابراهیم خان نایب الوزاره به کارگزاری مهام خارجهٔ آذربایجان مأمورومیرزا نصرالله هم بسمت منشی‌گری‌اوبه‌تبریز میرود ودرآنجا مُتأهل میشودودخترحاجی میرزاتقی‌آجودان‌کارگزاری را (که مادرحسن پیرنیاباشد) اختیارمیکند. وبعد ازفوت نایب‌الوزاره به تهران مراجعت میکند.[۲] (۱۲۹۷ ق)

اودرابتدا دروزارت لشکرسمت محاسب وسررشته داری داشت،

---

۱ ــ معروف ترین آنان حاجی پیرزادهٔ نایینی است، رك: ایرج افشار، ادوارد برون وحاجی پیرزاده، یغما، ۴۲۰:۷

۲ ــ ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۴۴

رفته رفته پیش میرفت تامورد توجه اتابك قرار گرفت، میرزا علی اصغرخان سرانجام وزارت لشکررا باوارزانی داشت ، درزمانی که وزارت مخازن عسکری با مُعَیرالممالك بود او وزارت لشکرراداشت و بودجهٔ مخازن توسط وی تصویب وامضاء میشد .[۱] در ۱۳۱٤ ق فرمانفرما وزارت جنگ را بشرط قبول وزارت لشکر مشیرالدوله، پذیرفت .[۲]

درابتدای کاروزارتخارجه (۱۲۹۹ق) لقب مصْباح‌المُلْکی داشت و در ۱۳۰۸ ق به مشیرالمُلك مُلَقّب شد . بعد از قتلِ ناصرالدین شاه محسن‌خان مشیرالدوله که وزارت خارجه را داشت و برای استعلاج به فرنگ رفته‌بود درپاریس درگذشت . درین وقت اتابك ، میرزا نصرالله خان را از وزارت لشکربه وزارت خارجه آورده ودرماه ربیع‌الثانی سال ۱۳۱۷ ق وزارت خارجه ولقب مشیرالدوله را باوسپردند .[۳]

رسم بخشیدنِ القاب در آن دوران چنین بود که دیواری فرومیریخت وگودالی پرمیشد !

---

۱ ــ درباب روابط اتابك ومشیرالدوله گویند : مشیرالدوله تاآنجا مورد اطمینان بود که مهراتابك دردست اوبود ونامه‌های اورا به مهر میرساند و سپس مهر را درکیسه گذارده به اتابك میداد. روزی پس ازرفتن مشیرالدوله از منزل اتابك ، تلگرافی‌آوردند که قرار بود اتابك مهرکند ، صدر اعظم کیسه را به دکتراحیاء الملك شیخ داد که باز کند وتلگراف را مهرنماید ، او بادم خویش مهررا مرطوب ساخت وبرکاغذ چسباند ، ولی پس از مهرکردن بخنده افتاد. اتابك گفت: حکیم چرا بیخودی میخندی ؟ دکتر جواب داد : برای اینکه مهرآقارا چسباندم ولــی اثر مهر مشیرالدوله را میخوانم ! معلوم شد مشیرالدوله پس از مهرکردن نامه‌ها ، مهرخود را در کیسه نهاده ومهر اتابك را همراه برده بود .

(دوستعلی معیرالممالك ، یغما : ۹ : ۲۷۵) .

۲ ــ ناظم‌الاسلام ، تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۴۴

۳ ــ مستوفی ، زندگانی من ، ص ۹۸ . تاریخ بیداری ص ۴۴۵ . تاریخ زایین ص ۱۵۴ .

مشیرالدوله بزرگ و آزادیخواهی

در این ایام بود که انقلاب مشروطیت ایران بمرحلهٔ نهایی رسیده صورت ظهور و بروز می‌یافت و آزادیخواهان و احرار از گوشه و کنار سر بلند کرده آزادی و عدالت میخواستند ، البته دربار و اطرافیان مُستبدِ مظفرالدین شاه که عین‌الدوله رأس آنان بود چون دیواری قطور ولی ازخشت وخاك دربرابر امواج پرصدا و پرجوش و خروش مشروطیّت ایستادندو البته بی‌نتیجه ماند. پس‌ازعزل‌اتابك وعزیمتش به‌صوب حجاز عین‌الدوله صدراعظم شد ، درهمانروزهایی که عین‌الدوله دربرابر علماء ومشروطه خواهان ایستاده و کوس لِمَن المُلکی میکوفت و تُجّار وعلماء به قم مهاجرت کرده بودند ، نصرالله خان مشیرالدوله رُلِ میانجی را داشت ، وحتی « مُقَرّر شد که مشیرالدوله باجمعی ازرؤسای تجار روانهٔ قم شده علماء را برگردانند و به مشیرالدوله وکالت‌تام میدهند که ازطرف دولت هرقراری که صلاح بداند باعلماء بدهد و هرگونه اقدامی لازم باشد بنماید ، واو آمادهٔ رفتن میشود که درهمین حال تلگراف از تبریز ازطرف ولیعهد به توسط مشیرالدوله به‌شاه میشود حاصلش آنکه بخاطر یکنفر(عین‌الدوله) نمیشود چشم ازسلطنت پوشید ، بالنتیجه شاه برای عزل اتابك حاضر میشود و«اودر۷جمادی‌الاول ۱۳۲۴ق استعفا نمود[۱].» البته استعفای اوعادی نبود ، عین‌الدوله دربرابرحریفها پایداری میکرد واستعفا نمیکرد وسرانجام بعنوان اعتراض به مُبارك آباد رفت . روزی ناصرالمُلك ومشیرالدوله که ازطرف شاه حامل پیامهای سخت بودند به قهر به خانهٔ اورفته مجبور به‌استعفایش کردند، مشیرالدوله بجای اووزیر

۱ ــ حیات یحیی ، ج ۲ ص ۷۶ و۷۸



میرزا نصرالله خان مشیرالدوله

اعظم وسپس صدراعظم شد.[۱]

روزچهارشنبه دهم جمادی‌الآخر ۱۳۲٤ ق هجری بود که بازارها بسته شد وبازاریان و محصلین مدارس درسفارت انگلیس چادُرزدند و درهمین‌حال مردی که سوارقاطربود وارد سفارتخانه شد وگفت «مردم مژده دهید که عین‌الدوله معزول‌گردید.» باری، منصب صدارت‌را دادند به مشیرالدوله که سی‌سال قبل مُنشیِ نظام‌السلطنه بود ومواجب او در ماه سه تومان بود.[۲]

مشیرالدوله اول‌کاری که‌کرد، دست به‌آزادی محبوسین سیاسی زد. توضیح آنکه میرزا آقای اصفهانی ازمحبس‌کلات تلگرافی بدین مضمون به مشیرالدوله مخابره‌کرد:

دیدی که خون نا حق پروانه شمع را
چندان امان نداد که شب را سحرکند

مشیرالدوله‌گفت‌ازاعلیحضرت شاه استدعا میکنم که محبوسین‌را مرخص نمایند. باروحیهٔ حُرّیت‌دوستی که مشیرالدوله داشت وباروابط صمیمانه وکریمانه ای که میان اوو‌شاه بود، چند روز بعد فرمانِ مشروطیت را ازمظفرالدین شاه‌گرفت[۳] وازعلماکه ازتهران خارج شده

---

۱ ــ رجال عصر ناصری، یغما، ۹ : ۲۸۵

۲ ــ تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۵۸

۳ ــ روابط مظفرالدین شاه بامشیرالدوله بسیارحسنه بود وبسا اوقات شوخیهایی مناسب نیزفیمابین میآمد، معیرالممالك می نویسد :

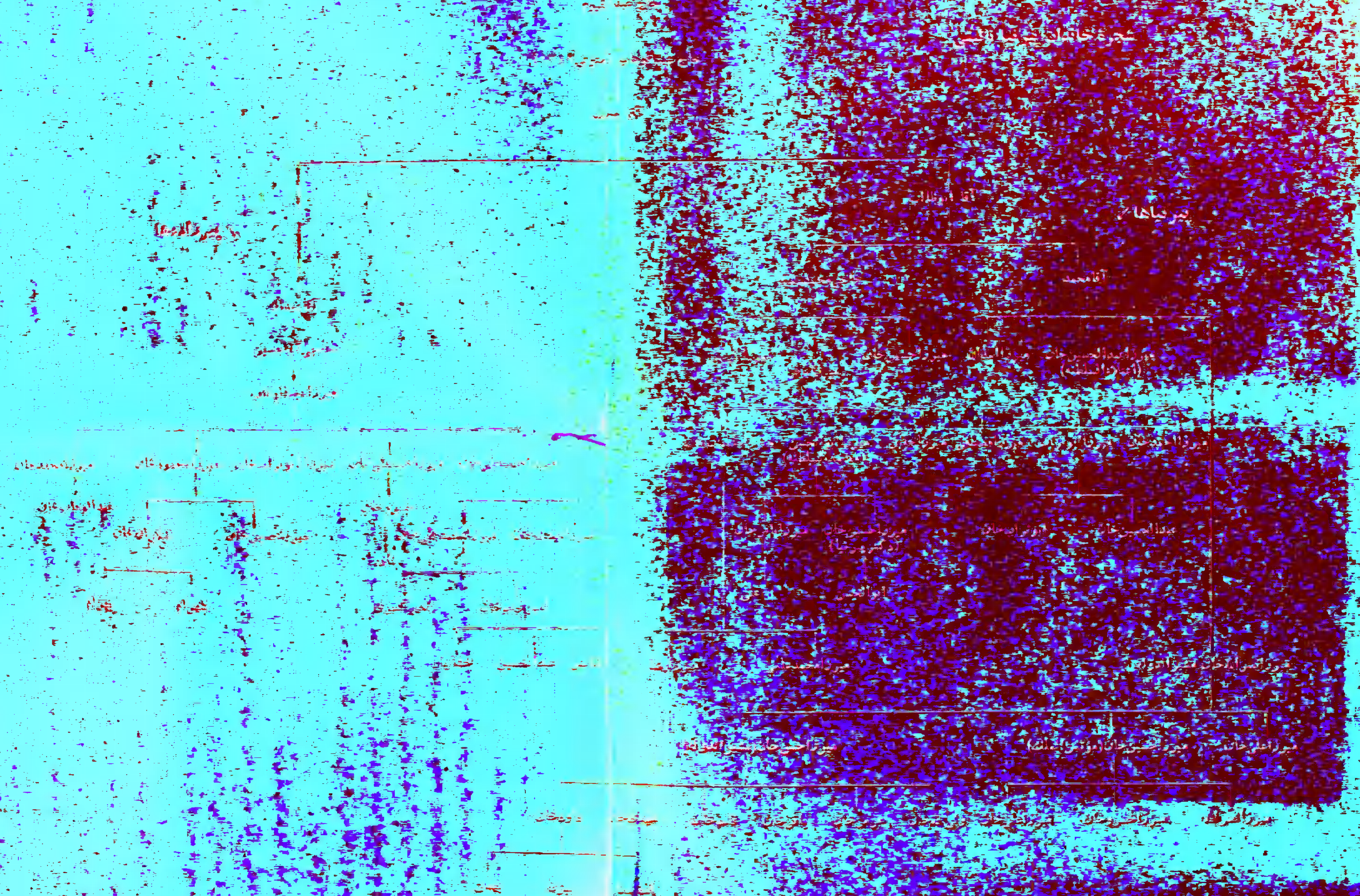
«روزی مظفرالدین شاه‌وضومیساخت و دربن هنگام مشیرالدوله در کنارش ایستاده بود، شاه انگشتری زمردی درشت و عالی که در دست داشت از انگشت در آورده به مشیرالدوله داد و او هم بلا فاصله تعظیم عظیمی بعمل آورد و انگشتری را بوسیده و در انگشت کرد وگفت : خداوند سایهٔ مبارك قبلهٔ عالم را از سرخانه زاد خدمتگزار کوتاه نفرماید !!.»

DATE LABEL

DATE LABEL

176
94
200

475



آقا محمد
ابوالحسن

76

200

276



بودند درخواست مراجعت کرد و سپس طی اعلامیه‌ها و لـوایحی مردم را به تشکیل مجلس وانجام انتخابات ورعایت اصول دموکراسی امیدوار و مطمئن ساخت. [۱] وهمهٔ اینها بکمك فرزندانش، خصوصاً حسن خان، صورت گرفت که مفصلا درین‌باره سخن خواهیم گفت.

روزیکشنبه ۲۹رجب۱۳۲٤ق‌بواسطهٔ نزاعی که بینَ مجدُالدوله وامیربهادُر درمجلس صدراعظم‌شده بود ،وبه شرف صدارت برخورده بود لذا صدراعظم‌درمقام استعفا برآمد ومراتب را حضورشاه عرض کرد، اعلیحضرت متغیرشد، وفرمودآنچه صلاح دانید معمول واجرا دارید، وزیردربارراچه باین مذاکرات!

روز شنبه۱۷ شعبان ۱۳۲۴ ق تهیهٔ مجلس را می‌بینند کـه فردا درعمارت باغ گلستان درحضوراعلیحضرت منعقدگردد [۲]. اولین دولت قانونی مشیرالدوله در ۱۸ شعبان ۱۳۲٤ ق «ششم اکتبر ۱۹۰۶ م» تشکیل شد.

مشیرالدولهٔ بزرگ ومحمدعلیشاه

مظفرالدینشاه درخزان سال ۱۳۲٤ درگذشت. مشیرالدوله مثل بسیاری‌ازوزرای‌پیر، دل‌نابخواه تاج برسرمحمدعلیشاه مغرورجوان گذاشت [۳] وحال آنکه قلبش بدین سلطنت‌گواهی نمیداد. شواهد واماراتی هست که مشیرالدوله بگفتاروعمل درلَقْ کردن اساسِ سلطنت او بـی تأثیر نبوده است:

---

۱ ــ برون، انقلاب ایران ص ۱۲۱

۲ ــ تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۵۱۳ وص ۵۵۰

۳ ــ جملهٔ «ای شه بدبخت» تاریخ جلوس اوست.

«دختر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (مادر آقای جمشید مفخم) درچند ماه قبل‌ازصدارت پدرش، خواب دیده بود که پدرش ازدر وارد شده تاجی در دست دارد ومیگوید: «تاج محمد علی میرزاست، باید السّاعه بروَم برسرِ اوبگذارم». دخترمتوجه میشود که تاج را ازبرف ساخته‌اند وبپدرمیگوید. نگاهی کرده جواب میدهد: «برای مدتی که برسرتخت میماند کافی‌است!». این خواب را من (مستوفی) از پیرنیا شنیده‌ام[1].

وبازگویند روز تاجگذاری (۵ ذیحجهٔ ۱۳۲٤ ق) مشیرالدوله تاج را پیش وپس برسرشاه‌گذارد وتوجه نکرد، ولی شاه خود متوجه شده تاج را برگرداند وعده‌ای این‌را خوش یُمْن ندانستند، وهم‌گویند که محمد علیشاه به مشیرالدوله گفت تاج کیانی چرا اینقدرسنگین‌است؟ (محمد علیشاه بعلت سنگینی تاج مجبورشدکه آنرا بهردو دست نگاه‌بدارد وپس ازچند دقیقه تاج را برداشت وبجای آن کلاه رسمی را بر سرگذاشت)[2]. مشیرالدوله جواب داد: «قربان، برای سرشما سنگین است.»!

باری، مشیرالدوله همچنان بصدارت برقراربود تاآنکه محمدعلیشاه اتابك را ازاروپا احضار کرد، میرزا نصرالله خان تَمارُض کرد وازکارخارج شد[3]. احتمال میرود که سبب کناره‌گیری اوناتوانی او در جلوگیری‌ازخودسری شاه وسیاست‌منافی وطنخواهانهٔ او در برانداختن

---

۱ ــ عبدالله مستوفی، زندگانی من. ج ۲ ص ۲۴۲

۲ ــ تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۸۸، کتاب‌آبی‌گذارش ۱۳ ژانویه ۱۹۰۷م

۳ ــ خاطرات وخطرات ص ۲۰۲

مجلس ـ که بهرقیمت، ولو بامداخلهٔ اجنبی ، درپیش گرفته بوده ـ باشد[1] (محرم ۱۳۲۵ ق = ۱۷ مارس ۱۹۰۷ م) . کابینهٔ بی‌رئیس الـوزراء تشکیل شد (اتابك هنوزدرفرنگ بود) .

سِراسپرینگ رایس به سِر ادوارد گِری درگزارشی (۲۸ مارس ـ ۱۹۰۷ م) مینویسد :

درهفدهم همین ماه مشیرالدوله صدراعظم معزول گردید ، کاشیها درحق وی بی‌اندازه سعایت می‌نمودند وبشاه همچو فهمانیده‌اند که‌تمام اشکالات وزحماتیکه آن اعلیحضرت دچارشده است همانانتیجهٔ ضعف صدراعظم وطرفداری اوست‌ازملّت. فردای آنروزمشیرالدوله ازطهران به عمارت ییلاقی خود حرکت کرده وخیال دارد پس از چندی عـازم اروپا شود .

پسرارشدش‌ملقب به مشیرالملك (حسن پیرنیا) ازین ببعد سفیر پطرزبورغ نخواهدبود وهمراهٔ پدرخویش که محترماً نَفْيِ بَلَدْ میشود خـواهد رفت و دوّمین پسرش مؤتمن الملك در طهران توقف خواهد نمود .

روز ۲۱ وزرای جدید معرفی شدند ، مجدداً شاه به امین‌السلطان که هنوز درسویس بود تگراف کرد که عازم تهران شود . [2] و اودر ۲۷ ربیع‌الاول پس ازملاقات باسران‌روسیه ، ازاروپا وارد ایران شد .

مرحوم مخبرالسلطنه هدایت می‌نویسد : « اتـابك برای تشکیل کابینه ، مرا نزدِ نصرالله‌خان مشیرالدوله فرستاد که وزارت خـارجه

۱ ـ براون ، انقلاب ایران ص ۱۴۵

۲ ـ کتاب‌آبی، ص ۵۹

قبول کند. رفتم، درویشی نکرد».

روز امضای قرارداد ۱۹۰۷ م (= ۲۱ رجب ۱۳۲۵ ق)[1] اتابك بقتل رسید.



عباس آقاضارب اتابك

مرحوم هدایت گوید: من واتابك با تقی زاده و امینُ‌الضرب وسید عبدالله وصَنیعُ‌الدوله نشسته در اصلاحات مذاکره می کردیم. اتابك برخاست و باتفاق سیّدعبدالله رفتند. چند دقیقه فاصله شد. خواستیم حرکت کنیم، امین‌الضرب جلو گرفت و گفت: اتابك را زدند. اندکی تأمل کرده ازدر دیگر رفتیم.[2]

☆☆☆

«میگویند قاجاریه، وقت احتیاج وحاجت وترس و کار کمال تملق را دارند و رفع آنها که شد، دیگر نمی‌شناسند!»
(ازیك نامهٔ عباس‌میرزا قاجار)

مرگ مشیرالدولهٔ بزرگ

قتل امین‌السلطان، به‌گلولهٔ عباس آقای تبریزی استعفای سعدالدوله را ازریاست مجلس پیش آورد، مجلس در ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷ احتشام‌السلطنه را بریاست برگزید. سه روز بعد (جمعه ۴ شعبان ۱۳۲۵ ق ۱٤ سپتامبر ۱۹۰۷م) نصرالله خان مشیرالدوله که به ریاست وزراء نامزد شده وازهمکاری باسعدالدوله سرباززده بود، ناگهان، در محیط پراز

---

۱ ــ محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس، ص ۲۰۶۵، فکرآزادی ص۲۶۸.

۲ ــ گزارش ایران، ج ۴ ص ۳۹



میرزا علی‌اصغرخان اتابک

سوء ظنّی فوت کرد [1] و در همان روز سعدالدوله بوزارت خارجه منصوب شد.

میگویند محمد علیشاه درمقام انتقام برآمده از جهت اینکه وی روی خوشی به سلطنت محمد علیشاه نشان نمی داد اورا مسموم نمود [2] وعجباکه سرنوشت امیرکبیر و قائم مقام و اعتمادالدوله (ابراهیم‌خان) هم‌قبل‌از او بهمین‌نحوبود وگویی‌این‌سنتی بود درخاندان حکومتی‌قجر.

«در چهارم شعبان ۱۳۲۵ ق مشیرالدوله بدون سابقهٔ کسالت در رستم‌آباد شمیران فوت میکند. تصورمیشود که اورا مسموم کرده‌باشند، چه درروزمزبورعلاءالدوله رستم‌آباد مهمان بوده‌با هم‌ناهارمی‌خورند، بعداً صدراعظم به اندرون رفته بفاصلهٔ کمی حالش بهم‌خورده‌یکساعت از شب رفته وفات میکند.» [3]

وزیر مختار انگلیس در ایران، اوضاع را طی گزارشی چنین مینویسد:

«ازقلهك، ۱۳سپتامبر۱۹۰۷ م

اوضاع بدترگردیده وبی نظمی مملکت بواسطهٔ مردن اتابك افزایش یافته است... درین تازگی هیئتی مشیرالدوله را ملاقات وبوی تکلیف پذیرفتن شغل نموده، مشارالیه از قبول‌آن امتناع می داشت، مگراینکه پول باو برسانند ومیگفت هرگزمسؤولیت خطرناك‌استقراض از خارجه را به عهده نخواهدگرفت». [4]

جریان مرگ ناگهانی مشیرالدوله در مجلس نیز منعکس شد و

---

۱ ـ معیرالممالك مرگ مشیرالدوله را دریغما (۹ : ۲۹۶) بسال ۱۳۲۸ ق ضبط کرده است‌که مسلماً اشتباه‌است.

۲ ـ برون انقلاب ایران ص ۱۲۲ و۱۵۸ ، تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۴۸

۳ـ ازتاریخ خطی‌شریف. بنقل‌ازتاریخ مشروطیت ایران‌محمدحسن‌ادیب‌هروی،ص ۹۷

۴ـ کتاب‌آبی ص ۱۶۱، از مکتوب سراسپرینگ رایس به سرادواردگری

گفتگو هایی پیش‌آمد. بد نیست عیناً ازگزارشهای مجلس نقل شود.

در جلسه پارلمانی شنبه ۵ شعبان ۱۳۲۵ ق

میرزا ابوالحسن خان از رئیس مجلس پرسید:

جناب‌مشیرالدوله مرحوم شده‌اند؟

احتشام‌السلطنه رئیس- بلی

ابوالحسن خان- این‌مردیکی‌از رجال‌بزرگ خیرخواه ملت‌بود،ممکن است تحقیق‌شود که باحال‌خود مرده است؟ امروز برمجلس‌لازم است‌که هر کس‌ازرجال بزرگ وغیره که وجودآن‌برای‌ملت فایده داشته باشد وفوت شود تحقیق‌شودکه بحال‌طبیعی فوت شده یاخیر.

رئیس ساکت ماند.

رئیس‌التجار ــ جناب رئیس در باب فوت مشیرالدوله چه فرمودید؟

رئیس- ممکن است الآن باتلفن تحقیق‌شود.

چند نفر از طرف مجلس برای تحقیق‌معین شود .

حاج‌امین‌الضرب- اینطورخوب‌است‌که‌بوسیلهٔ تلفن اسامی اطبایی‌که درآنجا بودند معلوم شود تا در صدد تحقیق برآیند ....

در جلسه بعداز ظهر، محقق‌الدوله گفت: در جواب تلفون مجلس، جناب مؤتمن‌الملك خیلی اظهار تشکر وامتنان نموده‌گفتند دیروز مبتلا به‌مرض‌قولنج شده بعد ازآن سکته روداد، دکتر انگلیسی آوردیم‌که تشخیص دهد چه بوده ، فعلا در امامزاده صالح بطور امانت گذاشته شده است.

(از مذاکرات مجلس)

چنین بود سرگذشت مردی ،که در جوانی به پسران خود گفته بود: «یکشب مرحوم حاج محمدحسن جد خود را در خواب دیدم‌که

یك کیسه بمن‌داد و گفت: نصر الله ، درین کیسه هرچه هست‌متعلق بتـو می‌باشد، کیسه را باز کردم، دیدم‌سه عدد مهردر آن کیسه است، که یکی مهر وزارت لشکر می‌باشد و دیگری مهر وزارت خارجه ودیگری‌مهر صدارت....»

ناظم‌الاسلام‌گوید: مشیرالدوله در زمان صدارتش بخوبی سلوك نمود، ظلمی نکرد، کسی را معدوم نکرد وخانه‌ای راآتش نزد، وطن‌فروشی‌ننمود، باخارجه نساخت و آثاربدی درعالم نگذارد. مشیرالدوله ازاولین اشخاص‌مؤسسه است‌که سرا پردهٔ مشروطیت را بلندنمودند[1]»

او را در امامزاده صالح تجریش (شمیران) بخاك سپردند.

باری‌چوفسانه میشوی‌ای‌بخرد افسانهٔ نیك شو، نه افسانهٔ بد

۱ــ تاریخ بیداری ایرانیان،ص ۴۴۳ و ۴۴۷

۲

حسن پیرنیا

محیط اجتماعی او

عَلَمّوهُمْ وَکَفی

«اگر برنامه یکساله دارید برنج بکارید. اگر برنامه دهساله دارید درخت غرس کنید ولی هرگاه برنامه صدساله داریدآدم تربیت کنید»!
«کنفوسیوس»

تحصیلات

در اوائل سال ۱۲۹۱ ه ق (۱۲۵۲شمسی) [۱] در خاندان نصرالله خان مشیرالدوله، پسری پا بدنیا نهادکه حسن نام‌گرفت. ودو سال بعد از او پسری دیگر آمدکه حسین نامیده شد. میرزا نصرالله‌خان به تربیت‌این دو فرزند علاقهٔ بسیارداشت و چون خود مردی آزاده ومترقی و فضیلت دوست بود، از ابتدا بفکر تحصیل فرزندان افتاد و بهمین سبب در اوان ُخردی وسایل تحصیل آنان را تهیه کرد . تحصیلات مقدماتی فارسی وعربی را حسن‌خان از

۱ــ شش مشیرالدوله، ایرج افشار، جهان‌نو. اشعار جاویدان پارسی، امیر مسعود سپهرم. رجال مشهور صدر مشروطیت، یغما: ۵۱۶، درین رساله‌که ظاهراً در ۱۳۲۶ ق تألیف شده گوید: سن او (حسن‌خان) بیش ازچهل سال است و بنابراین تولد او در همین حوالی باید اتفاق افتاده باشد.

معلمین سرخانه فراگرفت که از آن میان شیخ‌لطفعلی نامی، که‌درمدرسهٔ مروی طلبه بود، بخواهش آقا ادبیت و عربیت به حسن می‌آموخت.

حسن و حسین و برادر خرد سال دیگرشان علی پس از آنکه بمقدمات زبان و ادب آشنایی یافتند، از طرف پدر عازم تحصیل اروپا شدند. حسن به روسیه وحسین وعلی بپاریس رفتند و هنوز سن زیادی نداشتند، بقرار اظهار آقای داود پیرنیاپسر حسن‌خان مشیرالدوله،درین وقت حسن ۱۴ سال داشت. مستوفی گوید نصرالله خان وقتیکه مصباح‌الملك و رئیس ادارهٔ روس بود سه پسر خود حسن وحسین و علی را برای تحصیل باروپا فرستاده بود[1]،وچون‌بسال ۱۳۰۸ ق‌ازمصباح‌الملکی به مشیرالملکی تغییرلقب یافته بنابر این حداکثر تا این سال (که ۱۷ سالگی حسن‌خان) میشود بایستی او را به خارج‌فرستاده باشند.

موقعیکه حسن‌عازم مسکو بود،بدستور ناصرالدین‌شاه که‌حسودان تحریك کرده بودند در انزلی متوقف‌گردید. پدرش که‌آن زمان عضو وزارت خارجه بود بتوسط امین‌السلطان مجدداً وسایل حرکت‌آنها را فراهم کرد. [2]

حسن درمسکو به مدرسهٔ « کادِکسی‌کُرپوس» که مدرسه‌ای‌نظامی بود وارد شد. حسین در پاریس در پُلی‌تکنیك بکارپرداخت.

علی پسر زیبا و برازندهٔ او دراروپا مسلول شد و بدرود زندگی گفت.[3]

۱ــ زندگانی من، ج [illegible] ، ص ۹۹

۲ــ شش‌مشیرالدوله، جهان‌نو، ۲ : ۱۱

۳ــ زندگانی من ج۲ . ص ۹۹

دوستعلی‌خان معیرالممالك گوید:

میرزا علی خان، در سال‌هزارونهصدمسیحی (=۱۸-۱۳۱۹ ق) که نگارنده (معیرالممالك) در پاریس بود دو بار به ناهار منزلم آمد، جوانی بود براستی‌خوش‌قامت، خوش‌صورت‌وخوش‌صحبت وبانهایت جدیت سرگرم تحصیل، در سن بیست وچهار سالگی به بیماری سل در پاریس درگذشت.[1]

حسن خان تحصیلات نظامی و سپس تحصیلات حقوقی خودرا دردانشکدهٔ حقوق مسکو تمام کرد و پس از اتمام تحصیلات بسمت وابستهٔ سفارت ایران درپطرزبورغ تعیین شد.

در۱۳۱۷ ق که پدرش به مقام وزارت خارجه رسید، پسر خود حسن خان را ازپطرزبورغ احضار کرد و اورا منشی خودکرد، سپس با مقام ریاست‌کابینهٔ وزارت خارجه و هم‌چنین منشی مخصوص صدر-اعظم، لقب مشیرالملکی نیزباو داده شد.[2]

تأسیس‌کابینه وهم‌چنین آرشیووزارت خارجه ازاقدامات اوست.

ازسال ۱۳۱۷ قمری‌که حسن خان پیرنیا به ایران وارد میشود، زندگانی سیاسی خود را شروع میکند. بد نیست‌اندکی وضع اجتماعی و سیاسی آن روزگارایران را از دیده تحقیق بنگریم، زیرا شك‌نیست که تأثیرمحیط سیاسی واجتماعی ازهمان اوان‌کودکی در شخص مؤثر است و این تأثیرگاه نتیجهٔ منفی دارد وگاه مثبت.

۱ ــ رجال عصر ناصری، معیرالممالك، یغما ۹ : ۲۸۶

۲ ــ زندگانی من ج۲ ص ۹۹، تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۴۶

گفتیم که حسن مشیرالدوله، حوالی سال ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ قمری برای تحصیل به خارج ازایران رفت ودراین سالها البته به قوه‌تشخیص رسیده بود.

محیط اجتماعی

ازجهت تاریخی باید گفت که سالهای اولیه زندگی این مرد (۱۳۰۰ - ۱۳۱۷ قمری) از مهمترین‌روزگارپرتحول تاریخ‌ایران محسوب میشود. روزگاری است که ایران باتمدن جدیداروپائی باوجودمخالفت درباریان و رجال عصرناصری آشناشده، روزنامه‌ها به ایران میرسد و اخبارعالم در دهان جوان و پیرمی‌افتد، اما رجال آن عصر حاضر به قبول تحولات زمان نیستند.

دربارناصرالدین شاه[1] دست‌کمی ازعهد فتحعلی شاه ندارد،زنان متعدداو دربیشترامور ذیدخل‌هستند[2].زنهای درجهٔ اول ماهی هفتصد و پنجاه تومان، درجهٔ دوم ازپانصد الی دویست تومان، صیغه های درجهٔ سوم سالی یکصد وپنجاه تا صد تومان و دختر های بزرگترشاه سالی چهارهزارتومان حقوق داشتند. علاوه برآن همیشه در اندرون، قریب دویست زن‌خارجی اززنان وزراء و بزرگان وشهزادگان بودکه هردسته مربوط و آشنا با خانمی بودند و چند شب نزد وی می‌ماندند و برای بعضی عرایض یکی از شبها برای شرفیابی می‌آمدند.[3] با این ترتیب

۱ ـ اسم ناصرالدین شاه احمد بوده است

۲ ـ شاه‌روزی که‌کشته شد۸۵ زن‌داشت. (یاد داشتهای خصوصی معیرالممالک‌ص۹)

۳ ـ همان‌کتاب ص ۱۶



ناصرالدین شاه قاجار

میزان دخالت زنان را درامور مملکتی خوب می‌توان تشخیص داد.[۱] حکومت تمام ولایات و حتی شهرهای درجهٔ دوم در دست شاهزادگان بود و کافی است توجه کنیم که فی‌المثل در حدود ۱۲۹۶ قمری (یعنی سالی که حسن مشیرالدوله پنجساله بوده است) چه کسانی در اکناف ایران حکومت داشته‌اند : در اصفهان ظل‌السلطان که به قول اصفهانیها «فقط اندکی ازشاه کوچکتر بود» و اولاد و دوستانش در ولایات تابعه حکومت‌میکردند ، در فارس شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله عمومی ناصرالدین شاه ، در دشتستان احتشام الدوله سلطان اویس میرزا پسر فرهاد میرزا ، درکرمانشاه‌نواب والاحسام‌الملك، درگیلان جناب امیر-کبیر کامران‌میرزا نایب‌السلطنه، درقم شاهزاده عباس میرزا ، در نهاوند وتویسرکان شاهزاده یحیی میرزا ، در کرمان ناصر الدوله عبدالحمید-میرزافرمانفرما، درهمدان‌عزالدوله عبدالصمد میرزا ، درسمنان‌ودامغان انوشیروان‌میرزا ضیاءالدوله،خوی وسلماس کیومرث میرزاعمیدالدوله، سیستان شاهزاده محمد تقی میرزا رکن الدوله ، استر آباد شاهزاده جهانسوز میرزا ، قزوین عضدالدوله احمدمیرزا ، جوشقان معزالدوله،

---

۱ ــ به عنوان نمونه یکی ازدخالتهای زنان درباری را درامورمملکتی چنین‌-می‌یابیم. اعتمادالسلطنه می‌نویسد :

امیرنظام را بعد ازعزل ازکرمانشاه وکردستان برای حکومت خراسان به طهران احضارنموده بودند . ملك‌التجارکه وکیل مؤیدالدوله حاکم خراسان است اسبابی فراهم کردکه مؤیدالدوله ازحکومت‌خراسان معزول‌شود.افسرالسلطنه دخترپادشاه‌که زن مؤیدالدوله است پدرتاجدارخود را تهدیدکرده بودکه اگرشوهرش معزول شود او به بست آستانه مقدسه خواهد رفت . بااین‌جهت‌ها با وجود حکومت غیرمنظم، مؤیدالدوله درخراسان‌ماند و امیرنظام آنجا نرفت . (روزنامهٔ خاطرات)

تبریزهم که درتیول ولیعهد بود . هر کدام ازین شاهزادگان ، فرزندان و اقوام نزدیك خود را به حکومت ولایات کوچکتر و حتی دهات و قصبات فرستاده بودند . با چنین وضعی معلوم است که تسلط حکوت مرکزی برنواحی و کیفیت جمع آوری مالیاتها تا چه میزان است .

مصادره

ناصرالدین شاه برای تأمین بودجه ناچار بود یاامتیازاتی به‌دولتهای خارجی بدهد ودرعوض پولی بستاند ویا اینکه مخالفان و بعضی رجال واشخاص متنفذ را مورد مصادره قراردهد و این هردو ازکارهائی‌است که ننگی بزرگ درتاریخ ایران باقی‌گذارده است .

برای نمونه به یادداشتهای اعتمادالسلطنه نظر کنیم ، فی‌المثل‌در مرگ آصف‌الدوله حاکم خراسان (که ازبستگان سلطنت بود) اعتماد-السلطنه می‌نویسد : «چهار شنبه ۸ (جمادی الاولی ۱۳۰٤ قمری)

صبح خانهٔ امین‌الدوله رفتم از آنجا باتفاق در خانه رفتیم . خیالات همه مصروف پول آصف الدوله است ، اما با وجود تهدید میرزا سید-ابراهیم نوکرامین السلطان که به زنهای او نموده بود هنوزپولی بیرون نیامده است . شنیدم تاجر دهشتی حاجی‌عبداللطیف نام‌مرده . وزیرتجارت شبانه عریضه عرض‌کرده بودکه این مرد یك‌کرورنقد دارد . همان شب‌حکم‌شدامین‌السلطان بفرستد حاجی‌محمد حسن‌برود تحصیل پول کند .رفته‌بود. درصندوق‌جز لعنت‌چیزدیگر نبود ، مگرهفتصد تومان پول . معلوم شد دولت ما

وارث همه شدند . خداوند عاقبت امور را خیر کند.»[۱]

در مرگ همسر میرزا حسین خان مشیرالدوله نیز چنین اقدامی شد، اعتمادالسلطنه می‌نویسد :

> **دوشنبه ۱۷ جمادی‌الاخر ۱۳۰۹** - امروز صبح شهر آمدم . شنیدم دیشب قمرالسلطنه دختر خاقان مغفور موسوم به ماه تابان خانم زن میرزا حسین خان مشیرالدوله صدراعظم مرحوم فوت کرده. شاه ناهار تشریف آوردند شهر . امین همایون و میرزا احمد منشی‌باشی امین‌السلطان مامور شدند رفتند در اطاق او را مهر کردند .
>
> **سه شنبه ۱۸** - دیشب جواهرات قمرالسلطنه را شاه خواسته بودند ، میگفتند جواهرات ممتازی بود و صدهزار تومان قیمت نموده‌اند، پانزده‌هزار تومان امپریال وغیره هم که در خانه موجود بود آوردند . املاکی که آن مرحومه وقف نموده است شنیدم حکم به ضبط املاك شد .

بااین ترتیب امنیت اجتماعی مردم معلوم است که تاچه حدمورد توجه‌بوده. علاوه برآن وقایع و اتفاقاتی که دراین سالها در کشور رخ داده‌است هر کدام ازعوامل بزرگ تحول فکری مردم کشورمامحسوب میشود. دراینجا کافی‌است به‌یك‌واقعه که‌یکسال‌بعدازمسافرت مشیرالدوله برای تحصیل در خارج اتفاق افتاده اشاره کنیم ، و آن واقعهٔ « رژی » است .

---

۱ – روزنامهٔ خاطرات اعتماد السلطنه ص ۵۴۱

امتیاز رژی

ناصرالدین شاه امتیاز خرید وفروش توتون و تنباکو را به«تالبوت» نامی که کمپانی رژی را تشکیل داده بود سپرد (۱۳۰۸ق) . مردم ایران که ازسالها قبل آمادهٔ شورش و انقلاب بودند ، موقعیت را مناسب یافتند، روحانی بزرگ ایران میرزا حسن شیرازی از عراق فتوا داد که «الیوم شرب توتون و تنباکو حرام و درحکم حرب با امام زمان است» [1] این فتوا را در تهران میرزا حسن آشتیانی راندو نتیجه گرفت . از تمام شهر-های ایران بانگ مخالفت برخاست ، حتی مردم سمنان هم سرضیاءالدوله حاکم را شکستند . کار به آنجارسید که قلیانها شکسته شد و حتی در حرم خود ناصرالدین شاه چنین مقاومتی وجود داشته است :

« وقیکه ناصرالدین شاه یك روز باندرون برای سرکشی سراغ انیس الدوله سوگلی حرم میرود می بیند غلامان و کلفت‌ها مشغول پیاده کردن قلیانهای نقره و مرصّع هستند وخانم ناظر براعمال آنها .

ناصرالدین شاه علت را سؤال میکند، انیس الدوله جواب میدهد :

ـ برای اینکه قلیان حرام شده !

ناصرالدین شاه با تغیّر می گوید:

ـ که حرام کرده ؟ وانیس الدوله باهمان لحن جواب میدهد :

---

۱ ــ درمقابلهٔ با کمپانی رژی ، ابتدا مجتهد شیرازحاج سید علی اکبر فال اسیری در شیرازشمشیرزیر عبا پنهان کرد و به منبر رفت وشمشیررا بیرون کشیده مردم را به جهاددعوت نمود. اولیای حکومت، مجتهد را تبعیدکردند ، او بـه بصره رفت و بـاحاجی میرزا حسن شیرازی مذاکره نمود وفرمان تحریم را صادرکرد .

ـ همان کس که مرا بتو حلال کرده است! »[۱]

واین مقاومت چنان شدت گرفت کـه در بیشتر شهرهای ایران عکس‌العمل شدید داشت چنانکه در آذربایجان نزدیك بـود منجر به واقعه‌ای دهشتناك شود. اعتمادالسلطنه درخاطرات مینویسد:

چهارشنبه ۲۱ محرم ۱۳۰۹ - امین‌حضور به حسب ظاهرمأموربردن خلعت بجهت امیرنظام و ولیعهد و نصرت‌الدوله ومجتهد تبریزاست، امـا در بـاطن بجهت اصلاح عمل تنباکو که تفصیلش ازاین قراراست: روزهفتم محرم تلـگراف تبریزبسفارت انگلیس وروس وعثمانی آمده بود بیك مضمون که ما اهالی تبریزروزعاشورا تمام فرنگیها وعیسویهارا که درتبریزهستند قتل‌عام‌خواهیم‌کرد. از حالا بشما اطلاع میدهیم. دانسته باشید که تغیر، بجهت عمل تمباکووانیکه شاه مملکت خودش‌را بفرنگیهافروخته است. شب هشتم تلگرافی ازامیرنظام بعنوان‌امین‌السلطان‌رسیده‌بود که روزعاشورااهل‌تبریزعیسویهارا قتل عام خواهندکرد ومن ازعهدهٔاین‌کاربرنمی‌آیم. استعفا ازوزارت میکنم. شاه خواب بودند کـه این تلگراف‌را امین‌السلطان بجهت شاه میفرستد، شاه‌را بیدارکرده تلگراف‌را میدهند. همان شبانه تلگراف به مجتهد تبریز حاجی میرزا جواد آقا میشود که رفع‌این فتنه را ازشما می‌خواهیم. روزتاسوعا مجتهد درخانه خودش که مجلس روضه بود بالای منبر

---

۱ ـ اولین مقاومت منفی درایران

میرود ، میگوید من دیشب فخر کائنات را درخواب دیدم . بسیار پریشان ومضطرب بودند . عرض کردم البته برای این دهه عاشورا خاطر مبارك مشوش است، فرمودند: خیر، رذالت اهالی تبریز اوقات مرا تلخ دارد که درسر يك كار بی معنی خون چندین هزار بیگناه ریخته خواهد شد . حالا بگوئید چه کرده اید و چه خیال دارید که پیغمبر(ص) را از خودتان اینطور رنجانده اید؛ حضار اقرار کردند که ماخیال داریم فردا عیسویهارا قتل کنیم . مجتهد میگوید تأمل کنید. اول بشاه عرض کنید . هرگاه چاره نشدآنگاه مختارید . مردم آرام شدند، عریضه‌ای ملا وتاجر و غیره بشاه نوشته‌اند وهمگی مهر کرده فرستادند که چهل‌ودوسال است سلطنت‌میکنی، محض‌طمع، مملکت خودت را قطعه قطعه بفرنگی فروخته ای ، خود دانی، اما مااهالی‌آذربایجان خودمان را بفرنگی نمی‌فروشیم وتاجان داریم می‌کوشیم . مأموریت امین حضور این‌است که این اشخاص را دستگیر نماید اما خبطی بزرگتر از مأموریت این شخص نیست . معلوم میشود که روسها هم قدری فتنه میکنند. اگر بدست آنها اصلاح نشود فتنهٔ بزرگی درآذربایجان بلکه درتمام بلاد ایران خواهد شد ؛ یا پنج شش هزارنفر کشته میشود یاشاه باید دوکرور خسارت به کمپانی تمباکو بدهد ».

*

درتهران‌نیزچنین حوادثی روی می‌داد. اعتمادالسلطنه درخاطرات

خود (دوشنبه ۳ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹) می‌نویسد :

بعد از ناهارخانه‌آمسم . ناهاری صرف نموده خوابیدم . یك دفعه دیدم صدای اهل خانه از راه پله خانه میآید . چون هیچوقت رسم نبود اهل خانه بیرون بیایند وحشت‌نمودم . شاید برای والده‌اتفاقی افتاده . سرا سیمه ازجا جسته پرسیدم چه خبراست؟ گفت اهل‌شهربدور ارگ جمع آمدند . ارگ را گرفته اند . تمام دکاکین شهر را بستند . مردم شوریده‌اند. توپ میبرند. برخیزببین چه هنگامه است . من ازپنجرهٔ بالاخانه‌که نگاه کردم دیدم چند دکانی‌که روبروی بالاخانه بود بسته‌اند . گفتم‌شاید خدا نکرده صدمه‌ای بوجود مبارك شاه رسیده ، خواستم لباس پوشیده بروم . والده آمده مانع شد. آدم فرستادم. خبرآوردندکه قریب بیست هزارنفر دور ارگ راگرفته‌اند، پانصد ششصد نفرداخل‌ارگ شدند وهجوم بعمارت بردند. درهای ارگ را بسته و قشون ایستاده اهل شهر بفریاد بلند بشاه فحش میدهند ومیگویند امین‌السلطان را بفرستید بیرون تابکشیم . جمعی به نایب‌السلطنه ـ که میان مردم بالتماس رفته بود که‌مردم را آرام‌کند‌ـ حمله برده بودند . سربازمجبورشده شلیك‌کردند . هفت هشت نفرگلوله خوردند مردند.این خبربیشترباعث‌وحشت من شد . تانیم ساعت بغروب‌مانده مردم‌ازدور ارگ متفرق شدند. نیم ساعت ازشب رفته‌امیرزاده سلطان

ابراهیم میرزا ازدر بخانه آمد . مسئله معلوم شد که
دیروز شاه دستخطی به نایب‌السلطنه نوشته بود که: یا
اینکه فردا میرزا حسن مجتهد آشتیانی میرود روی
منبر قلیان میکشد ومردم را بگوید قلیان بکشند
یا اینکه ازشهر بیرون برود . نایب‌السلطنه دستخط
میدهد، عبدالله خان والی میبرد خدمت میرزاحسن.
جواب میگوید: قلیان که نخواهم کشید ، اما رفتن از
شهررا اطاعت میکنم . فردا خواهم رفت . امروزشاه
به معین نظام حکم میکند برود توی شهر به قهوه‌خانه‌ها
قلیان بگذارد وبمردم حکم کند قلیان بکشند . هر
کس اطاعت نکند شکم آنهارا پاره کند . این هم
نتیجهٔ شورای صبح بود . ازاتفاق امروز که دوشنبه
است وفات سیدةالنساء علیها السلام بود . خانهٔ میرزا
حسن مجلس روضه خوانی برپا مینماید. تمام علمارا
خبر میکند . جمعی محض خصوصیت ، جمعی بواسطهٔ
فضولی حاضر میشوند . بعد ازاتمام روضه جناب میرزا
حسن میگوید بمن حکم شده یا امروز قلیان بکشم
یا ازشهر بروم والحال باشما وداع مینمایم وخواهم
رفت. باحال مظلومیت چکمه‌ای میپوشد ومصمم رفتن
میشود . ازآنجائی که کلیةً قلوب مردم ایران
مکدر است و نوکرباب عموماً بواسطه محرومی
از خدمت و رعیت بواسطهٔ گرانی و تعدیات
پلیس و اجزای حکومت همه دل‌پری دارند، این

حرکت میرزای آشتیانی‌هم‌مهیج‌شد شایدهم‌دست‌خارج هم‌دراین تفتین‌بوده‌است. یك‌دفعه چندنفرسواروپیاده در کوچه وبازار می‌افتدکه دکاکین را ببندید کــه میرزای مجتهد را میخواهند از شهر بواسطهٔ قلیان بیرون‌کنند . روزحمایت دین وقتل‌کفاراست . این بود که درظرف یك دوساعت این شورش برخاست. هنوزمعین نظام بیرون نرفته واجرای حکم ننموده که‌خبررسیدبنایب‌السلطنه شهرشوریده. نایب‌السلطنه معجلاخدمت شاه‌میرود وعرض میکندکه شمادستخط التفاتی به میرزا حسن بنویسید شاید فتنه بخوابد. دستخط مرحمت‌آمیزچندان مؤثرنشد چراکه‌اطمینان بقول‌شاه نداشتند . تمام این فتنه را ازامین‌السلطان میدانستند . این بودکه جمعیت هجوم آورشده دور ارگ را گرفته وقریب ششصد هفتصدنفروارد ارگ میشوند . هرچند نـایب‌السلطنه بالتماس میخواهد مردم را ساکت کندزن ومرد عوام پرده دری‌نموده بنای فحش وبدگوئی گذاشتند . یك‌نفررسید باشمشیر برهنه به نایب‌السلطنه حمله میکند . نایب‌السلطنه بسمت خـانه خود فرارمیکند . ایـن جمعیت اورا تعاقب مینمایند . دراین بین‌کرم بیك قوچاق روسی معروف میرسد ، کراهتی نموده نایب‌السلطنه را که دیگرخسته وما نده شده بود سواربا سب خود مینماید یك دست جلواسب‌وبه یك‌دست دیگرطپانچه‌ای چند بهواخالی میکند . نایب‌السلطنه‌را بخانه‌اش میرساند

مردم بازهجوم مینمایند که بخانهٔ نایب‌السلطنه بریزند، معین نظام بسربازحکم شلیك مینماید . شصت هفتاد تیرخالی میکنند . هفت نفر کشته میشوند . مردم عقب میروند . ازآنطرف بعد از تملقات زیاد وسند دادن به میرزای‌آشتیانی- که عمل تنباکورا کلیةً از خارج وداخل موقوف خواهیم کرد- چند نفرازجانب میرزای‌آشتیانی می‌افتند میان مردم وجارمیزنندکه میرزامیفرماید: مردم متفرق شوید و بخانه‌های خود بروید.منتظرحکم ثانی باشید، مردم متفرق میشوند اما ازشنیدن صدای تفنگ وهیاهوی مردم طوری وحشت به خلوتیان‌حضور دست میدهدکه دربِ‌اسلحه‌خانه را باز می‌نمایند و تمام عمله خلوت را اسلحه میدهندکه بجهت دفاع حاضرشوندکه وجود مبارك‌را محافظت نمایند . اما ازآنجائی‌که خداوند حافظ وجود مبارك است شورشیان دست‌ازفتنه برداشتند و متفرق شدند. و الا این‌عملهٔ خلوت‌قابل‌دفاع‌نبودند. بقول فردوسی علیه‌الرحمه که میگوید :

ترا کار جز بربط وچنگ نیست
که‌چنگ تواندرخورجنگ نیست

خلاصه این شب ساری اصلان وجمعی در خانه‌خوابیدند . چند مرتبه عضدالملك خانهٔ میرزا آشتیانی رفت وآمد . مقارن غروب جارچی بکوچه وبازارافتادکه مردم حکم میرزای آشتیانی است که همه بدکانهای‌خود بنشینید مشغول کسب باشید .آنچه

منظورشما است شاه بعمل خواهد آورد . روز جمعه
حاضرشوید . جناب میرزا به منبر میرود . تکلیف
شمارا معین خواهد کرد».

چنانکه می‌دانیم امتیاز کمپانی بالاخره لغوشد ودولت ایران ناچار مبالغی بعنوان خسارت و غرامت به کمپانی پرداخت .

خواب خوش

درچنین اوضاع و احوالی بود که ناصرالدین شاه برای اینکه راحت تر به خواب برود به افسانه‌های نقیب‌الممالك گوش میداد و «نقیب‌الممالك که دارای بیانی شیرین و درفن داستانسرائی بی مانند بود در یکی از اطاقها می‌نشست و دررا اندکی بازمی‌گذاشت تا شاه صدایش را بشنود ، آنگاه پیشانی را به عصای خود نهاده آغازسخن میکرد ، قبل از آن یکی ازنوازندگان مخصوص که جوادخان قزوینی بود کمانچهٔ بسیار کوچکی ترتیب داده وهمیشه آنرا زیر لبّاده داشت ، چند پنجه نرم نواخته وساکت می‌شد و درخلال داستان چون به قسمتهای عشقبازی یا هجران من رسید نقیب‌الممالك بیتی چند مناسب حال به آهنگی خوش آهسته میسرود و جوادخان با ملاحتی ویرا به همان نرمی جواب می‌داد .گاه نیزرباعی مؤثریا اشعارغم انگیزدیگری می‌خواند و اغلب درآن حال اشك ازدیدگان فرومیریخت (زیرا درروزگارجوانی به لیلی نامی دل باخته وپیش ازآنکه وصل دست‌دهد معشوقه‌اش ازدست رفته بود) .... نوازندگان موقع خواب یکی سرورالملك که خداوند موسیقی ومشهور بود ، دستمالی برروی سنتورمی‌گستردند ، بقدری صدای‌ملیح برای موقع خواب می‌داد که بهترازآن نمی‌شد ، دیگری

آقا غلامحسین تارزن بود که درفن خود ازاساتید دهربود ، ازاقوام آقا علی‌اکبر معروف وازدست پروردگان او بود ، دیگری اسماعیل خان کمانچه‌کش که بی‌نظیر بود ، دیگری حاجی حکیم آواز خوان بود که دودانگ راکس بدان خوبی نخواند ، درموقعی که جواب اشعار نقیب الممالك را می‌دادندگاه به‌هیئت اجتماع جواب داده‌وگاه تك تك تقریباً ساعتی می‌زدند و ساکت می‌شدند . هرگاه صدائی از شاه بر می‌آمد دوباره ادامه میدادند وهرگاه صدائی نمی‌آمدمر‌ّخص می‌شدند ...

فخرالدوله دخترشاه و زن‌مجدالدوله خانمی لایق وشایسته بود. چهره‌ای دلپسند و چشمانی جذ‌ّاب داشت ، ادیب و شاعرو خوش خط ونقاشی دوست و در واقع تمام عیار بود ، شاه او را بی‌اندازه دوست داشت‌وماهی بیست شب دراندون نزد خود نگاهش میداشت، مشارٌالیها هرشب هنگامی که نقیب‌الممالك برای شاه نقل می‌گفت اسباب نوشتن حاضر نموده پشت‌درمی‌نشست وگفته‌های وی را برروی‌کاغذ می‌آورد، ازجمله داستان امیرارسلان که بعدها به‌چاپ رسید ... فخرالدوله در جوانی به مرض سل درگذشت و مدفنش درحضرت معصومه (ع) است .»[1]

زن و عشق

این‌خواب ناصرالدین شاه بود ، بیداری او نیز دست‌کمی ازآن خواب نداشت ، هرروز در حرم ونزد زنان ، چنانکه اصول اخلاقی و شرعی را هم نمیتوانست مراعات کند .

۱ ــ یادداشتهای خصوصی معیرالممالك ص ۲۵

اعتماد السلطنه درباب یکی ازموارد تغیّر خاطر ناصرالدین‌شاه مینویسد :

دوشنبه ۷ شوال۱۳۰۲... شاه‌اندرون بودند . مشیرالدوله‌وجمعی دیگرآمدند. ساعتی بعدشاه تشریف آوردند با نهایت تغیر . من فرار کردم . مرا که‌دیدند صدا زدند . دوسه‌روزنامه خواندم . هرچه‌مطالب‌خنده‌دار اختراع کردم بازگره ابروبازنشد . معلوم شد باز مسئلهٔ خراسان است .

سه شنبه ۸ - صبح دربخانه رفتم ، هنگامه ای بود . ازوزیر وزراء و صدراعظم و غیره همه بودند ، من منزل کشیکچی باشی رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم. باز درنهایت تغیر بـودند . بـا زمین و آسمان جدال میفرمودند ...

امین السلطان میگفت تغیـرخاطر همـایون از اندرون است که دیشب منـازعه نموده‌اند . اماخیر، باید مسئلهٔ خراسان باشد .

واقعاً تصور میفرمائید علت‌تغیر شاه چه‌بوده‌است؟ اکنون به‌دنبالهٔ خاطرات اعتماد السلطنه توجه کنید :

جمعه ۱۱ شوال ... آنچـه شنیدم جهت تغیـر خاطر همایون، روز دوم ورود، مسئلهٔ خراسان یـا آذربایجان یاکلیهٔ ایران نبود ، فاطمه نامی کنیز امین اقدس‌راکه‌این سفرلارهمراه بود فخرالدوله‌بـرای شاه تلحیف کرده بود و شاه با او مواقعه فرموده بودنـد ،

لدی‌الورود امین اقدس ... ضعیفه را رسیده بود
معلوم شد که ازالهٔ بکارت او شده است. کتک زیادی به
او میزند، فاطمه‌هم تریاك خورده بود. آن شب و آن
روز خاطرهمایون مشغول معالجهٔ فاطمه بود و تغیر از
این جهت بود.»[۱]

فوریه در یك مورد دیگر می‌نویسد:

«عایشه خانم زن ناصرالدین شاه، امروز که حال چشمانش بهتر ونشاط سابقش قدری پایدارترشده، مدتی مرا (دکتر فوریه را) به درد دل کردن پیش خود نگاهداشت و گفت بیماری چشم من از روزی که دیدم شاه برخواهرم لیلی عشق می‌ورزد و جز گریه چاره‌ای نداشتم شروع شده است، زیرا که درمذهب ما گرفتن دوخواهر وقتی که هنوز یکی را طلاق نداده‌اند حرام شده است. شاه این سنّت و بسیاری از سُنن دیگر رازیرپاگذاشته بود و هر دو خواهر را درّ اندرون نگاه می‌داشت و عایشه خانم بیچاره به همین سبب تصورمیکردکه شاه‌هنوز نسبت به او محبتی‌دارد»[۲]

البته در باریان و اطرافیان نیز، مثل نقیب الممالك کوشش داشتند این خواب‌ها هرچه گرانتر وسنگنیتر باشد.

---

۱ ــ روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۴۲۳

۲ ــ سه سال دردربار ایران ص ۲۶۶، وعجیب اینست که درموردزن‌گرفتن، حتی ازقبول توصیهٔ این وآن هم ابا نمیکرده چنانکه اعتماد السلطنه در مورد زنی که به زور به ناصرالدین شاه داده‌اند می‌نویسد:

پنجشنبه ۱۱ جمادی الثانی ۱۳۰۷ ــ امشب شب شش دختر تازه است. تفصیل این مولود ازاین قراراست: مادر این بچه موسوم به قمرتاج و در خانه شاه معروف به «زیقوله» است. خواهرزاده صاحب سلطان‌خانم صیغهٔ شاه است. خاله این دختر با لتماس

بقیه پاورقی درصفحهٔ بعدی

درین بی‌خبری ، همه مشغولیت‌شاه به طفل خردسال بد قیافه‌ای شده‌بود که به‌دربارش آورده بودند واورا عزیزالسلطان‌لقب داده بودند[1] وشب وروز مورد علاقهٔ شاه بود واغلب رجال وبزرگان مسخرهٔ اوشده بودند . توجه کنیددرموردختنه سوران این بچه‌چه‌کارها که شده است. اعتماد السلطنه می‌نویسد :

---

۱ — عزیزالسلطان برادرزاده امین اقدس اززنان بسیارمحبوب شاه‌بودکه از کلفتی باین مقام بلندرسیده وچون فرزند ندارد توانسته است با تردستی تمام برادرزادهٔ خود منیجك را—که بعدهاعزیزالسلطان شد وپسرمیرزا محمدخان ازمردم‌گمنام است— مقرب شاه‌کند. (سه سال در دربار ایران فوریه ص ۵۴)

پاورقی ازصفحهٔ قبل

و رشوه به عزیزالسلطان و و اتباعش خواهرخود را پارسال بشاه داد . شاه فرمودندحالاکه صاحب سلطان باین اصرارمیخواهد زیقوله را بمن بدهد پس التزام بدهدکه هروقت ازمن مخارج خواست بجهت این دختر فی‌الفورمطلقه است وبیرون برود . صاحب سلطان هم قبول نمود. بهمین‌که‌خواهرزاده اش راشاه بگیرد وخرج‌نخواهد راضی‌بود. صاحب‌سلطان هم از صیغه‌های قدیم شاه است . اما رنك (و) بوئـی ندارد . خلاصه شب سیزدهم رمضان‌گذشته ، بعد ازاین‌که سه چهارماه بود زیقوله را صیغه‌کرده بودند بالتماس و توسط عزیزالسلطان اورا نزدشاه بردند. بقدرده دقیقه خدمت بوده است و ازاله بکارت او را نموده فی‌الفور باطاق خودش میرود . بهمین یك دفعه آبستن میشود . شب یکشنبه هفتم ماه دختری زائید. شاه ازشدت حیرت فرموده بودند : غیرازقدرت نمائی خداوند هیچ تصور نمیشود کردکـه بزور«زیقوله» را بمن بدهند ، درظرف ده دقیقه من اورا درست ندیده‌آبستن شود وبزاید، باید اسم اورا قدرت السلطنه بگذارند . این فرمایش شاه را خاله و دوستانش دست‌گرفته امشب شب‌به خیری برپانمود . امام جمعه اسم اورا فاطمه خانم و لقب او را قدرت السلطنه گذاشتند .

(روزنامه خاطرات)

جمعه ۲۶ ذی‌قعده ۱۳۱۱- امروز ختنه‌سوران عزیز-السلطان است و تفصیل او از این قرار است: این پسر هفده الی هیجده سال دارد. از شدت مرحمتی که شاه نسبت با و داشتند تا به حال ختنه نشده و هروقت هم پدر و مادرش عجز می‌کردند که پسر ما باید آخر مسلمان باشد و ختنه نکرده از ملت حنیف محسوب نیست میفرمودند امپراطور روس که ختنه نکرده مگر پادشاه مملکت روس نیست؟ تا در این اواخر عزیز السلطان عریضه‌ای بشاه نوشته بودند که اگر من داماد شما هستم پس چرا دختر خودتان اخترالدوله را بمن نمیدهید؟ قرارشد که در ماه ربیع‌الاول عروسی بکنند. صغراخانم مادر دختر پیغام داده بود که اگر می‌خواهی داماد من شوی اول باید ختنه بکنی. حب جاه و میل بدختر واداشت عزیز السلطان را که تمکین به ختنه بکند. مدتی مشاوره این بود که این عمل در کجا واقع شود. خانهٔ صدراعظم را معین کردند. پسره تمکین نکرد. آخر قرار شد که در اندرون باغ سپهسالار که به «عزیزیه» موسوم و باو بخشیده شده آنجا این کار را بکنند. محمد حسن میرزا را شاه میل داشت سوربیگی بکند. خود پسره تمکین نکرد. گفت باید امین خلوت مباشر این کار باشد. مجلسی آراستند. تمام اطبا را از فرنگی و ایرانی خبر کردند. موزیکانچی و عملهٔ طرب لاتعد و لاتحصی. اما قبل از ورود حضرات، خود پسره به دلاك حکم کرد که ختنه‌اش نمود. یك کاغذی به دختر شاه نامزدش باین مضمون فی‌الفور نوشت: این همه جور از برای تو میکشم. مثل اینکه داخل شریعت اسلام شدن و ختنه نمودن ، قبول منتش باد ختر شاه است. مژدهٔ این خبر را که بشاه دادند انگشتر تخمهٔ مرواریدی که

صدوپنجاه تومان می‌ارزید برای عزیزالسلطان فرستاده شد وسرداری تن‌پوشی هم به آغا عبدالله خواجه که حامل مژده بود دادند. مردم همه تملقاً مبارکباد فرستادندو وازآن جمله بندهٔ شرمنده یك جفت جاری که ازمادام بلو چهل‌وپنج تومان خریده‌بودم فرستادم وآنچه شنیدم قریب چهار پنج هزار تومان مبارکبادرفته‌است»[1].

اینکه گفتم خواب ناصرالدین شاه تا چه پایه سنگین بوده‌است، خاطرات اعتمادالسلطنه رادرباب همین عزیزالسلطان بخوانید:

از شخص موثقی تفصیلی شنیدم که‌مینویسم ، عزیزالسلطان حالا شانزده سال دارد. اگر قدش کوتاه است دلیل بر کمی سنش نیست . شبق و شهوتش هم بدرجه‌ایست که‌چشم طمع به‌شوکت، صیغهٔ شاه، انداخته بود ومدتها بود که‌بااو سروسری داشت.اغول بیگی‌خانم رئیس قهوه خانهٔ اندرون‌که این صیغه‌ها و خدمتکارها سپرده به‌اوست‌دیده‌بود که کار بافتضاح کشید. به‌امین‌اقدس عمهٔ عزیزالسلطان‌شکایت کرد. او بجای‌اینکه‌پرده‌پوشی کند و برادرزاده را منع نماید بحضور همایون شکوه کرد . عزیز السلطان هم گریه کردو عجالتاکار باین منوال گذشت . البته عصمت و غیرت همایونی اگر این فقره صحت داشته باشد مقتضی تنبیه این طفل نابکار خونخوار خواهد بود.

درباریان نیز در سوء استفاده چندان پافشاری داشتند که‌حتی شاه راگاهی در بن‌بست می نهادند چنانکه از پادشاهی دلسرد می شد . اعتمادالسلطنه ازقول‌شاه گوید:

۱ــ روزنامهٔ خاطرات ص ۱۰۹۶

دوشنبه ۲۴ - چند شب قبل شاه میفرمودند
«خیال دارم سفر هشت ساله بکنم. هند بروم. ازآنجا
استرالیا و ینگی دنیا و غیره بروم . ولیعهد را بجای
خودم در تهران بگذارم. این اول دفعه است که شاه‌در
این مورداسم ولیعهد راآوردند.»

ویکبار دیگر به حاضران

« می‌فرمودند تاکی‌شخص باید یك صورت ویك
ریش راملاحظه‌کند. از دیدن صورت مردم طهـران خسته
شدیم برویم، شیراز چیز تازه‌ای مشاهده‌کنیم و رفع
دلتنگی نمائیم.»

گریهٔ کرمانیان

نایب‌السلطنه‌کامران‌میرزا، مردمقتدروبی‌انصافی که ظلمش از حدِ میگذشت، فعال مایشاء بود و کوشش‌داشت که‌شاه‌از آنچه‌می‌گذرد بی‌خبر باشد. وقتی میرزا رضای‌کرمانی برای شکایت از ظلمی‌که باوشده بود به طهران‌آمد « در تهران‌آنچه تظلم نمودکسی به داد او نرسید، بلکه نایب‌السلطنه‌کامران میرزا برحسب خواهش‌آقا بالاخان معین نظام . . . میرزارضا رابه‌حبس انداخت . آقابالا خان معین نظام‌برای خـوش‌آمـد ناصرالدوله‌حاکم‌کرمان‌ـ که‌میرزارضاازومتشکی‌بودـ‌این‌بیچاره راعقبه میکرد، تا اینکه‌این‌اواخراورابه محبس‌قزوین فرستادباجناب‌حاج سیاح و حاج‌میرزااحمدکرمانی وچند نفر دیگر، ومدت بیست‌دو ماه درزندان قزوین و چندی هم در انبار شاهی بانهایت‌سختی محبوس‌بودند»[۱].

در همین نوع شکایت‌ها بوده است که مردم‌کرمان مورد مسخره قرارگرفته بودند. اعتمادالسلطنه می‌نویسد : (۱۳ ذی‌حجه ۱۳۰۲ ق)

۱ـ تاریخ بیداری ایرانیان ص ۷۵

«چند روزقبل رعایای کرمان بعرض آمده بودند که سیل دهات‌ما را خراب کرده تخفیف خواسته بودند. نایب‌السلطنه در مجلس خنده کرده بود بوضع عرض ولهجهٔ آنها. کرمانیها گفته بودند خنده کاراطفال است گریه مال رعیت! آغامحمد خان صاحب این تخت شهر کرمان را خراب کرد وما گریه نکردیم، حالاگریه میکنیم که عرض حسابی داریم‌و شما خنده‌میکنید[۱]»

این میرزارضا بعد از آزادی، باسیدجمال‌الدین‌اسدآبادی‌مراوده پیدا کرد و درزمانی که سیّدجمال در طهران بود مرید و مقیم‌آستان او شدووقتی سیدجمال را با خفت ازتهران خارج کردند، میرزارضا بیشتر عاصی شد، زیرا کیفیت اخراج سید نیز بسیار بی‌انصافانه بود. اعتماد-السلطنه‌گوید: (جمادی‌الادی ۱۳۰۷ق)

پنجشنبه ۲۶- از وقایع تازه که برای دولت ننگ بزرگی است‌صدمه‌ای است که به سید جمال‌الدین وارد آوردند.چون بعضی کاغذها به‌علماء وطلاب مدارس نوشته‌اند‌از معایب دادن امتیازات به فرنگی‌ها، کنت‌و نایب‌السلطنه- بعضی‌میگویند نایب‌السلطنه- ازاین کاغذها بدست‌آورده بشاه داده‌وبگردن سید جمال‌الدین گذاشته-اند.حکم‌شد که پنج‌نفر غلام، سیدرا ازحضرت‌عبدالعظیم ببرند بطرف عراق عرب. مختار خان حاکم شاهزاده عبدالعظیم در این مورد خواسته خدمتی بکند سید را زده اسبابش‌راغارت نموده که مردم شاهزاده عبدالعظیم خواسته بودند شورش‌نمایند. درهر صورت اورا بردند.

۱ــ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۴۳۶

اسبابش (را) بحضور همایون آوردند. همه را عزیزالسلطان واتباعش غارت نمودند. بعد امین‌السلطان که شنیده بود با وجودی که باعث فتنه را میدانست باز این رذالت را نپسندید. همه را پس گرفت باپانصد اشرفی ویك خرقه، و یك اسب و یك قاطر از خودش رویش گذاشته بجهت او پس فرستاد. سید از شاه درکمال یأس و از امین‌السلطان امیدوار از طهران بیرون رفت.»[1]

به دوسه سال بعد ترتوجه کنیم، اعتمادالسلطنه درخاطرات خود بتاریخ چهارشنبه ۲۹ صفر ۱۳۱۳ (هشت ماه قبل از قتل ناصرالدین شاه) مینویسد:

«وقایع شورش تبریزرا مدتی است شنیده بودم، چون از سرچشمه‌های مختلف بوده درست باورنمیکردم، بمناسبت اینکه دبیرالملك وکیل امورات آذربایجان است حقیقت‌را بیان کرد. یازدهم یادوازدهم صفر بود، بواسطهٔ تعدیات قائم مقام و .... مردم آذربایجان عموماً واهالی شهرتبریزخصوصاً بستوه آمده‌اند، قیمت نان هم ترقی کرده، بلکه قحطی شده‌بود. بطورعرض وشکایت، مردم به خانه قائم مقام رفته بودند. اوهم حکم کرده بود سربازان به عارضین شلیك کرده بودند. به روایتی بیست وبه روایتی‌سی‌نفر کشته شده بودند. نعش‌مقتولین را به قنسولخانهٔ روس برده‌بودند ومردم خود را بزیر بیرق روس پناه داده بودند، حاصل عمل اینکه قائم مقام ازترس پناه به عمارت ولیعهد میبرد

۱ــ روزنامه خاطرات ص ۸۳۵، ومن‌شنیده بودم‌که‌این حاکم علیه ما.لیه، سیدرا سوار قاطر از شهر بیرون‌کرده بوده است.

نظام‌العلماء واتباع واخوانش ازشهر فرار می‌نمایند . تازه این دوروزه تأمین شده وارد شهرمیشوند، مشروط براینکه به هیچ کارمداخله ننمایند اما می‌گویند این‌فتنه غلیظ تر ازاینها است وعشراین را ذکرنکرده‌اند وبه بندگان همایون عرض ننموده‌اند ، میرزا زین‌العابدین خان کاشانی شریف‌الدوله که کارگذار آذربایجان شده بود می‌گویند اوهم معزول‌شده وبه طهران می‌آید . جهت وسببش‌رانمیدانم تابعد معلوم کرده‌بنویسیم. ازطهران خبررسیده که ملاها درصدد فتنه جوئی وفسادند. نان وگوشت را که خواسته بودند ارزان نمایند گـران‌تـر شده وکمیاب است . از شیرازخبررسید که مستشارالملك وزیر آن مملکت استعفا داده است و کارحکومت درنهایت بی نظمی واغتشاش است . ملخ‌خوارگی و سایر بلاهای دولتی وارضی وسماوی دچارمردم است. ازخراسان خبرمیرسد که چند هزارنفرازرعایای قوچان ازترس پسر شجاع‌الدوله که مجدداً حاکم شده‌است به خاك روس فرارنموده‌اند . خلاصه‌اینکه دراین وقت بدبختانه درتمام مملکت بی‌نظمی واغتشاش است و در تهران که‌کُرسی مملکت است هرج ومرج ، بی‌نظمی ودزدی وگرانی بدتروسخت تراز همه‌جاست . خداوند وجود مبارك پادشاه ماراحفظ کند ورجال دولتش را در امورات بیشترمواظب فرماید تا رفع این فتنه‌هـا را بـه حسن تدبیروباکمال جلادت و قوّت بنمایند. نایب‌السلطنه دراین حیص وبیص به جهت تفرج وخوش گذرانی وگرفتن چند صیغه تازه به‌النگه تشریف برده‌اند که ازآنجا شهرستانك‌بیایند» .

وبازدرجای دیگرمی‌نویسد :

«**یکشنبه ۱۱ ربیع‌الاول**- ازقراری‌که میگویند علمای شهرقدری فضولی می‌کنند وازتکلیف دینی و شرعی خود خارج شده محض لجاجت یکدیگر به امورات دولتی دخل وتصرف‌می‌نمایند.»

خواهیدگفت ، ناصرالدین شاه دربرابراین مشکلات چه میکرد؟ بازاززبان همان اعتمادالسلطنه بشنوید :

« **سه شنبه ۱۳ ربیع‌الاول** - صبح امروز خاطرمبارك بسیارملول ومتغیربودند ، و جهت تغیر نزاع ونقاری بودکه بجهت منزل ما بین مغرورخان خواجه خانم باشی وآغا بهرام خواجهٔ انیس‌الدوله واقع شده بود وفتنه طوری غلیظ شده‌بودکه بندگان همایون مجبوراً شام را در بیرون صرف کردند . »

درجای دیگرمی نویسد :

«امروز بندگان همایون را خیلی طالب و راغب سفررابع فرنك یافتم . امیدوارم‌که این سفر سرنگیرد . زیراکه در بدترین مواقع این سفر را می‌فرمایند . فرنك مغشوش ، طبقهٔ آنار شیست در تمام اروپ قوت دارد . دشمن سلاطین مستبدهٔ هر- ملت‌اند . در داخلهٔ مملکت خصوصاً شهر طهران آنارشیست‌های ایرانی یعنی « بابیها » زیاده از پنجاه هزارنفرند . ملاها بادولت بد ، بابیها دشمن قدیم ، ظلم وتعدی حکومت طهران اسباب رنجش عامه ، باین وضع غیبت موکب همایون از ایران به

عقل ناقص من بهیچوجه صرفه وصلاح دولت و ملت نیست . خداوند اشخاصی‌را که بهـوای نفس این سفر پر خطررا ترغیب وتحریص می‌کنند هـدایت فرماید.»

بااین ترتیب متوجه می‌شویم که ناصرالدین شاه درخواب غفلت بود، خوابی که نقیب الممالك درشب و کامران میرزا درروز گهواره‌اش را تکان میدادند .

به فلك میرود آه سحر از سینهٔ من
تو همی برنکنی دیده ز خواب سحری
خفتگان را خبر ازمحنت‌بیداران نیست
تا غمت پیش نیاید غم مردم نخوری

بیدارش خواهند کرد

اما این خواب خوش پایانی ناخوش داشت . شاید شنیده باشید ، وقتی محمدبن طاهر حاکم مقتدرخراسان به شادی در کاخ شاد یاخ نیشابور خفته بود ، یکی ازهمراهان ودوستداران اوبعد ازظهر بدرکاخ آمـد و دربان را گفت :

ـ باامیر کاردارم، کارفوری است که باید حضوراً صحبت کنم . دربان اجازه نداد وگفت : فعلا وقت نیست که امیر درخواب است .

آن شخص (احمدبن فضل) ازدربیرون رفت ودرحالی که مهمیز به اسبش می‌زد تاازنیشابورخارج شود ، به دربان گفت من رفتم . ولی کسی می‌آید که امیررا ازخواب بیدار کند !

او راست می‌گفت ، زیرا آمده بود به محمدبن طاهرخبردهد که

لشکریان یعقوب لیث تا پشت دروازهٔ نیشابور رسیده‌اند . و میدانیم که چند روز بعد یعقوب شهر را گرفت و محمدبن طاهر و ۷۲ تن اقوامش را به سیستان تبعید کرد (۲۵۹ قمری).

بر دیدهٔ من خندی، کاینجا ز چه میگرید
خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان

مسئلهٔ حکومت کرمان

در صفحات قبل خواندید که مردم کرمان برای شکایت آمده بودند و بجای اینکه بشکایت آنها رسیدگی شود ، بـه لهجهٔ آنهـا خندیده بودند ، حالا بد نیست بدانید کیفیت بخشیدن و باز گرفتن حکومت همین ولایت کرمان چگونه بوده است وچه مسائلی پیش آمد کـه ناگهـان میرزا رضائی پیدا شد . اعتمادالسلطنه در خاطرات خود (شعبان ۱۳۱۱ ق ، دو سال قبل از قتل ناصرالدین شاه) مینویسد :

جمعه ۱۶ - پریروز در خانه اتفاقی افتاده بود که اسباب تغیر صدراعظم شده بود . حسام‌الملك همدانی زین‌العابدین خان هشتاد هزار تومان بشاه میدهد و بیست هزارتومان به صدراعظم وغیره کـه با این صدهزارتومان حکومت کرمان را باو بدهند . شاه دوسه روزقبل تفصیل را به صدراعظم گفته بود . اما سپرده بود که این مسئله محرمانـه باشد تا نصرةالدوله حاکم حالیهٔ کرمان از بلوچستان مراجعت کند. باوجوداین سفارش دستخطی بتوسط انیس‌الدوله به کاظم خان پسر سرایدار باشی مرحوم داده بود که خلعت حاکم تازه کرمان را او حامل باشد ، آغـا محراب خواجهٔ انیس‌الدوله این دستخط را درحضور

جمعی آورد و به صدر اعظم نمود ، صدراعظم اول سکوت کرد ، گفت: بخانم عرض کن بچشم . خواجه اصرار کرد که پس بخط خودتان در حاشیه چیزی بنویسید . صدراعظم برآشفت وآنچه بزبان فارسی عبارت مستهجن وفحش است بشاه و انیس‌الدوله و خودش وحضار گفت . بند ثبتی مهرش را پاره کرد . مهرش را خواست بشکند . حضار مانع شدند . همانطور باتغیر بخانه آمد . تفصیل بعرض آستان ملایك‌پاسبان رسید. امین‌السلطنه را به عذر خواهی خانهٔ صداعظم فرستادند ودر این مورد صدر اعظم بی‌حق نبود ؛ اگرمسئلهٔ عزل و نصب حاکم کرمان محرمانه بود لزومی نداشت این دستخط را به کاظم خان دادن ، اگرمحرمانه نبود سپردن به صدراعظم که این مسئله بروزنکند چه بود ؟ درهرصورت از قراری‌که شنیدم بواسطه این تعرض صدراعظم، یك قدری مسئلهٔ حکومت‌کرمان باین حسام‌الملك سفیه بی‌عقل متزلزل‌است. خداوند رفع شراین حرامزاده واین دوپسر . . . السلطنه غیرمرحوم را واین‌پیر اکبیربی‌دین کاکاشیرازی بی‌قابلیت صاحب دیوان‌را ازسر رعیت فقیر بیچارهٔ ایران دورکند . تا اینها هستند دولت را بمبلغ گزافی تطمیع میکنند به حکومت میروند ورعیت را می‌چاپند ...

سه شنبه ۲۰ - ازقرارمشهورحکومت‌کرمان حراج است . حسام‌الملك هشتاد هزارتومان به شاه

میدهد بیست هزارتومان به صدراعظم وغیره. میل صدراعظم اینست که به رکن‌الدوله داده شود وآن ابله زیاده از هشتاد هزار تومان نمیدهد. بعد از قراری‌که شنیده شد خود نصرةالدوله این مبلغ را متقبل است وچون صدراعظم به قم رفته است هنوز معین‌نیست چه خواهد شد.» [1]

شك نیست که حسام‌الملك که چنین پولی از مردم فقیرکرمان تقبل می‌کرده چند برابرآن را خودش میخواسته است، اما اگرمحل مصرف این نوع پولهارا هم بخواهید، باز به یکی دیگرازیادداشتهای همین اعتمادالسلطنه توجه فرمائید که مینویسد:

«حسام‌الملك درهمدان قریب یك ماه است عروسی می‌کند (البته برای پسرش) و زیاده از صدهزار تومان تا به حال خرج کرده، ازطهران وکرمانشاهان وآذربایجان واصفهان ازاعاظم واعیان را وعده گرفته، شب وروزی چهار پنج هزار نفر را خرج می‌دهد، وهم چنین مالهای آنهارا علیق می‌دهد، دختر حضرت ولیعهدرا [2] برای پسرش گرفته، میگویند داماد دوازده سال وعروس پانزده سال‌دارد» [3]

وباز برای اینکه بدانیم‌پولهای رقیب‌او یعنی نصرةالدوله‌چگونه خرج می‌شد، باز به یادداشتی دیگر از همین اعتمادالسلطنه توجه‌کنیم که‌میگوید: «... ادیب‌الملك و . . . را در اسماعیل‌آباد مهمان‌کردم، احتساب‌الملك اصرار دارد که مطربی بخواهیم . . . دستهٔ علی خان را

۱ ـ خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۱۰۶۸

۲ ـ مقصود مظفرالدین شاه است

۳ ـ خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۹۴۳، واین عروسی دوسال قبل‌ازقضایای حراج حکومت کرمان یعنی در ذیحجه ۱۳۰۹ اتفاق افتاده بود.

آوردند... از جملهٔ اجزاء دختری است، خانم اصفهانی، معروف است به یاور « جوان است و بدگل نیست،... از جمله زنانی است که غالباً در مجالس مخصوص صدراعظم می رود . . . آجودان مخصوص در محلهٔ حسن آباد محض چنین مجالس خانه و باغی کرایه کرده وهفته‌ای یك‌دوشب‌حضرت صدارت راآنجا دعوت می کند...تاصبح‌می‌خورند ومی آشامند و... همین ضعیفه نقل‌می کرد اوقاتی که نصرةالدوله‌سردار فرمانفرمای کرمان سالار جنگ در تهران بود شبی درین مجلس خاص باعلاءالملك سفیر کبیر دولت ایران مقیم اسلامبول حاضر بودند... » [1]

لابُدّ بایدبدانید که همین‌علاءالملك‌یك‌وقتی‌حاکم کرمان‌هم بودو باز هم اوست که میرزا آقاخان کرمانی وشیخ‌احمد روحی را درعثمانی دستگیر کرد و به تبریز فرستاد وسعی درکار سیدجمال‌الدین هم داشت.

باز برای‌اینکه بدانید تا لحظهٔ آخر ناصرالدین شاه از حال مردم تاچه حد بی‌خبر و درواقع مثل‌محمدبن‌طاهر خفته بوده است، به این خاطره از یکی از محارم قاجاریه توجه کنید ، دکتر محمد خان شیخ- (احیاءالملك)گوید : «روز هفدهم ذی قعده ۱۳۱۳ ق. قرار بود شاه به شاه عبدالعظیم برود . مـن (دکتر شیخ) از راه میان ُبر به شاهزاده عبدالعظیم رفتم وزدتر ازموکب شاه رسیدیم، چه‌که شاه دوجا در بین راه پیاده میشد وصرف غلیون میکرد. وارد صحن حضرت عبدالعظیم شدم، جمعیت مردوزن‌موج‌میزد وراه عبورومرور نبود. بزحمت وارد صحن شدم و به حجرهٔ آخر صحن دست راست رسیدم. برای تماشای آمدن شاه، بداخل آن حجره وارد شدم که پردهٔ تورجلـوی درهـای آن آویخته بودند.

۱ــ روزنامه خاطرات ص۱۱۹۶. وباید عرض کنم که این مجلس اعتمادالسلطنه برایش ۲۵ تومان خرج برداشته است!

جماعتی سید و آخوند یزدی میان آن حجره نشسته و مشغول لعن به‌حضرت صدیقهٔ کبری علیهاسلام بودند! متوحش شده سبب را پرسیدم. گفتند، که هشت‌ماه است‌ازظلم شاهزاده جلال‌الدوله حاکم یزد اینجا آمده متحصن‌هستیم‌وهرچه‌تظلم‌میکنیم کسی بدادما نمیرسد، امروز مصمم شده‌ایم به جدهٔ‌خودمان‌لعنت‌کنیم تا اگر روح او و ارواح سایر مقدسات‌میتوانندکاری‌بکنند و اگر نمیتوانندمارا‌راحت‌کنند و دیگر بآنها توجه نکنیم. من ازخوف اینکه مباداصدای‌این اشخاص‌را مردم خارج بشنوند و برای کشتن آنهابریزند ومراهم‌جزءآنهابکشند خواستم‌ازاطاق خارج‌شوم که دیدم‌ناصرالدین‌شاه‌میان‌موج‌جمعیت بطرف‌حرم‌میرود...»[1]

اکنون بایدگفت‌که وسیله‌ای لازم بود تا ناصرالدین شـاه را از خواب‌خوش بیدار کند، واین‌وسیله متأسفانه در دست مردم‌کرمان قرار گرفت، همان مردمی‌که درست یکصدسال از تاریخ‌حملهٔ‌آقا محمد خان (۱۲۰۹هـ) تا این تاریخ دچار مظالم قاجار بودند. حال واقعـه را از زبان یکی مأمورین برجستهٔ آن روزگار ، یعنی کلنل‌کاساکـوفسکـی (قزاق‌اوفسکی) که‌فرماندهٔ قزاقان‌خاص‌ناصرالدین‌شاه‌است، بشنوید:

زیارت‌شه عبدالعظیم‌و...

(۱۹ آوریل ۱۸۹۶ـ ۱۷ذی قعدهٔ ۱۳۱۳ قمری)
«سـاعت دو و ربـع بعـد ازظهـر پیشخدمت اعلیحضرت، غلامحسین‌خان‌جنرال، درنهایت پریشانی حال وگردآلود با لبهای خشکیده ازاسب بپائین جسته دوان‌ـ دوان وارد دفتر قزاق شد. درها را محکم بسته با صـدای بریده بریده اظهار داشت‌که بدستور صدراعظم از شاه عبدالعظیم تا اینجا تاخته‌ام. امروز اعلیحضرت بقصد زیارت (بمناسبت یوم جمعه) بشاه عبدالعظیم

۱ــ از یادداشتهای آقای حسین سعادت نوری درروزنامهٔ «اصفهان»

رفتند. در حین انجام زیارت در کنار مرقد آنحضرت سوء قصد شد. گلوله به ران (؟) اصابت نموده، بحمدالله خطری متوجه نیست. الساعه مشغول هستند که اعلیحضرت را بهوش آورده خون ریزی را متوقف سازند. پس از اندکی شاه به تهران مراجعت خواهد نمود. فعلا تا مراجعت اعلیحضرت، بطور خیلی محرمانه امر فرمودند که برای جلوگیری از اغتشاشات و اشاعهٔ اخبار هراس‌انگیز حفظ نظم و آرامش شهر را سه نفر: ۱-سردار اکرم ۲-نظام‌الدوله ۳- پالکونیك‌روس یعنی شما بعهده گیرند.

ضمناً جنرال با وحشت و صمیمیت تام اظهار می داشت که کلیهٔ پیشخدمت ها که شاهد و ناظر افتادن شاه بوده‌اند بلافاصله پس ازصدای شلیك فراراختیار کرده‌وشاه‌را روی دست‌صدراعظم‌وبرادر وی‌صاحب‌جمع و دوسه نفر از اعیان وفادار بجای گذاشتند.

پس از ادای این کلمات پیشخدمت آماده شد که برای رساندن پیغام بسردار اکرم و نظام‌الدولهٔ سابق‌الذکر اسب بتازد. ولی در همان دم قاصدی از طرف صاحب جمع سررسید و دستخط صدراعظم را بمضمون زیر بدستم داد:

«مقرب‌السلطان پالکونیك‌قزاق‌خانه،

«بعهدهٔ شمامحول میشود که قزاقها را احضار ودر شهر به‌گشت‌بگمارید «که از بروز اغتشاش‌جلوگیری بعمل‌آید. انشاءالله عصر بشهرمیآئیم. «بحمدالله طوری نشده وذات شهریاری‌کاملا سلامت میباشند.»

مأمورین را در پی افسران قسمت‌ها فرستاده برای احتراز از اغتشاش و جلوگیری از اشاعهٔ شایعات مخاطره آمیز در این ساعات

بحرانی که در تهران نه شاه بود و نــه صدر اعظم و نه اکثر وزرا (چه عده‌ای بهمراه شاه بودند و عده‌ای بمناسبت روز جمعه برای زیـارت اماکن مقدسه یا بمنظور گردش از شهر بیرون رفته بودند) امریهٔ زیررا صادر نمودیم:

«باطلاع عامه برسانید که‌سفیر کبیردولت عثمانی که قرار بودچند چند روز دیگر به تهران واردگردد برخلاف انتظار ساعتی بعدبه‌تهران وارد خواهد شد.

نظر باینکه در حال حاضر در شهر تهران نفرات قشونی آمـاده برای استقبال‌حضرت اشرف منیف‌پاشا ـ سفیر کبیرعثمانی ـ وجود ندارد لذا اعلیحضرت همایونی چنین مقرر فرمودند که بفوریت کلیهٔ نفرات قزاقخانه راکه بمن‌سپرده شده است جمع آوری و باتوپخانه وموزیك و تحت ریاست شخص اینجانب فی‌الفور باستقبال‌سفیر کبیر بشتابیم.»

درعین حال که امریه را بامیرتومان مارتیروس خان رئیس ستاد بریگاد، دیکته مینمودم گـزارشی بسفارت دولت امپراطـوری روس فرستادم.

من تقاضا نمودم صریحاً معین‌گردد دستورات چه شخصی‌را من وظیفه دارم اجرا نمایم. پیشخدمت چنین پاسخ داد که فقط اوامرصدر اعظم‌را. من توسط پیش خدمت‌پیغام دادم که این دستورحضرت اشرف را به پیغام شفاهی اکتفا واجرا خواهم‌کرد، زیرا فرصتی نیست، ولی دستورات بعدی بایستی کتبی وبه مُهر وامضای صدر اعظم بمن ابلاغ گـردد.

احتراماً تقاضا دارد، درخصوص اشکالاتی‌که باحتمال ممکن

است پیش آمد کند و همچنین در این باب که آیا موظف هستم اوامر وزیرجنگ(کامران میرزا) را کماکان اجرانمایم ، یااینکه منحصراً ازصدراعظم دستوردریافت نمایم تعلیمات لازم باینجانب داده شود .

الساعه صاحب جمع برادرصدراعظم ازشاه عبدالعظیم سررسیده ومرا بدربار احضارنموده است .»

پس ازارسال گزارش بسفارت دولت امپراطوری روس تاموقع جمع آوری کلیهٔ نفرات قزاق ازچهارگوشهٔ شهر که بمناسبت روزجمعه بااشکالات توأم بود، خود بسوی قصرسلطنتی شتافتم .

وقتی بقصررسیدم شاه را به تهران آورده بودند . معلوم شد که جنرال پیشخدمت ، فقط چند دقیقه جلوترازشاه بنزد من رسیده وشاه‌را نیز بلافاصله درکالسکه بتاخت بشهر آورده‌اند .

هرچه بقصر نزدیکترمیشدم آشفتگی واضطراب بیشتر محسوس میگردید . نه فقط دروازهٔ ارگ، بلکه درهای ورودی به قصرنیزنگهبان نداشت . در دقایق اول، حراست دربارفقط بعهدهٔ قراولان داخلی فوج مازندران (سوادکوه) ونزدیکان صدراعظم بود .

پس‌ازمن‌اسکادران مختلط قزاق‌سررسیدکه ازنفرات همهٔ قسمت‌ها که زودترآماده شده بودند تشکیل داده شده بود . قسمتی ازاسکادران را بلافاصله برای حراست سفارت امپراطوری روس- در صورت بروز اغتشاشات-اعزام‌نمودم .

سپس صاحب منصبان ارشد دولتی ، یکی پس از دیگری بدربار جمع شدند . از نمایندگان سفارتخانه های خارجی اولین کس

مترجم سفارت انگلیس بمعیّت پزشك انگلیسی دکتر اسکالی سررسیدند .

بموجب دومین دستورقطعی صدراعظم کلیهٔ درهای ورودی حیاطهای وسیع و عمارات سلطنتی را محکم بسته وقفل نمودند ـ باستثنای‌تنها در ورودی جنوبی‌قصر که‌آنهم فقط بحیاط بیرونی که‌تالار سلام وتخت مرمرنادری درآنجا قراردارد .

به‌دومین حیاط بیرونی ـ که بنای‌هیئت وزرا وقسمتی از وزارت خارجه و مسکن حاجب‌الدوله است و بوسیلهٔ درمحکم و مُشبّکی از اولین حیات دربارجدا شده است ـ کسی اجازهٔ ورود نداشت ، مگر بدستور شخص صدراعظم و برادران وی یعنی امین‌الملك وصاحب جمع .

صدراعظم بمحض اینکه چشمش بمن افتاد مرا بکناری‌کشیده شخصاً ضمن دادن تعلیمات لازم امر نمود که حفاظت شهر را بعهده بگیرم . اما حفاظت ارگ کماکان بعهدهٔ سردار اکرم واگذار گردید .

درضمن این مذاکرات باصدراعظم که در این دقایق وحشت بار تمامی ابهت ومتانت وحضورذهن همیشگی خودرا بنحو اعجاب آوری حفظ کرده بود ، نایب‌السلطنه وزیرجنگ باسیمائی متوحش‌پریده رنگ وحالتی خراب وچشمانی سرگردان وتأثرآورازاندرون خارج گردید و ودرصحبت برمن پیشی جسته‌گفت : « وحشت آوراست . درست بقلب اصابت کرده !»

بسیار تکان دهنده بود . . . ولی من بخود اجازه نمیدادم که

دقیقه‌ای وقت تلف کنم از اینرو سکوت مرگبار را شکسته بصدر اعظم چنین گفتم:

«ازاینقرار غیر از اوامر کتبی که حتماً به مهر و امضای حضرت اشرف صادر و ابلاغ خواهد شد اینجانب هیچگونه دستورات دیگری را اجرا نخواهم نمود.»

صدراعظم از نظر نزاکت ولی بالحن مردّد گفت که دستورهای والاحضرت نایب‌السلطنه را هم رعایت نمایم.

این وضعیت دقیق بزرگترین مشکلی بود که برای من در تمامی دورهٔ بحرانی روی داد. ولی تمامی سنگینی مسئولیتی را که بعهدهٔ من محول‌شده بود در نظر آورده و با در نظر گرفتن خصومت پایداری که فیمابین نایب‌السلطنه و صدراعظم حتی در حیات شاه برقرار بود و اینکه شخصاً نیز اطمینانی بنایب‌السلطنه نداشتم بدون اندکی تردید همانجا اعتراض کردم و گفتم:

« در وضع موجود من نمیتوانم از دو مقام دستور بگیرم، بنابر این تقاضا دارم درهمین ساعت بطور قطعی معین فرمائید بچه شخصی جهت دریافت اوامر بایستی مراجعه نمایم.»

نایب‌السلطنه مطلب را دریافته با بی‌میلی گفت:

«آنچه شخصاً بعقلتان میرسد عمل کنید. این مصیبت مرا آنچنان درهم شکسته است که عقلم کار نمی‌کند ... بهتر آنست که بحضرت اشرف صدراعظم مراجعه نمائید.» این را گفته باقدمهای لرزان از در بیرون رفت و در کالسکه قرار گرفت و بباغ امیریهٔ خود که درمغرب شهر قرار دارد، روانه گردید.



نایب السلطنه کامران میرزا
(متوفی سه شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۰۷ شمسی = سوم رمضان ۱۳۴۷ قمری)

همینکه نایب‌السلطنه خارج شد صدراعظم بسرعت سربیخ گوش من گذاشته گفت: «امید من بشما است ، اگرهم نیاز بکسب دستور داشتید فقط بشخص اینجانب مراجعه نمائید.»

در این ضمن آقای شچگلوف کاردار دولت امپراتوری روس بهمراهی مترجم سفارت آقای گریگورویچ بدربار آمد . در تکمیل گزارش قبلی خود ، کلیه ماوقع‌را باطلاع آقای کاردار رساندم . آقای کاردار پس ازمذاکره با صدراعظم تأیید نمود که من با تقبّل مسؤولیت حفظ پای‌تخت، بایستی منحصراً برای اخذ دستور به‌صدراعظم مراجعه نمایم. من نیم‌ساعت دیگردر دربارتوقف نموده ودراین مدت این مطالب‌را شنیدم :

شاه بمناسبت روزجمعه ، بحضرت عبدالعظیم‌رفته وقبل‌ازچاشت بمسجد روانه می‌شود . اطرافیان شاه اصرار میکردندکه قبلا صبحانه میل کند ولی شاه قبول ننموده گفته است که زیارت بیش از ده دقیقه طول نمیکشد وبهتراست بعد اززیارت چاشت‌بخورد. دراینوقت صدر-اعظم-اگرچه چیزی که سبب‌سوء ظنّش شود درمیان نبوده معذلك تحت تأثیریك‌حس باطنی- بشاه پیشنهاد میکندکه قبلا همهٔ زایرین‌را از حرم بیرون‌کنند . شاه جواب میدهد که دلش میخواهد بهمراه دیگرمردم زیارت نماید.

...دیدن یار

هنگامیکه شاه در کنارضریح بوده‌شخصی‌ملبّس بلبّادهٔ‌فراخ‌ایرانی عریضه بدست بشاه نزدیك میگردد . در آستین فراخ لباده‌اش رولوِری داشته که‌با آن‌بطرف شاه شلیك‌میکند. شاه‌فقط توانسته بگوید: بگیرید،



بگیرید » و بیجان بروی دست پیش خدمتی که در کنارش بوده می‌افتد. هنگامیکه اورا بمقبرهٔ مجاورموسوم بامامزاده‌سید حمزه- که جیران‌خانم فرح‌السلطنه محبوبترین زنان عهد جوانی شاه آنجا مدفون‌است- میبرند بدن شاه‌چند بار تکان خورده، ولی این دیگر تشنجی بیش نبوده است ...

معلوم‌گردید که قلب شاه بسیاربزرگ بوده. گلولهٔ درشت ازمیان دنده‌های ششم وهفتم‌گذشته منتهی الیه پائین قلب را سوراخ ودر ستون فقرات گیرمیکند. یك ساعت و نیم‌جسد درشاه عبدالعظیم بوده، پس از آن تصمیم میگیرند که آن را بتهران حمل نمایند. جسد شاه را در کالسکه نشانده وصدراعظم نیزباوی نشسته سراسرراه حائل بدن بوده و بادستمال صورت وی‌را بادمیزده‌است: چنانکه‌گوئی‌می‌خواهدحالش‌را بجای آورد. کالسکه را هم بتاخت رانده‌اند.

قاتل پس ازتیرزدن شاه، تیردویم‌را میخواسته بصدراعظم شلیك کند ولی‌پیشخدمت‌ها و زائرین - علی‌الخصوص زنها که اطراف شاه بودند - قاتل را گرفته و بزمین زدند و یکی از پیشخدمت‌ها بزحمت زیادی حتی بابکاربردن دندانها رولور را از چنگ وی گرفته بطرفی پرتاب میکند (این رولور ناپدید شده وتاکنون بدست نیامده است). زنهای زائر میخواسته‌اند جانی را پاره پاره کنند وباچنان خشمی بروی وی ریختند که صدراعظم قوی هیکل وچند نفرباقیمانده از ملتزمین شاه (چه بقیه فرار کرده بودند) بمنظورحفظ قاتل جهت باز پرسی بزحمت موفق شده‌اند اورا ازچنگ زنان نجات بخشند ودراین کشمکش زنها هر دو دست صدر اعظم را با چنگال‌های خودبسختی‌مجروح‌نموده‌اند.

«به‌نورچشم‌من ناصرالدین میرزابگو. بزرگ میشوی، نصایح مرا بخوان ، رفتارکن ، تا خیرهابینی ، پنجاه سال کامرانی‌ها بکنی .»

(ازوصایای عباس میرزابه محمد شاه).

مرگ صاحب‌قران

قاتل‌را دستگیروباکالسکه بدربار آورده‌اند . کالسکهٔ شاه‌بحسب معمول جلوی دراندرون توقف میکرد . ولی ایندفعه کالسکه را به‌جلو عالی‌قاپو در ورودی اولین حیاط کاخ سلطنتی بنام دیوانخانهٔ تخت مرمر راندند . آنجا اسبهارا باز نموده کالسکه را بادست بحیاط برده همچنان بادست تاحیاط سوم که باغ نامیده میشود میبرند .»[۱]

مُعَیِّرالممالك درباب‌این‌واقعه مینویسد : چون شاه قدم درصحن نهاد ، صدر اعظم پیش رفته عرض کرد : چیزی به ظهرنمانده خوبست اعلیحضرت ناهاررا دریکی‌ازباغهای مصفا صرف‌فرموده بعد ازظهر که هجوم خلق کمترمیشود بزیارت مشرف شوند .

شاه‌گفت : خیرباید نماز ظهر را درحرم بگزارم . حاجب الدوله که بعدها ملقب بمعین السلطان شد چون چنین دید عرض کرد : داخل حرم‌ازدحام عجیبی‌است، امرفرمائید تا قُرُق کنم. شاه بگفتهٔ اونیز وقعی ننهاده درجوابش‌گفت : چه حاجت که مردمرا بیهوده زحمت برسانید آنها بکارخود مشغول هستند ما نیزبکارخود میپردازیم . آنگاه بدرون حرم رفته بزیارت پرداخت و پس از طواف در قسمت بالای ضریح ایستاده و بنابرعادت دستمال را ازجیب بیرون آورد تا بَدَل‌ازسجاده‌بر زمین‌گسترده بنمازبایستد. دراینوقت رضای دیو سیرت‌با ظاهری‌آرام و مستمند عریضه بر کف، مردمرا شکافته بجانب شاه آمد وهمینکه تنگ‌ـ تنگ وی رسید پاشنهٔ طپانچه‌ای راکه زیرنامهٔ شوم پنهان‌کرده بود کشید

۱ ـ خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ترجمهٔ عباسقلی‌جلی، ص۲۷ ـ ۳۴

صدای تیـردرحرم طنین انداز شد و گلوله برقلب شه نشست . بیچاره دست برزخم دل نهاده و سراسیمه سوی آرامگاه زن محبوبش جیران شتافت ولی چندگام بآن مانده پایش ازرفتاربماند و آهی‌ضعیف برآورده بر زمین غلطید .

صدراعظم چون چنین دیدفرمان قرق‌داد وگفت تاکالسکهٔ شاه‌را که بیرون بازارایستاده بود داخل‌صحن آورده برابرایوان بـاز دارند. آنگاه امین خاقان پدرعزیزالسلطان راکه‌کوتاه قد و باریك بود ازپشت زیرلبادهٔ شاه‌کردند تااو را بهردو دست محکم نگاهدارد . عینك‌دودی دوره دارش‌را برچشمش زدند وصدراعظم‌ومجدالدوله درطرفینش چنان قرارگرفتندکه‌گوئی شاه بآنها تکیه کـرده‌و بدین طریـق جسم بیروح صاحبقران راکه سرانجام نتواست ازقران خویش جان بسلامت بـرد بدرون کالسکه بردند . امیرخاقـان همچنان در پشت نشسته شاه‌راروی زانو نگاهداشت و اتابك روبرویش قرارگرفته مانند آنکه با وی‌سخن میگوید گاه لبخندی میزد و زمانـی‌سری میجنبانید تـا بشهررسیدند و یکسربقصر گلستانش بردند .

چون‌با پدرم وارد دیوانخانه شدیم‌گروهی را دیدیم‌کـه مشغول برچیدن زینت‌های جشن و سیاه پوش‌کردن جای آن بودند .

مجدالدوله با صورتی آفت زده پیش آمدو درحالیکه اشك از سبیلهای مردانه اش بسان باران فـرومیریخت ما را بنارنجستان بزرگ برد . درآنجا جسد شاه را دیدیم‌که زیر درختهای نـارنج کنارحوض بلوری‌که ملکهٔ انگلستان برایش فرستاده بود روی نیم تختی درخواب جاویدان فرورفته، دکترطُلزان دست برسینه بالای سرش مات و مبهوت

ایستاده و شاهزادگان ووزراء دور نارنجستان ساکت و سربزیر ایستاده بودند . ازمشاهدهٔ این منظرهٔ دردناك متحیرمانده بستونی تکیه کردیم و عوالم پرشوربیست‌ویك‌سال ازدست رفته را درچندلحظه از پردهٔخیال گذراندیم . زمانی نگذشت که شاهزاده فرویدن میرزا برادرساسان‌میرزا بهاءالدوله که ازشهزادگان سالخورده ووارسته بود وریش بلندی‌برنگ کافور داشت بـرای غسل جسدآمـد. دراینوقت دکترطلزان گامی پیش نهاد و انگشت را آهسته درزخم سینهٔ شاه فرو برده گلولهٔ دل شکاف را بیرون کشید و با صدائی گرفته گفت «اگرشاهرا جامه ای دیگربرتن بـود جان بسلامت میبرد زیراگلوله کم قوت بوده وفقط بقلب نشسته است»

آنگاه آن پاره فلزشوم را میان پنبه نهاده‌درجیب گذاشت .

فردا تلگرافی ازمظفرالدین شاه درحضورجمع خوانده شدکـه بموجب آن اتابك را با اختیارات تـام همچنان بصدراعظمی بـرقرار داشته و جناب اشرفش خوانده بود (ناصرالدین شاه اورا جناب‌صدر- اعظم خطاب‌میکرد)[1]. آنگاه خواجه سرایان شال عزا برگردن و اشك- ریزان اطراف جنازه راگرفته بدیر بزرگی که درتکیه دولت سیاه پوش کرده بودند بردند .

روزبعدلشکریان صف آراستند وسفرای خارجه آمده‌تلگرافهای

---

۱ ــ گویا اتابك ، برای اعلام واقعهٔ قتل شاه به ولیعهد چنین تلگراف کرده بود:

چرا خون نگریم ، چرا خوش نخندم؟ که دریا فرو رفت و گوهر برآمد .

(ازیادداشت های مرحوم اورنگ)

وبنده‌گمان‌میکنم ، شعراین شاعر در بهترین موقعیتی آب شده است ، بطوریکه اگر خود شاعرهم سرازگوربرمیداشت براتابك احسنت می‌گفت !

تسلیت سلاطین متبوع خودرا برابر جنازه خواندند و بنابررسم، حلقه‌های گل روی آن قراردادند . مسیو دوبالوا سفیرفرانسه که طرف توجه مخصوص شاه بود پس ازقراردادن حلقه‌گل برابرجنازه بزانو در آمده زمانی زارگریست . همانروز درمسجد شاه آقا سید زین‌العابدین امام جمعه داماد شاه شهید خطبه بنام سلطان جدید خواند ونقارهٔ جلوس را کوفتند . پس از چهل روز مظفرالدین شاه وارد تهران شد و یکسر بزیارت جنازهٔ پدررفت، آنگاه قدم‌دردیوانخانه نهاده در طالار عمارت باردیگر جلوس کرد و شاهزادگان و اشراف ووزراء شرفیاب شدند . اتابك فرمان برداشتن مالیات نان وگوشت راکه پدربمناسبت قرن خود صادرکرده بود برای میمنت بصحهٔ پسررسانید . فردا سلام عام در تخت مرمرمنعقدگردید و بواسطهٔ‌گرمای شدید شهر،چند روز بعد شاه بصاحبقرانیه رفت .

یکسال بعد دراوانی که امین‌الدوله عهده‌دارصدارت بود واتابك درزاویهٔ قم بسرمیبرد مراسم تشییع مفصلی بعمل آمدوجسد ناصرالدین شاه را درحضرت عبدالعظیم بخاك سپردند .

میدان مشق

و اما میرزا رضا را پس از ارتکاب بجنایت دستگیرنموده بشهر آوردند و روی پله های عمارت باردیگر ازاو عکس برداشته و آنگاه در انتهای نارنجستان بزرگ دراطاق کوچکی محبوسش ساختند . اگر چه دراستنطاقهائی که ازوی بعمل آمد چیزی دستگیر نشد ولی آنچه محقق گشت اینکه میرزا رضاپس از آزادشدن اززندان‌قزوین باسلامبول رفت وچند بارباسیدجمال معروف ملاقات نمود و از آنجا این‌مأموریت

در باب دارزدن میرزا رضا ، کاساکوفسکی مینویسد :

«شب ۳۱ ژوئیه‌درمیدان مشق داری برپا کردند. هیچیك ازساکنین تهران حاضرنبود چوبهٔ داررا تحویل نماید . بالاخره یکی پیداشد و در مقابل ۲۵ تومان تیرلازم را تحویل داد .

دار را میخواستند ساعت شش بعد ازظهر ۳۰ ژوئیه نصب نمایند، ولی ازدست مزاحمت جماعت ولگردان که عدهٔ زیادی جمع شده‌بودند مجبورشدند تمام لوازم اعدام را بسرباز خانهٔ مجاور فوج پنجم شقاقی ببرند که قاتل هم درآنجا نگهداری میشد .

نیمه شب ازنو به نصب‌دار پرداختند . سحرگاه قاتـل را بیرون آوردند . لشکریان چهار ضلعی‌بزرگی تشکیل داده بودند و چوبـهٔدار دروسط قرارگرفته بود .

قاتل سراسرشب را بدعـا و نمازگذراند . کلیهٔ شایعاتی کـه در ابتدا دشمنان بابیه سعی داشتند انتشار دهندکـه قاتل بابی است بکلی عاری ازحقیقت است . این مرد پاکترین و با ایمان ترین مسلمان شیعه است . تمام تقاضاهای کوچك قاتل را درشب قبل ازاعدام انجام دادند ولی وقتی که تقاضاکرد قرآن بوی داده شودتا آخرین بار قرائت نماید این تقاضایش را ردکردند . هر آینه قاتل قرآن بدست میگرفت دیگر نمیتوانستند آنرا از دست وی بگیرند و دستش را ببندند مادامیکه خود قرآن را بزمین ننهد .

قاتل را بازیرشلواری بدون پیراهن دست بسته بیرون آوردند . اومیخواست تا خودرا شجاع وخونسرد وانمودکند ولی چون‌چشمش بدار افتاد ظاهراً روحیه‌اش سست شد . باز هم آن اندازه قـوت قلب

شوم‌را برعهده گرفت ....

پس ازمراجعت، میرزارضا درحضرت عبدالعظیم اقامت گزید و بعضی‌اوقات شامگاهان بتهران میآمد . چند نفری هم بودند که ازحیث مخارج ازاونگاهداری میکردند ...

درهفتهٔ اول‌ورود مظفرالدین‌شاه بتهران، روزی درسرزدن آفتاب میرزا رضا را در حالیکه بـرخلاف رسم چند طبّال‌در طرفینش بشدت طبل میکوفتند درقسمت غربی میدان مشق آورده بدار آویختند.»[1]

البته کارمیرزا بسیارغلط بود وخودش هم باین مسأله بعداً واقف شد ، چه مشهور است یك تـن بعداز این کاراز او پرسید:

ـتو که چنین‌خیالی‌داشتی آیا کسی‌را بهتر ازاو پشت دروازهٔ تهران داشتی که بجایش بر تخت بگذاری ؟

میرزا رضا دستی بـه پیشانی کشیده و گفته بود :

ـ نـه ، این‌فکرش را دیگرنکرده بودم !

اما بهرحال من عقیده دارم ، ایـن تهور ، پاسخ آن زهر خندی بود که‌کامران میرزا درجواب گریهٔ کرمانیان بینوا تحویل داده بود !

مکن زیر این لاجوردی بساط
به این مهرهٔ کهرباگون نشاط
که رویت کند کهـربا وار زرد
کبودت کند جامه چون لاجورد
که داند که این دخمهٔ دام و دد
چه تاریخها ، دارد از نیك و بد

نظامی

۱ ـ خاطرات خصوصی معیرالممالك ص ۱۳۴



میرزا رضا کرمانی در زنجیر

در باب دارزدن میرزا رضا ، کاساکوفسکی مینویسد :

«شب ۳۱ ژوئیه‌درمیدان مشق داری برپا کردند. هیچیك ازساکنین تهران حاضرنبود چوبهٔ داررا تحویل‌نماید . بالاخره یکی پیداشد و در مقابل ۲۵ تومان تیرلازم را تحویل داد .

دارراً میخواستند ساعت شش بعد ازظهر ۳۰ ژوئیه نصب نمایند، ولی ازدست مزاحمت جماعت ولگردان که عدهٔ زیادی جمع شده‌بودند مجبورشدند تمام لوازم اعدام را بسرباز خانهٔ مجاور فوج پنجم شقاقی ببرندکه قاتل هم درآنجا نگهداری میشد .

نیمه شب ازنو به نصب‌دار پرداختند . سحرگاه قاتـل را بیرون آوردند . لشکریان چهار ضلعی‌بزرگی تشکیل داده بودند و چوبـهٔ‌دار دروسط قرارگرفته بود .

قاتل سراسرشب را بدعـا و نمازگذراند . کلیهٔ شایعاتی کـه در ابتدا دشمنان بابیه سعی داشتند انتشار دهندکـه قاتل بابی است بکلی عاری ازحقیقت است . این مرد پاکترین و با ایمان ترین مسلمان شیعه است . تمام تقاضاهای‌کوچك قاتل را درشب قبل ازاعدام انجام دادند ولی وقتی‌که تقاضاکرد قرآن بوی داده شودتا آخرین بار قرائت نماید این تقاضایش را ردکردند . هر آینه قاتل قرآن بدست میگرفت دیگر نمیتوانستند آنرا از دست وی بگیرند و دستش را ببندند مادامیکه خود قرآن را بزمین ننهد .

قاتل را بازیرشلواری بدون پیراهن دست بسته بیرون آوردند . اومیخواست تا خودرا شجاع وخونسرد وانمودکند ولی چون‌چشمش بدار افتاد ظاهراً روحیه‌اش سست شد . باز هم آن اندازه قـوت قلب

داشت که بگوید : «مردم بدانید که من بابی نیستم ومسلمان خالص هستم» وشروع کرد بخواندن شهادتین و سپس گفت : «این چوبه‌دار را به یادگار نگهدارید ، من آخرین نفر نیستم ...»

وقتیکه قاتل را ببالاکشیدند لشکریان حاضر طبل زنان از جلو چوبهٔ دار و سردار کل رژه رفتند ـ طبل‌ها پوستشان شل و صدایشان خفه‌ولرزان‌بود... درتمام‌مدت اجرای مراسم‌اعدام، کوبیدن‌طبل‌همچنان ادامه داشت.[۱]

این واقعه ۱۰ سال قبل ازطلوع مشروطه روی داد.

آقانجفی وشاهزاده

برای‌اینکه‌اطلاع حاصل کنیم که وضع اجتماعی وسیاسی ایران دربن چند سال چه بوده است سرسری نگاهی به بعضی حوادث آن روزگار میکنیم که در واقع مشت نمونه خروار است. چند سال قبل از این

۱ـ خاطرات کلنل کاساکوفسکی ص۸۵، درمورد اتهامات ناظم‌الاسلام کرمانی می‌نویسد: درایران رسم شده است هرگاه بخواهند کسی را مغلوب وازمیدان بیرون کنند نسبت او را به بابیه می‌دهند. مثلا امروز وقتی که مجلس قوتی داشته باشد، اگر کسی بخواهد حرفی بزند که مخالف میل‌طرف باشد فوراً می‌گویند: بابی‌ها دشمن مجلس می‌باشند و نمی‌خواهند درایران مجلس باشد و اگر یك وقتی خدای ناکرده، سلطان و یا علماء بامجلس بد شوند و آثارمغلوبیت در مجلس خواهان باشد، آن وقت می‌گویند این مجلس را بابی‌ها برپاکردند، چنانچه درامرمدارس و مکاتب دیدیم، دراول تأسیس مدارس مردم می‌گفتند: این مدارس را بابی‌ها تأسیس و تشکیل می‌دهند. بعد ازآن‌که جناب حجةالاسلام آقای آقا میرزا سید محمدطباطبائی مدرسهٔ اسلام را تأسیس نمود و عمومیت پیداکرد، آن وقت هرکس ازمدرسه بد می‌گفت، اورا بابی می‌دانستند. این است حال ما اهالی ایران‌که به این‌طور مدعی را ازمیدان بیرون می‌کنیم.

(تاریخ بیداری ایران)

واقعه(۱۳۰۷ ق) درخاطرات اعتمادالسلطنه می‌خوانیم :

> **جمعه ۸** - صبح درخانه رفتم. شاه با نایب السلطنه وظل السلطان خلوت فرموده‌بود . اصفهان منشوش است . ملای‌نجفی‌مجتهد چند نفر را به‌تهمت بابی گری بمیل‌خود بدون اجازه سربریده است . شاه متغیر بودنـد، ظاهرا ایلچی‌انگلیس شکایت کرده بود . یوزباشی‌مأمورشد برود ملای‌نجفی‌رابیاورد .

خواهید گفت : این‌ملانجفی کیست ! این شخص همان آقانجفی معروف است که وقتی او در اصفهان از ظل‌السلطان حاکم مقتدر آن ولایت مطلبی را خواسته وچون انجام نشده بـود از او گله کرده بـود . ظل‌السلطان گفته بود ، من این کاررا نخواهم کرد : اگر قـانـع نمیشوی میتوانی به «شاه بابام» بنویسی تا مرا ازاصفهان معزول کند .

و آقا نجفی در جواب گفته بود : چرا بنویسم به شاه بابات که ترا معزول کند، می‌نویسم به‌امپراطورروس که شاه‌بابات را معزول کند !

و این شاهزاده همان کسی است که گفته‌اند :

«بقرارمسموع شاهزاده مبلغ‌هنگفتی بزورازیکی ازتجاراصفهان وام میگیرد و بعداً در تأدیهٔ آن تعلل میکند . تاجربیچاره ناچاربتهران می‌آید و بـه‌ناصر الدینشاه عرضحال میدهد. شاه ضمن دستخطی بظل‌السلطان مؤکدا امرمیکند که طلب شاکی را هرچه‌زودتربپردازد . تاجر اصفهانی خوشحال و شادمان و با کمال امیدواری باصفهان مراجعت و دستخط شاه را بـه ظل‌السلطان تسلیم میکند. شاهزاده پس از ملاحظهٔ دستخط شاه با نظرتیزبین خود لحظه‌ای بشاکی مینگرد و میگوید این

آقای محترم معلوم میشودمرد ُپردل ورشیدی است که ازشاهزاده‌ای‌مثل من‌بشاه شکایت می‌کند ومن باید دل اورا ببینم ، وسپس‌جلاّد میخواهد ودستورمی‌دهد شکم شاکی را بدرند و دل او را برای مشاهده و معاینه درسینی مخصوص قرار دهند»[1]

و ازجهت غرورشاهزادگی هم کسی است که اعتماد السلطنه تنها دربارهٔ ادرار کردن او می‌نویسد(جسارت است) :

«شاهزاده جور غریبی ادرار فرمودند . پیشخدمتی گلدان در دست‌داشت، دکمه‌شلواررادرحضورمن‌باز کردند. پیشخدمت باشی‌که به‌ابراهیم خلیل‌خان موسوم‌است احلیل شاه‌زاده‌را گرفته درگلدان نهادند . شاهزاده ادرار کردند. همان پیشخدمت باشی آب‌ریخت، طهارت‌گرفت . خیلی‌من تعجب‌کردم‌که سالها است در آستان شاه هستم هرگز از این اعمال ندیده‌ام .»

و بازتعجب خواهید کرد اگربگویم ، دم ودستگاه همین‌شاهزادهٔ مقتدر و سخت‌گیر ، در آن روزگار تاریك ، تنها نقطهٔ پناهگاه طبقات روشفکر ایران بوده است ومیرزا آقاخان بردسیری و شیخ‌احمدروحی ومجدالاسلام کرمانی و امثال اینان ، کسانی بودند‌که ازدستگاه ناصر-

---

۱ — ازیادداشتهای حسین سعادت نوری ، روزنامه اصفهان . عجب اینست‌که‌دوست ودشمن ازمصادره وخشم درامان نبودند . اعتمادالسلطنه می‌نویسد :

«عصردوشان تپه رفتم . میرزا علی‌اکبرمستوفی خزانــه هــم فوت شد . مشیرالملك وزیرظل‌السلطان هم‌که کرورها بشاهزاده فایده رسانده بود و چندی قبل شاهزاده او راحبس و مصادره‌کرده بود دراصفهان به سکته در گذشت . اما سکته فرمایشی بــود . یعنی مسموم شده‌که هم‌شاهزاده مالش را بخورد و هم آنچه شاهزاده انــدوخته‌کرده مخفی بمانــد . سبحان الله ازاین ظالم !

الدوله‌در کرمان به بارگاه ظل‌السلطان دراصفهان پناه بردند، کالمُستجیر من‌الرّمضاءِ الی‌النار!

شیرزنان

افکارانقلابی وتجددطلبی ازهمان اوایل‌سلطنت ناصرالدین‌شاه دراکناف کشور پیداشده بودو دراین اواخربیش ازپیش نضج گرفت تاآنجا که وقتی زنان شهر طهران هم در تظاهرات شرکت کردند. چنانکه اعتمادالسلطنه درخاطرات‌خود می‌نویسد:

«**یکشنبه ۱۷ (ذی‌حجة ۱۳۰۲ق)**، دیروز که شاه ازشهرمراجعت به‌عشرت‌آباد میفرمودندقریب هزارنفر زن سرراه شاه راگرفته بودند و فریاد ازنبودن نان کرده بودند. شاه به نایب‌السلطنه تغیر زیاد فرمودند. واقعا جای تغیرهم داشت. در این وقت سال با فراوانی نعمت این حقه بازی جزتحریك چیزدیگر نیست. فرموده‌بودند که شوهر زنها را بگیرند و گداها را از شهر بیرون کنند.»[۱]

توجه فرمودید؟

گنه‌کرد در بلخ آهنگری   به شوشترزدی‌گردن‌مسگری

زنان سروصدا دادند، شوهرانشان را گرفتند! راست گفته بود ملانصرالدین وقتی که خرش گریخته بودگوساله بسته را میزد، گفتنداین چه‌کاری است؟ گفته بود: شما نمیدانید، اگراین یکی باز شود خیلی ازآن یکی تندتر خواهد دوید!

---

۱ خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۴۳۷



میرزا آقاخان بردسیری

سه ساله اول سلطنت مظفرالدین شاه با اختلافات میان امین‌السلطان وامین‌الدوله گذشت.

امین‌الدوله به وزارت رسید ویکسال بعد مخلوع و مجدداً امین‌السلطان به صدارت عظمی نایل شد واین درهمان زمانی است که نصرالله‌خان مشیرالدوله سمت وزارت خارجهٔ امین السلطان را یافته و پسرش مشیرالملک (حسن‌خان) را به‌سمت ریاست کابینه وزارت خارجه بایران آورد.

۳

مدرسهٔ سیاسی

و

مشیرالدوله

مدرسهٔ علوم سیاسی

توقف چندین سالهٔ مشیرالدوله در خارج ، او را بکلی مغایر با تربیت اشراف و اطرافیان دستگاه‌سلطنت بارآورده‌بود . او مردی‌قانون‌دان و آشنا به حقوق‌اجتماعی مردم بود . کاراکتروشخصیت بارزمیرزا حسن خان را باید درقانون دانی وقانون پرستی او دانست .

اوباتحصیلات عالی که درحقوق کرده بود بخوبی متوجه اهمیت قانون واثراصول وپرنسیپ دراجتماعات و ترقی ملل شده بود ، بهمین علت ، روزیکه پابایران گذاشت، متوجه شد که باید مرکزوکانونی برای تعلیم اصول ومبانی حقوق بشری فراهم آید ومکتبی بازشود که مردم ایران را به قانون دانی وحق وحق‌گزاری وادار کند .

برای‌انجام اینکارمتوسل به‌مقام‌وشخصیت پدرخود ـ نصرالله‌خان که اوهم بنوبهٔ خود مردی اصولی و قاعده دان بود ـ شد . مرحوم مستوفی گوید :

تأسیس مدرسهٔ سیاسی اثرفکرمیرزا حسن خان مشیرالملك پسر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله است .

پسر و پدر در نزد صدراعظم و شاه محسّنات این اقدام را جلوه‌گر ساخته فرمانی صادر کردند و چهارهزار تومان سالیانه برای مخارج این مدرسه از تفاوت عمل معدن فیروزهٔ خراسان برقرار نمودند. مشیرالملك برنامهٔ این مدرسه را تنظیم کرده گرما گرم مشغول معلم و مکان مدرسه شده و اعلان داوطلب را منتشر کرد.

افتتاح مدرسهٔ سیاسی در نیمهٔ شعبان ۱۳۱۷ ق مطابق ۲۸ آذرماه مقرر گشت. عده‌ای از طرف نصرالله خان مشیرالدوله برای عصر این روز دعوت شده بودند.[1]

ریاست مدرسه ابتدا با مشیرالملك بود و بعد از سفر او به پطرز- بورغ (۱۳۲۰) ق با برادرش میرزا حسین خان پیرنیا که از پطرزبورغ بتهران آمده بود، شد.

مدرسهٔ سیاسی در حقیقت پایه و مرکز اساسی مدرسهٔ حقوق و بالاخره دانشکدهٔ حقوق امروزی است که کسی نمی‌تواند منکر اثر آن در تحول فکری و قضائی اجتماع امروزی ایران باشد.

این مدرسه ابتدا یکی از ادارات مستقل وزارت خارجه بود و بودجهٔ آن تا اوائل مشروطه از عوائد تذکره تأمین می‌شد. در سالهای اول مؤسس مرحوم حسن مشیرالملك ریاست آنرا داشته و آقای محقق‌الدوله هم که تحصیلات خود را در اروپا تمام کرده بود به‌سمت مدیر داخلی و معاون تعیین شد.

در ابتدا مدرسه یك کلاس بیشتر نداشت و معلمین این دوره عبارت بودند از:

---

۱ – زندگانی من، ج ■ ص ۹۹

مشیرالدوله معلم حقوق ، صدیق حضرت معلم تاریخ ، میرزا حبیب‌الله معلم فقه ، اردشیرجی معلم تاریخ ، مرل معلم فرانسه ، عبدالرزاق خان معلم جغرافیا .

در ۱۳۱۹ق مرحوم مشیرالدوله به‌فرنگ رفت و آقای عمادالوزراء بجای ایشان حقوق تدریس میکرد و آقای محقق‌الدوله کفالت ریاست را به عهده داشت . . .

نخستین امتحان نهائی بسال ۱۳۲۱ ق صورت گرفت و هفت نفر دورهٔ مدرسه را طی نموده دیپلمه شدند . دورهٔ مدرسه چهار سال بود .

درسال ۱۳۲۳ ق ریاست مدرسه به حسین پیرنیا (مؤتمن‌الملك) واگذارشد ومعاونت مدرسه کماکان باآقای محقق‌الدوله بود .

درسال۱۳۲۵مرحوم محمد علی فروغی (ذکاءالملك) ریاست مدرسه را به عهده‌گرفت . . . فارغ‌التحصیلان این دوره ٦ نفربودند .

ازسال ۱۳۲۷ ق دکترولی‌الله نصر به ریاست مدرسه برگزیده شد .

در۱۲۹۹شمسی(۱۳۳۹ ق) متصدیان امورقضائی درصدد تأسیس مدرسهٔ حقوق افتادند و به مسیو پرنی(مستشاروزارت عدلیه که جزو نمایندگان ایران درجامعهٔ ملل باروپا میرفت) دستورداده شدکه چند معلم برای تدریس درمدرسهٔ حقوق استخدام نماید . . .

درباز گشت ، مسیوپرنی به ریاست مدرسهٔ حقوق منصوب شد.

درسال ۱۳۰٤شمسی مرحوم داورقسمت تجارت‌را به‌آن مدرسه اضافه کرد . در ۱۳۰٦ شمسی مرحوم دهخدا به ریاست این مدرسه

برگزیده شد. از۱۳۱۳ش این‌مدرسه جزء دانشگاه شناخته و تصدیق آن معادل لیسانسیه تقویم گردید.[۱]

در آغاز تأسیس این مدرسه معلمین آن عبارت بودند از میرزا عبدالرزاق خان بغایری معلم جغرافی، دکترمرل معلم فرانسه، مشیر-الملک معلم حقوق بین‌الملل، میرزا محمد حسین‌خان فروغی‌ذکاءالملک معلم ادبیات. اوهانس‌خان عمادالوزراء رئیس دارالترجمهٔ وزارت امور خارجه و ژوزف هنیك بلژیکی مستشارحقوقی وزارت خارجه در غیاب مشیرالملك حقوق تدریس میکردند.

برای اینکه محصلین این مدرسه بکلی ازحقوق اسلامی بی‌اطلاع نباشند مشیرالملك درس فقه را هم یکی از موادتحصیلی قرار داد، امـا علمای وقت که فراگرفتن‌فقه‌را درحدود صلاحیت علوم دینی می‌دانستند هیچکدام تدریس فقه را درآن مدرسه قبول نکردند واصولا باتدریس فقه دراین مدرسه موافق نبودند.

اثرمعجزه آسای این مدرسه درهمان ایام، یعنی‌پس‌ازشش هفت سال درایران برای‌تنظیم‌وجهت یابی انقلاب مشروطیت واداره وبهره-برداری ازآن بزودی نمودارشد. مرحوم ناظم‌الاسلام می‌نویسد:

«علت همراهی مشیرالدوله به مشروطه بر-
حسب عقیدهٔ نگارنده، تأسیس مدرسهٔ مبارکهٔسیاسی
بود، پس ازافتتاح مدرسهٔسیاسی واقدام مشیرالدوله
(نصرالله خان) به ترقی آن مدرسه، امورمدرسه
بامیرزاحسن خان مشیرالملك ومیرزا حسین‌خان

۱ ــ عبدالامیرزمانیان، مقدمهٔ سالنامهٔ ۱۳۱۷ دانشکدهٔحقوق ص۱۳

مؤتمن‌الملك بود واین دوشخص عالم متمدن‌علاوه برمعلومات‌وتحصیلات ایشان ، فضلاء و دانشمندان مملکت اطراف آن را گرفته ازخارج هم ممد و اعانت از آنها شد تاکار بجائی رسید کـه هواـ خواهان حریت ازاطراف عالم چشم باین دو نفر عالم انداخته ونجات‌اهل ایران‌را منحصر باقدام این دونفردانسته و این دو نفرهم الحق کوتاهی نکردند ... جمع شدن فضلاء و علماء در مدرسهٔ سیاسی باعث شدکه مشیرالدوله متنفرشد ازاستبداد وهمراه شد باملت تابمقصود رسید .»[۱]

حسن خان مشیرالدوله خود درین مدرسه حقوق بین‌الملل درس می داد .

دورهٔ مدرسهٔ سیاسی ابتدا چهارسال‌بود وبعداً اضافه شد. مرحوم محمد حسین فرغی ذکاءالملك نیز جزء مدرسین بود و بعدها ریاست مدرسه نیزباوسپرده شد .

مشیرالدوله در سفر اول شاه به اروپا (۱۳۱۷-۱۳۱۸ ق) همراه شاه بود .

سفارت مشیرالدوله

مشیرالدوله‌درسفردوم مظفرالدین‌شاه‌باروپا(۲۷ ذی‌حجهٔ۱۳۱۹ تا۲۰ رجب۱۳۲۰ق==۱۹۰۰م) بعنوان مترجم باشاه به فرنگ رفت.[۲] وپس‌از

۱ ــ تاریخ بیداری ایرانیان ، ص ۲۴۶

۲ ــ زندگانی من ، ص ۱۰۹

مراجعت شاه بسمت سفیر ایران در پطرزبورغ تعیین شد. (۲۷ ج ۲- ۱۳۲۰ ق).

اوباوجود حداثت سن، سفارت پطرزبورغ را درکمال موفقیت بپایان رساند، «منزل او درسفارت بود. از وقتیکه به سفارت پطرز- بورغ مأمورشد قدغن کرده بود که مطلقاً القاب را درکارت‌های خود بکارنبرند، چنانکه خودش هم درکارت خود، خودرا میرزا حسن‌خان وزیر مختار ایران معرفی میکرد... در کار سفارت خود را خیلی خونسرد نشان میداد، اوبرای سفارت پطرزبورغ خیلی جوان وحتی‌از نایب سفارت مشاورالممالک علیقلی خان‌انصاری پنج شش سال جوانتر بود... روسی را خوب میدانست وباامپراطور بزبان مادری او(روسی) حرف میزد وامپراطورهم به روسی‌جواب میگفت وحال‌آنکه‌بادیگران بزبان فرانسه حرف میزد.»[۱]

درهمین ایام سفارت او بود که مظفرالدین شاه بخیال سفر سوم بفرنگ‌افتاد وطبعاً طبق معمول راه او ازروی روسیه بود.

«عید وبهار۱۳۲۳ ق رسید، شاه بخیال فرنگ‌افتاد، مشیرالملک (حسن خان پیرنیا)تلگراف دریافت نموده تا بادکوبه به استقبال رفت، در اوائل ژوئیه تلگراف شد که شاه به پطرز بورغ میآید، در ژوئن وارد شد.

شاه سفرخودرا دراروپا بپایان رسانید ودر بازگشت او از طریق روسیه، مشیرالدوله بازتاسرحد شاه را بدرقه نمود، اودراین سفرسخت

۱ ــ زندگانی من ص ۱۲۵ و۱۴۶ و۱۷۷



مشیرالدوله در اروپا بامفخم‌الدوله (یکی‌از بستگانش)

(سال ۱۳۱۹ ق = ۱۹۰۰ م)

مورد توجه شاه قرارداشت : « هدیه‌ای نیز بشاه داد که یك آلبوم جلد نقرهٔ میناکاری بود » وقتی که شاه خواست آلبوم را بگشاید ، یکی از فضول‌های درباری گفت: «قربان » آلبوم عکس ندارد!» شاه هم متوجه بی‌ادبی اوشده گفت : « تومیدانی من برای چه آلبوم را میخواهم باز کنم؟ برای اینست که میخواهم شرح پذیرائی مشیرالملك را درحاشیهٔ آن بنویسم ، قلم ودوات بمن بدهید » .

درباری بی ادب بـه خبط خـود متوجه شده عقب رفت ، شاه شرحی در حاشیهٔ یکی از صفحات آلبوم نوشت وآنرا بست .»[۱]

یك هفتهٔ بعد ازبازگشت مظفرالدین شاه ، مشیرالملك بموجب اجازه نامه‌ای که درهنگام التزام رکاب (تاسرحد ایران) تحصیل کرده بود ، پس ازبازگشت به پطرزبورغ ، بعد از ده روز مرخصی به ایران آمد .[۲]

۱ ــ زندگانی من ص ۱۸۸

۲ ــ زندگانی من ص ۲۲۲ و۲۲۴

٤

مشروطیت ایران
و
مشیرالدوله

توصاحب منصبی ازحال‌مسکینان نیندیشی
توخواب آلوده‌ای‌بر چشم‌بیداران نبخشائی
سعدی

ورود حسن خان مشیرالملك مصادف بود با سال‌های پرتشنج انقلاب مشروطیت ایران که نسیم تجدد وحُرّیَّت ، امواج آزادی طلبی‌و مساوات جویی را بسواحل رژیم حکومتی ایران رسانده و خفتگان ۲۵۰۰ سالهٔ این دیارراکه دربامداد مشروطیت چشم مالیده ومنتظر تابش اشعهٔ خورشید آزادی بودند ، امید واری تازه می‌بخشید .

مشیرالملك باتحصیلات عالی درحقوق وافکاربلندآزادی طلبی، درکارپدر ـ که‌صدراعظم‌بودوخود نیزباآزادی‌طلبان مماشاةوحتی‌همراهی داشت ـ دخالت و کمك کرد . ناظم‌الاسلام مینویسد :

از مشیرالدوله دوپسر که میرزا حسن خان مشیرالدوله ومیرزا ـ حسین‌خان مؤتمن‌الملك‌باشند بایك دختراز او باقی مانده‌است که درواقع این‌دوپسردر حُسن‌تربیت وتمدن ممتازومشارٌ بالبنان ومحسود امثال و

اقران هستند، درواقع ازمشیرالدوله دوچیزبزرگ وسترگ باقی مانده: یکی تمول فوق‌العاده است که بیشتر بواسطهٔ همراهی‌های امین السلطان ودرزمان ریاست اوتحصیل کرد[۱] ودیگراین دونفراولاد است که الحق والانصاف اسباب نیك نامی پدرشان هستند. دانشمندانی که زحمت‌برای تحصیل مشروطیت وسلطنت ملی میکشیدند هرگزمنتظرومتوقع نبودند که باین زودی باین نتیجه واین ثمربرسند بلکه مقدمات‌را برای ده‌سال بعد ترتیب‌میدادند، مردم هم که درسفارتخانه بودند درآخر امر دولت قانونی را تقاضا مینمودند، در این اثنا برحسب علم واطلاعی که پسرهای‌مشیرالدوله داشتند لفظ کنستی توسیون Constitution رادرفرمان ودستخط مظفرالدین شاه مندرج ساختند وپس ازرسمیت واطلاع به سفراء، کارازدست درباریها خارج شد.[۲]

نخستین کسی که واژهٔ کنستی توسیون را بر زبان آورد مرحوم میرزا حسن‌خان پیرنیا مشیرالدوله بود.[۳]

در ۱۴ جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۲۴ ق(= ۵ اوت ۱۹۰۶ م) فرمان مشروطیت صادر و در۱۸شعبان‌مجلس شورای‌ملی‌تشکیل شد.

فرمان مشروطیه اینست:

---

۱ — نصرالله خان مشیرالدوله مردی آرام وبی‌آزار بود، از پیرزاده شنیدم که وقتی اوازمیدان نائین میگذشته است، یکی ازاخلاف حاجی عبدالوهاب در بالاخانه مشرف به میدان نشسته بوده. میفرماید این این جوان نزد خدا یك‌کرورنصیب دارد. در موقع وفات شاید بیش ازاینها مکنت داشت. (خاطرات وخطرات ص ۲۰۴)

۲ — تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۴۶. کلمهٔ‌کنستی توسیون در مسکمل فرمان مشروطه قید شده است.

۳ — برون، انقلاب ایران. ص۴۹۹

سواد دستخط اعلیحضرت شاهنشاه خلدالله ملکه مظفرالدین شاه که بدرو دیوار چسبانیده بسود و کنند

جناب‌اشرف صدراعظم. از آنجائیکه حضرت باری‌تعالی جل‌شأنه سررشتهٔ ترقی وسعادت ممالك محروسهٔ ایران را بـکف باکفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبهٔ اهالی ایران ورعایای صدیق خودمان قرار داده لهذا دراین موقع که رأی همایون‌ملوکانهٔ ما بدان‌تعلق گرفته‌که برای رفاهیت و آسودگی قاطبهٔ اهالی ایران وتشیید وتأیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه بمرور دردوایر دولتی‌ومملکتی بموقع‌اجرا گذارده شود چنان‌مصمم‌شدیم که‌مجلسی‌ازمنتخبین‌شاهزادگان وعلماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجارواصناف بانتخاب طبقات مرقومه دردارالخلافهٔ طهران تشکیل وتنظیم شود که در موارد لازمه در مهام امور دولتی و مملکتی ومصالح عامه مشاوره ومداقهٔ لازمه را بعمل آورده و بهیئت وزرای ما دراصلاحاتی‌که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت وکمك لازم را بنماید ودرکمال امنیت واطمینان عقائد خودشانرا در خیر دولت و ملت ومصالح عامه واحتیاجات مهمهٔ قاطبهٔ اهالی

مملکت بتوسط شخص‌اول دولت بعرض برسانندکه
بصحهٔ مبارک که موشح و بموقع‌اجرا گذارده شود،
بدیهی‌است‌که بموجب این دستخط مبارك نظامنامه
وترتیبات‌این مجلس واسباب وتشکیل‌آنرا مرتب
ومهیا خواهید نمودکه بعون‌الله تعالی این مجلس
افتتاح وباصلاحات لازمه شروع شود و نیز مقرر
میفرمائیم‌که سواد دستخط مبارك را اعلان واعلام
نمائیدکه تاقاطبهٔ اهالی ازنیات حسنهٔ ماکه تماماً
راجع بترقی دولت و ملت ایران است کماینبغی
مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگوئی باشند .

درقصرصاحب‌قرانیه بتاریخ۱۴ شهرجمادی‌الاخره
۱۳۲۴ در سال یازدهم سلطنت ما

(این سواد‌مطابق بااصل دستخط مبارك بندگان
اعلیحضرت‌اقدس‌همایون‌شاهنشاهی‌روحنافداه است)
(مشیرالدوله)

(در مطبعهٔ مبارکــه شاهنشاهی‌روحنا فداه بطبع
رسید) ۱

بدستورمظفرالدین شاه، مشیرالدوله صدراعظم دعوت‌نامه ای به این مضمون برای نمایندگان سیاسی‌خارجی ، نمایندگان انتخاب شده، شاهزادگان ، امرا ورجال فرستاد :

«یوم یکشنبه۱۸ شعبان سه ساعت بغروب مانده درعمارت گلستان

۱ - تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۷۲



مظفرالدین شاه پس‌از تاجگذاری

افتتاح مجلس شورای ملی خواهد شد . مستدعی درساعت مذکوربرای درك سعادت حضورهمایونی شرف حضوربهم رسانید » .

مظفرالدین شاه باوجود ضعف فراوان وناخوشی که داشت شخصاً در کاخ گلستان دراطاق برلیان خطابهٔ افتتاحیه راایراد کرد . وبدین ترتیب اولین مجلس ایران رسماً مشغول کارشد وپس از نطق شاه ، نمایندگان، مرتضی قلی خان صنیع الدوله را بریاست مجلس انتخاب کردند .

نباید فراموش کرد که درتاریخ ۳۰ ژویه ۱۹۰۶ (ج۲ر۱۳۲۴) عین الدوله مستعفی شد و نصرالله خان مشیرالدوله لیبرال که در محافل ناسیونالیستی وجهه داشت صدراعظم شد ودرتاریخ ۵ اوت ۱۹۰۶ فرمان مشروطیت ازطرف شاه اعلام شد. [1]

مرحوم کسروی گوید:

« در مجلس اول ، نمایندگان گردآمده وصنیع الدوله را رئیس ، وثوق الدوله را نایب رئیس یکم وامین الضرب را نایب رئیس دوم برگزیدند . چون میبایست نظامنامهٔ داخلی نوشته شود ، کسانی از نمایندگان را برای نوشتن آن نامزد گردانیدند . درین میان قانون اساسی نیزنوشته میشد، گویا مشیرالملك ومؤتمن الملك پسران صدراعظم (مشیرالدوله نصرالله خان) آنرا می نوشتند ، یا بهتر بگوئیم ترجمه میکردند [2] . »

دربارهٔ کلمهٔ «گویا»ی مرحوم کسروی باید اضافه کنیم که این امر مسلّم بوده است ومرحوم پیرنیا درتدوین قانون اساسی نه تنهادست داشته

۱ ــ ایوانف، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۲۵

۲ ــ کسروی، تاریخ مشروطیت ایران . ص ۱۷۰

بلکه رکن اعظم شمرده میشد است. مرحوم ملك زاده مینویسد:[۱]

«از آزادیخواهان جمعی ازاشخاص مطلع مانند صنیع الدوله، مخبرالسلطنه، مشیرالملك، محتشم السلطنه، بعضی نظامنامه های انتخابات ملل دیگر را ترجمه و تعدیل کرده نظامنامهٔ انتخاباتی ترتیب میدهند ولی بدو اشکال برمیخورد: یکی از طرف رؤسای روحانی و دیگرازجانب رجال مستبد درباری که ولیعهد باطناً در رأس آنهاست. نقطهٔ نظر روحانیون این است که از بابیهای ناصرالدین شاهی یعنی منورالفکران و بی‌اعتقادان به روحانی نمایان کسی داخل مجلس نشود. نقطه نظررجال مستبد اینست که قوای مملکت فقط در تحت ارادهٔ شاه باشد و تجزیه نگردد.»

آنطور که نوشته‌اند:

در قضایای مشروطیت با توجه به موقعیت سلطنت و قدرت درباریان، مشیرالدولهٔ بزرگ و پسرانش (حسن وحسین) رل‌عاقلانه و بسیارزیرکانه‌ای را اجرا میکردند و کوشش داشتند که ازطرفین (دربارو مردم) اقدامی شدید و غیر عادی نشود. «روز شنبه ۱۳ جمادی الاخری ۱۳۲۴، هنگامیکه مردم در سفارت انگلیس متحصن بودند، دو ساعت ازشب‌گذشته میرزا حسین خان پسر کهترمشیرالدوله دستخطی آورد در سفارتخانه که مجلس را افتتاح میکنیم، اما در طهران فقط نه در سایر بلدان، تجاروکسبه‌گفتند ما چنین مجلسی لازم نداریم، مجلس باید حاکم مطلق باشد و شعوبات آن درتمام بلدانو دهات دایرباشد... روزبعددستخط راعوض کردند، دستخط صادرشد که‌مجلس به تصویب

۱ ــ تاریخ انقلاب مشروطیت، ج ۲ ص ۱۸۷

و میل علماء اعلام تشکیل شود .

. . . متحصنین در ۱۷ جمادی الاخری رفتند به نیاوران تا در رستم آباد که مزرعهٔ مشیرالدوله صدراعظم است با خود صدراعظم مذاکره نمایند. مشیرالدوله و پسرش مشیرالملک ومحتشم‌السلطنه آنجا بودند. درباب‌مجلس شوری‌مذاکره،صدراعظم‌میگفت که شوری باید اسلامی باشد و آقاسید حسین بروجردی‌گفت شورای ملی باید باشد ، صدراعظم‌گفت من شورای ملی نمیدهم ، آقای سید حسین‌گفت : به قوهٔ ملت شورای ملی را می‌گیریم . پس ازمذاکرات بناشد آقایان‌با مشیرالملك و محتشم السلطنه درمجلسی دیگر نشسته‌گفتگو کنند ، پس‌از مذاکرات نتیجه این شدکه مجلس شورای ملی باشد .

عصرروز پنجشنبه ۱۸ جمادی الاخری ۱۳۲۴ ، مشیرالملك پسر بزرگتر صدراعظم با جناب آقا میرزا محمد صادق و جمعی دیگر از صاحبقرانیه آمدند بشهرو وارد بسه سفارتخانـه شدند و رفتند در چادر بزرگ تجار . مشیر الملك در مجلس جلوس نمود ، جناب آقا سید-عبدالحسین واعظ رفت بالای‌منبر واظهارمراحم والطاف اعلیحضرت‌را به مردم‌نمود... بعد مشیرالملك رفت‌روی صندلی، فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را قرائت نمود . و دستخطی راکـه کاشف از عفو و اغماض متحصنین بود بعد قرائت کرد .

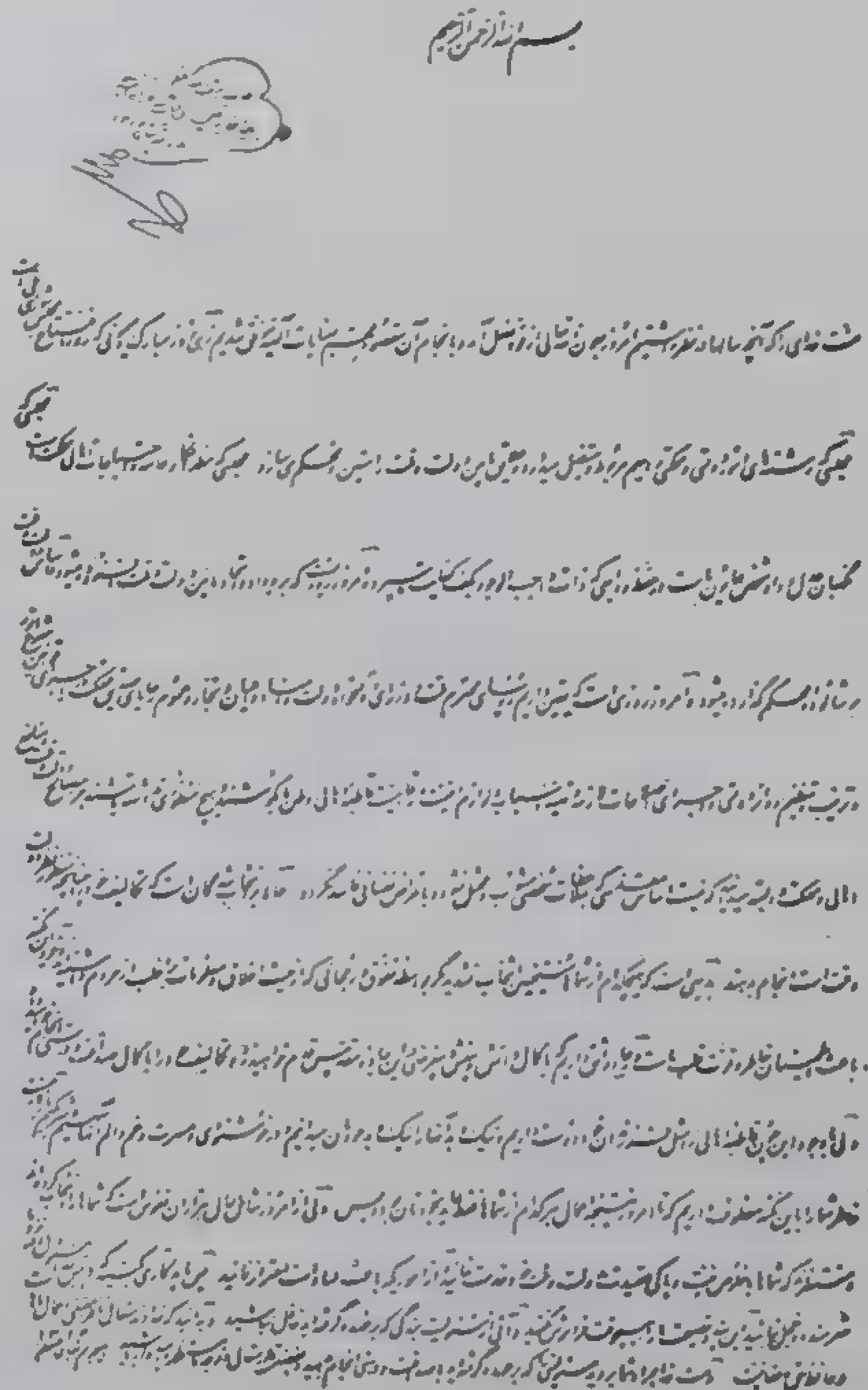
تاریخ دستخط مشروطیت درهجدم بود ولی محض اینکه مطابق باشد باروزتولد شاهنشاه، تاریخ آنرا درچهاردهم‌نوشتند.»[1]

مرحوم مستوفی آرد :

«مشیرالملك وبرادرش مؤتمن الملك از راه تدارك لوایح قانون اساسی ومتمم آن خیلی به پیشرفت مشروطه کمك کردند ، شاید اگراین

---

۱ ــ تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۶۶ و۴۷۹ و۴۸۰ و۴۸۳


بسم الله الرحمن الرحیم

خطابهٔ افتتاحیهٔ مجلس اول

دو پسر نبودند همان آزادی طلب های دو آتشه هم نمیدانستند چه باید کرد [۱].»

مرحوم هدایت گوید :

«صنیع الدوله ، محتشم السلطنه ، میرزا حسنخان و میرزاحسین‌خان پسران میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و من بنده در ۲۱ ج ۱۳۲٤/۲ ازطرف مشیرالدوله دعوت‌شده برای تنظیم نظامنامه دررستم آبادنشستیم نظر بمقتضیات وقت صلاح را در انتخابات طبقاتی دیدیم و مداول دستخط هم همین بود .[۲]»

و هم او آزد :

درجمادی الاخره ۱۳۲۴ قمری صنیع الدوله ، محتشم السلطنه ، مشیرالملك،(مشیرالدوله) مؤتمن‌الملك ونگارنده (مخبرالسلطنه‌هدایت) معین‌شدیم نظامنامهٔ انتخابات را بنویسیم ... درنظامنامه قرارشد شصت نفرازتهران انتخاب شوندوشصت نفرازولایات ... نظامنامه به دستخط رسید و به‌نیّرالدوله حاکم طهران داده شد اجرا کند ، هی هفته‌گذشت اقدامی نشد .. مشیرالملك را ملاقات کردم‌گفتم چه شد ؟ گفت حاکم نظامنامه نمی‌فهد ،گفتم چه خواهیدکرد ؟گفت حاشیه خواهیم‌نوشت . گفتم اگرنظامنامه را نمی‌فهمد حاشیه را نخواهد فهمید .»[۳]

و بازگوید من‌گفتم : من درحاشیه خواهم نشست وهرجاتوضیح خواست باو خواهم داد!

۱ ــ زندگانی من ج ۲ ص ۳۲۸

۲ ــ گزارش ایران ــ بخش ۴ ــ ص ۱۰

۳ ــ خاطرات و خطرات ص ۱۸۹

نمرهٔ اول

ثریا

شهر صفر المظفر ۱۳۱۶



تمثال میمنت اشتمال اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه مظفرالدین شاه خلدالله ملکه و سلطانه

درهمین ایام محمد علی شاه نیزبه تهران آمده بود ومشیرالدوله وپسران درملاقاتهای باولیعهدواعضاء مجلس،قانون‌اساسی‌راکه«مرحوم میرزا نصرالله خان در مرض موت بامضای شاهانه رسانیده بود»[۱] به امضای محمد علیشاه مغرور و جوان نیزرسانیدند.

مرحوم کسروی گوید :

در اول ذیقعده ولیعهد بتهران رسید و از سوی آزاد یخواهان و دیگران پیشواز باشکوهی بجا آمد ، وازسوی مجلس نمایندگانی برای گفتن «خوش آمد» به پیش او رفتند . چون ازهمان‌روزهای نخست،شاه اورا جانشین گردانیده خود راکنار کشید ، از ینسوی محمدعلی میرزا هنوزخود را نیازمند پشتیبانی بهبهانی و طباطبایی میدید ، گفتگو دربارهٔ قانون اساسی همچنان پیش‌میرفت ، محمد علی‌میرزا ، حاجی مجتشم‌السلطنه و مشیر الملك پسرمشیرالدوله صدر اعظم را از سوی‌خود به مجلس فرستادکه بیایند ودربارهٔ برخی ازبندها گفتگو کنند و اینان نیز بیشتردرزمینهٔ مجلس سناگفتگو کردند وهرچه بود آنرا بپایان رساندند ودر۱۴ ذی قعده قانون به صحهٔ شاه وسپس ولیعهدرسید .[۲]

مرحوم هدایت کیفیت امضای‌قانون راچنین می‌نویسد :

مرض کلیهٔ شاه شدت کرد ، نه شاه حال‌مسافرت‌فرنگ را داشت نه وضعیت اجازه میداد ، دکتردامش آلمانی راکه متخصص بود خواستند .

---

۱ ـ تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۰۲

۲ ـ کسروی تاریخ مشروطیت ص ۱۸۷

آنچه کردند از علاج و از دوا
رنج افـزون گشت و حاجت نـاروا

چهل شب من مجاور گلستان بودم و جهنم میگذشت . یك‌شب تاصبح پای رختخواب شاه نشسته ام و ازژاپن حکایت کرده‌ام. بیشتر هم حسب‌الامرازدرخت‌ها صحبت کرده‌ام ، درصورتی که درعلم‌نبات‌شناسی جنبهٔ من ضعیف است ، سرم را پائین‌کرده‌ام ، چشمم را بقالی دوخته‌ام ، خانمها درچادرنماز دور رختخواب نشسته‌اند ، گاهی تصور میرفت شاه خوابش برده باشد، سکوت میکردم‌وآرزوی فرار ، اینطور نبود. میفرمودندبگو . روزبروز حال‌شاه بدترمیشود ورقت آوراست. دکتر دامش اظهار کرد که شاه هفته‌ای بیشتردوام نخواهد کرد و قانون اساسی حاضرنبود ، دکتررا حاضر کردم که شاه را بهرتدبیرنگاه بدارد، قانون حاضر شد ، وثوق‌الدوله نزد صنیع‌الدوله آورد ، فرمودند من نگاه‌بکنم. ماده‌ای راتغییردادم. نوشته شده بودکه‌وزراء حـق ندارنـد دستخط شاه را عذرعمل خود قـرار بدهند ، نوشتم وزراء حق ندارند برای عذرخود دستخط صادر کنند . ولو اینکه سعی شده بود در قانون چیزی زننده نباشد بازبرای هرشاهی سلب اختیارات‌ازخود تلخ است. گرفتن امضا را بوزیرهمایون واگذار کردیم که بمزاح قانون را بعرض برساند ، دغدغه ازاطراف بسیارمیشد ، قانـون بامضا رسید ، شاه‌شب ۱۴ ذیقعدهٔ ۲٤ جهان فانی را بدرود کرد ، رحمةالله علیه .[۱]

مرحوم بهار درباب تنظیم نظامنامهٔ انتخابات گوید :[۲]

۱ ـ خاطرات خطرات ص۱۴۴

۲ ـ تاریخ احزاب سیاسی ص۶

«نظامنامه انتخابات باراول در ۳۰ رجب ۱۳۲۴ توسط انجمنی مرکب از تربیت شدگان مانند میرزا حسن خان مشیرالملك و مرتضی‌قلی‌خان و صنیع‌الدوله و مخبرالسلطنه و مخبرالملك وعدهٔ دیگرمبنی برانتخابات طبقاتی تهیه شد.»

طالبوف تبریزی‌نیزدر«ایضاحات‌درخصوص آزادی»گوید:

«مؤلف نظامنامهٔ مجلس شورای ملی، حسن خان مشیر الدوله، جوان عالم دانای فلسفه و حقوق بین المللی است. باید به او بنالیم.»

نمایندگان مجلس‌اول مرکب بودنداز نمایندگان اشراف، تجار، مالکین وروحانیون و چندتن ازپیشه وران ومستخدمین. در مجلس اول نقش رهبری‌را روحانیون بزرگ بعهده داشتند و بدون تأیید قبلی دونفر ازبرجسته‌ترین‌سیدمجتهد یعنی‌سیدمحمدطباطبائی وسید عبدالله بهبهانی هیچیك ازمسائل مهم حل و فصل نمی‌شد.[1]

اثروجودی مجلس چنان سریع بود که در همان اوان کاریعنی در اوت ۱۹۰۷ (رجب ۱۳۲۵ ق) انجمن تبریز از قبول والـی جدیـد آذربایجان شاهزاده فرمانفرما که ازطرف شاه منصوب شده بود امتناع نمود.[2] نباید فراموش کردکه این عبدالحسین میرزا فرمانفرما داماد مظفرالدین شاه وپسرفیروز میرزا پسرفرمانفرما پسرعباس میرزا نایب‌السلطنه بود. وبازدرهمین روزگاران بود، کـه مردی آسمـان ‌جل از دشت‌های کویر کرمان، یعنی‌ازنعیم‌آبادنرماشیربنام رفعت نظام، چوب

۱ ــ ایوانف انقلاب مشروطیت ایران ص۲۷

۲ ــ انقلاب مشروطیت ایران ص ۳۴

وفلك سردار مجلل را درملأ عام ودر حضور کشاورزان سوزاند [1] و باز باید بدانیم که این سردارمجلل داماد سردارنصرت ، فرزند مرتضی ـ قلی خان وکیل‌الملك واو فرزند محمد اسماعیل خان وکیل‌الملك جدّ اعلای خانوادهٔ اسفندیاری نوری بود ، واین سردار مجلل وقتی بـه رحمت‌آباد ریگان‌واردمیشد ، بی‌امان ، نخستین کشاورزی راکه سرراهش سبزمی‌شدبه‌چوب‌وفلك می‌بست که‌چشم زخم‌ازدیگران گرفته‌باشدوباز بایدبیادآورد که‌سوختن‌چوب‌وفلك‌اودر آن‌روزگاردردل بیابانهای کویر ـ آنجاکه‌اگرشتری بمیرد ،مرغی نیست که‌چشمانش راازکاسه‌درآورد ـ ازفریادلومومبا دراعماق جنگلهای کنگودرامروزمهمتر بنظرمیرسد .

درهمین سال بودکه درجیرفت کرمان هم انجمن غلامان آزاد تشکیل شد . [2] وروزنامهٔ صوراسرافیل باتیراژ ۵۵۰۰ نسخه در اکناف ایران پخش گردید .

البته‌نباید فراموش کردکه در همان دورهٔ‌اول‌مجلس نیز ،انتخابات ازدخالت این وآن محفوظ نمانده بود ، و درگوشه وکنار ایران کسانی پیدا شدندکه خودرا درصف مجاهدان جازدند .

برای نمونه ،ازکرمان‌صحبت‌میکنیم : همه‌میدانندکه‌میرزاآقاخان بردسیری وشیخ‌احمد روحی ،ازفدائیان صدر مشروطیت ایرانند و این دوتن بوده‌اندکه پس ازرفتن باسلامبول با سید جمـال‌الدین اسد آبادی همکاری کرده ودعوی‌اتحاد اسلامی‌رابه اکناف عالم رساندند وبالاخره نیزباتهام توصیهٔ به میرزا رضا ، تحت‌الحفظ به تبریزاعزام شدند و در

۱ ــ خاتون هفت قلعه ص ۱۳۸

۲ ــ انقلاب مشروطیت ایران ص ۳۴

آنجا به دستور محمدعلی میرزا، آنهارا، درخانه‌اش زیردرخت نسترن ، یکی یکی راسر بریدند، وخود در بالاخانه تماشا میکرد !

سپس پوست سر آنهارا کنده‌پر از کاه نموده به تهران فرستادند ،[1] واین امردراوایل سال ۱۳۱۴ ق . روی‌داد ، امادر ذیقعده ۱۳۲٤ یعنی ده سال بعد، درنامه‌ای ازشیخ محمود افضل الملك کرمانی برادر شیخ احمدروحی خطاب به حاجی امین الضرب می‌خوانیم :



مجدالاسلام کرمانی

«فرعون و هامان مستبدین دیرین که بااین اساس عدل آئین اززمان وحشی گری دشمن وبکین بودند ازکمین در آمده، ایشان‌را (بحر العلوم بـرادر دیگر شیخ احمدرا) دربدروفدائی را خانه نشین کردند[2]» ... ومجدالاسلام کرمانی‌هم که‌از تبعیدشدگان کلات بود، دستش به جائی بندنشد.

باهمهٔ اینها نباید فراموش کرد که تغییررژیم حکومتی در همان روزهای اول ، جامعهٔ ایرانی را دگرگون کرد وبازنباید فراموش کرد که همین مجلس اول با وجود اینکه رکن اعظم آن را شاهزادگان تشکیل میدادند به انجام‌کارهای بزرگی توفیق یافت که ازآنجمله بود: «عزل‌کامران میرزا عمووپدرزن‌محمد علی‌شاه ازوزارت جنگ ، کـوتاه کردن دست نفوذ حاج آقامحسن مَلّاك عراقی ازعراق ، سردار منصور

۱ ــ وفیات معاصرین، محمدقزوینی. مجله یادگار، سال سوم

۲ ــ متن نامه درصفحات بعدگراورشده است .

ازرشت، سپهدارازتنکابن ، قوام‌الملك ازشیراز، ظل‌السلطان ازاصفهان، آصف‌الدوله ازخراسان، حشمت‌الملك ازقاین، ظهیرالملك‌ازکرمانشاه، متولی باشی ازقم ، مشیرالممالك ازیزد ، فیروزمیرزا (پسرفرمانفرما) ازکرمان وضمناً حبس سالارمعظم بجنوردی ورحیم‌خان چلبیانلو».[1]

درعین حال نباید فراموش کرد که چون مجلس اول بود وعـدم تجربه و آمادگی درکاربود ، امورچندان پیشرفتی نداشت چنانکه گاهی این عدم نظم ازمذاکـرات مجلسیان نیزمستفاد میشود . مثلا مرحـوم ناظم‌الاسلام دریاد داشتهای یك روزخود مینویسد : « روزیکشنبه ۱۹ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۴ ، مذاکرات مجلس امروزچند امربود :

۱ ـ شکایت ازبی‌نظمی و بی ترتیبی مجلس شورای ملـی ، ۲ـشکایت‌ازتماشاچیان، ۳ـ تشکی‌ازاینکه درانجمن‌هاومجالس‌عمومی طلب مغفرت کردند برای میرزا رضاکرمانی قاتل ناصرالدین شاه .»[2] واین خود نکته جالبی است درتحول اجتماعی ایـران کـه پس از ده سال برای قاتل ناصرالدین شاه علناً درمجلس طلب مغفرت کرده‌اند!

آقای تقی زاده در بـاب نـحوهٔ تشکیل جلسات اولیهٔ مجلس می‌نویسد :

مجلس اول دراطاق بزرگ یعنی تالار بهارستان که حالا اطاق خصوصی مجلس فعلی است منعقد میشد ووکلا چهارصف مربّع روی زمین می نشستند . در طرف ضلع غربی تالار بزرگ بهارستان

۱ـ تقی‌زاده، تاریخ مختصرمجلس‌ایران ص۱۰

۲ ـ یادداشتهای چاپ نشده، ناظم‌الاسلام

علما و بعضی ازوکلای معمم وبانفوذ قرار می‌گرفتند وضلع دیگرطرف راهرو ودر ورود تاسه چهار ذرع بآخراطاق مانده رئیس وهیئت رئیسه وبعضی دیگرازوکلا، وضلع مقابل (جلوپنجره) وکلای دیگر وغالب وکلای تجار، وبازتاسه چهار ذرع مانده بآخرتالاروضلع پائین که در میانهٔ تالاربود وتکیه بدیوار نداشت غالباً وکلای اصناف می‌نشستند و پشت این صف پنج شش صف تادیوارپائین تماشاچیان دو زانو روی روی زمین نشسته بودند و معلوم بود که اغلب کفش را دَم در بیرونی میکنند .

خادم داخلی مجلس که (ناظم) می‌گفتند آقاسید محمود نامی‌بود که ازآنوقت تاسال ۱۳۱۸ش. درهمان شغل ثابت بود ودرسال مزبور وفات یافت .

عدهٔ وکلا بر۱۶۲ نفرمقرر شده بودکه قریب ۶۰ نفرآن ازشهر تهران بود و ارامنه ویهود هرکدام حق یك وکیل درمجلس داشتند که درمجلس اول از حق خود استفاده نکرده و وکالت خود را به آقا سید عبدالله بهبهانی وآقا سید محمد طباطبائی ازعلمای تهران دادند ولی زردشتیان که حق یك وکیل داشتند ارباب جمشید تاجرزردشتی را به وکالت انتخاب کردند .

هفته‌ای سه یاچهارجلسه منعقد می‌شد. عصرها تقریباًچهار ساعت بعدازظهروتایك‌دوساعت‌بعدازغروب آفتاب‌طول‌میکشید. بیشتراشخاصی که‌نطق می کردند اینجانب(تقی‌زاده) وعده‌ای ازعلماء مخصوصاً آقاسید عبدالله بهبهانی وآقاسید محمد طباطبائی بودند وسعدالدوله وحاج سید

محمد اسمعیل مغازه وحاج سید نصرالله اخوی وشاهزاده اسدالله میرزا (که بعدها شهاب‌الدوله شد وچندی قبل مرحوم شد) و میرزا محمود کتابفروش وحاج معین‌التجار بوشهری(پدرامیرهمایون‌بوشهری سناتور) وصدیق حضرت وحسنعلی خان (که چندی بعد ملقب به نصرالملك شد وچند سال قبل سفیرایران در دربار پاپ شد) وشیخ حسین سقط فروش وخود صنیع‌الدوله رئیس مجلس و آقاسیدحسین‌بروجردی مدیرالاسلام ووثوق‌الدوله وملاحسن‌وارث وبعداً که‌وکلای‌ولایات رسیدند مستشار ـ الدوله، آقا میرزا فضل‌علی آقا،حاج میرزا یحیی معروف به امام جمعه خوئی (پدرجمال ونورالدین امامی)،حسام‌الاسلام رشتی - وکیل‌التجار یزدی و کیل گیلان ـ آقا شیخ ابراهیم زنجانی - میرزا محمود اصفهانی وکیل تهران ـ آقا سید محمد تقی هراتی وکیل تهران ومنشی مجلس - محقق‌الدوله ـ حاج شیخ علی نوری .

البته بعض وکلای دیگرهم حرف می‌زدند وبعضی دیگر خیلی کم حرف بودند وبعضی هیچ حرف‌نمی‌زدند . بعدها که احتشام‌السلطنه بمجلس آمد اوهم خیلی نطق می کرد وهمچنین میرزا آقای اصفهانی.

حقوق آندورهٔ نمایندگان ماهی یکصد تومان بود ولی‌نمایندگان بابت ۲۲ ماه دورهٔ نمایندگی فقط حقوق ۳ ماه ونیم را که سیصدوپنجاه تومان باشد دریافت نموده بودند . [۱]

مسأله‌ای که بارها درتاریخ ایران از آن یاد شده ، همراهی و همکاری انگلیسها با مشروطه خواهان است . البته مسألهٔ تحصن در

۱ ـ مقالهٔ آقای تقی زاده درهفدهمین سالنامه دنیا ص۲۲۶

سفارت انگلستان و دیگهای پلو مشروطیت چنین بهانه ای به دست مخالفان داده‌است تاجائیکه برخی ازساده لوحان تصور کنند مشروطیت ایران ساخته و پرداختهٔ دست انگلیسهاست ، اما باید درینجا اذعان کردکه مشروطیت ایران یك امرصد درصد ملی و متعلق به وجدان اجتماعی ایرانیان است‌وبامقدماتی که‌گفتیم وسایل آن فراهم شده بود ، منتهی ، انگلیسها همیشه از هرجریانی بنفع خود استفاده میکنند ، آنها ازین موقعیت برای شکست دیپلوماسی روسیه استفاده‌کردند و بعد ها هم‌شاید بسیاری ازدوستان خود را در صف مشروطه خواهان و وکلای مجلس جا زده باشند ، اما همهٔ اینها نفی اصالت مشروطیت ایران را نمی‌کند ، خصوصاً که دراوایل‌کار ، دخالت آنان چندان مثبت هم نبوده است .

ایوانف می‌نویسد : انگلیسهافقط ازین‌نظر مشروطه طلبان‌ایرانرا بازی میدادند که موقعیت خود را در ایران تقویت‌کنند و موقعیت روسیهٔ تزاری رقیب خود را ضعیف نمایند ، انگلیس مانند روسیهٔ تزاری درحفظ رژیم استبداد ایران و مناسباتی که آن‌هنگام بین ایران و کشورهای امپریالیستی موجود بود ذینفع بود ، انگلیسها حتی یك شاهزادهٔ قاجار بنام ظل‌السلطان ــ عموی محمدعلی شاه را ــ که مدعی تخت سلطنت بود تحت‌الحمایه و ذخیره‌داشتند تا درصورت لزوم اورا وارد میدان کنند»[1] .

حتی‌دوسال بعد، دردوم‌ژانویه سال۱۹۰۸ مارلینگ‌سفیرانگلیس‌در

۱ ــ انقلاب مشروطیت‌ایران، ص ۳۷

ایران به وزیرخارجهٔ انگلیس لردگری نوشت :

ایران برای حکومت مشروط هنوز آمادگی ندارد ، و تا دونسل دیگرهم آمادگی‌پیدانخواهدکرد ... [1]

☆☆☆

مجلس اول از ۱۷ شعبان ۱۳۲٤ تـا ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ دوام داشت .

۱ ــ انقلاب مشروطیت‌ایران ص ۳۸

۵

قرار داد ۱۹۰۷

و

مشیرالدوله

بافوت مظفرالدین شاه ، تاجگذاری محمدعلیشاه بدست نصرالله‌خان مشیرالدوله آنطور که گفتیم صورت گرفت و:

بتوقیع برزد به‌عون‌الهی محمدعلی خاتم پادشاهی

حسن‌خان‌مشیرالملك(مشیرالدوله)، برای اعلام‌مراسم‌تاجگذاری پادشاه‌جدیدبه کشورهای‌اروپائی سفر کرد،اودرماه رجب ۱۳۲۵ درکابینهٔ مشیرالسلطنه بوزارت عدلیه‌منصوب شده بود. مستوفی گوید :

«ماه دوم بهار [۱۳۲۵] رسید ، رفتن مشیرالملك به سفارتهای فوق‌العاده (برای اعلام تاجگذاری) سرگرفت» [۱] ، مرحوم مستوفی نیز درین سفربهمراه مشیرالدوله بود ، ابتدا به‌روسیه رفتند وسپس به برلن و ازآنجا به لندن .

درانگلستان مشیرالملك با سرادوارد گری وزیر خارجهٔ انگلیس

---

۱ ــ زندگانی من ج ۲ ص ۲۷۷

ملاقات کرد . درهمین ایام بودکه قرارداد ۱۹۰۷ معروف بین روسیه و انگلستان درباب تقسیم ایران به دو منطقهٔ نفوذ درشرف تکوین بود .

توضیح آنکه براثربهم خوردن موازنـهٔ سیاسی بین کشور های اروپائی و قوی شدن اتحاد دولتهای آلمان واطریش و ایتالیا ، فرانسه بفکرافتادکه بین روسیه و انگلستان قرارداد مودتی پیش‌آوردکه‌خوداز آن‌طرفی‌بربندد، بدینجهت‌درسال۱۹۰۶موقعی که‌درالجزایریك‌کنفرانس بین‌المللی منعقد بود ، در اوقات غیر رسمی فاصلهٔ بین جلسات ، میان نمایندگان روس و انگلیس واسطـه شده و بـرای عقد قـرارداد معروف ۱۹۰۷ دلالی کرد .

مشیرالملك ازطرف امپراطور انگلستان ادواردهفتم نشان سن ژرژدریافت داشت وبحضورامپراطورباریافت وناهاری نیزبا امپراطور انگلستان صرف کرد . درین ناهـار سمت راست شاه سرادواردگری و سمت‌چپ او مشیرالملك نشست . مشیرالملك ده روز درلندن بود و در باب قراردادهم گفتگوهایی کردولی موضوع قرارداد ۱۹۰۷ چیزی‌نبود که مشیرالملك قدرت جلوگیری از وقوع آنـرا داشته باشد ، در حکم قضای آسمانی و حادثهٔ انجام شدنی بود و میبایست موازنهٔ سیاسی‌اروپا فراهم شود . العَبد یُدَبِّر والحق یُقَدِّر ، و حق دراین‌ایام ظاهراً باتوپ کروپ بود .

در۳۱ اوت ۱۹۰۷ (رجب ۱۳۲۵ق)موافقت‌نامهٔ روس وانگلیس در بارهٔ تقسیم مناطق نفوذ در ایران و افغانستان و تبت به امضاء رسید .

طبق این موافقت نامه قسمت پر جمعیت شمال به مساحت ۷۹۰

هزار کیلومترمربع (ازقصرشیرین، اصفهان ، یزد ، رو به شمال وقسمت مرزی ایران و افغان وروس) تحت نفوذ روسیه اعلام شد .

کویر جنوب شرقی ایـران که در جوار متصرفـات انگلیس و افغانستان واقع بود و بدین جهت ازنظراستراتژ یکی بـرای انگلستان اهمیت‌داشت، به‌مساحت ۳۵۵ هزار کیلومترمربع(ازبندرعباس، کرمان بیرجند ، تا سرحد افغانستان رو به جنوب) تحت نفوذ انگلیس قـرار گرفت . قسمت واقع بین این‌دوخط ، منطقهٔ بی طرف اعلام گردید . طرفین قرارگذاشتندکه برای کسب امتیازات سیاسی و یا اقتصادی در منطقهٔ نفوذ یکدیگر اقدام نکنند و مزاحمت طرف خود را برای کسب امتیازات فراهم نسازند . دراین موافقت‌نامه پیش‌بینی شده بود چنانچه دولت ایران‌اقساط‌بدهی‌خودرابه‌بانك استقراضی روس‌و بانك‌شاهنشاهی ایران پرداخت‌نکرد ، دولتین،کنترل مناطق مربوط را دردست‌بگیرند. افغانستان جزء منطقهٔ نفوذ انگیس قرار گرفت .

خبر قرار داد در ایران‌با تنفروتظاهرات عمومی مواجه‌گردید. [1]

قتل اتابك

بایدگفته شود که اتابك‌اعظم میرزا علی اصغرخان‌درآوریل۱۹۰۷ (ربیع‌الاول ۱۳۲۵) توسط‌محمدعلی‌شاه‌ازاروپا فراخوانده‌شده بود واو ازطریق انزلی وارد شد . «شاه مشیر الدوله (میرزا نصرالله خان) لیبرال ـ ناسیونالیست را ازکاربرکنارکرد واتابك رابجای اومنصوب نمود .»[2] این انتصاب با تنفرعمومی روبروشد و درست در روزامضای قرار داد یعنی ۳۱ اوت ۱۹۰۷ (۲۱ رجب ۱۳۲۵) اتابك در برابـر

---

۱ ــ انقلاب مشروطیت ایران ص ۴۲

۲ ــ انقلاب مشروطیت ایران ص ۴۴

مجلس به قتل رسید . جریان این واقعه درخاطرات شرف‌الدوله چنین آمده است :

گویا دوساعت ازشب رفته اتابك باآقاسید عبدالله و سایرآقایان می‌خواهند از مجلس بیرون بروند ، یکی از خیرخواهان اتابك می‌گوید بیرون شلوغ است ، بهتر است که‌درشکه حضرت اجل را توی بهارستان بیاورند . سوار شوید . اتابك می‌گوید : ملت ازمن می‌رنجد و سوء ظن پیدا می‌کند همینطورپیاده می‌روم و در بیرون سوار می‌شوم . در خارج سر در بهارستان با آقا سید عبدالله خدا حافظی کرده خواسته بود سوارشودکه یك نفرعباس‌ـ آقا نام ازاهل تبریز- که‌در دم‌تیمچهٔ علاء الدوله روبروی قهوه خانهٔ امام زاده زید ، دکان صرافی دارد- با دو نفر دیگرازهمراهان‌خود ، رولور کشیده مثل تگرگ‌اتابك را تیرباران می‌نمایند . دو تیربه ایشان می‌خورد ، یکی از پهلوودیگری‌ازپشت گردن. اتابك‌همانجا جان‌تسلیم‌می‌کند واورا در درشکهٔ خودش‌گذاشته به خانه اش می آورند . بیچاره اهل و عیال و پسرانش تماماً در شمیران بودند . مرتکبین فرارمی‌نمایند . همچنین عباس‌آقا نیزفرار کرده است ، مردم هم ازهول وهیبت این واقعه فرارمی‌کرده‌اند. عباس مذکور دربین راه به زمین می‌خورد و چنان می‌ـ پندارد که مردم اورا تعاقب‌کرده‌اند والان است که‌می‌رسند واورا دستگیرمی‌نمایند ، فوراًرولور رابه دهانش‌می‌گذارد وخالی می‌کند ، گلوله ازکله‌اش بیرون می‌رود و همان دقیقه تسلیم می کند ...»[1]

۱ــ از مجلهٔ سخن، مقالات قتل اتابك



آقا سید عبدالله بهبهانی

«شخصی تقریر می کرد که به شاه گفته بودند که اتابك ازشاه ناامید و مأیوس شده با آقا سیدعبدالله وظل‌السلطان و یکی دونفر دیگرمجلس محرمانه کرده‌اند وچنان قرارداده‌اند که شاه را ازسلطنت خلع نمایند و ظل السلطان را سلطان نمایند. معلوم است چنین حرفـی در مزاج شاه چه آتشی مشتعل می‌نماید. دراین اواخراین مسئله مسلم است کـه شاه کمال کدورت را با اتابك داشته است ...».[1]

درکابینه‌ای کـه به ریاست مشیرالسلطنـه تشکیل شد مشیرالدوله عنوان وزارت عدلیه داشت. اما این کابینه بیش از دو ماه نپائید و بعد ناصرالملك زمام امور را بدست گرفت و مشیرالدوله وزیـر خارجهٔ او بود. مشیرالدوله (مشیرالملك) می‌بایست تکلیف ایران را دربرابر این قرارداد روشن کند.

این همان قراردادی است که ایرج میرزا درباب آن گفته بود:

گویند که انگلیس با روس — عهدی بسته است تازه امسال

کاندر پلتیك هم در ایران — زین پس نکنند هیچ اخلال

افسوس که کافیان این ملك — بنشسته و فارغند ازین حال

کز صلح میان گربه و موش — بر باد رود دکان بقال

و مرحوم بهار درانتقادازهمین قرارداد، قصیدهٔ معروف خود را بدین شرح منتشرساخت:

سوی لندن گذر ای پاك نسیم سحری

سخنی از من بر گو به سرادوارد گری

کای خردمند وزیری که نپرورده جهان

چون تو دستور خردمند و وزیر هنری

۱ ــ ازمقالات‌مجلهٔ سخن

نقشهٔ پطر بر فکر تو نقشی بر آب
رأی بزمارك بر رأی تورائی سپری
زتواون جیش ناپلئون نگذشتی گر بود
برفراز هرمان نام تو در جلوه گری
داشت پاریس اگرعهد تو درکف نشدی
سوی الزاس ولورن لشکرآلمان سفری
انگلیس ار زتو میخواست در آمریك مدد
بسته میشد به واشنگتن ره پرخاشگری
باکماندرچیف اگر فر تو بودی همراه
به بویر بسته شدی سخت ره حمله گری
ور به منچوری پلتیك تو بد رهبر روس
نشد از ژاپون جیش کروپاتکین کمری
بود اگر فکر تو با عائلهٔ مانچو یار
انقلابیون بر شاه نگشتندی جری
ور بدی رای تو دایر بحیات ایران
این همه ناله نمی‌ماند بدون اثری
مثل است اینکه چوبرمرد شود تیره جهان
آن‌کندکش نه بکار آید از و کارگری
تو بدین دانش، افسوس که چون بیخردان
کردی آن‌کارکه افسوس جز از وی نبری
برگشودی در صد ساله فرو بستهٔ هند
بر رخ روس و نترسیدی از در بدری
بچهٔ گرگ در آغوش بپروردی و نیست
این مماشاة جز از بیخودی و بیخبری

بیخودانه بتمنای زبر دست حریف
در نهادی سر تسلیم زهی خیره سری
اندرآن عهد که با روس ببستی زین پیش
غبن‌ها بود و ندیدی تو ز کوته نظری
تو خود از تبت و ایران و ز افغانستان
ساختی پیش ره خصم بنای سه دری
تو ز موصل بگشودی ره آن تا زابل
و ز ره تبت تسلیم شدی تا به هری
زین سپس بهر نگهداری این هرسه طریق
نیم میلیار قشون باید بحری و بری
بیش از فائدت هند اگر گردد صرف
عاقبت فائدتی نیست بجز خون جگری
انگلیس آن ضرریرا که از این پیمان برد
تو ندانستی و داند بدوی و حضری
نه همین زیر پی روس شود ایران پست
بلکه افغانی ویران شود وکاشغری
ورهمی گوئی روس از سر پیمان نرود
رو بتاریخ نگر تا که عجائب نگری
در بر نفع سیاسی نکند پیمان کار
این نه من گویم کاین هست ز طبع بشری
خاصه چون روس که او شیفته باشد برهند
همچو شاهین که بود شیفته بر کبك دری
ورنه این روس ز یك نوطه چرا در ایران
راند قزاق و نهاد افسر بیداد گری

در خراسان که مهین ره رو هند است چرا
کرد این مایه قشون بی سببی راهبری
فتنه را از چه بپا کرد وچرا آخر کار
کرد نستوده چنان کار بدان مشتهری
سپه روس ز تبریز کنون تا به سرخس
بیش از بیست هزارند چو نیکو شمری
هله کز مشرق ما امن بود تا بشمال
سپه روس چرا مانده بدین بی ثمری
سفر ایشان هند است و تمناشان هند
هند خواهند بلی نرم تنان خزری
ویژه گر پای بیفشاری تا از خط روس
خط آهن بسوی هند کند رهسپری
بعدو خط ترن ره را نزدیك کند
تا تو دیگر نروی راه باین پر خطری
سد بس معتبری ایران بد در ره هند
وه که برداشته شد سد بدین معتبری
باد نفرین به لجاجت که لجاجت برداشت
پرده از کار و فرو بست رخ پر هنری
بلجاج و بغرض کردی کاری که بدو
طعنه راند عرب دشتی و ترك تتری
حیف از آن خاطر دانای تو و رای رزین
که دراین مسئله زد بیهده خود را بکری
زهی آن خاطر دانای رزین تو زهی
فری آن فکر توانای متین تو فری

مشیرالملك (مشیرالدوله) ازلندن بهکاله رفت وسه روز آنجاماند و سپس بپاریس آمد وبحضور آرماند فالییر[۱] رئیس‌جمهور فرانسه بار یافت ونشان لژیون‌دونور[۲] درجهٔ اول با حمایل در یافت کرد . پس از هشت روز توقف درپاریس برای استفاده ازمرخصی و آبهای معدنی به اسپانیا رفت و آنگاه به پطرزبورغ بازگشت .[۳]

درهمین ایام (حوالی رمضان ۱۳۲۵) در پطرزبورغ خبر مرگ میرزا نصرالله خان مشیرالدوله پدرش باورسید و بتهران احضارشد .

کابینهٔ مشیرالسلطنه نیزدرهمین وقت سقوط کرد ومیرزا ابوالقاسم خان **ناصرالملك** در ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ (اکتبر ۱۹۰۷ ، آبان ۱۲۸۶) رئیس الوزراء شد و هیئت دولت خود را معرفی کرد . دریـن کابینه میرزا حسن خان بوزارت خارجه رسید ولقب پدرش یعنی مشیرالدوله باو داده شد . مؤتمن الملك وزیر تجارت بود ، تمام اعضای کابینه باستثنای وزیرداخله (آصف‌الدوله) ازایرانیان تجدد پروری بودند کـه تحصیلات عالیه نموده و هر کدام یك یا دوزبان اروپائی میدانستند[٤] . درهمان روزهای‌اول وزارت اوبود که اعلان قـرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس برای تعیین دو منطقهٔ نفوذ در ایران ازطرف سفارتین روس و انگلستان‌به وزارت خارجهٔ ایران رسید .[۵]

مشیر الدوله جوابی منطقی بـه مراسلهٔ سفارتین داد کـه موجب رضایت عمومی آزاد یخواهـان شد . مفاد ایـن جواب در کتاب آبی

1— Fallières.

2— Légion d'honneur.

۳ — زندگانی من ج ۲ ص ۲۷۷ و ۳۱۸

۴ — کتاب آبی ص ۲۲۴

■ - زندگانی من ، ص ۳۴۹

درج شده است و چنین است . [۱]

مراسلهٔ مشیرالدوله

به مستر مارلنیك وزیرمختار انگلیس در ایران :

(۲۵ رمضان ۱۳۲۵ - ۲ نوامبر ۱۹۰۷)

مراسلهٔ آن جناب مورخهٔ ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ مطابق ۲٤ سپتامبر ۱۹۰۷ حاوی ومتضمن سواد قسمتی ازقرار- داد منعقد بین دولتین انگلیس و روس راجع بایران و مشتمل بریك مقدمه وپنج ماده عز وصول بخشید .

درجواب با کمال توقیر اظهارمیدارم و خاطر نصفت مظاهر آن جلالتمآب نیز تصدیق خواهند فرمود که قرار- داد فوق‌الذکر چون مابین دولتین انگلیس و روس انعقاد یافته لهذا مواد آن قرارداد فقط تعلق به خود دولتین مذکوره که امضای آن را نموده‌اند خواهد داشت ودولت ایران نظر به استقلال نامه ای که بموهبت الهی داراست تمام حقوق و آزادی خود را که بدان واسطهٔ استقلال مطلقه متصرف است از هر نفوذ و اثری که نتیجهٔ هرقسم قراردادمنعقده فیما بین‌دو یا چند دولت دیگرراجع بایران بوده باشدکاملاً ومطلقاً مصون وآزادمیداند ودرخصوص مناسبات وروابط دوستانهٔ خود بادول متحابه برای تشیید واستحکام مبانی و داد دوستی برطبق موادوشرایط‌معاهدات

۱ ــ کتاب آبی ص ۲۳۲ ، اطلاعات ماهانه فروردین ۱۳۳۲

مقدسه واصول درهای بازهرگونه کوشش و اهتمامی خواهد نمود . اما راجع به قروض نیزواضح است که دولت‌ایران بدون هیچ منقصتی تعهدات مربوط به قرار داد آن قرضه را مرعی خواهد داشت .

مشیرالدوله

با جواب وزیرخارجه و اعتراض بسیاری که ازطرف جراید و ملیون‌ایران‌نسبت‌به‌آن بعمل‌آمد، این‌قرارداد سوء اثری‌دراذهان‌عمومی بجای گذاشت که اولیای دولت انگلستان ناچار در مقام رفع و رجوع آن برآمدند .

« این مراسله (مراسلهٔ مشیرالدوله به مستر مارلینگ) از بزرگترین آثارمشیرالدوله است و مخصوصاً برای آنکه وزیر خارجه را مجبوربه پس‌گرفتن این سند سیاسی مهم ننمایند ، مشیرالدوله متن مراسلهٔ جوابیه را به تمام سفارتخانه های مقیم تهران قبلا فرستاده بوده است.» [۱]

وزیر مختارانگلستان در ایران ضمن نامه‌ای کوشش داشت که سوء تفاهم درباب قرارداد ۱۹۰۷ را ردکند ، او در جواب مشیر الدوله نوشت :

۲۶ رجب ۱۳۲۵ - ۵ ستپامبر۱۹۰۷

بدوستدار اطلاع رسیده که درایران شهرت دارد که قراردادی فیمابین انکلیس و روس منعقدشده که نتیجهٔ آن

۱ ــ عباس اسکندری ، کتاب آرزو ، ص ۱۹۸

مداخلهٔ دولتین درایران و تقسیم ایــن مملکت فیمابین
آنها خواهد بود ، خاطرجناب اشرف ارفع مسبوق است که
مذاکرات فیمابین روس و انگلیس بکلی طوردیگراست،
چرا که جناب **مشیرالملک** درین اواخر بطرزبوغ ولندن
رفته ومذاکراتی که باوزیرامورخارجهٔ انگلیس‌نموده باید
راپورت داده‌باشند، جناب سرادوادگری مفادمذاکراتیکه
با جناب‌مشیرالملک داشته‌اند .. بدوستداراطلاع داده‌اند.
جناب سرادواردگری اطلاع میدهدکه بجناب مشیرالملک
اظهارداشته‌اندکه ایشان وموسیوایزولسکی (نخست وزیر
روسیهٔ تزاری و امضاء کنندهٔ پیمان ۱۹۰۷) در دو نکتهٔ
اصلیه باهم‌کاملا متفقند ، یکی اینکه : هیچیك ازدولتین
در امورایران مداخله نخواهندکرد مگرصدمه بمال‌وجان
رعایای آنها وارد آید ، و دیگراینکه مذاکرات درباب
قرارداد فیمابین روس و انگلیس نباید برخلاف تمامیت
و استقلال ایران بوده بــاشد .. در حقیقت چنانکه موسیو
ایزولسکی‌برای مشیرالملک توضیح کرده اند هر دو وزیر
کاملا درخصوص مداخله نکردن موافق بوده و جای شبهه
باقی نگذارده‌اند .[۱]

اما همانطور که اشاره کردیم ایــن قرارداد بین دو دولت قــوی بسته شده و نقض آن ازطرف ایران ممکن نبود . چنانکــه چندی بعد قشون روس باستنادآن‌نواحی‌شمالی‌ایرانرا اشغال‌کرد و بهرحال‌بحث درباب آن مطلبی است که ازموضوع ما خارج است .

۱ ــ انقلاب ایران ، برون ، ص ۱۹۰

نماز و استخاره در خدمت سیاست

ناصرالملك نتوانست انتظارات محمد علی‌شاه را بر آورد ، چه اعضاء این کابینه اغلب از آزادیخواهان بودند و طبعاً مخالف نظریات شاه. پس بفکر اسقاط کابینه افتاد . جالبترین نکته‌ای که درین مورد میتوان در تاریخ مشروطیت یافت ، استخاره‌ای است که محمدعلی شاه در این باب نمود و البته استخاره راه نداد و موجب ابقای کابینه شد ، گرچه بعداً دولت خود کنار رفت .

محمد علیشاه در کارها اعتقاد باستخاره داشت (وحتی در باب توپ بستن مجلس هم بعدها استخاره کرد) . در مورد اسقاط کابینهٔ ناصرالملك‌هم، محمد علیشاه نظر خود را نوشته در پاکتی گذاشت و آنرا نزد مرحوم آقا سید ابوطالب مجتهد زنجانی فرستاد و جواب گرفت. باید گفته شود که استخاره‌های محمدعلی شاه در کتابچه ای ضبط شده و در آن کتابچه تصریح شده است که «این استخاره‌ها که درین کتابچه جمع شده تمام خط محمد علی شاه و جوابها خط مرحوم آقا سید ابوطالب مجتهد زنجانی است» .[۱]

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم ، پروردگارا ، اگر من این چهار نفر وزیر را ازشغل‌های ذیل : ابوالقاسم خان ناصر-الملك را ازوزارت مالیه معزول کنم . غلامرضا خان[۲] را از از شغل وزارت داخله معزول کنم ، حسن خان[۳] را از

۱ ــ مقالهٔ آقای احمد توکلی ، مجلهٔ یادگار سال ۵ ، شمارهٔ ۸ و ۹

۲ ــ آصف الدوله ،

۳ ــ مشیرالدوله پیرنیا

شغل وزارت خارجه معزول کنم، خان بابا خان[۱] را از وزارت عدلیه معزول کنم، صلاح من است؛ استخاره خوب بیاید و الا فلا، یا دلیل المتحیرین، یا الله.

محمد علی

جواب درروی پاکت چنین مرقوم است: «ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها جثیا[۲] برای کارهای عادی هیچ حسنی ندارد. اقسام گرفتاری و وحشت را فعلا دارد لکن برای اظهار قدرت و گرفت و گیر وتمیز نیکوکار و بدکار ومجازات هریك گویا بد نباشد بازحمت فوق العاده، والعلم عندالله، مقدم ومؤخر آیه حشرو نشرمجازات است، قلب مبارك همایونی مرآت است، بهتر دریـن نیت اقدام نفرمودن است.»

اما روابط شاه و ناصرالملك با این استخاره هم ترمیم نیافت، همکلاس لردکرزن که بهرحال خودرا ازهمهٔ رجال دستگاه محمدعلی شاه بالاترمیدانست و بالاتر از آن اینکه پشتیبانی قوی چون انگلستان داشت تن به رضای شاه درنمیداد و پافشاری داشت که عده‌ای اطرافیان عامی و مستبد شاه برکنارشوند.

درهمین ایام بود که زنان ناصرالدیـن شاه هـم بعنوان اعتراض قطع مستمریهای خود در مجلس تحصن اختیار کردنـد. ناصرالملك در ۱۸ ذیقعده استعفا داد.

---

۱ ــ مهدیقلی هدایت مخبرالسلطنه

۲ ــ قرآن مجید، سورهٔ مریم آیهٔ ۷۲

محمد علیشاه دو روز بعد اورا احضار کرد و بباد دشنام گرفت و دستورداد او و وزرایش را در اطاق حاجب الدوله زندانی نمایند، آنگاه دستورداد باو قهوهٔ قجری بدهند[۱] ناصر الملک بنماز پرداخت ونمازش چندان طول کشید که سفیر انگلیس شخصاً بدربار آمد وبعنوان اینکه ناصر الملک ازدربار امپراطور نشان دارد اورا از کشتن نجات داد.[۲]

۱ــ ازدوران قجر سه چیز به خاطرمانده است: نخست تنگ قجر و آن نوعی ازشکنجه بود که شانه‌های محکوم را بـا ریسمان موئین بهم می‌بستند و سپس بـه آن آب میزدند. ریسمان جمع می‌شد و چندان فشار می‌آورد که استخوانهای محکوم به چرق چرق می‌افتاد و اقرار می‌کرد یا جریمه‌ای را که معین‌کرده بودند می‌داد.

دوم پالان قجری، و آن نوع پالان دکوله‌ای! بودکه بـرپشت خر می‌نهادنـد. بسیار زیبا دوخته می‌شد.

سوم قهوهٔ قجری بود، که درموارد خاص، رجال و امـراء راکـه میخواستند بی‌سروصدا به‌قتل برسانند محکوم به‌خوردن این قهوه میکردند، قهوه‌ای که مسموم بود (مثل خوردن شوکران در یونان قدیم که محکومان محترم را بخوردن آن وا مـی‌داشتند). چندتن از رجال قاجاریه محکوم به خوردن این قهوه شده انـد، از آنجمله محمد خان سپهسالار در ۱۲۸۴ ق که ناصرالدین شاه «درظاهر به سپهسالار مرحمت زیاد نمود و در خفا به محمد خان قهوه چی باشی دستور داد بـه منزل که رسیدنـد سپهسالار را به قهوه دعوت نموده و ایشان را مسموم نماید. این کار انجام‌گردید و سپهسالار در اثر مسمومیت دچار دل‌درد شدید گردید. شاه طبیب خود شیخ المعیار را برای معالجه فرستاد! او هم آبگوشت باچربی تجویز آورد در نتیجه سپهسالار فوت نمود. (یکصد و پنجاه‌سال سلطنت ص۶۱).

دیگر، فوت میرزا حسین خـان سپهسالار است درمشهد (۱۲۹۶) که به روایتی «ناصرالدین شاه یکنفر از طایفه روحـانی را نزد سپهسالار فرستاد و او خوردن قهوهٔ حاضر کردهٔ خود را به‌سپهسالار تکلیف نمود... سپهـ لارزهررا در سرمـزار یکی از ائمهٔ مقدس دیـن (حضرت رضا) نوشید. (عصر بی‌خبری، ابراهیم تیموری ص۶۳). هدایت نیز دربارهٔ توطئه قتل مهد علیا میگوید «میبایـست در امر مهد علیا پیشنهاد به‌قهوه‌کرده باشد. نه‌تیر و تفنگ که آوازش بلند شود (خاطرات و خطرات ۵۷)

۲ ــ اطلاعات ماهانه، خرداد ۱۳۲۷



محمد علی‌شاه قاجار پس از تاجگذاری

این دستگیری در دسامبر ۱۹۰۷ (دی ماه ۱۲۸۶) صورت گرفت. شاه ، ناصرالملك را به زنجیرانداخت و حتی‌دستور قتل او و بعضی و وزرایش را داد ولی با وساطت سفارت انگلستان از خونش درگذشت و در ۱٦ دسامبراورا به رشت تبعیدکرد و بالاخره هم در ۱۹ دسامبراو را عفو نمود . [۱] ناصرالملك میخواست مستمری و حقوق‌های گزافی که‌به‌اعضای خانوادهٔ سلطنتی ودرباریان داده میشد قطع‌شود[۲].

چنین بود صلح و آشتی پادشاهی که حکومتش بیش از دو سال آنهم آشفته نپائید ، به تفی‌روشن از پفی خاموش! شب عاشق بود و صبح فارغ ! !

---

۱ ــ کتاب آبی ص ۲۳۳و۲٦۲

۲ ــ سایکس، تاریخ‌ایران ج ۲ ص ۵۷۹

٦

استبداد صغیر

و

مشیرالدوله

عمت فواضله البریة فالتقی شکرالغنی و دعوةاله.کین
ساس الامور فلیس تخلی رغبة من رهبة و بسالة من لین

بزنگاه دوم، توبهٔ گرگ

روابط محمدعلی شاه ومردم ومجلس، روز - بروزتیره‌ترمیشد، دربن بزنگاه[1] تاریخ مشروطیت نیز شخصیت مشیرالدوله بچشم میخورد، این

---

۱ ــ اصطلاح بزنگاه را درتاریخ مشروطیت تعمداً بکاربرده‌ایم: «درجاده‌های کوهستانی‌که سابقاً کاروانیان همیشه درمعرض هجوم دزدان بودند، معمولا نقاط خاصه‌ای هست ـ مثل بریدگی رودخانه درپیچ راه وجاده یا درانتهای «پوزهٔ‌کوه» وپناه سنگهای ضخیم یادرختان بزرگ ـ که دزدان درپشت این‌مکامن پناه میگرفتند وکاروان بی‌خبر از هرجا بمحض آنکه دربن دره پرپیچ و خم قرار میگرفت از چهار طرف صدای «کورشو» دزدان بلند میشد، جائیکه نه‌پای رفتن بود و نه قدرت بازگشتن. کاروانیان هم دستها بالاکرده وبروی خاك می‌افتادند ودزد مال وکالارا آنچه میخواست می‌برد وبکوه‌میزد. این محل‌های اختصاصی را درجاده‌ها «بزنگاه» ـ یعنی‌جایی که دزد کاروان را میزند ـ می‌نامیدند. پیغمبردزدان، این جای را «لورگاه» (به ضم لام وفتح واو) هم‌آورده است: «به نانت نه، بجانت قسم‌که در هیچ لورگاهی نشده‌که ازذکرت خاموش شوم و هیچ بزنگاهی نرفتم‌که فراموشت‌کنم».

(آثار پیغمبردزدان، مصحح نگارنده، چاپ چهارم)

شخصیت همه‌جاصورت میانجی درمیان قوهٔ قاهرهٔ سلطنت وهیجان‌عامه داشته ؛ زیرا روحیه ومقام اوواعتمادی که هم مردم و هم دستگاه دولت به صلاح اندیشی و کفایت وبی غرضی اوداشته اند ، موجب میشد که طرفین اورا به حَکَمیت ومیانجی‌گری قبول کنند .

نمایندگان مجلس‌اول که متوجه وخامت‌اوضاع‌شده بودند وبهر-حال غضب شاه را خطری برای مشروطیت میدیدند ، درذیقعدهٔ ۱۳۲۵ق بکمك مشیرالدوله نامه‌ای درباب رفتارمحمد علی شاه به رئیس مجلس فرستادند ، ودرحقیقت بدست اوزنگوله را به‌گردن گربه بستند ! یعنی اقدامات‌مشیرالدوله موجب آن‌شد که‌در۱۷ ذیقعده محمدعلی شاه‌سوگند-نامه‌ای‌امضاء کرد وبه‌مجلس فرستاد .

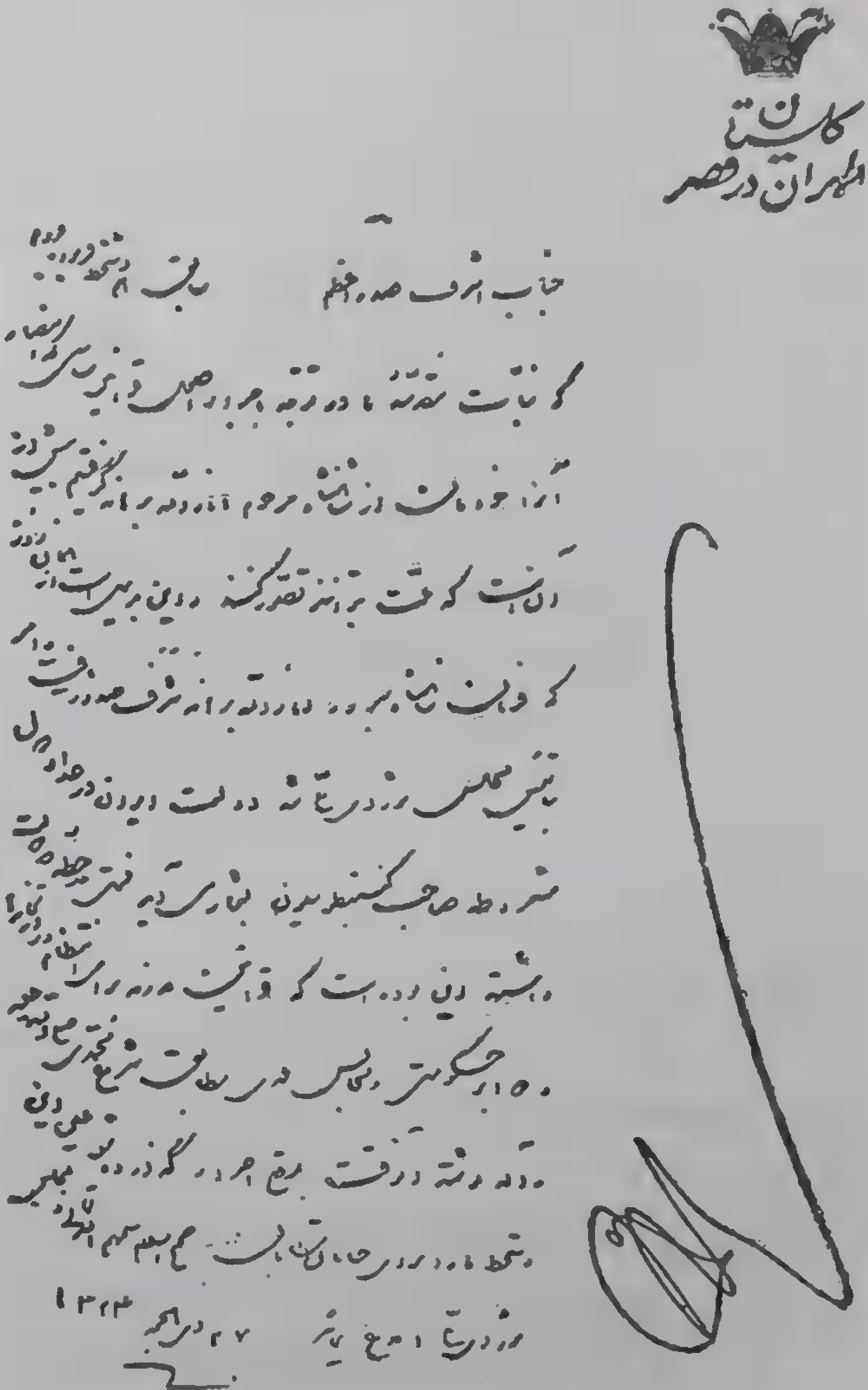
این کار در حکم « پنجهٔ گرگ را در پوست گردو گذاشتن» بود هرچند هم صورت توبهٔ‌گرگ را داشت .

محمدعلی شاه چنین قسم خورد :

« باین کلام‌الله مجید قسم یادمی‌کنیم که اساس مشروطه وقوانین اساسی‌را کلیةً درکمال‌مواظبت، حمایت ورعایت کنیم. لیلهٔ ۱۷ ذیقعدهٔ ۱۳۲۵ ق » .

مشیرالدوله بلافاصله برای‌اینکه دنیا را ازنتیجهٔ کار مشروطیت ایران- که‌آنروزها تبلیغاتی درخارج علیه‌آن شده بود - آگاه کند ، این تلگراف را بدنیا مخابره کرد :

«اختلافی‌که بین ملت ودولت پیداشده‌بود بحمدالله بخوبی رفع‌شده، اعلیحضرت همایونی درمجلس شورای‌ملی باامضای‌قرآن مجید حفظ مشروطیت را مطابق قانون اساسی متعهد شدند ، اطمینان



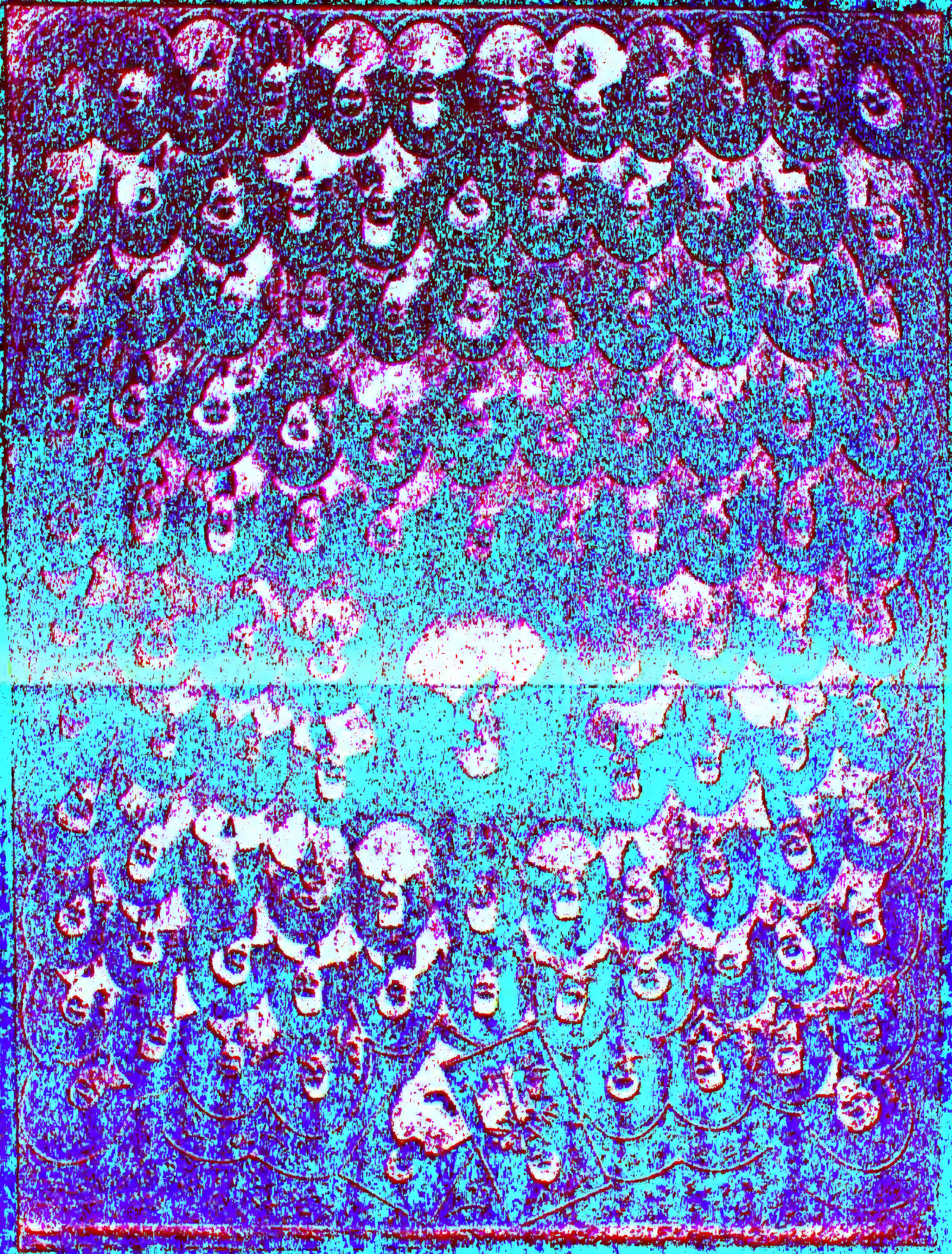
فرمان محمد علی شاه در تأیید مشروطه

بعمل آمد ، کابینهٔ جدید مسؤل رفع اختلافات شد .»

مشیرالدوله

محمد علی شاه این قرآن را مُهر کرده و بعنوان وثیقه به مجلس فرستاده بود . درچهارم ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ق کابینهٔ نظام‌السلطنه تشکیل شد ومشیرالدوله وزیرخارجهٔ آن بود ، این کابینه یکبار ترمیم شد ولی دیری نپائید ودر ۸ جمادی الاول ۱۳۲۶ق کابینهٔ احمدخان مشیرالسلطنه روی کار آمد و مشیرالدوله وزیر علوم آن بود ، مرحوم دولت آبادی درباب مشکلات وزارت علوم مشیرالدوله مینویسد :

«روزشنبه دوازدهم جمادی الثانی ۱۳۲۶ ق میرزا حسن خان مشیرالدوله وزیرعلوم شده میخواست بیاید اعضاء واجزای دارالفنون و کارکنان معارف باومعرفی شوند ، اگرچه میدانم با اوضاع حاضر از مشیرالدوله برای معارف کاری ساخته نیست واودراین تنگنا قدمی‌برای معارف نمیتواند بردارد ، باوجود این میروم . مشیرالدوله میآید ، معرفی‌اجزای دارالفنون ومدرسهٔ‌نظام ورؤسای معارف صوت میگیرد . معلمین ازنرسیدن حقوق خود شکایت میکنند ، شاگردان دارالفنون و مدرسهٔ‌نظام جمع شده ازبی‌درسی شکوه‌مینمایند، بالاخره معلوم میشود معلمین دارالفنون واجزاء، ۹ هزارتومان‌طلب دارند ، نگارنده [یحیی دولت‌آبادی] آهسته به مشیرالدوله میگوید اگربخواهید وزیر علوم باشید این مبلغ را اگرچه بقرض باشد بپردازید . . قول میدهد که این کاررا بکند ، منهم اجزای معارف را ازمساعدت مشیرالدوله امیدوار



DATE LABEL

میکنم.»[1]

این آخرین هیئت دولت اول مشروطیت بود که به مجلس معرفی شد، زیرا بحران واختلاف میان شاه ومجلس کم کم به حد اعلای خود رسید. مرحوم کسروی مینویسد: «از ۲۱ ج ۱ ر ۱۳۲۶ق مشیرالدوله و مؤتمن الملك به میانجی گری میپرداختند ولی هردوسوی را از خشنود میخواستند. مشیرالدوله ومؤتمن الملك ونَیِّرالدوله به مجلس می‌آمدند و از اینسوی مستشارالدوله و ممتازالدوله و دیگران با آنان می‌نشستند و گفتگوها میکردند، ولی نتیجه‌ای نمی‌بیوسید!»[2]

باید بگوئیم برخلاف نظر مرحوم کسروی، مشیرالدوله رُل میانجی داشت وطبعاً نمیخواست که از یك طرف کار به بریدن رشتهٔ مذاکرات بکشد چنانکه درمورد مُهر کردن قرآن ازطرف محمد علی‌شاه واقعاً کار بزرگی کرد. ولی چنانکه خواهیم دید، درینجا نیزبالاخره وساطت مشیرالدوله بجائی نرسید، مشیرالدوله حق داشت که طرفین را رعایت کند، زیرا خوب میدانست که اگرازطرف شاه رشتهٔ مذاکرات گسیخته شود شمشیر لیاخوف‌ها و امیربهادرها زمام را بدست خواهدگرفت و اگر از طرف مردم انقلابی پدید آید، پایان کارعوام معلوم نیست، یا بالعکس معلوم است کزآن چه زاید! زیرا همیشه درحاشیهٔ مرده‌بادها وزنده‌بادها، شمشیر دیکتاتورها می‌درخشد ودرپایان کاربالا میرود وهمه‌را درومیکند. دولت آبادی مینویسد:

روزی یکی دومرتبه وزراء یعنی صنیع‌الدوله و مشیرالدوله و

---

۱ ـ حیات یحیی، ج ۲، ص۲۹۳

۲ ـ کسروی، تاریخ مشروطیت، ص۶۰٤

مؤتمن‌الملك (وزیر تجارت) به مجلس آمده در کمیسیون صلح صحبتی میدارند ومیروند وعمده نظر کمیسیون اصلاح اینست که سه نفر تبعید شده یعنی علاء الدوله و سردار منصور و جلال الدوله را برگردانند.[۱]

درین بازی، سفارت روس بیش ازهرجاتکاپو میکرد وخصوصاً باسفارت انگلیس درمذاکره بودکه آن سفارت را بهمراهی خود و یاری بامحمد علیشاه همراز کند، وکاردخالتش تابدانجا رسیدکه سفیر روس باوزیرخارجهٔ ایران مشیرالدوله چنین گفتگو کرد: «مسیودهارت ویلك M Hartwig سفیرروس بخانهٔ وزیرخارجه واردگردید، سفیرروس گفت: جان شاه درخطر است، این ملیون چکار بکار نوکران شخص اعلیحضرت بویژه امیربهادرجنگ دارند؟[۲] کارانجمن‌ها وملیون بدینجا کشیده‌که همه آرزوشان برکناری شاه است، اگر چنین واقعه‌ای رخ نماید روسیه ناگزیر به پای درمیانی بوده و انگلستان نیز پشتیبانی خواهد نمود. مارلینگ وابستهٔ سفارت انگلیس نیز این معنی را تصدیق نمود.

حسن‌خان مشیرالدوله پنج روزقبل‌ازاین وقایع ازکارکناره‌گیری کرده بود، ولی‌تاتعیین تکیف بکارها رسیدگی‌میکرد. باری مشیرالدوله بسوی مجلس شتافت وگزارش امر را برئیس مجلس داد. روز بعد (چهاردهم خرداد ۱۲۸۷ ش - ٤ ج ۱، ۱۳۲۶ ق، ژوئن۱۹۰۸م.) شاه بباغ شاه رفت.[۳]

۱ - حیات یحیی، ج ۲ ص ۲۷۹

۲ - انجمنها عزل امیربهادررا ازوزارت جنگ می‌خواستند.

۳ - برون، انقلاب ایران، ص۲۰۲، ۲۰۳

آقای تقی‌زاده گوید: در دوم جمادی‌الاولی سفیر روس و انگلیس ازشمیران بوزیرامورخارجه مشیرالدوله تلگرافی بزبان فرانسه فرستادند که باید اورا ببینند ودر آنجا گفتند برای مذاکرهٔ اوضاع فعلی است که بنظرما وحشت انگیز می‌آید و وقتیکه آمدند بالحن بسیار تهدید آمیز اخطار کردند که اگرملیون برخلاف شاه اقدامی کرده وموقع اورا بخطر بیندازند روسیه مداخله می‌کند . مشیرالدوله بلافاصله قبل از پذیرایی آن دوتامأمورسیاسی خارجی ، همان روزبه مجلس آمده وتقاضای فوری مذاکره بارئیس مجلس و کمیسیون خارجه که مستشارالدوله و من[تقی-زاده] هم عضو آن بودیم نمود و مارا بجمله دعوت بمجلس کردند و حکایت اورا شنیدیم وبسیارنگران ومتوحش شدیم . آن بود که شاه از شهربیرون رفت ومشغول جمع آوری اردوشد وانجمن‌ها قصد مقابله نمودند . ما به‌آنها نصیحت دادیم که اقدام تجاوزی نکنند والبته درین نصیحت همهٔ عقلا و البته رئیس مجلس ممتازالدوله و مشیرالدوله موافق بودند .[1]

پرونده سازی امیربهادر و استعفای مشیرالدوله

درگزارش مرحوم ادوارد برون خواندیم که پنج روز قبل از گفتگوهای سفارت روس و انگلستان درباب طرفداری از محمدعلی‌شاه ، مشیرالدوله استعفا کرده بود ، بد نیست علت این استعفارا بدانیم ، وچه بهتر که عین نوشته‌های یکی از رجال بزرگ آن عهد را که خود در متن قضایا بود ، یعنی جناب صدرالاشراف ،

۱ ــ خطابهٔ آقای تقی زاده درباشگاه مهرگان ، ص۶۰

درین باب نقل کنیم . محسن صدرمینویسد :

در ۱۳۲۶ قمری اوضاع مملکت بحال استبداد درآمد ، در آن وقت مشیرالدوله وزیرعدلیه و برادرش مؤتمن‌الملک وزیرفرهنگ(؟)بود. چون این دو برادرازعناصرمشروطه خواه بودند ، اطرافیان محمدعلی‌ـ شاه زمینهٔ محاکمه‌ای برای توهین این دو برادر فراهم کردند . چون آن محاکمه موجب استعفای ایشان شد اختصاراً آنرا نقل میکنیم :

موضوع محاکمه عبارت بود از ادعای یك نفر سرهنگ به مبلغ هشت هزار تومان علیه آنها ـ باستناد نوشته‌ای از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله پدر آنها ـ و حاکی از طلب سرهنگ از پدرایشان .

محکمه درباغشاه به ریاست مشیرالسلطنه صدراعظم و عضویت امیربهادرجنگ وسپهسالار ووزیرافخم وزیردربار ومن(صدرالاشراف) و شاهزاده مؤیدالسلطنه تشکیل شد ومشیرالدوله ومؤتمن‌الملك درمقابل هیئت محکمه نشستند .

مدعی سند خود را بدست امیر بهادرجنگ داد واو بدست مشیرالسلطنه صدراعظم واوبدست دیگران‌داد تابدست من رسید . سند به مُهرمیرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله بود ، ولی بدقت که ملاحظه کردم استنباط شدکه در دوجای‌سند علامت دست خوردگی است : یکی در اسم داین ، یکی‌درمبلغ . ولی چیزی نگفتم وسندرا ردکردم تاسندرا دادند بدست مشیرالدوله ومؤتمن‌الملك . آن دو نفر یاساختگی سند را ملتفت نشده یاشده چیزی نگفتند . مشیرالسلطنه‌که رئیس محکمه بود

از آن‌ها جواب خواست . آنها گفتند : ما از این سند اطلاع نداریم ولی هرچه محکمه حُکم کند اطاعت داریم .

مشیرالسلطنه بعد از چند دقیقه سکوت مجلس ، از اعضاء رأی خواست . هیچ کدام از اعضاء به ملاحظات سیاسی اظهاری نکردند . امیربهادرجنگ با بیانی ملامت آمیز به مُدَّعی علیهما گفت :

ـ بگوئید این نوشته از پدر شما هست یا نه ؟

آنها همان جواب اول را دادند .

مشیرالسلطنه بمن گفت شما از احکام شرع بهتر مطلع هستید ، تکلیف چیست؟

من گفتم عقیدهٔ من اینست که باید دست این سرهنگ را برید ! برای آنکه با یك نوشتهٔ تقلبی به‌دو وزیر مملکت ادعای واهی در چنین مجلسی اقامه کرده است .

امیربهادرجنگ که شالودهٔ این محکمه را او ریخته بود بشدت برآشفت و گفت شما باید تقلب نوشته‌را اثبات کنید . من نوشته را جلو آفتاب گرفته به یك یك اعضاء نشان دادم وهمه فهمیدند ، حتی خود امیربهادرهم فهمید و نوشته را گرفته پاره پاره کرد ومجلس برهم خورد. مشیرالدوله ومؤتمن‌الملك در همان مجلس استعفای خود را نوشته به مشیرالسلطنه دادند .[1]

بدینطریق کارمشیرالدوله بادربار محمدعلیشاه یك رویه شد ومعلوم شد که :

۱ ــ خاطراتی ازدادگستری ، سالنامهٔ دنیا ، ۱۸ : ۲۷۷

دیگر به پیام و نـامه بر ناید کار

شمشیر دو رویه کار یکرویه کند

آنطور که شنیده‌ایم این خشم و کینهٔ امیربهـادر ومحمد علیشاه یك‌بارمشیرالدوله‌راتامرحلهٔتوقیف برد وباردیگرتامرحلهٔ طناب‌انداختن درباغشاه آورد .

تیرها بسنگ میخورد

مذاکرات بنتیجه نمیرسید ، شاه از مجلسیان آزرده شده و حرارت سیاست بالا میرفت ، محمدعلی‌شاه‌ناگهانی دستخطی بدینشرح بـه مشیرالسلطنه رئیس‌الوزاره فرستاد :

«جناب اشرف مشیرالسلطنه ، چون هوای تهران‌گرم بود وتحملش برما سخت بود ، ازاین رو به باغشاه حـرکت فرمـودیم ،

پنجشنبه چهـارم‌جمادی‌الاولی ، عمارت باغشاه » .

معلوم شدکه‌گرمای هوا بهانه برای‌کوفتن مجلس است . ملیون نیزدرمجلس‌متحصن‌شدند وآنجارا سنگرخود ساختند . بازهم‌ارتباط و میانجی‌گری مشیرالدوله قطع نمیشد، چه ازدیکتاتوری عوام وخواص هر دو پرهیز داشت ، اما کار از دو طرف بشدّت و حِدّت کشید . مرحوم کسروی‌گوید :

روزهای ۲۱ و۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ق ، مجلسی‌بنام میانجی‌گری‌نهائی برپاشد وگفتگوهایی میانهٔ‌آن بادربار بنمایندگی مشیرالدوله و مؤتمن‌الملك میرفت . اما نتیجه بخش نمی بود . روز ۲۴ جمادی‌الاولی ، محمد علیشاه این تلگراف را به شهرستانها فرستاد :

«این مجلس برخلاف مشروطیت است . هرکس
من بعد ازفرمایشات ما تجاوزکند، مورد تنبیه
وسیاست سخت خواهد بود . محمدعلی‌شاه .»

شب آنروزمشیرالدوله ومؤتمن‌الملك بمجلس آمده آگاهی دادند که شاه دربرانداختن مجلس پافشاری میکند .»[۱]

شیخ‌فضل‌الله نوری مجلسی‌ازبعضی روحانیون درباغشاه تشکیل داد ، درین مجلس شیخ‌الاسلام کردستان (مَردوخ) چنین بیان داشت :.

« مانمایندگان ملت‌کردستان به صدای رساکه عموم سفرا و نمایندگان دول هم‌جوار هم بشنوند صریحاً می‌گوئیم ماملت بی‌عقل و بی‌تمیز شایستهٔ نعمت مشروطیت نیستیم ، ومزاج مملکت ایران هنوز استعداد این نوشداروررا پیدانکرده‌است . ماهنوزقیّم‌لازم داریم ...»[۲]

این گفتگوها محمد علی‌شاه را چنان مغرور کردکه ناگهان چنین اعلامیه‌ای صادر کرد :

«بسمه تعالی ، آقایان علماء اعلام ، حال‌که
بعقیدهٔ شما مجلس باقواعد اسلامی منافی است و
حکم بحرمت مشروطه داده‌اید ، ماهم بالمره وبطور
قطع منصرف شدیم و مطمئن باشیدکه دیگر مجلس
عنوان نخواهد شد !»

مشهوراست‌که حاج شیخ فضل‌الله نوری چون ازباغشاه بخانه برگشت بمردم‌گفت: « الساعه ازباغشاه می‌آمدیم و فاتحهٔ مشروطه را

۱ ـ تاریخ مشروطیت کسروی ص ۶۲۳

۲ ـ تاریخ مردوخ ، ج۲،ص۲۵۱

خواندیم وقهوهٔ آنرا خوردیم!»

مجلس در برابر دربار ایستادگی میکرد ، شاه مصمم به امحاء مشروطیت شد .

مرحوم دولت آبادی واپسین روزمجلس‌را چنین‌بازگوی کند :

« قدری ازشب میگذرد ، صنیع الدوله ومشیرالدوله باحالت پریشان وارد شده میروند آخرباغ بهارستان باهیئت رئیسهٔ مجلس خلوت میکنند ، یکی ازوکلاء دست صنیع‌الدوله را گرفته ومیگوید چه شد ؟ صنیع‌الدوله دست خودرا بسختی رهاکرده میگوید چگونه میتوانم نتیجه را اینجا بشمابگویم ؟

یکی ازمجاهدین به مشیرالدوله میگوید شما بیائید ، نه آن‌وزیر که حالش معلوم است (مرادش صنیع‌الدوله است زیرا مردم نوعاً از صنیع‌الدوله‌بواسطه خصوصیتی که باامیربهادرجنگ نموده است خوب نمیگویند) .

قدری فاصلهٔ مؤتمن‌الملك هم آمده بحوزهٔ آنها وارد میشود ، خلاصه،آمدن‌این سه نفرمعلوم‌میدارد که دستشان بشاه نرسیده خبرخوش نیاورده‌اند . . . من [یحیی] مینویسم بمشیرالدوله که اگرخبری دارید بمن‌بدهید. برندهٔ‌کاغذجواب زبانی‌آورد که‌فردا صبح معلوم میشود ... آنشب را بسربرده صبح زود مصمم رفتن ببهارستان میشوم که صدای توپ بلند میشود.[۱]

«روز۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ شاه به حمله برخاست . درتهران حکومت

۱ ــ حیات یحیی ، ج ۲ ، ص۳۱۲ و۳۱۴



حاج شیخ فضل‌الله نوری

نظامی اعلان گردید. فرماندهٔ بریگاد سرهنگ لیاخوف قزاق به فرمانداری نظامی تهران انتخاب شد و به دستور شاه، از مجلس، تسلیم رهبران انجمن‌های تهران و نمایندگان دست چپ مجلس را مطالبه نمود. پس از ردّ تقاضای لیاخوف از طرف مجلس، صبح روز ۲۳ ژوئن بریگاد قزاق بدستور شاه، مجلس و مسجد سپهسالار را بـه توپ بست. توپ بستن مجلس تا ظهر ادامه داشت.[۱]

باید گفته شود که انجمن‌های تهران درمخالفت با محمد علی شاه نقش بزرگی را بازی میکردند. تنها در تهران در تاریخ ۱۰ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۰ ج ۲ ر ۱۳۲۶، یعنی ۱۳ روز قبل از کودتای محمد علی شاه) ۱٤۰ انجمن و کلوب سیاسی دایر بود که مجموعاً ۳۰٫۰۰۰ عضو داشتند.[۲]

ظاهر آنست که در تشدید اختلافات میان شاه و مجلس، یکی از شاهزادگان مقتدر، یعنی ظِلّ‌السلطان عموی محمدعلی شاه دخالت کلی داشته است. این مرد که از سالها قبل آرزوی سلطنت را درسر می‌پخت موقع را مغتنم شمرده و خود را درصف طرفداران مشروطیت جا زد و ازین موقعیت حداکثر استفاده را خواست ببرد. مامونتوف می‌نویسد:

« ظل‌السلطان امیدوار بود به این ترتیب محمد علـی شاه را از سلطنت خلع و ولیعهد را به جای او بتخت نشانده خود به سمت نیابت سلطنت زمام امور را در دست گرفته به آرزوی دیرینهٔ خود برسد... روز ۱۸ ماه مه و یك ماه قبل از کودتا تمام شاهزادگان قاجاریه که طرفداران

۱ ــ ایوانف انقلاب مشروطیت ایران ص۴۶

۲ ــ حکومت تزار و محمدعلی میرزا ص۶۹

ظل‌السلطان و اقدامات انجمن‌ها آنها را باشتباه انداخته بود در منزل عضدالملك ریش‌سفید ورئیس‌طایفهٔ قاجاریه جمع‌شده وطرد شش‌نفری راکه‌گوئی نفوذی مستقیم درشاه جوان دارند خواستار شدند . . » اینان عبارت بودند از: امیر بهادرجنگ پیر که سمت ریاست کشیك‌خانهٔ شاهی ووزارت‌جنگ‌راعهده‌داراست، س.م. شاپشال آجودان‌ژنرال‌مخصوص، مفاخرالملك رئیس سابق بلدیهٔ تبریز، امین‌الملك پسروزیردربار، موقر السلطنهٔ داماد شاه وعلی بیك آجودان اعلیحضرت همایونی» . [۱]

جواب شاه درمورد این تقاضا چندان موافق طبع نبود وچون سروصدای انجمن‌ها برخاست چند روز بعد ، شاه ، عضدالملك و پسر ظل‌السلطان وجمعی دیگررا موردبازخواست قرارداد . باید گفته شود که درین روزها مشیرالدوله ازوزارت خارجه استعفا داده بود .

مسترمارلینگ سفیرانگلستان در تهران ، جریان و مقدمات این وقایع‌را به سر ادواردگری چنین مینویسد :

(ملخص مکتوب‌مسترمارلینگ‌بسرادواردگری)

قلهك ۱۷ژوئن ۱۹۰۸ (۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶) ـ توضیح کلیهٔ علل واسباب ـ وشاید صحیح تـر باشد گفته شود تعیین مناسبت اهمیت آنها باعلل‌واسباب مختلفهٔ بحرانی کـه باعث‌انقلاب ایران ومخصوصاً انقلاب پایتخت چند روزی در انتهاء ماه مه واوایل ژوئن شده ـ سهل وآسان نمیباشد .

از۱۶ ماه‌گذشته(مه)تاکنون مملکت‌کابینهٔ وزرا نداشته،هیچکس ازخارج شدن‌مشیرالدوله ازوزارت‌خارجه متأسف‌نیست، ضعف حقارت ـ

---

۱ ـ حکومت تزار ومحمدعلی میرزا ص۷۶

آمیزاوباعث تجدید خشم اهالی برعلیه‌شاه شده، انقلاب شدیدی شروع گردیده [۱] ازاعلیحضرت تقاضا شدکه امیربهادرجنگ وسایـر درباریان معتمد خود راکه بواسطهٔ همان اعتمادی که شاه به آنها داشت مـورد تنفرملیون شده بودند اخراج نماید .

روز شنبه طرف عصر (یعنی دوم مـاه ژوئن ۱۹۰۸ ، دوم جمادی‌الثانی) شاه بقبول تقاضاهای آنهاتن در داده وحاضرشدکه شش نفرازاطرافیان خودرا اخراج نماید . مابین ساعت دو وسه بعد از نیمه شب‌امیربهادرجنگ باتفاق‌بیست‌نفرازغلامان مسلح خود بسفارت روس در زرگنده رسید .

روزبعدکه سوم شهر جاری باشد من از سفیر روس‌که بدیـدن من آمده بود پذیرائی کردم ، مسیو دوهارت ویك اظهار داشت شاه خود را در واقع از دست‌رفته و مُشرف بهلاکت میداند ومن خیلی‌مایل حفظ جان او هستم . بگمان سفیر موقع آنقدرسخت بـود که سفارتین لازم است اقدامی بنمایند ، بنا براین اواینطور ارائهٔ طریق نمود که ما مستقیماً ازمشیرالدوله (اگرچه پنج روزقبل ازکاراستعفا نموده بود ولی هنوزبمقام وزارت امورخارجه برقراربود) ملاقات نموده و اورا از نتایج وعواقب مهمی که ازحدوث اتفاقی برای شاه ممکن است برای ایران بوقوع آید متذکرسازیم ، من‌گفتم بسیارمشتاقم که دراین امر با اواتفاق نمایم ولی‌گمان نمیکنم ازمذاکرهٔ اینمطلب بامشیرالدوله چندان نتیجه بدست آید . چه‌که اوممکن است شرح اظهـارات و عنوانات

---

۱ - این ضعف حقـارت‌آمیز تعبیرخارجیان است . دوواقع همراهی اورا بامشروطه طلبان ضعف خوانده‌اند .



حسن پیرنیا ، مشیرالدوله

در ایام وزارت خارجه

مارا بطوربسیارناقصی بیان کند واینطور ارائهٔ طریق نمودم که ممکن است ازمشیرالدوله درخواست نمائیم که رئیس مجلس را هم برای ملاقات ما دعوت کند. مسیودوهارت‌ویك باینمطلب رضا داده وپیشنهاد نمود که چون بممتازالدوله هم زیادترازوزیرامورخارجه نمیتوان اعتماد نمود بهتراست که عضدالملك هم حضورداشته باشد .

به این ترتیب مابمشیرالدوله تلگراف کرده از او درخواست نمودیم که ترتیب ملاقاتی برای ساعت سه و نیم همانروز بعد از ظهر بدهد .

همینکه بخانهٔ مشیرالدوله رسیدم مسیودوهارت ویك را آنجا یافتم ولی هم‌ممتازالدوله وهم عضدالملك بمعاذیرسست متعذر شده از حضوردرآنجا خودرا معاف نموده بودند . مسیودوهارت ویك ابتدا شروع بمذاکره نموده بوزیرامورخارجه اشعار نمود که « ما بسمت نمایندگی دودولت که بی‌اندازه مشتاق سعادت ایران هستند آمده ایم این طریق خطرناکی را که ایران را گذارده‌اند درآن مشی نموده و رو بهرج ومرج برود بشما بنمائیم.

این مسئله آتیهٔ بسیار وخیمی در پیش دارد وامیدوار است که مشیرالدوله آن را جزومشاغل‌خود فرض نموده همکاران خود ومجلس‌را باجدیت تمام ازاهمیت موقع متنبه سازد .»

پس ازاختتام‌نطق مسیودهارت و یك، من اظهار داشتم که‌باعقاید اودرباب اوضاع حالیهٔ‌ایران موافقت تامه دارم و گمان میکنم که بهترین علاج این است که مابین شاه واهالی احساس بهتری تولید شده وعدم

اعتماد عامه نسبت بآن اعلیحضرت مرفوع گردد ، بدبختانه ظـاهراً هیچکس جرئت نمیکرد که برای دفاع شاه یك کلمه حرفی بـزند . اعضای مجلس هیئت تربیت شدهٔ بااطلاعی نیستند وعقاید آنها درمسائل مالی ، مثلا ، مثل‌عقاید بچه‌ها است، ولی بااینحال هیچکس در صدد تصحیح عقاید آنها برنیامده ونسبت انجمن‌هـا بـا شاه بعینه شبیه بـه نسبت مردم بامجلس است . اخبار وشایعات که غیرمحتمل بودن آنهـا برهمه واضح‌است‌برعلیه‌شاه منتشر گردیده،یك مشت‌مردم جاهل‌مخالف بواسطهٔ آنکه هیچیك ازاولیاء اموزحمت تکذیب آنرا برخود هموار ننمودند بااشتیاق تمام آنرا قبول وتصدیق نمودند .

مشیرالدوله وعده داد کـه بیانات مارا ازروی صداقت و امانت بهمکاران خود ومجلس برساند .

همینکه اجازهٔ مرخصی گرفتیم مسیودوهارت ویگ گفت: گمان میکند مشیرالدوله بیانات مارا بطورصحت آنطوری که دلخواه باشد نرساند وعقلا اینطور صلاح دید که هر دو عضدالملك‌را ملاقات نموده ومطالب را بهمان نهج باوعنوان نمائیم ، چون وعده ملاقاتی بمستر رابینو داده بودم نتوانستم فوراً بخانهٔ عضدالملك بروم ولـی پس از حـرکت مسیو دوهارت ویك منهم زود خـود را بآنجـا رسانیده و همانطوریکه بمشیرالدوله مطـالب خود را اظهار نمودیم باایشان هم مذاکره کردیم .

عقیدهٔ من اینست وبرای آن دلیل دارم که مشیرالدولـه مطالب مارا بطورصحت برئیس مجلس اظهار داشت . من اقدام نمودم‌که یك نفروکیل متدین بی‌ترس را که شرح مطالب مارا بطور صحت اظهـار

میداشت ازبیانات ومقاصد خود مستحضردارم . نمیتوانم بگویم که از این اقدام نتیجه مطلوبه درراه تولید موافقت و مؤالفت مابین دو طرف بدست آمد یانه ؟

صبح روزبعد (٤ ژوئن) همینکه پس ازمراجعت از طهران که برای کارهای شخصی آنجا رفته بودم بقلهك رسیدم قریب ساعت یازده ازمجلس باتلفون بمن خبرداده شد که شاه قریب ساعت ده ازارگ خارج شده معلوم نیست بکجا رفته است . ازقرارمعلوم قریب ساعت نه ونیم قبل ازظهر مابین بعضی ازقراولان قصر نزدیك دروازه حوالی اداره گمرك نزاعی بوقوع رسیده وفریاد زدند که شهررا باید غارت کرد . دسته جات سرباز آمده باین طرف و آن طرف شهر تاخت وتاز نموده و درحین بهم خوردگی که ازاینکاربهم رسید شاه باعدهٔ معتبری ازعساکر که دوراورا محافظت مینمودند وباکلنل لیاخوف ومسیو شاپشال که این طرف و آن طرف کالسکه بودند بطرف باغشاه که درمغرب شهر واقع است رفت. همینکه معلوم شد شاه کجا رفته نظم اعاده گردید ولی مردم بسیارمشوش ومضطرب بودند .

بمجرد آنکه این اخباربمن رسید درزرگنده بسفارت روس رفتم وچون مسیودوهارت ویك بسفارت آلمان رفته بود ومن منتظرمراجعت اوشدم . همینکه وارد شد اظهار داشت که این اخبارکسی بعد ازساعت ده بوسیله تلفون باو رسید وازترتیبی که پیش آمده بود اظهارخوشنودی نمود چرا که تصور میکرد درباغشاه برای شاه وسایل امنیت بهتر از مرکزشهرموجود بود وامید داشت که شاه بزودی به نیاوران که در دامنهٔ کوه واقع است عزیمت خواهد نمود .

شهر طهران بکلی آرام بود. قزاقان در کوچه گردش کرده و بازارها که ازموقعیکه خروج شاه معلوم شد بسته بودند طرف ظهر بازگردیدند اهالی بسیار مشوش بودند ازاینکه شاه پس از آن چه اقدامی خواهد نمود وغیرمعلومی جریان مسئلهٔ سرحدی باشکالات وخوف های حکومت موقتی افزوده ، در ین دوروز بعد مابین درباریان و وزراء وشاهزادگان و اعیان بسرعت ومتعاقب هم گفتگوها ومذاکرات بعمل آمده وروز شنبه بعد ازظهر (۶ ژوئن) وزیرامورخارجه ازسفیرروس ملاقات نموده پس ازمذاکرات طولانی راجع بمسئلهٔ سرحدی باامیر بهادر جنگ صحبتی نموده نتیجه این شد که او فردا صبح آن روز از سفارت خارج گردید .

مسیو دوهارت ویلك مرا اطلاع داد که مشیرالدوله اطمینانات کافی از بابت امنیت امیربهادرجنگ باوداده وبنا براین دلیل دیگری نبود برای آنکه اوزیاده برین درتحت بیرق روس خودرا محفوظ دارد . امیربهادر-جنگ فوراً بطرف قصرمراجعت نمود .

بعد ازظهر ۷ ژوئن کابینه آخرالامر تشکیل گردیده ، وزرای جدید بمجلس آمدند ولی چون مراسم معرفی آنها بطورمحرمانه بعمل آمد مسئلهٔ تشکیل دولت بطورعموم برهمه معلوم نگردید .

طرف مغرب هرمزمیرزا بقلهك آمده مرا اطلاع داد که برادرش جلال الدوله [1] وعلاءالدوله وسردارمنصوروعضدالملك را شاه دستگیر نموده ونیم ساعت پس از آن شخص دیگری آمد وهمان خبررا داده

۱ ــ پسر ظل السلطان

علاوه نمود که سه نفر از حبسیهای اولی‌را درزیرغل و زنجیر کرده باکمال بی‌شرافتی با آنها رفتار شده‌است، هردو ازمن تحقیق‌نمودند که آیا برای استخلاص جلال‌الدوله چنانچه برای ناصرالملک اقدام نمودم کاری خواهم کرد یانه؟

من اظهارداشتم که موارد مختلف میباشد وبرای آنکه از بابت جلال‌الدوله مداخله بنمایم هیچ سبب وعلتی نداشته وچون اینطورشهرت داشت که اودرانقلاب اخیرشرکت مهمی نموده بود این مسئله ممکن نبود ودرهرصورت دلیلی برای اینکه جان او در معرض خطر باشد در دست نیست ودرحقیقت هرمزمیرزا مسئلهٔ دستگیری برادرخود را ابتدا بطورشوخی بیان کرد. هردواینها اشاره نمودند که امکان دارد متحصنین قهراً داخل سفارتخانهٔ شهرشوند وازمن تحقیق نمودند دراینصورت چه قسم عمل خواهم کرد؟ صبح روزبعد دونفرازغلامان معتمدبشهرفرستادم که درهای سفارت را بسته همانجا مواظب باشند وهرگاه کسی بخواهد بست اختیارنماید باتلفون بمن‌خبررسانند.

سپس معلوم گردید که شاه، علاءالدوله وجـلال‌الدوله و سردار منصوروسایرین‌را بقصراحضارنموده، ابتداء اینها میل باطاعت امراورا ننموده لیکن عضدالملک گفته است که اوحفظ جان‌آنهارا نظربمراسلهٔ اطمینان بخشی که شاه بعنوان اوفرستاده ضمانت مینماید و علیهذا آنها قبول‌رفتن‌بحضورشاه‌رانمودند ودسته‌ای ازعساکرتاباغشاه‌بهمراهی‌آنها رفته بآنجا رسیدند. شاه‌آن سه نفری راکه تصورمینموده محرکین عمدهٔ انقلاب برای اخراج درباریان بـوده‌اند توقیف نموده است. شفاعت

عضدالملك در حق آنها بی‌نتیجه بود، او اظهار داشت که خود را شریك بخت محبوسین خواهد نمود و علیهذا در قصر توقف نمود .

اینکه میگویند در باغشاه و در موقع مسافرت بطرف مازندران با محبوسین مذکور بطور سخت رفتار شده ظاهراً بکلی کذب است .

هیچ گفتگوئی نیست که شاه کاملا حق داشت درمورد علاءالدوله وجلال‌الدوله سوءظن ببَرد ولی دستگیری سردار منصور اسباب تعجب عموم گردید . این شخص سال گذشته مدیر کل تلگراف بود و از قراری که تصور میشد در پلتیك مملکتی دخالت نداشت. مسیو دوهارت‌ویك مرا اطلاع داد نمیتواند حدس بزند دلیل دستگیری او با آن دو نفر چه بوده ؟ من بسفیر مذکور اظهار داشتم که چون سردار منصور دارای نشان انگلیس است من خود را مجبور می‌بینم باینکه از بابت بی‌احترامی که باو وارد آمده تحقیق نمایم ولی فعلا پیشنهاد نمیکنم که برای تحقیق بیك طریقی فشار بیاورم که حمل بمداخلهٔ ازطرف من در مورد او شود. تا آن اندازه که از علاءالسلطنه بمن مفهوم شده از قرار معلوم او در اطاقهای بالاخانهٔ عضدالملك در اقدامات مهمه شرکت نموده، ومسئلهٔ آمدن او قبل از ورود سایرین بر شاه اینطور ثابت نموده که محرك عمدهٔ نقشه برضد شاه او بوده است . در انظار ایرانیان داشتن نشان انگلیس البته بمن حق میدهد که برای تحقیق تقصیر او فشار آورم ولی چون اینکار باقدام برای استخلاص او تعبیر خواهد شد صلاح دانسته‌ام که از هر اقدامی که صورتاً شبیه بمداخله درامور داخلی باشد احتراز نمایم .

... روزچهارشنبه صبح(۱۰ ژوئن) اعضای‌انجمن بطرف محل اجتماع سابق خود که مسجد سپهسالار باشد هجوم آورده ودستهٔ قراول قوی درمیدان توپخانه چادر زده شب و روز در کشیك بودند ولی‌شهر بطور آرامی باقی بود وبازارها یکی دو دفعه بطور موقت بسته شد و اقدامی که شاه برای خلع اسلحه وتفنگ مردم نموده بود موقوف شد وچنان مینمود که شاه درباغشاه که دستهٔ قراولان آنرا محافظت نموده وعده‌ای قوای‌عساکربادوعراده توپهای‌صحرائی آنجا بودندبهمین‌طور درعزم خود ثابت نبود. ازقرارمذکور او دستگیری ومحاکمهٔ رؤسای عمدهٔ ملی را از قبیل تقی زاده و ملك‌المتکلمین و مستشارالدوله وسید جمال را مطالبه نموده بود . ازطرف دیگرانجمن‌ها درنظرداشتند که از او درخواست نمایند بگذارد علاءالدوله و دو نفر از همراهان او که تحت‌نظرعدهٔزیادمستحفظین بمازندران‌فرستاده شده بودندبطهران‌عودت داده شده واز آنها محاکمه شود .

طرف ظهر جمعه (۱۲ ژوئن) شاه دستخطی بدست یکی از صاحبمنصبان داد تابهمراهی سی‌نفرسربازبمجلس و نزد وزرا رفته‌اعلام نمودندکه هرگاه اجتماع مسجد ازهم متفرق نشوند بقوهٔ قهریه آنهارا متفرق‌خواهدکرد. اگرچه این‌تهدید،اعمال‌واجرای آن بهیچوجه‌صورت وقوع‌نمی‌یافت‌اماکافی‌بود. پس‌ازمذاکرات‌محرمانهٔ‌مختصری درحالیکه درهای مجلس مسدود بود دستهٔ کوچکی ازاعضاء با رئیس مجلس در جلو آنها بطرف مسجد شتافته ازمردم استدعا نمودند بخانه‌های خود روند . پس‌ازاتمام‌نطق رئیس‌مجلس، تقی‌زاده نطقی‌نمود . این‌سر کردهٔ

بزرگ ازمردم ملتمس شد که بدون اینکه از جهات و اسباب اینکه چرا او موافقت آنها را لازم میداند درخواست رئیس را قبول نمایند. مردم این درخواست را بطور آرامی اطاعت نموده و اعضای انجمنها شروع بخروج از مسجد کرده و اعلان بزرگی راکـه بموجب آن در دوازده مورد شاه را بنقض قسم درحفظ مشروطیت معرفی کرده وبدیوار چسبانیده بودند همراه‌بردند. علاءالسلطنه که بعد ازظهر بملاقات‌من آمد از نتایج مطلوبه خشنود مینمود و تصور میکرد کـه تـا مدتی امورات بیك طوری فیصله شده است . طرفداران مشروطیت چون تصور می‌کردند که مجلس به‌آمال آنها خیانت کرده بی‌اندازه‌افسرده‌حال بودند .

بااین تفصیل بزودی مفهوم‌گردید که مظفریت ظاهری شاه‌عمقی نداشته و روزیکشنبه صبح (۱٤ شهرجاری) بازارها و دکاکین دوبـاره مسدودگردیده، معلوم شدکه مخالفت هنوز بانتهـا نرسیده‌و سرکردگان هیجان ملی درفکر آن بودند چطور کشمکش را بوسایل موافق قوانین مشروطیت و بطورمسالمت خاتمه دهند. ازقرارمعلوم شاه‌با قلبی سخت حاضر ومهیای اقدامات شدید شده بود و از مخبر الدوله مبلغ‌گزافی (۱۰۰۰۰ لیرا)گرفته‌و بواسطهٔ آن سعی داشت‌که از دادن اضافه حقوق بتابین‌ها و صاحبمنصبان آنها حسن خدمت و وفاداری آنها را بطرف خودجلب نماید ـ روزی چهار قران به‌تابینها و پنجقران الی یك تومان بصاحبمنصبان اضافه شد و بعلاوه شروع نمودکه از طبقهٔ پست شهر تشکیل استعداد دیگری داده و باغ شاه را مبدل بیك اردوگاه منظم ومسلحی نماید ولی تا ظهرروز دوشنبه (۱۵ شهرجاری) کسی رادستگیر ننمودند . آنوقت سلیمان میرزا رئیس انجمن بـرادران دروازه قزوین

وسایراعضای مهم آن گرفتار شدند. شخص اولی که یکی از مامورین وزارت جنگ است متهم شد باینکه از قورخانـه تفنگ و اسلحهٔ دیگر بیرون داده و ازقرارمذکورقرار بود برای محاکمه تسلیم دولت شود.

در این احوال سرکردگان ملی‌تصمیم اتخاذ رویهٔ مسالمت برای خودکرده و ازشاه استدعا نمودندکـه هیئتی مرکب از ٦ نفر ازاعضای مجلس را بپذیرد و این هیئت قراربود یاد داشتی‌که حاکی از وفاداری سوگند شاه برای مشروطیت باشد باو عرضه داشته ازوی خواهش‌نمایند که‌با مجلس موافقت نماید چراکه اگرغیر ازاین باشد نمایندگان ملت بوظایف ملی و مملکتی خود نمیتوانند عمل نمایند. شاه از پذیرفتن این‌هیئت سرباززده تابعد ازظهرسه شنبه (۱۶ ژون) پس از آنکه‌مطالب یاد داشت مذکور را باصدای بلند خودش خواند جواب داد همین‌حالا نمی‌تواند جواب قطعی بدهد ولی مستمعین را متذکر نمود که قاجاریه ایرانرابقوهٔ شمشیربدست آورده‌اند وقصد اواین‌است که‌آنرا بقوهٔشمشیر حفظ نماید»[1].

وقایع این روز ازسفارت انگلستان چنین مخابره شده است:

«تلگراف مسترمارلین بـه سرادواردگری،

مورخه ۲۳ ژوئن ازطهران،

تقریباً درساعت شش قبل ازظهرامروزشاه بیست نفرقزاق برای دستگیر نمودن هشت نفر[2] کـه درمسجد جنب مجلس بودنـد فرستاد.

---

۱ ــ کتاب آبی ص ۴۰۳ و ۴۱۳

۲ ــ این هشت تن مقصرسیاسی‌که شاه تبعید آنها را از ایـران می‌خواست عبارت بودند از:

بقیه حاشیه درصفحه بعد

تسلیم نمودن این اشخاص قبول نگردید و تیری هم از مجلس انداختند سپس جنگ شروع شد و تا بحال هم مداومت دارد . عدهٔ مقتولین هم ازقراری که میگویند زیاد است .[1] قشون شاه توپ استعمال می‌نمایند .

ایضاً تلگراف دیگر :

«...قشون شاه‌مردم را ازعمارت مجلس و مسجد خارج نموده‌و انجمن آذربایجان را منهدم نمودند . شاه سیدعبدالله وشیخ الرئیس و تقریباًده نفردیگر ازرؤسای مشروطه را دستگیرنموده است ، ازبریگاد قزاق چهل نفرمقتول‌گردیده‌اند . عدهٔ مقتولین طرف مقابل ازقراری‌که میگویند خیلی‌کم است ... قانون نظامی درشهراعلان‌گردیده‌انجمن‌ها متفرق‌شدند.[2]»

۱ ـ نعش‌کشتگان به حوض خانه مسجد سپهسالار انتقال یافت و شبانه درگاری ریخته به گورستان حمل نمودند . (یکصدوپنجاه سال سلطنت ص ۱۲۸)

۲ ـ بلافاصله پس از بمباران عده‌ای به سفارت انگلیس متحصن شدند که از آنجمله تقی زاده و معاضدالسلطنه پیرنیا بودند .

بقیه حاشیه ازصفحه قبل

سلیمان خان میکده معاون سابق وزارت جنگ که با مشروطه خواهان ارتباط محرمانه داشت از زرادخانهٔ قشون مقداری اسلحه به‌آنها رسانده بود .

دو ناطق درجهٔ اول : سید جمال وملك المتکلمین (که هر دو را محمد علی شاه به فواصل مختلف بعد ازکودتاکشت) .

سه روز نامه‌نگار درجه اول : میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل ، میرزاعلی‌اکبر خان دهخدا ، و سید محمدرضا مساوات (اولی را شاه بعد ازکودتاکشت) .

میرزا داودخان علی آبادی و بهاءالواعظین .

(مقاله‌دکتر شیخ الاسلامی، راهنمای‌کتاب سال دهم شماره‌سوم)

قتل آزادی خواهان

عده‌ای ازدکاکین وخانه‌ها ـ که خانهٔ ظل‌السلطان وعمارت مجلس هم درجزء آنهاست ـ غارت شده‌است. برای دستگیرنمودن و کلاء کوشش میشود وعده‌ای ازآنها که رئیس مجلس هم جزء آنهاست تابحال دستگیرشده‌اند. دونفرازمحبوسین رادیروزدراردوی‌شاه طناب‌انداختند. به علاوهٔ وکلاء، سی نفرازاشخاص دیگرمحبوس هستند. الحال در سفارت پنجاه نفر متحصن اند. از ایالات خبری نیست و ظل‌السلطان (حاکم فارس) می‌خواهد خودرا ازاین هیجان خارج نماید.[1]

بایدگفته شودکه طناب انداخته شدگان، میرزا جهانگیرخان شیرازی مدیرصوراسرافیل‌وملک‌المتکلمین خطیب شهیربودند.[2]

گویاموقع طناب انداختن، ملک خود را باخته و تقاضایی داشته است ولی صوراسرافیل به اونهیب زده‌گفته بود:

ـ ملک، ازپسر اُمّ خاقان[3] تقاضای رحم‌داشتن بیجاست.

هردوتسلیم جلاد شدند.

---

۱ ــ کتاب آبی ص ۳۷۷ و ۳۸۰

۲ ــ تاریخ مشروطه ایران ص ۱۵

۳ ــ ام خاقان دخترامیرکبیر(ازعزةالدوله خواهر ناصرالدین‌شاه) زن مظفر ــ الدین شاه ومادرمحمد علی شاه بود، درماه جمادی‌الاخر ۱۲۸۴ در تبریزجشن ازدواج ولیعهد باام‌خاقان گرفته شد وهفت شبانه روزادامه داشت.

(منتظم‌ناصری)

جد مادری محمدعلی‌شاه، میرزا تقی‌خان ــ که بعد ها امیر کبیر شد ـ در طفولیت دردستگاه قائم مقام تربیت شد، «همینکه میرزا تقی بزرگ شدمیرزای

بقیهٔ حاشیه درصفحه بعد



عنوان روزنامهٔ صور اسرافیل

قتل این دو، پس از چند روز متوالی آزار و شکنجه صورت گرفت.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

دارالنظارهٔ درب خانهٔ قائم مقام در طهران گردید و بیست و دو سال داشت که به هزاوه (مولدش در فراهان) آمده عیالی از منسوبان و اقوام خود از اهل هزاوه- جان جان نام - گرفت و بعد پدرش اهل و عیال و اولاد خود را با حرم خانهٔ قائم مقام به آذربایجان برد... میرزا تقی خان از عیال اولی هزاوه‌ای صاحب یك پسر و سه دختر شد: پسرش میرزا احمدخان ساعدالملك بود... سه نفراولاد اناث امیر: اولــی سلطان خانم (همسرخان مؤتمن ساعدالملك)، دختر دویم امیرزاده خانم (همسر عزیز خان سردار کل)... دختر سیمی عذرا خانم که جوانمرگ شد...

عیال دوم امیر کبیر، عزةالدوله خواهر بزرگ شاه بود، در اوایل صدارت و اتابکی، اورا به‌حبالهٔ نکاح آورده، وبعد از سه سال همه جا تا فین کاشان محشور و مأنوس بودند به همه جهت. ازو دو دختر به وجود آمده، اولی رابه شاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان ارشد اولاد ناصرالدین شاه دادند که جلال‌الدوله ازو بوجود آمد، دختردویمی ام‌الخاقان بود که به مرحوم مظفرالدین شاه عقد کردند که از وی سه اولاد به عمل آمد: اولی خاقان که در طفولیت فوت کرد، دویمی شاه مخلوع محمد علی شاه بود، سیمی عیال عبدالحسین میرزا فرمانفرما که او هم بعدها ملقب به عزةالدوله شد، (تاریخ عراق عجم تصحیح منـوچهر ستوده، فرهنك ایران زمین، ۱۴ ص ۴۴۵).

بنده، درآسیای هفت سنگ، ضمن عوامل زیادی که درباب نکبت امیر کبیر برشمرده‌ام، گفته‌ام که من یك عامل معنوی را هم دخیل می‌دانم، گو اینکه با هیچ یك از موازین سنجش تاریخی جور نمی‌آید.

عقیدهٔ بنده اینست که امیر کبیر درین قضایا یك انتقام هم پس داده‌است.. امیر کبیر پسر آشپزی بود که خط و ربطی بهم رساند و اربابش قائم مقام او را پروبال داد ودرجوانی دامادش کرد وجان‌جان‌خانم رابرایش گرفت. اما کارامیر بالاگرفت و به‌پیشکاری ولیعهد وامارت نظام آذربایجان رسید و «یقهٔ پیراهنش نو» شد و «یك تاش به دوتا شد» و پس ازآنکه ناصرالدین شاه را برتخت نشاند، رختخواب خود را جدا کرد و «دمش را به دم بزرگان گره زد» و بـا

بقیه‌حاشیه درصفحه‌بعد

روزپنجم آنهارا درکنارحوض باغ شاه برده باحضورمحمدعلی‌شاه بـا

بقیهٔ حاشیه ازصفحه‌قبل

عزةالدوله ازدواج کرد... ازین‌وقت دیگر امیر ازخانوادهٔ قدیمی‌خود برید.عوام ضرب‌المثلی دارند وگویند «کم آدمی هست که روی داغ گندم بنشیند و ... نش نخزد». این آشپز زاده پس ازاینکه «زیر سرش برز شد» ، هنگام صدارت از زن اول خود جدا شد (امیرکبیر و ایران آدمیت ص ٦) وگرمی او بازن دوم چندان شد که بعد از آن هرگز صحبتی از زن اولش نیست.

ما می‌دانیم‌که «هرانتقامی درآن دنیا باشد، انتقام زن وشوهری درهمین دنیاست». بنابراین‌گمان کنم، امیردر واقعهٔ باغ فین‌کاشان یك‌انتقام خانوادگی هم پس داده است!

نوشته‌اند «یکسال قبل از واقعهٔ فین، امیرکبیر در رکاب ناصرالدین‌شاه باجلال و عظمت زیاد از راه عراق . سفر اصفهان را اختیار فرموده و در واقع در اصفهان اساس اعدام و انهدام امر اتابك را قرار دادند . خلاصه همان سفر، اردوی همایونی از خاك عراق عبور نمود، در ورود بـه فراهان، امیرکبیر از اردو باجمعی سوار شده، به هزاوه رفته، به خانهٔ پدری وارد شده وقدری‌گردش کرده ، بعد از تأمل بسیار در وسط حیاط دهاتی‌که یك سمت‌آن عمارت و سمت دیگر در روی سکوی گلی نشسته، قلیان خواست. عبدالحسین خان قلیانی‌آورد، مدتی به فکر فرو رفته و با احدی حرف نزد ، بعد از ساعتی برخاسته سوار شده به اردو مراجعت‌کردند» (تاریخ عراق عجم ص ۴۴۷) .

من گمان‌کنم، دراین‌جا، جناب امیر، خاطرهٔ ازدواج با جان جان خانم‌و ایام خرد سالی را به‌خاطر می‌آورده است و همقول‌آن نویسنده بزرگ شده بود که‌گفته بود «سرزمینی‌که آدم درآنجا متولد شده است بهترین سرزمین‌هاست ، بشرط‌آنکه‌آدم مجبور نباشد دوباره درآنجا زندگی‌کند!».

بهرحال، همسر اولی امیر، یعنی‌جان جان خـانم بعد از مرگ امیرسالها مجرد زیست «تادرسال ۱۲۸۵ با دختربزرگش سلطان خانم به زیارت مکهٔ معظمه مشرف شده بعد مرحوم شد. ولی عزةالدوله چون شاهزادهٔ جوان وخواهر شاه‌بودا به چندین نفر از اعاظم همسری اختیارکرد ، بعد از امیر به میرزاکاظم خان پسر مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم (رقیب امیرکبیر)، بعدازآن به عین‌الملك، پس ازآن به یحیی‌خان مشیرالدوله‌و... در سال ۱۳۲۸ق درطهران وفات‌کرد.»

(تاریخ عراق عجم ص ۴۴٦) .

طناب هردو را خفه کردند و تازه به این اکتفا ننموده قزاقها با دشنه و خنجر شکم این دو نفر مرد آزاده را پاره کردند . . . میگویند محمد علی میرزا بعد ازاین فاجعهٔ خونین باد به بروت انداخته در موقع ناهار گفته بود : آیا مشهدی باقربقال (نمایندهٔ صنف بقال درمجلس) وکیل زورکی بمجلس اجازه میدهد شاه مملکت ناهار صرف کند یا خیر ؟ سپس قهقههٔ خنده را سرداده بود .

بعد ازاین جریان ، این تلگراف را محمد علی‌شاه به روحانیون تبریز مخابره کرده بود :

« جناب مستطاب شریعتمدار آقا میرهاشم آقا سلّمه‌الله تعالی - باکمال قدرت فتح کردم ، مفسدین را تمام گرفتار کردم ، سید عبدالله [بهبهانی] را بکربلا فرستادم ، سید محمد [طباطبائی] را بخراسان ، ملك‌المتکلمین ومیرزا جهانگیر را سیاست کردم ، مفسدین تماماً محبوس،[1] شما هم باکمال قدرت مشغول رفع مفسدین باشید وازمن هم هر نوع تقویت بخواهید حاضرم ، منتظر جواب هستم . جنابان حج‌الاسلام سلمهم‌الله را احوال پرسم . همین تلگراف را بایشان نشان دهید .

«محمدعلی‌شاه»

۱- چقدر شباهت دارد عبارت این تلگراف با عبارت اعلامیهٔ معروف آشوربانی‌پال در حدود ۶۵۰ سال پیش‌از میلاد که دریکی گفته بود : «من از شهرهای عیلام آن‌اندازه ویران‌کردم که برای گذشتن از آنها یك ماه وبیست و پنج روز وقت لازم است، همه جا نمك وخار افشاندم ... مردم آن سرزمین را اززن ومرد با اسب وقاطر و الاغ وگله‌های چارپایان کوچك وبزرك که شمار آنها از دسته‌های ملخ فزون‌تر بود به غنیمت گرفتم ، وخاك شوش و ماداکتو و هلتماش وشهرهای دیگررا به‌آشور کشیدم... بانگ آدمیزاد و اثر پای گله‌ها و چهارپایان و نغمهٔ شادی را ازمزارع برانداختم وبه‌آهوان وخران وجانوران وحشی اجازه دادم که به‌آزادی درآن سرزمین به‌چرا پردازند» (ویل دورانت ، مشرق- گاهوارهٔ تمدن ص ۴۵۱) ودر جای دیگر گفته بود : . . تمام سرکردگان را که برمن خروج کردند پوست کندم ، و با پوست آنان ستونی را پوشاندم ، و پاره‌ای از آنان را میان دیوار گذاشتم وبعضی دیگررا بسیخ کشیدم » و در آخرکار اضافه میکند ... «باهمهٔ این کارها، مایهٔ شادی خدایان بزرك را فراهم ساختم» (همان کتاب ص ۴۱۲).

واقعاً باید گفت که «در زیر این آسمان پرستاره ، هیچ چیز تازه نیست »

نوشته اند که بیش از ۴۵۰ نفر قزاق دراین جنگ شرکت نداشت . ازین عده ۲۴ نفر کشته شد یا بر اثر زخم مرد که من جمله دو نفر صاحب منصب جزء آن عده بود ، ۳۵ نفرقزاق و ۵ نفرصاحب منصب به‌سختی مجروح شده بودند .

غوغای توپ بستن مجلس وحبس وزجر آزادیخواهان [۱] وقتل آنان درباغشاه ومظالم قزاق روسی، چیزی نیست که بتوان دراین مختصر از آن بحث کرد . فقط بایدگفت آنچه که مشیرالدوله از آن میترسید وبارهابرای عدم‌وقوع آن رُل‌میانجی‌را بازی‌می کرد پیش‌آمده بود .

بعد از کودتای محمد علی شاه، همهٔ احرار و آزادگان و اشخاص منورالفکر بباغ شاه کشانده شدند و بسیاری بقتل آمدندکه جریان آن را باید درتواریخ خواند . بطوریکه آقای داود پیرنیا فرزند مشیرالدوله اظهارمیدارد: درین‌قضایا، سربازان‌امیربهادر، مشیرالدوله ومؤتمن‌الملك را نیز بباغ‌شاه کشانده بودند وحتی دستورطناب انداختن آنان نیز داده شده بود ، ولی عضدالملك شیخ قاجار خود را بباغ شاه رسانده به محمد علی شاه‌گفت: مشیرالدوله داماد من است ، [۲] چطور دستور میدهی اورا طناب بیندازند ؟ و سپس خود یك شب در باغ شاه برابر چادر توقیفگاه مشیرالدوله خوابید تا موفق به نجات دادن او ازباغ‌شاه شد . این جریان خود دلیل براین است کـه مرحوم مشیرالدوله در مذاکرات خود با محمد علی شاه همه جا جانب مردم را داشته است وهمین عوامل موجب بغض محمد علی شاه شده بود که‌کار را تابدینجا کشاند .

---

۱ ــ مرحوم حکیم‌الملك روایت میکردکه « به چشم خود دیدم که سر ازی ریش سفید طباطبائی را گرفته می کشید و بامشت‌برسروصورت اومیزد »

۲ ــ درباب این بستگی خانوادگی بعداً سخن خواهیم‌گفت .

یك روز بعد از توپ بستن مجلس ، توپخانه به تخریب خانهٔ ظهیرالدوله ـ که روز واقعه از آنجا به قزاقان تیراندازی کرده بودند ـ پرداخت [۱]. ظهیرالدوله (صفا) بعد از این واقعه چه خوش گفته بود :

بعرض شاه رسان ای صبا ز قول صفا
که ای شهنشه دوران و جانشین کیان
مگر بعرض حضور تو نا رسانده کسی
که گندمی که نمایند زیر خاك نهان
نخست چونکه شود سبز، لاغراست وتنك
چنانکه می نپسندند زارع و دهقان
برای مصلحت دهقنت ، یله سازد
گله به مزرعهٔ کد خدای ده ، چوپان
لگدکنند وچرند آنچه گندم وسبزه‌است
چنانکه بائرو دائر شود همه یکسان
چوبگذرد دوسه‌روزی‌ازآن،همان گندم
بروید ازنو وسرسبز زان شود بستان
ستبرپنجه زند ، هفت سنبل آرد بار
چنانکه وعده نموده خدای در قرآن
بکاشت ملت بیچاره تخم آزادی
ز بعد بندگی قرنهای بی پایان
چو سر زخاك برآورد ، امر فرمودی
به مردمی همه اهریمنان بد ایمان

۱ ــ حکومت تزار ومحمد علی میرزا ص ۹۳

که خاك مجلس ومسجد همی دهند بباد
کشند مردم مظلوم را ز پیرو جوان
به‌یك اشاره که‌ازروی خواهش نفس‌است
خراب گشت بسی خانه های بی‌گنهان

شها ، چراندی اگر سبز حاصل ملت
بهوش باش که رویاندش خدای جهان
خراب کردی اگرخانه ای ز بی‌گنهی
جسارت است اگرخانه‌ات شود ویران
یکی لطیفهٔ نغز این بود که خانهٔ ما
هزارذرع بود فی‌المثل به حیث مکان
ولی به مملکت ما تو چون شهنشاهی
ترا بود به مثل خانه کشور ایران
خراب گردد وویران ، تومرده یازنده
بقول عام ، کشیدم برات خط و نشان
زبان درازی شد خسروا ببخش مرا
بکن هرچه دلت خواست،خانه آبادان

معروف است ، پس از آنکه خانهٔ ظهیرالدوله بمباران شد ، صاحب منصبان روس ازترس اینکه مبادا خانوادهٔ ظهیرالدوله موقع خروج ازخانه چیزی ازنفایس خود را همراه برندآنهارا مجبور کردند بدون چادروبرهنه بوسیلهٔ‌نردبان به پشت‌بام خانه رفته فرار کنند. همسر ظهیرالدوله پس ازاین ماجرا این قطعه را سروده بود .

برهنه گر شدم بسر بام خـانه

ندارم شکوه ای از این زمانـه

که گردد آفتاب از چرخ گردون

برهنه روز و شب در کوه و هامون

***

۷

باز گشت آزادی

و

مشیرالدوله

این خط جاده که بصحرا نوشته‌اند
یاران رفته با قلم پا نوشته‌انـد
واین‌سنگ قبرهاهمه‌سربسته نامه‌هاست
کز آخرت به مردم دنیا نوشته‌اند
(صائب)

یك سال تهران آشفته بـود و محمدعلی شاه درفکر قلع وقمع مخالفان ومشروطه طلبان بود.[۱] مرکزمقاومت از تهران بـه شهرستانها منتقل‌شد. درتبریز واصفهان وگیلان‌سه نقطهٔ بزرگ‌اتکاء برای‌مشروطه‌خواهان پدید آمد.

در آذربـایجان رحیـم خان بـا مشروطـه خواهـان جنگهـای خونین کرد. اوباپانصدسوارتبریزراگشود. کاربه جنگ‌های‌خیابانی کشید ودرهمین جنگها بود که دوتن سربازان فداکار مشروطیت، ستّار خان

---

۱ ــ مرحوم ملك‌الشعراء بهار، مستزاد معروف خود را درهمین روزها گفته بود:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
کارایران با خداست
مذهب شـاهنشه ایـران ز مذهبها جـداست
کار ایران با خداست
شاه مست و میرمست و شحنه مست وشیخ مست
مملکت رفته ز دست
زین سیه مستان بهرسو فتنه و غوغا بپـاست
کارایران با خداست
هر دم از دریای استبداد آیـد بر فـراز
موجهای جانگـداز
زیـن تلاطم‌کشتـی ملت بگـرداب بـلاست
کار ایران با خداست

(سردارملی) وباقرخان (سالارملی) درخشیدند و کارستارخان به آنجارسید که شاه برای سرستارخان سه هزارروبل جایزه تعیین کرده بود. سواران رحیم خان دراکتبر ۱۹۰۸ (شوال ۱۳۲۶) ازتبریز رانده شدند و چندی بعدکلیهٔ املاك شاه و خانوادهٔ او در آذربایجان مصادره شد [۱] اما در همین اوان بودکه خبرورود قشون روس به سرحد آذربایجان درطهران منتشرگردید و قشون روس در ۳ ماه مه به تبریز وارد شد وکار چندان تنگ‌شدکه آزادیخواهان ناچاربه شهرستانها (رشت واصفهان)تلگراف کردند تا اهالی راه مسالمت پیش گرفته مخاصمت را ترك و با شاه از درآشتی درآیند. [۲]

اما دراصفهان به این تلگراف توجه نشد و معلوم شدکه آزادی‌خواهان تحت فشار قرار گرفته‌اند ، ازینجهت خوانین بختیاری در اصفهان‌قرارمقاومت‌گذاشتند. کیفیت وقایع‌تبریزدرین سالهاچنین‌است: «ازطرف محمدعلیشاه عین‌الدوله و ولی خان‌سپهدار با قشون آراسته برای سرکوبی آذربایجان فرستاه شد ، این قشون در بلندی های باغ صاحب دیوان مشرف بشهر تبریز موضع‌گرفتند .

این قشون سه‌ماه بهمین منوال بود و هیچ اقدامی تمرکزنیافت، اول ماه محرم‌فرمان عین‌الدوله صادرشد ، اطراف شهرتبریزدرمحاصره درآمد، راه خواربار بشهر مسدودگردید. اهالی‌تبریزدرقحطی وگرسنگی تحمل‌نمودند ولی‌تسلیم نشدند .

۱ ــ انقلاب مشروطیت ایران ، ص ۴۹

۲ ــ کتاب آبی ج۲ ص ۱۸ و ۵۰



عبدالمجید میرزا عین‌الدوله

درروز هشتم عاشورا درتبریز و تهران شایـع شد قشون روس بعنوان این که تبعهٔ او دست بگریبان گرسنگی و تلف خواهند شدوارد تبریزمیشوند وشایع شد آقای تقی‌زاده درتلگراف خانه با محمدعلیشاه واردمذاکره شدندکه اهالی آذربایجان بهرسختی و دشواری حاضرند تن دردهند ولی راضی نیستند قشون اجنبی بشهرشان داخل شود ، شاه این را تصدیق نمود و اظهار بی‌اطلاعی و تأسف کرد که چنین در - خواستی ازدولت روس نشده بوده ، عین‌الدوله کـه تا ایـن لحظه بهیچ وجه اقدام‌حملهٔ قشون را بشهرتبریزنمی‌نمود ، روزنهم‌عاشورا با ولی- خان‌سپهدار روی تپه‌های باغ صاحب دیوان آمده سرکرده‌های قشونی را احضار ونقشهٔ حملهٔ بشهرتنظیم یافت که در صبح عاشورا توپخانـه مشغول‌عملیات شود.پیاده نظام‌ازطرف شمال شهر به‌شش کلان وبکوچه ومحلات شهرحمله‌ور، سوارنظام وسواران سنجابی قسمت جنوب شهر را درنظرگرفته کوچه باغات و میدان صاحب الامررا متصرف شدند.

صبح عاشوراست ، مطابـق نقشهٔ قبلی قشون بحال آماده‌باش درآمده ، عین‌الدوله و سپهداراز باغ خارج شدنـد ، سپهدار سوار درشکه شد و بجای نامعلوم رفت[۱] ، عین‌الدوله بمحل‌قشون وارد شد و پس ازبازرسی امرداد قالیچه انداختند .گفتند نمـاز عاشورا لازم است بخوانند تا بعد دستور یورش دهند ، نمـاز عاشوراکـه نیمساعت وقت لازم داشت پنج ساعت ونیم بطول انجامید ، مقارن ظهربه عین الدوله خبر ورود قشون بشهر داده شد و نماز عین الدوله هـم بـاتمام رسید ، ژنرال‌های روسی‌ثقة‌الاسلام بادونفردیگر را بدار زدند و به عین‌الدوله امر مرخصی قشون داده شد ، قشون بمحل‌های خود رفتند ، »[۲]

۱ــ ظاهراً بعد ازین جریان به فکرهمکاری باملیون افتاده است

۲ــ یکصد وپنجاه سال سلطنت ، ص ۱۳۰

توضیح لازم

در صفحهٔ ۱۶۴ مطالبی که در باب ثقةالاسلام نقل شده صحیح نیست و قتل اودر ۱۳۳۰ بوده‌است . در باب‌سپهدار هم تأمل باید کرد.

درینجا بازگو کردن بعضی ازوقایع لازم است .

اوضاع اصفهان ازطرف محمد علیشاه، اقبال الدوله کاشی بـه حکومت اصفهان منصوب شده بود ، حاج آقا نورالله و سید حسن مدرس وجمعی دیگراز آزادیخواهان انجمن سرّی تشکیل داده خود را برای مبارزه با استبداد آماده مینمودند ، در شعبان ۱۳۲۶ سرداراسعد (حاج علی قلی خان) که ازاروپـا آمده بـود [۱] بـا

۱ ـ درینجا باید گفته شود که مرحوم معاضدالسلطنه پیرنیا درتحریـک و تشویق سرداراسعد به آمدن به ایران وکمك بهمجاهدین بسیارمؤثربوده است . معاضد السلطنه در کودتای محمد علی شاه جزء گارد محافظ مجاهدان درمجلس بود و پس ازسقوط مجلس به اروپا فرارکرد و درآنجا سرداراسعد را به آمدن به ایران تشویق کـرد .

مرحوم قزوینی در وفیات معاصرین ضمن شرح حال سردار اسعد می نویسد:

« تولد سرداراسعد درسال هزارودویست و هفتاد وچهارقمری بوده است ووفاتش درهفتم محرم سنهٔ هزاروسیصد وسی وشش در سن شصت و دوسالگی اتفاق افتاده، سرداراسعد مرحوم ، ازسه چهارسال قبل ازفوت خود ازقوهٔ بصر محروم و دراواخر عمر مفلوج شده بود و ازخانه بیرون نمیآمد . من آن مرحوم را خوب میشناختم و درتمام مدت اقامت او در پاریس ، هفته‌ای دو سه مرتبه اورا می‌دیدم و غالباً موضوع صحبت ما ازتاریخ بود زیرا که او بتاریخ بسیارعلاقه داشت و بعدها دیدم که درتاریخ ایل بختیاری بامر و به تشویق او مرحوم میرزا عبدالحسین خان ملك المورخین نـوادهٔ مرحوم لسان‌الملك سپهر کتاب نسبتاً مبسوطی جمع کرده که درطهـران بطبع رسیده است . بعـلاوه بتشویق و دستور او کتابهای بسیاری ارزبانهای خارجه بفارسی ترجمه شده مثل سفرنامهٔ شرلی و تاورنیه و مجلدات کتب آبی انگلیسی راجع بایران . بدستور او عده‌ای از جوانان بختیاری برای تحصیل بخارجه روانه شده‌اند .

بقیه درحاشیه صفحهٔ بعد

حاج آقا نورالله ملاقات کرد وقرارها گذاشته شد و چون در همین اوان صمصام‌السلطنه ازحکومت بختیاری‌معزول و سردارظفر بجایش‌منصوب

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

مرحوم سردار اسعد مظهراخلاق حسنه بودکه برای رؤسا و زعمای قوم‌لازم است. یکی‌ازروزها که من(قزوینی)درمنزل آن‌مرحوم‌در پاریس بودم ومرحوم‌معاضد السلطنه(میرزا ابوالحسنخان پیرنیا ازوکلای دورهٔ اول مجلس شورایملی) دراواخر استبداد صغیربپاریس آمده بودکه اورا تشویق وتحریك برفتن ایران و تهیهٔ مقدمات حملهٔ به تهران نماید نزدر آنجا بود و باهم در این مقوله صحبتهای مفصل میکردند وگویا مرحوم سرداراسعد آن حرارتی راکه باید و شاید برای این‌عزیمت و رهاکردن بهترین زندگی راحتی‌که درپاریس داشت و رفتن درپی مقصودی‌که عاقبتش معلوم نبود چه خواهد شد ازخود نشان نمی‌داد.

یك مرتبه دیدم‌که مرحوم دکترلطیف‌گیلانی (یکی ازشاگردهای طب بود و با اغلب اعیان ایرانی‌که درپاریس عبورمیکردند مراوده داشت وچون مردی بسیارسلیم‌النفس و راست‌کردار و راست‌گفتار بود و قیافهٔ بسیار زشت ولی بسیارجذاب و مطبوع داشت‌همه اورا دوست می‌داشتند و مرحوم سرداراسعد نیز باو محبت میورزید)که درآن مجلس حضور داشت بغتةً آثارنهایت غضب درصورتش پیدا شد و باچشمهای سرخ ورگهای‌گردن منتفخ وکف بر دهان روبسرداراسعد مرحوم‌کرد وگفت تو چطورراضی میشوی‌که اینجا درپاریس مشغول گردش و تفریح باشی و محمدعلی میرزا (با چند دشنام رکیك درحق او) ایرانیان را در تهران شکم پاره‌کند و طناب بیندازد و مردم را توی چاه زنده زنده دفن‌کند ؟ هیچ خجالت نمیکشی ؟ هیچ عاطفه نداری ؟ و بسیاری ازعبارات دیگر ازهمین قبیل که اکنون بخاطرم نمانده است ، و همه را بالفظ «تو» خطاب میکرد نه بلفظ «شما» .

من درجای خود خشك شدم و فوق العاده ازاین نوع مخاطبه شرم زده ومضطرب گشتم و نیز برای دکترلطیف بسیارمشوش شدم و منتظربودم‌که مرحوم سرداراسعد یا یکی‌از آنهمه اقارب و خویشاوندان متعدد بختیاری اوکه همه نشسته یا ایستاده حضورداشتندباو صدمه‌ای بزنند ولی با نهایت تعجب دیدم‌که مرحوم سرداراسعد تمام این سخنان راشنید و اصلا و ابداً آثارغضب یا حتی ادنی تأثرو تغییرحالتی درچهره‌اش بوجه من‌الوجوه‌مطلقاً و

بقیه‌در پاورقی صفحه بعد

شد ، صمصام نیز آمادگی خودرا برای همکاری اعلام داشت . ضرغام‌السلطنه نیز به اشارهٔ سید احمد نوربخش دهکردی مُراد ومرشدش به این همکاری آماده گردید .

درهمین اوقات خبر رسید که محمدولی خان سپهسالار تنکابنی نیز در رشت اردوی مفصلی از مجاهدین گیلان و تنکابن تشکیل داده و آمادهٔ حملهٔ به تهران است .

این خبرها موجب دلگرمی خوانین شد و قشون ضرغام السلطنه ازباغ ابریشم وارد دستگردچنار ، یك فرسخی اصفهان شدند .

مجاهدین شهربه رهبری حاج آقا نورالله ، درشب هشتم ذیحجه ۱۳۲۶ مسجد شاه را اشغال کردند ، روزنهم ذی‌حجه مجاهدین بختیاری به سرکردگی ضرغام‌السلطنه ازپل چوبی گذشته وارد مسجد شدند ، از طرف سربازان دولتی به مسجد شاه تیراندازی شد .

پاورقی ازصفحهٔ قبل

اصلا ظاهر نشد وهمچنان در نهایت آرامی و سکون و تملك نفس با قیافهٔ نجیب خود روی صندلی نشسته ، اندکی چشمهای خودرا بطرف پائین انداخت ـ کان لم یکن شیئاً مذکوراً ـ و همچنین تمام خویشاوندان او بمتابعت او .

من آنوقت دانستم که آنچه ما شنیده و خوانده بودیم که یکی ازشرایط اساسی ریاست واقعی و سیادت حقیقی حلم و تحمل و بردباری است معنی آن چیست وحکایاتی ازاین قبیل‌ها که درخصوص حلم احنف بن قیس تمیمی و امثال او درکتب تواریخ و ادبیات خوانده بودیم بکلی راست و درست بوده است نه افسانه و ساختگی ، رحمة‌الله علیه رحمة واسعه » .

ضرغام‌السلطنه سخت‌عصبانی‌شد و باکسب اجازه از علماجنگ‌را آغاز کرد و دوازده نفر ازبرادران و خان زادگان بختیاری را بتعداد دوازده امام انتخاب و دستورشروع جنگ را صادرنمود .

ازجمله پسرش ابوالقاسم خان بودکه دراین جنگ و فتح‌اصفهان رشادت‌هائی کردکه هنوزهم درخاطرهٔ اهالی اصفهان باقی مانده‌است. بختیاریان تمام نقاط اطراف میدان شاه اصفهان را از تصرف سربازان ملایری و جلالی خارج و مجددا شروع به تیراندازای نمودند. همین موقع بودکه ابوالقاسم خان پیشانی یکنفر توپچی را هدف‌گلوله قرار داد بطوریکه ازبالای عالی قاپوبزیر افتاد و توپچی دوم را هم‌که بجای اوقرارگرفت بازازپا در آورد و بلافاصله صدای توپ بکلی قطع شد و تا ظهرنیزبیشترطول نکشیدکه اغلب نقاط حساس شهرو‌ادارات دولتی بدست همین چند نفرسواران بختیاری افتاد وشب آنروزهم اقبال‌الدوله و همراهان اجباراً بکنسولگری پناهنده شدند و روز بعد نیزاصفهان بطورکلی بتصرف ضرغام السلطنه درآمد .

(اقبال الدوله با لباس زنانه به قنسولگری رفته بود) .

پس‌ازآنکه شهراصفهان اشغال‌شد وآب‌ها از آسیاها افتاد روز دوازدهم ذیحجه صمصام‌السلطنه باپانصدنفرسواربختیاری بدون‌معارض وهیچگونه زحمتی وارد اصفهان‌گردید. درهمین موقع حاجی‌علیقلیخان سرداراسعد باتفاق مرتضی قلیخان پسرصمصام‌السلطنه‌که باعزمی راسخ درامرمشروطیت ازاروپا وارد شده و در خوزستان با شیخ خزعل نیز ملاقات‌کرده بود از راه بختیاری با عده‌ای سوارتازه نفس باصفهان

ورود نمود .

سرداراسعد چون اوضاع را مناسب یافت از همان ساعت بفکر حرکت بطهران افتاد و صمصام السلطنه برادر خود را بمنظور مراقبت ازعملیات احتمالی ضرغام السلطنه بـه ماندن در اصفهان وحکومت در آنجا وادارنمود وزبدهٔ ازسواران بختیاری را دراختیارگرفت و درغُرّهٔ جمادی الاول سال ۱۳۲۷ هجری قمری بطرف طهران حرکت کرد .

قوای دولتی یعنی مستبدین هم عده‌ای در آذربایجان و عده‌ای دررشت وگیلان با مشروطه طلبان مشغول نبرد بودند . عده‌ای هم کـه آمیخته با سواران بختیاری بودند بسرکردگی سردار معتضد باتعدادی توپ باتفاق امیرمفخم وسردارجنگ وسردار ظفروسردار اشجع بسمت قم و کاشان برای جلوگیری از نیروی مشروطه در حرکت بودند و مأموریت‌هم داشتند که صمصام‌السلطنه و ضرغام السلطنه راگرفته‌مغلولا بطهران با خود ببرند .

شاعرقمی تندری دربن باره‌گفته بود :

سردار ز ری آمده ضرغام بگیرد
مأمور زشه‌گشته که صمصام بگیرد

ما داس ندیدیم که صمصام ببُرّد
روبه نشنیدیم کـه ضرغام بگیرد

قوای بختیاری به سرکردگی سردار اسعد وعموزادگان منجمله عزیزالله خان پسررضا قلیخان ایلبگی و محمد جوادخان منتظم الدوله پسراسفندیارخان و محمد تقی خان ضیاء السلطان پسرخودش و چندنفر

دیگر از رؤسای بختیاری مانند حاجی ابوالفتح احمد خسروی بطرف طهران رهسپارشدند و دربین راه تا نزدیکی طهران نیز به مانعی برخورد نکردند زیرا قوای دولتی را که بسرکردگی سردار معتضد بطرف قم درحرکت بودند و همچنین سواران امیرمفخم هم که بکاشان رسیده بودند بعلل و جهات خاصی ـ از آنجمله که باور کرده بودند قوای سرداراسعد به اصفهان مراجعت میکند ـ آنها نیز بسرعت بطرف طهران عقب نشینی نمودند.

قبلا نیز یوسف خان امیرمجاهد که با برادرش سردار اسعد از اروپاوارد شده بود ازطریق اراك وقم مأموریت یافته بود که پیغام سردار اسعد را به سردارظفر وامیرمفخم و سایرخوانین بختیاری که درخدمت محمدعلیشاه بودندبرساند که چون مشروطیت حتمی است حتی الامکان از تماس باقوای بختیاری که از اصفهان پیش می آیند خودداری نمایند وازهر گونه تصادمی اجتناب ورزند. این بود که قوای بختیاری تانزدیکیهای تهران بامانعی برخورد نکرد و حتی سردار ظفر و سردار اشجع هم که جزو قوای دولتی اعزامی ازمرکزبودند ازبین راه بطرف اصفهان وبختیاری رهسپارشدند.[۱]

اوضاع گیلان

در همین حال اردوی محمد ولی خان تنکابنی نیز از رشت به تهران حرکت کرد و محمدعلی شاه، پس از آنکه ازحرکت او خبردار شد، تلگرافی بدین شرح به سپهدار مخابره نمود:

«محمد ولی، محض فوق نمك بحرامی تو به دولت، ترا از

۱ــ خلاصه از تاریخ بختیاری سرهنگ اوژن

شؤونات دولتی خارج، و املاك ترا خالصه نمودیم.

از باغشاه، محمد علیشاه»

محمد ولی خان هم درجواب چنین تلگراف کرد.

«باغشاه، الحمدلله که ازین ننگ خارج شدم، و در املاك من هم هیچ کس قدرت دخالت نخواهدداشت».[1]

سپهدار یکی دو مورد خواسته بود سستی نشان دهد[2] ولی ظاهراً همراهان قفقازی و مشاوران او مانع شده بودند، بدینجهت سپاهیان او ازقزوین گذشته به طرف طهران راه افتادند.

قوای سرداراسعدبسرعت پیش‌می‌آمد و پس‌ازتصرف‌قم‌بحرکت خود ادامه داد وتاحوالی تهران هم با هیچگونه مقاومتی روبرو نشد. متأسفانه موقعی که سواران سپهدارتنکابنی در جنوب غربی تهران با سواران بختیاری برخورد نمودند چون علائم ممیزه‌ای در میان نبود پیش قراولان قوای سپهدار تنکابنی بسرکردگی یفرم خان ارمنی در قاسم آباد باسواران بختیاری مواجه شدند وغافل از اینکه این سواران مربوط بقوای سرداراسعد است شروع به تیر اندازی نموده و جنگ سختی بین‌آنهاروی دیدادکه درنتیجه عزیزاللهخان ایلبگی که سرکردگی آن عده ازسواران بختیاری را داشت باچند تن دیگر از خوانین و رؤسای بختیاری مانند اسدخان بختیاروند ونصراللهخان و غیره شهید شدند وموقعی به‌این‌اشتباه پی‌برده‌شد که دیگر کاراز کارگذشته بود.

۱ ــ تاریخ مشروطه ایران وجنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری ص ۵۴

۲ ــ کتاب آبی ص ۱۷۸

پس ازاین واقعه واظهارتأسف ازاین پیش آمد قوای سپهدار تکابنی وسردار اسعد بختیاری در قره تپه بهم ملحق شدند و متفقاً از سمت شمالغرب از طریق رباط کریم و کن بقریهٔ طرشت وسپس از دروازه‌بهجت آباد (کالج‌فعلی) بطهران وارد شدند وپس‌ازدوخوردهای زیاد وتلفات سنگین موفق بتصرف وتسخیرکامل تهران گردیدند و در نتیجه درروز بیست وچهارم جمادی‌الاخر سال ۱۳۲۷ هجری قمری یکسره به مجلس شورای ملی دربهارستان ورودنمودند وبفاصلهٔ سه روز نیزضرغام السلطنه‌که دربین راه خبرشهید شدن عزیزالله خان برادرش‌را شنیده بودباقوای خود بعجله وارد تهران شد. دراین‌موقع چون محمد-علی شاه ورود ضرغام‌السلطنه را هم باعده‌ای سواران بختیاری بتهران شنیدناچارشد دربیست‌وهفتم جمادی‌الاخریعنی روزورود ضرغام‌السلطنه به تهران بسفارت روس در زرگنده متحصن شود .

درهرحال به‌محض تحصن شاه، لیاخوف فرماندهٔ قزاقها باتفاق چرچیل انگلیسی ویك افسرروسی به بهارستان آمده شمشیرخود را باز کرده بسرداراسعد تحویل داد وتسلیم‌شد، ولی همین‌لیاخوف‌که مجلس را بتوپ بسته بود از طرف سردار اسعد و سپهدار تنکابنی دو مرتبه فرماندهٔ قزاقها شد وامنیت شهرهم باومحول‌گردید وپس‌ازآن باتشکیل شورای عالی‌ازعلماوشاهزادگان واعیان وتجار،احمد میرزای ولیعهد را که ۱۳ سال بیشتر نداشت بسلطنت ایران برگزیدند (جمعه ۲۷ ج ۲ ر۱۳۲۷،۱۶ ژانویه ۱۹۰۹م) .

جهان را نمانند بی کدخدای
یکی چون رود دیگر آید بجای



محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی

عضدالملك راكه پیرخاندان قاجاریه‌بود به‌نیابت سلطنت‌انتخاب کردند وسپس‌برای استرداد جواهرات سلطنتی‌واموال دولتی بامحمد-علی شاه ومقامات روس وانگلیس وارد مذاکره واقدام شدند. صمصام-السلطنه هم در همین موقع بطهران دعوت شد و سردار اشجع در اصفهان جای اوراگرفت .

گفته اندکه مقام نیابت سلطنت را به حاجی علی خان سردار اسعد پیشنهادکردند واوازقبول‌آن خود داری‌کرد ودر جواب‌کسانیکه علت عدم قبول این مقام را جویاشده بودند گفته بوده است: من چون دارای برادران وعموزادگانی‌هستم که همطرازمن میباشند ومسلماً این مقام موجب میشودکه درخانواده‌ام اختلاف و اختلالاتی بوجود آید اینست‌که ازاین مقام حتی مقام بالاترهم صرفنظرمینمایم.[1]

اینراهم‌همه میدانندکه درین روزها کار دردست سپهدار وسردار اسعد بود:

خلیفة فی‌قفص بین و صیف و بغاء
یقول ما قال کما یقول الببغاء

بایدگفته شودکه درهنگام خلع محمد علی شاه ، طی ملاقاتی‌که نمایندگان روس وانگلیس ازونمودند، اظهار نمودکه ولیعهد می‌تواند به تخت جلوس نماید ، ولی به اواجازه داده شودکه چند وقتی بامادر خود بسفربرود واگراین ترتیب امکان پذیرنیست ، برادرکوچکتر اورا

۱ــ تاریخ بختیاری ، اوژن ، ص۲۱۷

شاه نمایند.[۱] اعلیحضرت شاه از نمایندگان دولتین خواهش نمود که به رؤسای ملتیان بگویند که شاه از پذیرفتن هیئتی که مایل به ملاقات او هستند معذور است.[۲] در تلگراف دیگر نمایندهٔ انگلیس تشریح شده است که «محمد علی شاه به میل خود از سلطنت خلع شد».[۳]

اوضاع تبریز و فارس

بعد از این جریان، و بر اثر سکوت قشون روس در تبریز، سرداران ملی دلیر شده، «ستارخان حکومت خود را اعلان کرده و فدائیان او بنام پلیس وجوهاتی از اهالی گرفتند».[۴]

در فارس نیز با اینکه قرار بود ظل‌السلطان حاکم شود، اما مجاهدان از تأیید او خودداری کردند.

درین وقت کابینه‌ای نیز تشکیل شد که هر چند ریاست وزراء نداشت ولی ظاهر آنست که **مشیرالدوله** آنرا رهبری میکرد[۵] ولی یك کمیته ۲۵ نفری از مشروطه طلبان بر آن نظارت داشت. وزیر داخله

---

۱ ــ مادر احمد شاه وحتی خود محمدعلی شاه مایل نبودند که احمد میرزا از آنها جدا شود. اما در مجلس « رای برسلطنت احمد شاه گرفته شد، روز بعد یپرم خان ارمنی با مجاهدین بسلطنت آباد رفتند، درحالی که ملکه جهان مادر احمد شاه و اهالی اندرون ناله‌هایشان بلند بود وراضی نبودند احمد شاه را به آنان بدهند.»

(یکصد و پنجاه سال سلطنت ص۱۴۳)

۲ ــ کتاب آبی ص ۱۵۸

۳ ــ ایضاً ص ۱۵۹

۴ ــ کتاب آبی ص ۱۶۴

۵ ــ تاریخ بختیاری ص ۲۲۰

سرداراسعد ، وزیرخارجه‌ناصرالملك ، وزیرجنگ سپهداراعظم ، وزیر مالیه مستوفی‌الممالك ، وزیرعدلیه فرمانفرما [۱] ، وزیر پست و تلگراف سردار منصور (فتح‌الله‌خان اکبر ـ سپهداراعظم بعد) ، وزیرعلوم و اوقاف صنیع‌الدوله .

سه روزبعد ازپیروزی مجاهدان ، جمعی ازمخالفین مشروطه به اعدام محکوم شدند که عبارت بودند ازمفاخرالملك ، صنیع حضرت، میرهاشم ، شیخ فضل‌الله نوری وآجودان باشی . نماینده‌ٔ انگلیس در گزارشی که به سر ادواردگری داده است مینویسد : « شیخ فضل‌الله برای مملکت خود خطر بزرگی بود ، خوب شد که ایران اورا از میان برداشت[۲]».

ظاهراینست که آقا شیخ فضل‌الله دراول تعهدی نیزکرده بود که بامشروطه سازگاری کند و بر اساس این تعهد آقاسید محمد طباطبائی ازایشان حمایت کرده بود بدین شرح : «من متعهد می‌شوم اگر جناب حاج شیخ فضل‌الله برخلاف معاهده‌ای که کرده است رفتارنماید خود بشخصه اورا ازتهران بیرون کنم . ملامحمدآملی وحاج میرزا لطف‌الله هم باید بروند ، ۹ جمادالاولی سنهٔ ۱۳۲۵ (محمد بن صادق‌الحسینی الطباطبائی)».صورت‌معاهده‌ٔاو‌او‌این‌قراراست:... حرکتی که مخالف‌و ضد مجلس مقدس شورای ملی هست نکند . انجمن منعقد نکند . چادربرپانکند . همه جا موافق مجلس باشد . (محمدبن صادق‌الحسینی

۱ ــ درسالنامه دنیا سال ۱۶ ص۱۵۵ ، ولی در تاریخ بختیاری این مقام در عهدهٔ خود مشیرالدوله یاد شده است .

۲ ــ کتاب آبی ص ۲۹۶

الطباطبائی) . امابرطبق آنچه صوراسرافیل نوشته مبالغی خرج‌شده : نقد بتوسط مختارالدوله ۵هزارتومان، سند قرض ببانك روس ۲۸ هزار-تومان، حواله‌ببانك روس‌درچهارقسط که فقط قسط اولش‌راپرداخته‌اند ۱۲ هزارتومان ، جمع ٤٥ هزارتومان[۱]، وبالنتیجه شیخ به‌بقعهٔ حضرت عبدالعظیم پناه برده بست نشست .

به‌قول خویش وبیگانه شیخ فضل‌الله روحانیی باسواد ومعتقد و مؤمن بود ، وبه قول هدایت «مقام علمی‌اش بالا ترازسیّدین مسندنشین بود ، طلاب وبیشتراهل منبردور اورا داشتند »[۲] اوازمردم جدا افتاد و بامشروطیت ومشروطه خواهان مخالفت کرد ، هنگامی که حرکت سپاهیان مجاهد به تهران معلوم و وضع مخالفان مشروطه مبهم شده بود ، امام مردوخ کردستانی که درین قضایا درخانهٔ شیخ فضل‌الله بوده ودرهمانجا منزل داشته مینویسد :

«بعدازوقایع، به‌حاج‌شیخ(فضل‌الله)گفتم که قطعاًپیشرفت باملیون ، خواهد بود . بهتراینست یا باملیون بسازید ، ویاخودرا بمأمنی برسانید که ازرعدوبرق‌آشوب‌محفوظ بمانید. شیخ‌درجواب‌گفت:من‌هم‌تصدیق دارم‌که پیشرفت‌باملیون‌خواهدبود. ولی‌درابتدامن‌هم‌طرفدارمشروطیت بودم. بعد ملتفت شدم که این نغمه نغمهٔ بیگانه است وهیچ مربوط‌بآشنا نیست . فوراً عقیدهٔ دیانتی مرا بازداشته از رفقاگسیختم ودرمنزل خود منزوی شدم. دولتیان مرا بحال‌خود نگذاشتند و اطراف‌مرا گرفتند .

---

۱ ـ صوراسرافیل شماره ■ سال اول

۲ ـ خاطرات وخطرات ص ۱۵۵

وخواهی نخواهی مرا بزاویهٔ حضرت عبدالعظیم بردند . و مرا آلـوده کردند تامیرزا مصطفای بیچاره را در آنجا کشتند ، که دیگرمیانهٔ من با مشروطه طلبان خونین شد و بکلی مرا طرفدارشاه معرفی کـردند . در باطن هم چون اساس مشروطیت‌را ازمنبع غیراسلامی میدانستم، عقیدتاً بی‌میل نبودم که شاه پیش ببرد . تاکار باینجاکشید که دیگر سازش من با ملیون دشوار شده نه آنها مرا می‌پذیرند و نه من‌شایسته است روزی طرفدارمشروطه باشم وروزی طرفدار استبداد ـ پس میمانـد شقّ دوم که خودرا به مأمنی برسانم : هرچه فکر میکنم اینهم بـرای من میسر نیست . زیرا اگربخارج بخواهم بروم ، مخالفین قطعاً در بین راه در صدد اتلاف من خواهند بر آمد چنانکه درشهرهم همین عزم را کردند ومرا مجروح نمودندمنتهی مُدّة بآخرنرسیده بود ـ واگرهم بخواهم که دریکی ازسفارتخانه ها متحصن شوم ، باسفارت عثمانی مذاکره کرده‌ام شارژدافر صریحاً ردکرده‌است ومرا نمی پذیرد . در سفارتخانـه های فرنگ هم برای عالم اسلامیت ننگ میدانم کـه درتاریخ کـفر واسلام بنویسند یکنفر ازعلمای اسلام پس ازهفتاد سال خدمت بعالم اسلامیت ازترس مرگ پناهنده بسفارتخانـهٔ فرنگ شد . برای من مـرگ از این تحصن خوشتراست .

گفتم: چه عیب‌داردتشریف بیاورید برویم کـردستان تـاببینیم عاقبت‌کاربکجا میکشد ؟

گفت: این‌فکرراهم بی‌نتیجه میدانم زیرا: اگر دولت پیش ببرد برای من توقف تهران بهتراست ، اگرملیون پیش ببرند ، در هرجـای

ایران باشم توسط حکومت محل به‌اسوء وجوه مرا میخواهند .

گفتم : کردستان سرحد است، اگر فرضاً مانتوانستیم شمارا در آنجا حفظ کنیم ، از آنجا آسان میتوانید بخاك خارج مهاجرت نمائید .

گفت: بنیه و بضاعت مهاجرت بخارج راهم ندارم . آخرین راه که بنظرم آمده همین است: «غض العینین، مدّالرّجلین ، قول الشهادتین ، رضینا بقضاءالله و نصبر علی بلاءالله .» [1]

آنته مغلوب می‌شود

ظاهراً شیخ ، درمخالفت بامشروطه خواهان ، گول اطرافیان را خورده بود که‌اورا به‌تأییدات خود امیدوار کرده بودند . میگویند وقتی جمعی از مریدان حاج شیخ فضل‌الله نوری محض خیرخواهی به او گفتند : حضرت آقا اینقدر بامشروطه و آزادیخواهان مخالفت نکن ، عاقبت خوشی ندارد . آقا که باستبداد متکی و بخود مغرور بود گفت : ـ مؤمن، من چهل‌هزار صیغهٔ عقد و ازدواج دراین شهر جاری کرده‌ام و جوانان آن همه فرزندان من هستند ، چطور بامن بد میشوند ؟ نشان‌بآن نشانی که وقتی دارش زدند حتی فرزندان خودش هم به‌تبعیت از مردم تماشاچی دست میزدند !

شیخ فضل‌الله البته ازذخیرهٔ توجه واقبال عامه بهره‌ور بود ومردم زیادی به اواعتقاد داشتند ، اما این اعتقاد تا زمانی بود که او از مردم فاصله نگرفته وراه خود را از آنان جدانکرده بود . درواقع اودرحکم

۱ ـ تاریخ مردوخ ج ۲ ص ۲۶۲

پهلوان معروف اساطیری یونان «آنته» Antée شده بود: آنته فرزند آسمان وهم چنین گا یا (خدای‌زمین) بود ودرلیبی‌زندگانی‌میکرد. همهٔ مسافرینی که ازلیبی می‌گذشتند ناچاربودندکه با او کُشتی بگیرند و در کشتی شکست میخوردند واو آنهارا می‌کشت واموال آنهارا تصاحب میکرد وباآن - وحتی‌کاسهٔ سرصاحبان‌اموال - معبد پدر خود را زینت می‌داد. هیچکس حریف او نبود.

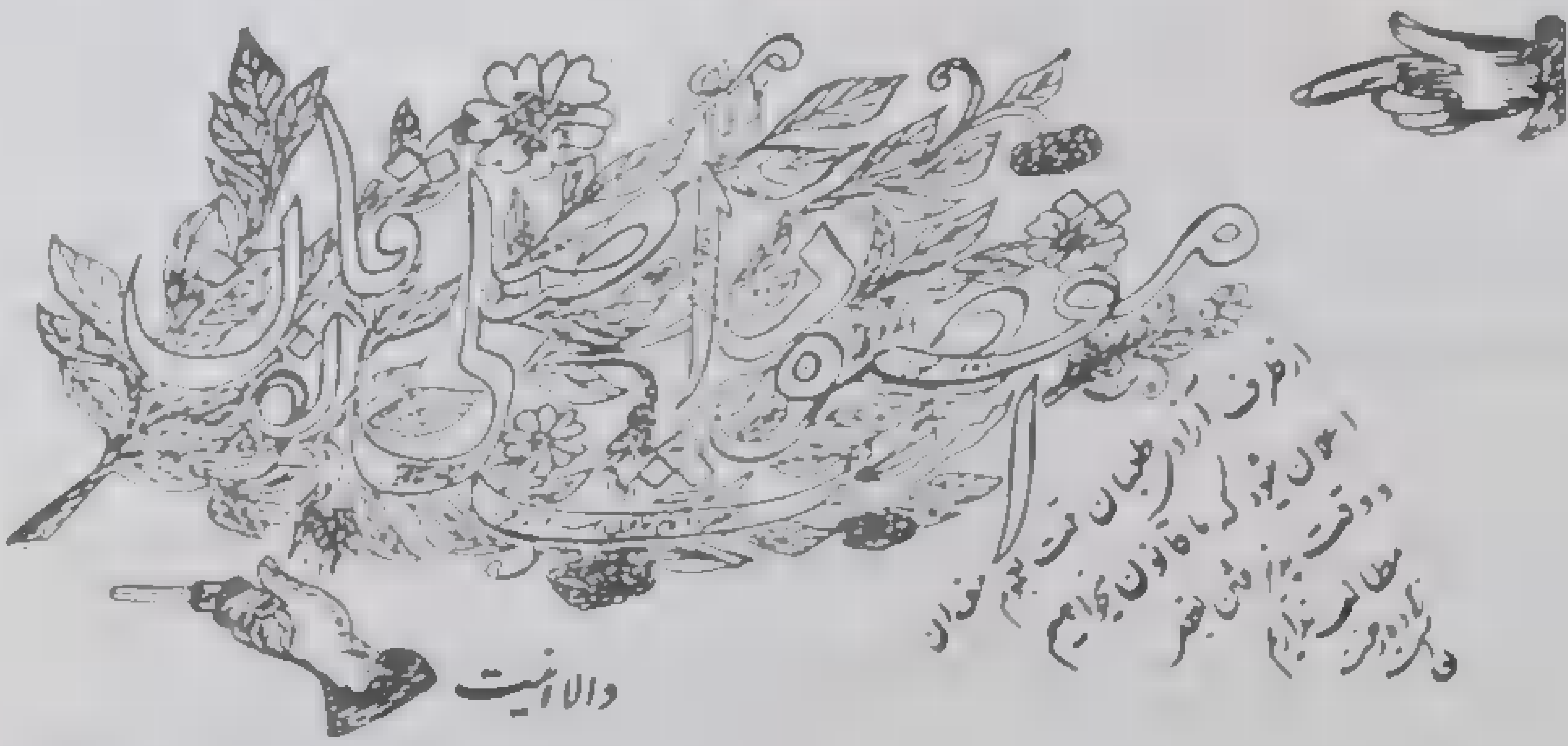
هرکول(قهرمان بزرگ یونان) هنگامی که میخواست ازلیبی بگذرد ناچار بودکه با اوکشتی بگیرد و بیم‌داشت که شکست‌بخورد، هرکول تحقیق کردودانست که همهٔقوه‌ونیروی آنته‌براثر آنست که‌هرلحظه که‌پای خود را بزمین - مادرخود - می‌گذارد ذخیره و انرژی تازه کسب می‌کند. اوراه چاره‌ای اندیشید، هنگام‌کشتی با آنته، حریف را از اززمین بلندکرد و دیگر بزمین نزد، یعنی روی هوا نگاهداشت. این دوری ازمادر ومنبع ذخیره، برای آنته گران تمام شد. زیرا ذخیرهٔ قوت اوپایان یافت وهرکول توانست درمیان آسمان و زمین او را خفه کند.[۱]

شیخ فضل‌الله نیز از جامعه وطبقات وسیع مردم قوه وتوان می‌گرفت تاروزی که درخدمت آنان‌بود، وقتی‌اوراازپایه وریشهٔ‌خودکه عامه باشد جدا کردند دیگرغذا وذخیره‌ای برایش نماند وچنان شدکه همان مردم دربرابرجنازهٔ اودست‌میزدند. بوالحکم نامش‌بُدو بوجهل‌شد.

وعارف‌هم می‌گفت:

---

۱ - فرهنگ اساطیریونان و روم، ترجمهٔ دکتراحمد بهمنش، ص۷۸





دو نمونه از شعارهای تند انقلابی علیه اژدهای هفت سر استبداد
که در صدر مشروطیت چاپ شده بود

به صوفیان خرابات مژده ده امروز
که شیخ شهر حریفان ز اعتبار افتاد

☆☆☆

بهرحال محمدعلی‌شاه مجبور به‌مسافرت به‌روسیه شد و درحالیکه صد هزار تومان حقوق درسال برای وی تعیین شده بود . میگویند هنگام حرکت اوحسین بیك تبریزی فریاد زده بود :

«دیدی بالاخره مهشدی باقر بقال اجازهٔ ناهار خوردن نمی‌دهد ؟»[1]

چه خوش گفته بود آن شاعری که گفته بود :

هزار سال حکومت بدان نمی‌ارزد
غلامی آیدو گوید که خواجه معزولی

نخستین دولت را در ۹ مهرماه ۱۲۸۷ شمسی سپهدار اعظم تشکیل داد و در ترمیم دوم که در اردی‌بهشت ۱۲۸۸ صورت گرفت، **مشیرالدوله** وزیرعدلیه بود وبازدرترمیم بعدی (کابینه چهارم سپهدار) ۳۰ اردی‌ـ بهشت ۱۲۸۹ (ربیع الثانی ۱۳۲۸ ق) مشیرالدوله سمت وزیر علوم و اوقاف راداشت .[2]

اختلاف میان سران ملی

بعد از پیروزی مجاهدین ، ستارخان و باقر خان به تهران آمدندوستارخان در پارك اتابك منزل کرد و باقرخان درعشرت آباد[3].

ازطرف دیگر بلافاصله انتخابات انجام شد ودر دوم ذی قعدهٔ

۱ ــ تاریخ مشروطیت ص۷۴
۲ ــ سالنامهٔ دنیا سال ۱۵ ص ۱۵۶
۳ ــ ایران دردورهٔ سلطنت قاجار ص۱۳۹

۱۳۲۷ مجلس دوم تشکیل گـردید ، درین مجلس تقـی زاده و وثوق‌الدوله دلاوری ستارخان وباقرخان را ستودند وحاج سید نصرالله تقوی ازشهدای آزادی تجلیل فراوان کرد و این همان حاج سید نصرالله تقوی رئیس‌دیوان کشورعصرپهلوی‌است‌که درهمین مجلس هنگام‌ورود محمدعلی میرزا درتاریخ‌پنجشبه ٤ ذیقعدهٔ ۱۳۲٤ گفته بود :

خداوندا تو آگاهی کـه مارا
چه بوده است از شهنشه درتمنا
قوی کن پشت وبازویش ز فرزند
دو چشمش روشن از دیدار دلبند
مبادا ملك ایـران را ز شاهـان
بجز زین خاندان هر گز جهانبان

در اینجا باید شعر فتوحی قیام را به یاد آورد که‌گفته است:

سیاست چیست؛ ازرنگی به‌یك‌رنگ دگر گشتن
«مظفر» سوی مسکو رفتن و«فیروز» برگشتن

مجلس دوم بلافاصله این طرح را تصویب کرد :

« مجلس شورای ملی‌جانبازیها و فداکاریهای جنابان ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی وسایر غیر تمندان تبریز را نخستین علت آزادی وخلاصی ملت‌ایران ازقید اسارت ورقیّت ارباب ظلم و عدوان میداند وازمصائب و شدایدی که آن فرزندان غیور وطن و سایر اهالی غیرتمند آذربایجان برای‌سعادت‌ابدی ونیکنامی‌ایران تحمل کرده‌اند ، تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم مینماید » .

بنده گمان می‌کنم این تجلیل ازستارخـان دلال اسب وباقرخـان سنگتراش ، ضمن آنکه ظاهر افتخارآمیزداشت ، باطن شیطنت باری‌از

طرف طبقهٔ شاهزادگان وملاکین بزرگ مجلس در خود پنهان کرده بود زیرا فاتحان حقیقی تهران را کنار گذاشته بودند و بختیاریها که خودشان اختلاف پیدا کرده بودند دست بدامن تبریزیان زدند .

جریان این بوده است که درسال ۱۳۲۸ هجری قمری پس از استقرار مشروطیت ، بین دولتیان مخصوصاً سردار اسعد باضرغام السلطنه وسردار مُحیی بعللی اختلافاتی چند پیش آمده است که شاید یکی از آن علل ببازی نگرفتن ضرغام السلطنه وسردار محیی در کارها بوده است. روی این اصل دوسردار فوق الذکر میخواسته اند باکمك سایرسرداران موجبات سقوط دولت را فراهم آورند لیکن چون ستارخان وباقرخان دونفرازسرداران بزرگ مشروطیت در آذربایجان میزیسته‌اند سردارمحیی و ضرغام السلطنه به تنهائی قادر بانجام کاری نبوده‌اند ، در اینموقع عواملی فراهم آمد که سردار وسالار ملی نیز بتهران بیایند و علل ظاهر و مخفی آمدن آنان بتهران این بود که روزی ستارخان از سردار بهادر خواست که بوسیلهٔ سرداراسعد موجبات مسافرت اورا بتهران فراهم کند سردار بهادرجریان را بسرداراسعد اطلاع داد وسرداراسعد نیز تلگراف زیررا بستارخان مخابره وایشان را بتهران دعوت نمود «آقای سردارو آقای سالار . چنانکه از چندی قبل معهود بـود جنابعالی بشکرانهٔ فتوحات مَلی وزحماتیکه در راه خدمت دولت ومملکت متحمل شده‌اید بشرف اندوزی خاك پای مهراعتلای اقدس همایـونـی خلـّدالله ملـکه و سلطانه افتخارات حاصله را تکمیل وخستگیهای این مدت را تلافی و تدارك نموده ودوستان هم عقیده وهم مسلك خودتان را ازملاقات عزیز خودتان معشوف وبهره مند بدارید . بطوریکه ازمقام ریاست وزراء و

وزارت جنگ دامت شوکته درچند روز قبل تلگرافاً اظهار شده منهم باکمال اشتیاق منتظرسرعت حرکت وورود وملاقات شما دوستان عزیز خود هستم . امیدوارم هرچه زودتربابن آرزو نایل آمده و از شمول مراحم حضورهمایونی وجود جنابانعالی را باشایستگی‌های غیرت و رشادت شاداب وخرم ببینم . وزارت داخله ».

سردار وسالارملی بارسیدن تلگراف مصمم به مسافرت شدند و درضمن تلگراف دیگری نیز از عضدالملك رسید ، لیکن این تلگراف سردار را خشمگین و در مسافرت مردد نمود. سواد آن چنین بوده است :

«جنابان جلالتمآب سرداروسالارملی،انشاءالله احوال شما خوب است فی‌الحقیقة ازمحاسن‌خدمات‌شما درراه دولت‌وملت کمال رضایت این جانب و اولیای امور دارند ، حضور شما برای رجوع خدماتی فعلاً لزوم پیدا کرده است ، البته بوصول این تلگراف بچاپاری عزیمت دارالخلافه خواهند نمود .

علی رضای قاجار ، نایب السلطنه » .

بعدازتلگراف‌نایب‌السلطنه، تلگراف دیگری نیزازمستشارالدوله رئیس مجلس رسید ورسیدن تلگرافهای پی‌درپی وهم چنین اظهارعلاقهٔ مخبرالسلطنه‌والی آذربایجان بعزیمت، سرداران را بتردید واداشت لیکن مقدمات دیگری فراهم‌آمد وتلگرافی نیزازسردارمحیی باین‌شرح رسید : « خدمت . . . . سردارملی دام‌اجلاله . چندیست بخیال و وعزم معاودت برشت است ، خبرتشریف فرمائی جناب مستطابعالی بطهران رسید، باشتیاق زیارت وجود محترم که منتهی‌آمال ارادتمندان

است فسخ عزیمت نموده منتظروعزم رحیلم بدل باقامت گردید ، خواهشمندم روزحرکت را تلگرافاً اطلاع بدهند ، موجب مزیدامتنان خواهدشد . فدائی وطن، عبدالحسین .» رسیدن‌این تلگراف سبب شد که سرداروسالارعزم عزیمت بتهران کنند .

درباطن امردولتین روس و انگلیس اصرار داشتند که باقرخان وستارخان درتبریزنباشند وبطرق مختلف فشارمیآوردند که‌این دوسردار تبریزرا ترک گویند . [۱]

۱ــ وحید ، شماره۲ سال ۳ ص۴۸.تلگرافات نمایندگان خارجی دراین باب‌چنین‌است:

« نمره ۳۲ ــ راپورت ا . نیکلسن به‌سرادوارد گری واصله ۲۸ فوریه .

از پطرزبورغ ۱۹ فوریه ۱۹۱۰ .

«مسیو ایزولسکی اظهارداشت‌که اخبار واصله از تبریز چندان خوب نیست ، من خواهش نمودم که مفاد آن اخبار را برای من شرح دهید . مشارالیه در جواب گفتند که ستارخان و باقرخان تولید اغتشاش مینمایند و ایالت مایل و جاهد است که حدود آنهارا محدود نگاهدارد ولی چون پول واستعداد ندارد انجام این امر از حیز قدرت او بیرون است . ...»

نمره ۳۳ ــ تلگراف سرجرج بارکلی به سر ادواردگری ، ۱۳ مارس ۱۹۱۰ ، ازتهران .

« باکمال افتخار راپورت میدهم که یاد داشتی بدولت ایران فرستاده‌ام وتقاضای وزیرمختار روس راکه راجع به اخراج ستارخان وباقرخان از تبریز وخلع اسلحهٔ پیروان آنها بوده تأیید نمودم .»

نمره ۴۴ ـ تلگراف سرجرج بارکلی به سر ادواردگری ۱۳ مارس۱۹۱۰ از تهران

« کنسول دولت فخیمه دراین امرتأکید بلیغ می‌نماید که ستارخان و باقرخان باید ازشهر تبریز خارج شوند وتاهنگامیکه این مسئله انجام نشده امید استقرارنظم وآسایش وصلح نیست .»

«تاریخ تقریباً بی‌رحم‌ترین ارباب
انواع است که نه‌تنها در وقت جنگ،
بلکه درایام صلح هم آرام و بی‌آشوب،
با عرادهٔ پیروزی خود بر توده‌های
اجساد می‌راند» (انگلس)

درمجلس، دوحزب بزرگ اعتدالی و دموکرات‌جان گرفت، تقی زاده ونواب وسلیمان میرزا ومساوات دموکرات شدند ومیرزا محمد صادق طباطبائی ودهخدا ودولت آبادی وجمعی دیگر اعتدالی و برخی نیزبقول عارف:

گه اعتدال وگاه دموکرات و من به هر
جمعیت عضو، و کار ستبداد می‌کنم

ناصرالملک که بعد از مرگ عضدالملک نایب‌السلطنه شده بود جانب اعتدالی‌هارا گرفت ودموکرات‌ها بااو درافتادند.

وضع تهران آشفته بود وترورهای سیاسی شروع شد چنانکه در نهم رجب۱۳۲۸سید عبدالله بهبهانی‌راکشتند واین قتل به دموکرات‌ها بسته شد ودربرابرعلی محمد خان تربیت وسید عبدالرزاق نیز ازسران دموکرات به قتل رسیدند. مستوفی‌الممالك رئیس‌الوزراء بی‌طرف بود وکابینه‌را ازدوجناح ترتیب داده بود و به عنوان اینکه باعث این آشفتگی، مجاهدین‌مسلح بوده‌اند، واداشت‌تامجلس شورای ملی‌خلع سلاح عمومی راتصویب کرد واعلانی بدین مضمون ازطرف یپرم خان ارمنی که رئیس‌نظمیه بودمنشرشد:

اعلان

چون بتاریخ ۲۶ رجب ۱۳۲۸ قمری از طرف مجلس مقدس مواد ذیل رأی داده شد،لهذا بحکم هیئت وزرای عظام مواد مقررهٔ

مجلس شورارا باطلاع عموم رسانیده ذیلا طریقهٔ اجرای آنـرا بعموم اهالی طهران وحوالی پیشنهاد مینماید :

۱ـ اسلحه را باید: بأیّ نحوٍ کان ازاشخاص غیرنظامی وغیرمطیع بدون استثنا خلع نماید .

۲ ـ خلع اسلحه بحکم دولت بتوسط نظمیه ومأمورین نظامی و قوای مُرتّبه دولت خواهد شد.

۳ ـ هرکس در مقابل این حکم تمرد کند بقوهٔ قهریـه گرفتار خواهد شد .

٤ ـ ازمجامع ومطبوعاتی که موجب فساد و هیجان باشند بقوهٔ قهریه جلوگیری خواهد شد .

چون مقصود ازمقررات مجلس و اهتمامات هیئت وزرای عظام آسایش شهروجلوگیری ازهرگونه اغتشاشات است اهالی شهر نبزاین اقدام اولیاء دولت را بایدباکمال مسرت استقبال نمایند لهذا باید عموم اهالی شهر وساکنین طهران اعم ازمجاهدین وسایرساکنین شهر غیراز طبقات نظام وپلیس و ژاندارم و سایر قوای مرتبه دولت باید اسلحهٔ خودشان را بتوسط نظمیه بوزارت جنگ تـحویل نموده و از قرار قیمتی که کمیسیون مخصوص نظامـی تعیین کـرده است قیمت، آنـرا دریافت دارند .»

بالجمله درروزیکشنبه غرهٔ شعبـان المعظم سال ۱۳۲۸ کـه روز اجرای حکم بود مجاهدین درپارك اتابك صراحتاً تمرد ازحکم دولت‌را اعلام نمودند وازطرف دولت هم بالصراحه حکم درخلع اسلحهٔ آنها



میرزا حسن خان مستوفی الممالک

صادرشد. دراین‌باره حاجی علی‌قلی‌خان سرداراسعد در یادداشتهای‌خود چنین‌نوشته است :

« عصرروزمزبورقشون دولتی که اغلب بختیاری بودند بریاست وفرماندهی‌جعفرقلی‌خان سرداربهادربعضی ازنقاط مختلف دور پارك را محاصره نمودند، درساعت‌پنج بغروب ابتدا از طرف‌مجاهدین شلیك بقشون دولتی‌شد،درهمین‌اثناء اطراف پارك‌راقشون‌دولت‌ازپیاده وسوار حصار دادند ودرساعت‌دوبغروب جنگ شروع گردید. حوالی غروب ابنیه وامکنه‌ای که‌مشرف‌به‌پارك بود به‌ید تصرف دولتیان درآمد. دراین وقت نایرهٔ قتال شعله‌ورگردیده بود وشلیك ازدوطرف بلندکه مافوق آن متصورنبود.ساعت دوازشب گذشته‌دَرِضلع جنوب غربی‌پارك بانفت آتش زده شد. پس ازینکه‌در نیم سوزشد بختیاریان بداخل پارك حمله نمودند ودراولین حمله عمارت وسط که محکمترین سنگر متمردین بود بتصرف‌درآمد. مجاهدین در این وقت امان‌خواستند، باقرخان سالار ملی نزد سردار بهادر آمده امان طلبید و چون معلوم‌شدکه ستارخان سردارملی تیرخورده است فوراً دکتربرای معالجهٔ ستارخان روانه شد وساعت چهارازشب گذشته صدای تیروشلیك بکلی خاموش شد وشهر امن‌گردید. دونفرازمجاهدین دستگیرومابقی درتاریکی شب‌فرار نموده بودند.»

۸

آخرین مقاومت استبداد

و

مشیرالدوله

مابا شه پرانديم که تا باز آید | بازی که هوا گرفت کی باز آید
این بخت بد ار دو روز همـ‌از آید | هم باشه به‌چنگ آید و هم باز آید



سالارالدوله

محمد علـی شاه چندی بعد (در ۲۱ رجـب ۱۳۲۹ ق - ژوئیه ۱۹۱۱) مجـدداً به‌فکر کرّ و فرّی افتاد و بوسیلهٔ کشتی بحرخزررا پیموده ازطریق گرگان و گمش‌تپه وارد خاك ایران شد و جمعی از ترکمنان اورا یاری کردند و برخی نفرات عدهٔ اوراتاسی‌هزار نوشته‌اند که ظاهراً اغراق‌است . اومتوجه پای‌تخت‌شد .

درهمین حال ، سالارالدوله برادرش نیز در جمادی‌الثانیه ۱۳۲۹ واردکردستان شده بود. او درنامه‌هایی که به رؤسای ایلات کُرد نوشته بوداشاره کرده‌بود که «باشش‌هزارسوارجاف و... عازم کردستان‌شدم که دمارازمشروطه ومشروطه‌طلب‌ایران‌در بیاورم‌واحترامات‌علماء و مشایخ و اهل اسلام‌را اعاده وتجدیدنمایم، مأمورینی که ازطرف‌مشروطه در آنجا هستند همه راگرفته توقیف نمائید تامن برسم . به عموم ابلاغ نمائید

هر کس مطیع است و رویهٔ شاه پرستی را دارد مورد عطوفت خواهد شد و هر کس مشروطه خواه است بسزای عقیدهٔ فاسدهٔ خود خواهد رسید و در اینجا نه بر مرده بر زنده باید گریست »[۱].

در ۲۹ رجب ۱۳۲۹ کابینهٔ جدید به ریاست صمصام السلطنه بختیاری تشکیل شد که در آن قوام‌السلطنه وزیر داخله و وثوق‌الدوله وزیر خارجه و صمصام خودش وزیر جنگ و حکیم‌الملك وزیر مالیه و علاءالسلطنه وزیر علوم و معارف و دبیر الملك وزیر پست و تلگراف و **مشیر الدوله** وزیر عدلیه بودند و این کابینه مأمور جلوگیری از پیشرفت دو برادر بود.

در ۹ شعبان ۱۳۲۹ ، تلگرافی از آستارا و ازطریق پطرزبورگ و بغداد به کرمانشاه بدین مضمون مخابره شد : «برادر عزیزم سالارالدوله، من باشش هزار سوار بلباس و ترکمان برای تهران آمدم ، شما هم خیلی زود خودت را بدروازهٔ تهران برسانید ، ابدأ به اردوی تیاتر تهران اعتنا نکنید ، همه باهم سه هزار نفر بختیاری و غیره است . هرچه زودتر خودت را برسان ، چونکه دیررسیدن شما می‌تواند سکتهٔ بزرگی به نقشهٔ اردوی‌ما برساند. محمدعلی شاه قاجار.»[۱]

سالارالدوله نیزجواب موافقت آمیزداد .

جایزه برای سر

درهمین احوال ارشدالدوله سردارسپاه محمد‌علی شاه توانست قشون طهران‌راشکست‌دهد. دولت ایران که وضع را مبهم می‌دید ، این اعلامیه را انتشارداد :

«٤ شعبان(۱۳۲۹) - برحسب رأی مجلس مقدس اعلان میشود، کسانی که محمد علی میرزا را اعدام یادستگیر نمایند یکصدهزار تومان

---

۱ — تاریخ مردوخ ص۲۷۸

۲ — تاریخ مردوخ ج ۲ ص ۲۸۳

بآنهاداده میشود، کسانیکه شعاع‌السلطنه را اعدام یادستگیر نمایندبیست‌و پنج هزارتومان بآنهاداده میشود، کسانیکه سالارالدوله‌را اعدام‌یادستگیر نمایند بیست وپنج هزارتومان‌بآنها داده میشود، ونیزاخطار میشودکـه اگرداوطلبان خدمات مزبوره بعد از انجام خدمت کشته شدند مبلغهای فوق‌الذکر بهمان نسبت بورثهٔ آنهاداده خواهدشد . واین مبلغ درخزانهٔ دولت موجود است . وبعد ازانجام خدمت‌نقداً بآنها پرداخته میشود. (محل‌امضاء رئیس‌الوزراء)»، مطبعهٔ تمدن‌تهران .

شاهزاده سالارالدوله از قرائت‌اعلان عصبانی‌شده فردا تلگراف مفصلی بمضمون ذیل بمجلس مخابره نمود .

طهران - هیئت جامعهٔ محترمه مجلس ملی‌را زحمت‌افزا میشوم . ازکردستان‌تلگراف‌کردم جوابی ندادید . بجای اینکه ملتفت نکات آن تلگراف بوده وبحال‌مملکت با یك دوربین حقیقت‌بینی نگاه کنید و چارهٔ رفع امراضیکه خود باعث شده اید بجوئید ، تدبیری‌که‌کرده‌اید رأی‌بکشتن من ودادن رشوه بکشندهٔ من دادید . بااینکه من خـود بپای خویش برای‌کشته شدن وفداشدن باین آب و خاك آمده‌ام ، ولی این‌را ندانسته‌ایدکه ایرانیان حقیقی خداشناس هرگزبنعم صدوپنجاه سالهٔقاجاریه‌کفران نکرده خصوصاً نسبت باولاد مرحوم مغفورمظفر - الـدین‌شاه نورالله مضجعه ، سوء قصدی نخواهند داشت . زیرا ایرانیان بمنزلهٔ برادرهای ما و کلا فرزند پادشاه که سایه وبرگزیده خداست هستند . ماهرگزنسبت بیکدیگر خلافی‌نمیکنیم . گویا

اجازه بهم مسلك وطريقهٔ خودتان داده اید نقلی ندارد. دعاهای سی کرور ایرانیان حافظ ماها بوده وهست ـ اما کشته شدن منچارهٔ وضع حاضرهٔ دولت وملت ایران راکه شماها وکلای رعایای آن هستید نمیکند، وظیفهٔ خداشناسی وحفظ حقوق این بیچاره‌ها که حقوق خودرا بشماها واگذار کرده‌اند این است که اغراض شخصی را کنار بگذارید، ترك هوا و هوس شخصی خودتان بکنید، قدری بحال حاضرهٔ مملکت واین رعیت بدبخت فکری بکنید. چنانچه درآن دورهٔ اول وکلاء مجلس بالتماس ونصایح اعلیحضرت اقدس محمدعلی شاه ارواحنا فداه گوش ندادند. وکلای آن دوره محض پیشرفت مقاصد فاسد خودشان، مغرور باشرار دورهٔ خودشان شدند وآنچه کردند عاقبت خودشان گرفتار وخامت آن گردیدند. دوسال تمام در تمام ایران خونها جاری وخانه‌ها خراب شد تا عاقبت بعداز استعفای اعلیحضرت بگمان اینکه دیگر رفع معایب میشود، بعکس بدتر شد. چنانکه امروزنه تنها اهالی اروپا و آسیا و آمریکا تصدیق دارند بلکه وحشیهای افریقا هم منکر نیستند که صد هزارمرتبه بدتر شده. حالا صریح مینویسم، چند سوار بختیاری وچند نفر الواط تهرانی يك دولت ایران را منظم نخواهد کرد. دوهزار سوار بختیاری سه ماه است شب و روز تلاش میکنند ازعهدهٔ يك طایفهٔ مال اسد که يك تیره‌از

بیرانوندا‌ست برنیامدند . عاقبت فراراً به‌بروجرد آمدند ، بعلاوه خود بختیاریها میدانند اگـرآن اقدام تهران ازآنها پیشرفت‌کرد بواسطهٔ رنجشی بودکه عموم ما ازاعلیحضرت محمد علی شاه داشتیم و الا چطورممکن‌است اهالـی ایران زیربار این مهملات بروند .

آقایان وکلا بحق خدائیکه جان من و همه مخلوق دریدقدرت اوست شماها باعث ریختن خون این مسلمانان شده‌اید وخواهید شد. بالاخره نتیجه چه خواهید داشت ؟ اعلیحضرت قدر قدرت محمدعلی شاه این‌دو روزه وارد تهران مـی‌شود. منهم خواه صحیح بدانید خواه اغراق تصورکنید باسی هزارنفر- اگرزیاد نبـاشند کمتر نیست-فردا حرکت میکنم . البته شماها بی خبرهستید و بشما حقیقت‌مطالب‌را نگفته‌اند . ازدروازهٔ کرمانشاهـان الی نوبران متصل اردواست که درحرکت است . درآذربایجان شاهسون و شجاع‌الدوله ، در گروس متجاوزازسه هزارسوار وهمینقدرهاپیاده‌که به‌آنها حکم شده از راه زنجان عـازم طـهران بشوند . تصوربفرمائید تاطهران این جمعیت این اردو چـه خرابیها خواهد رسانید ، وازاین خط بمردم چـه خواهد گذشت بحـال این مردم که آنهارا آلت پیشرفت مقاصد خودکرده‌اید دلتان بسوزد . زیرا عندالله وعندالرسول بقید قسم و قرآن مسئول و

حافظ آنها شده‌اید . بحق پروردگار قسم ، هرگــز صرفه نخواهید برد. گوش بمهملات پاره‌ای مغرضین ندهید. چاره‌ای بکنید که ایران از این ویرانی خلاص شود . مملکت صاحب یك پادشاه ویك مجلس ملی ویك ترتیب صحیحی بشود . این حرکات شماها جز اینکه روزبروز کار را بدتر کند فایدهٔ دیگری ندارد منتهی تاده روزدیگرهم بهمین حال حاضر بماند با تأییدات الهی این موهومات پرستی شما ده روز دیگر بهم خواهد خـورد . صاحب مملـکت انشاءالله بپای تخت مملکت وارد خـواهـد شد ، ترتیب صحیحی برای مجلس ودولت وملت خواهد داد . خوب است این خدمت ازدست شما بنوع وخاك خودمان جاری شود . این استعداد ده روز است متصل درحرکت هستند. تاحال درخانه‌های خودشان بودند. بد یا خوب گذشت، منکه مثل شماها مالیات یك مملکت ایران ، یا گمرك ، یا بانك در دست ندارم که متصل پول بدهم ، این مخارج ، این آذوقه این جمعیت ، معلوم است که ضرروخسارتش برعیت میرسد . چراراضی می‌شوید کـه این بیچاره‌هـا بااین عدم محصول درزیر دست و پا پایمال شود ـ خلاصه هرگاه میل دارید بتلگرافخانه بیائید منهم می‌آیم مذاکرات لازم بشود . آنوقت با یکی دوـ هزار نفرسوارزبده‌می‌آیم بخاکپای مبارك اعلیحضرت اقدس محمد علی شاه ارواحنا فداه مشرف میشوم

امورات‌را بطورخوش وخوبی اصلاح می‌کنم . ذات مقدس شاهانه بقیدقسم وعدهٔ همه نوع‌لطف ومرحمت پدرانه بایرانیان فرموده‌اند بعدازتشریف‌فرمائی بپایتخت وفا بعهود خود خواهند فرمود . اگر جوابی‌ندهید وچاره وتدبیر را دربی‌اعتنائی بدانید بتصورآنکه فلان آقا برای کشتن سالارالدوله ، یاشجاع‌السلطنه رفته ، یا سردار محیی مأمور شده یا فلان فکلی چه وعده‌کرده ... والله ، جزمسخره بشماها وخرابی ایران هیچ فائده ندارد ، زیرا شماها باخواست خدای قادرمتعال می‌جنگید واین محال است موفق شوید . بدلایلی‌که در دست دارم آنچه می‌نویسم باکمال قوت قاب است . اگرشما هم غرض را کناربگذارید هیچیك از شماها نخواهد بودکه این اظهارات مرا تصدیق نکنند . بالجمله برای اتمام حجت این تلگراف را میکنم . سواد آنرا هم بقنسول خانه‌های خارجه مقیم کرمانشاه فرستادم.اگرتاعصرجواب‌نرسد، صبح حرکت خواهم کرد. حال مختارید . ومقصودم‌اینست‌که ملل عالم درجراید این تلگراف را ملاحظه کنند بدانند که ماباعث ریختن خون مردم و خرابی خانهٔ آنها نشدیم ، شماها باعث شده اید . بعلمای عتبات عالیات هم سواد این تلگراف را مخابره‌نمودم.

(سالارالدوله قاجار) .

ای من فدای آنکه دلش با زبان یکیست

فدائی تا پای دار

درجنگ دوم ، ارشدالدوله درسوم رمضان بر اردوی دولتی پیروز شد .

اما در ۱۱ رمضان (۱۳۲۹) یپرم ارمنی ارشدالدوله را درحدود امام زاده جعفر مجدداً تار ومار کرد و ارشدـ الدوله نیزدستگیر شد. ارشدالدوله مرد شجاع و متهوری بود، هیچیك ازخوانین بختیاری راضی به قتل او نبودند ، ولـی چون دستورمرکز لازم الاجراء بود حکم مرکزرا به ارشدالدواله ابلاغ نمودند . . . . . ارشدالدوله شرح مختصری به خانم خودکه درتهران بود نوشت (علی خان‌ارشدالدوله شوهرعمهٔ محمدعلی شاه بود ، یعنی اخترالدوله دختر ناصرالدین شاه زن اوبوده است) . مضمون‌نامه این بود :

«همسرعزیزم، ازراه دورعازم دیدارتو بودم ، ولی مشیّت الهی نبود که تجدید دیدار شود . مهدی برادرم‌را محبت‌کن و ازو چیزی‌دریغ مدار» ...

یپرم‌خان پیشنهادکردکه پنج نفرازبختیاریها وپنج نفرازمجاهدین ارمنی‌محکوم‌را تیرباران‌کنند. ولی خوانین‌بختیاری به‌عنوان اینکه در میان‌بختیاری‌معمول‌نیست که زندانی‌واسیررااعدام‌نمایند، امتناع‌کردند. ناچار اجرای حکم به پنج نفر از مجاهدین مسلمان قفقاز و پنج نفر از مجاهدین ارامنه محول گردید .

(۱۲ رمضان) ارشد الدولـه را به‌درختی تکیه دادنـد و یکی از مجاهدین چشمان او را بست وسایرین شلیك کردند و محکوم بیچاره

در دم جان داد.[۱]»

گویا درموقع تیرباران هم فریاد زده بود «زنده‌باد محمدعلیشاه.»[۲]

مجنون به هوای روی لیلی در دشت
در دشت به جستجوی لیلی می گشت
میکشت همیشه بر زبانش لیلی
«لیلی» می‌گفت تا زبانش می‌گشت

چون هوا گرم بود و احتمال میرفت جسد متعفن شود، جنازه‌را با چند سوار به طهران فرستادند و با همان‌گاری در میدان توپخانه مقابل نظمیه طوری قراردادند که صورت و زنجیر ومدال طلا به همان ترتیب که وصیت کرده بود نمایان باشد[۳].

سالارالدوله باسپاه خودبطرف ساوه آمد ودرجنگی که باسپاهیان بختیاری کرد شکست خورد و عقب نشست.

(۱۷ رمضان) ـ سپاه مشروطه خواهان روز بعد که خواستند کشته شدگان خود را دفن کنند، آنچه پارچه سفید درشهر ساوه‌موجود بود حتی شال وعمامهٔ اشخاص معمّم را هم مورد استفاده قراردادند و و تکافو نداد، ناچارعده‌ای را بدون کفن با همان لباس خون آلود به خاك سپردند.[۴]

۱ــ تاریخ مشروطهٔ ایران و ص۸۴

۲ــ تاریخ مردوخ ص (۹۴)

۳ ــ ارشدالدوله پای دارگفته بود خواهش دارم زنجیرومدال طلائی‌که بگردن دارم بعدازمرگ هم بهمان حال باقی و همراهم باشد.
(تاریخ مشروطهٔ ایران و جنبش ... بختیاری ص ۸۳)

۴ ــ تاریخ مشروطهٔ ایران و جنبش ... بختیاری ص ۹۱

سربازان درتعقیب سالارالدوله به همدان رفتند . دریـن روز ها دیگرسالارالدوله خودرا پادشاه خوانده واعلامیه‌ای به‌امضاء «ابوالفتح شاه‌قاجار» امضاکرده بود و بالای یکی از اعلامیه ها نوشته بود :

«سالارالدوله شاهنشاه کل‌ممالک‌خوزستان‌ولرستان‌وعراق‌عجم» .

البته‌شاهزاده بعراق عرب فرارکرده بود ، دراوایل‌سال ۱۳۳۰ مجدداً به کردستان حمله برد . درین وقت عبدالحسین میرزا فرمانفرما حکومت کردستان را داشت .

درماه شعبان ، در جنگی که بین یپرم و طرفداران سالارالدوله درگرفت ، یپرم به‌قتل رسید(درقلعه شوربچه)[1].

جنازهٔ یپرم رابه همدان بردندکه به‌تهران فرستاده شود . درهمین جنگ بودکه رضا خان (رضا شاه بعد) نیزشرکت داشته است .

به هر حال ، سالارالدوله نیز پس ازین شکست بـه روسیه فرار کرد . محمد علی شاه برادرش نیز بعد ازشکست از همان ره‌که آمده بود به روسیه برگشت و بدین طریق غائلهٔ دو برادر پایان یافت .

۱– یپرم چندان در اذهان عـامه محبوب شده بودکه درشعر هم جائی برای‌خود پیداکرد و شاعری گفته بود .

چشم مست تو مگریپرم بمب اندازاست — یا زترکان صحیح النسب قفقاز است

خون چکان‌است ، ملك، تیغ ستم ، می‌ترسم
که پی آخر بـه در خانـهٔ قاتل بـرود (۱)

روز آخر، روزی نامرد است

محمدعلی شاه در ۹ رمضان ۱۳۴۳ق‌درسان‌ریبو (ایطالیا) بمرض قلب درگذشت . احمد شـاه ازپاریس خود را برجنازهٔ پدر رسانید وبطریق مسلمانی تغسیل و تکفین شد . دروقت حمل جنازه ،کوچه‌های جلو راه مملو ازتماشاچی بود ، اعلیحضرت سلطان مخلوع عثمانی هـم برای تسلیت به خانهٔ شاه رفت .

روزنامه حبل‌المتین می‌نویسد :

«ازقراریکه آدمهای خودشان‌دریك محلی تعریف میکردنـد در سان‌ریبو سدر وکافورهم برایش پیدا نشده بود، فقط روی‌تختـه‌گذاشته باصابون عطری غسل دادند ، غسال‌کی بود ؟ یونس خان آبدار ویك نفرهم اسمعیل طوپالی نام که‌ترك اسلامبولی‌است (خزانچی اعلیحضرت مرحوم‌قدرقدرت بوده)، مختارالدوله که در موقع ولیعهدی محمد علی میرزا بنان‌السلطنه میدانستندش برای اعلیحضرت مرده‌تلقین می‌خواند ، دکتر«یـه روزالسکی» پنبـه میگذاشت ، روسی خان کفن می‌دوخت ،

۱ـ اسکندر بیك‌منشی درعالم‌آرا راجع به‌طیفور انجدانی گویندهٔ این‌شعرمیگوید: «باوجود فقروتنگدستی به نان جوی‌قناعت‌کرده خودرا هرگزدر زی اهل‌طمع درنیاورده، از اشعاراو همین یك بیت به دیوانی برابر است .»

(از تاریخ اراك ، ابراهیم دهگان ص ۶۴)

دیگری دعای روسی را میخواند، بقیهٔ یتیم‌ها گریه وزاری می کردند، اشك ازچشم مختارالدوله میریخت، موقعیکه جنازهٔ او را از خانه به کلیسا می‌بردند روسی خان دریك طرف و مختارالدوله دریك طرف جنازه حرکت می‌نمودند. اعلیحضرت (احمد شاه) هم جلو جنازه و پسردیگر سلطان‌محموددرعقب‌جنازه میرفتند. تابوت‌را باگل مزین کرده بودند»[1].

***

ز خسروان مقدم چنانکه می شنوم
وفای عهدنکرده‌است‌باکس‌این‌دوران
دوچیز حاصل عمر است :نام نیك و ثواب
وزین دو درگذری، کل‌من علیهافان

درینجا مناسب است که ایـن چند بیت ازقصیده معروف سنائـی هم‌آورده شود :

دلا تاکی درین زندان ، فریب ایـن و آن بینی
یکی زیـن چاه ظلمانی ، برون شو تا جهان بینی
بدیـن زور و زر دنیا چو بی عقلان مشو غـره
که این آن نوبهاری نیست‌کش بی مهرگان بینی
که‌گرعرشی به فرش آئی ، وگرماهی به چاه افتی
و گر بحری تهی گردی وگر باغی خزان بینی
یکی اعضات را حمال موران زمین یابی
یکی اجزات را اثقال ماران زمان بینی
سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون
به مرو آتا کنون درگل ، تن الب ارسلان بینی

۱ ـ حبل المتین سال۳۳



احمد شاه قاجار

چه باید بالش و و نالش ز اقبالی وادباری
که تا برهم‌زنی دیده، نه این بینی ، نه آن بینی

☆☆☆

«دموکراسی بدترین‌شکل حکومت‌است جزآن شکل‌هائی که تاکنون دنیا شناخته و به آن عمل‌کرده‌است » (چرچیل)

از همان خشت اول

مسأله‌ای که درباب مشروطیت ایران جلب‌نظر نگارنده راکرده این است که این واقعهٔ‌بزرگ اجتماعـی - هرچند تغییراتـی عظیم در کلیـهٔ شؤون مملکت داد- چنان می‌نماید که‌گُلی برسر آنـان که درراهش جان دادند و یا خدمتی کردند ، هرگزنزد . ازعجایب اینکه ما فکرمیکردیم لااقل دوره‌های اول و دوم مجلس ازآسیب توصیه و سفارش و دخالت ارباب قدرت مصون و محفوظ بوده است ، و حال آنکـه ظاهر چنان می‌نماید که همان‌خشت‌اول‌راهم‌معمار کج‌نهاده‌است. آقای تقی زاده در کتاب تاریخ‌مختصرمجلس ایران نوشته‌اند: خدمات مجلس اول و دوم یکی این بود که نفوذ شاهزادگان و امرای مقتدرمحلی راکم کرد ، بنده که‌کرمانی هستم و درتاریخ قاجاریهٔ‌کرمان کنجکاویهائی کرده‌ام‌چندی قبل مشغول خواندن یادداشتهای ناظم‌الاسلام‌کرمانـی بـودم ، متوجه شدم ایـن مرد ساده دل بـاکمال صراحت دربـاب انتخابات دورهٔ اول کرمان چنین می‌نویسد :

«جمعه پنجم ذی‌القعده ۱۳۲۴ ...

امروز تلگرافی ازکرمان رسیدکه فرمانفرما ده هزار تومـان بـه بانک ملی داده است ومطالبهٔ نظامنامهٔ انتخابات را نموده و مجلس‌نظار هم تشکیل‌گردیده ، اختلافی هم میان علماء‌کرمان در مسئلهٔ انتخابـات

پدید آمده است . درسایر شهرها هم میان طایفهٔ علماء در مسئله انتخاب وکیل خود نزاع و اختلاف پدید آمده است . امروز مجیردیوان پیشکار فرمانفرما عبدالحسین میرزا آمد نزد داعی و گفت :

شاهزاده فرمانفرما تلگرافی حضوراً به توسط من به شما مخابره کرده است ، صورت تلگراف را ارائه‌داد ، حاصل آن اینکه: مجیر-دیوان ، به ناظم‌الاسلام بگوئید آقا میرزا محمود مجتهد کرمان اصرار دارد مجدالاسلام را وکیل نماید و مناسب اینست اسبابی فراهم آورم که شماهم وکیل‌شوید . بنده جواب دادم اولا من نزدیك به بیست سال است ازکرمان بیرون آمده‌ام و از امورکرمان اطلاعی ندارم ، ثانیاً اینکه انتخاب و وکالت باید ازروی واقع و صحت باشد نه به اسباب-چینی شما ، به حضرت والا تلگراف کنید ازمحبت شما ممنون شدم ، ولی وکالت را قبول نمی‌کنم ، اگر مردم راضی باشند و شما هم مایل باشید برادرم شمس‌الحکماء را وکیل کنید که هم برای خدمت به ملت خوب است وهم زبان خارجه را میداند وهم ضمناً دیدنی‌ازمن‌میکند[1] .»

اما مخالفان حاکم وقت یعنی خاندان آقاخان بردسیری و امثال آنان‌که قربانی هم درین راه داده بودند ، ازنظردورماندند ، چنانکه فی‌المثل در همان انتخابات اول ، شیخ محمودافضل‌الملك برادر شیخ احمد روحی شهید راه آزادی‌که ده سال قبل ازآن برادرش در تبریز سربریده شده بود ، به فکر اینکه «علی آباد دهی است » وبوی کباب شنیده بود (و غافل بودکه در جائی«خربانمد داغ میکرده‌اند!») نامه‌ای

۱ ــ تاریخ بیداری ایرانیان، قسمتهای‌خطی‌که هنوز به‌چاپ نرسیده‌است.

به مرحوم حاج امین‌الضرب نوشت ـ و حاج امین آنـروزها در کارها بسیارمؤثربود ـ وخاطرات‌توقف ایام اسلامبول ومحضرسیدجمال‌الدین اسدآبادی را یادآوری کرده و ضمناً خواسته بود که درانتخابات‌مجلس به او کمك کنند. تصورمیکنید جوابش چه بود؟ خوشبختانه جوابش را زیرهمان‌کاغذ نـوشته انـد، حاج امین مینویسد:

«صاحب‌کاغذ را نمی شناسم، جواب ندارد!»[1]

باز برای اینکه‌گوشه‌ای از نتایجی راکه‌کرمان دردوران شصت سال مشروطیت برده است خدمتتان نموده بـاشم، فهرستی از اسامی بعضی وکلای دوران های مختلف را با بستگی خانوادگی آنها دراینجا می‌آورم وضمناً یادآوری میکنم که بنده نه تنها نسبت به هیچیکدام‌از این‌اشخاص سوءنظرندارم، بلکه به بعضی (مثل مرحوم عدل‌السلطنه، یا سلیمان ضیاء ابراهیمی یا خاندان ملك‌زاده) ارادتمند هـم هستم، و ضمناً یادآوری هم میکنم‌که اینها بیشترمردمان خوب و درستی‌بوده‌اند وازوکلای ساندویچی[2] خیلی بهتربدردمردم‌میرسیدند. منتهی شمابدانید

۱ ـ متن این نامه در صفحهٔ برابرگراور شده است.

۲ ـ وکلای ساندویچی اصطلاحی است‌که بنده بـرای نمایندگان دوره‌های اخیر انتخاب‌کرده‌ام، زیرا(آنطورکه دراخبار خواندیم) درروزاخذرای‌دوره۲۴ انجمن‌زرتشتیان، برای‌رأی دهندگان هرکدام‌یك ساندویچ‌داده شده‌بود! یادآنروزها بخیرکه انتخابات‌هفت‌ـ هشت روز وگاهی نزدیك بـه یك ماه طول میکشید و اغلب اوقـات بساط دود و دم و دیگهای پلو بربار بود، اما ازوقتی‌که اخذ رأی دریك روز آنهـم هشت ساعت فقط طول می‌کشد، مثل اینکه دادن همین یك ساندویچ هم زیادی است! چنانکه سایر تفاوت های آنهارا ازآنجا توان‌دانست‌که رئیس‌آنها سردارفاخرحکمت بود و رئیس‌اینهامهندس‌ریاضی.

لصر قسم [illegible] بنده در وصول عریضه مبارکه با پست در تعاقب تصریح خاطر مبارک در باب [illegible]

گرگت [illegible] از [illegible] اهل رحمت [illegible] فرمانفرما [illegible] در هدیه [illegible]

حضرت [illegible] برادر [illegible] حاجی شیخ احمد که در ایام [illegible] حضرت اجل عالی

[illegible] در هدیه [illegible] فیض حضور مبارک [illegible] خود [illegible]

[illegible] که در طرف [illegible] عرض کنم [illegible]

حال [illegible] آن [illegible]

دولت [illegible] در کرمان [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] با [illegible] (ایها الطفل الرضیع) [illegible]

[illegible] حضرت اجل عالی از آن [illegible]

[illegible] عدل [illegible] طفل رضیع [illegible]

بود حضرت مستطاب اجل اعظم آقای [illegible] شریعت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

فدائی [illegible]

[illegible]

از ساحت قدس حضرت مستطاب اجل آقای حجة الاسلام [illegible] و صدارت عظمی [illegible] مجلس دارالشورای [illegible] [illegible]

حضرت [illegible] احضار فرمایید [illegible] کرمانیان [illegible] از مجلس [illegible] ([illegible])

[illegible] بحضرت امیر [illegible] وزارت [illegible] است نوشته [illegible]

[illegible] آزادی [illegible] کشد [illegible] از این فیض عظمی [illegible]

[illegible] قوت بازوی [illegible] بعبارت [illegible]

[illegible] حضرت جناب امیر آقای حاجی امین دارالضرب دام اقباله [illegible]

[illegible] الطاف خاصه است [illegible]

[illegible] فدات [illegible]

طهران

سفارش است

حضور موفور السرور جناب مستطاب اجل اکرم افخم بندگان آقای حاجی محمد حسین آقای

امین دارالضرب دام اقباله العالی مشرف شود ۳ ذیقعده [illegible]

۸۶۳۲

[illegible]

ولابد خودشان هم میدانسته‌اند که آنها را برای خوبی و درستی آنها انتخاب نکرده بودند !

قبل از نام بردن ، بایدعرض کنم که ازدوران فتحعلیشاه قاجار ببعد دو مرد مقتدردر کرمان وجود داشت : نخست ابراهیم خان‌ظهیرالدوله که از۱۲۱۸ تا۱۲٤۰قمری‌حاکم کرمان بود ، او پسرعموی‌فتحعلیشاه، داماد فتحلیشاه ، پسر خواندۀفتحعلیشاه و پدر دو داماد فتحعلیشاه بودو لقب «ابراهیم خان عمو» و ظهیرالدوله داشت ؛

دوم محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملك که اول پیشکار کیومرث‌ـ میرزا (داماد ناصرالدین شاه) بود وسپس‌از ۱۲۷۷ قمری تا ۱۲۹۵قمری خود وپسرش مرتضی قلی‌خان به عنوان وکیل‌الملك اول و دوم باکمال اقتداردر کرمان حکومت راندند،بعدازذکراین مقدمه اکنون نام‌وکلای بیست و دو دورۀ مجلس شهرکرمان و شهرهای حومه را ببینید :

سری الف

) آصف‌الممالك فرزند حاج محمد رحیم‌خان پسرحاجی محمد کریم خان پسرابراهیم خان ظهیرالدوله ، وکیل دوره‌های سوم وچهارم وپنجم ازشهرکرمان .

) مختارالملك میرزا حسن خان ابراهیمی پسرحاج موسی خان پسرابراهیم خان ظهیرالدوله وکیل دورۀ ششم ازبم .

) مجیدخان‌ابراهیمی[1] فرزند حسن خان مختارالملك سابق‌الذکر

۱ ـ واین همان‌کسی است‌که فروغ رئیس دادگستری‌کرمان درباره ایشان به شوخی گفته‌بود: « دربازی انتخابات با یك «دام» رفت و «کاره» آورد !

وکیل دوره نوزدهم و بیستم ازشهر کرمان .

) یدالله خان ابراهیمی پسرحاج خسروخان (پیشکار مظفرالدین شاه) فرزند ابراهیم خان ظهیرالدوله وکیل دورهٔ هیجدهم از کرمان .

) میرزا محمدعلی‌خان‌امیرابراهیمی نصرة الممالك پسرحسینعلی خان نصرةالممالك پسرحاج‌خسروخان پسرظهیرالدوله وکیل‌دوره های هفتم وهشتم و نهم و دهم ویازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم[۱] از رفسنجان .

) سلیمان ضیاء ابراهیمی فرزند عبدالرضاخان ابراهیمی دختر-زادهٔ حاج محمد کریم خان فرزند ظهیرالدوله وکیل دورهٔ پانزدهم از جیرفت .

) شیخ محسن خان قاجار پسرحاج محمد رحیم خان پسرحاج محمدکریم‌خان‌پسرابراهیم خان ظهیرالدوله وکیل دورهٔ اول ازکرمان.

) محمد باقربهرام‌زادهٔ ابراهیمی‌فرزند عباس خان ابراهیمی پسر محمدباقرخان پسرحاج بهرام خان پسرابراهیم خان ظهیر الدوله وکیل دورهٔ بیست ودوم‌ازبافت.

) لقمان نفیسی (لقمان الملك) فرزند میرزا عبدالرضا طبیب از بستگان خاندان ابراهیمی (ظهیرالدوله)نمایندهٔ دوره هیجدهم ازکرمان.

) نزهت خانم نفیسی دخترلقمان الملك سابق‌الذکر نمایندهٔ دورهٔ بیست ویکم ازبافت .

سری ب

) میرزا حسین خان اسفندیاری سردارنصرة فرزند مرتضی قلی-

۱ — واین‌ها تمام دوره‌هائی است‌که مشروطیت ما به (هُمهُم) افتاده بوده است !

خان و کیل الملك ثانی فرزند محمد اسماعیل خـان و کیل الملك اول و کیل دورهٔ پنجم ازجیرفت .

) رستم‌خان اسفندیاری رفعت الدوله برادر عدل‌السلطان و پسر مرتضی قلی‌خان فرزند محمداسماعیل خان و کیل‌الملك‌و کیل دورهٔسوم و چهارم ازجیرفت .

) حسن خان مرآت اسفندیاری (مرآت السلطنه) فرزند میرزا حسین‌خان‌سردار نصرت فرزند مرتضی‌قلی‌خان پسرو کیل الملك و کیل دوره‌های‌ششم‌وهفتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهـم و سیزدهـم و چهاردهـم ازرفسنجان وسیرجان .

) محسن خان مرآت اسفندیاری فرزند حسن خـان مرآت پسر سردارنصرت پسرمرتضی قلـی خان پسرو کیل‌الملك و کیل دوره هـای پانزدهم وهیجدهم و نوزدهم و بیستم از کرمان و سیرجان .

) عبدالله عدل اسفندیاری (عدل‌السلطنه) برادرحسن خان‌مرآت و پسرسردار نصرت پسرمرتضی قلی خان پسرو کیل الملك و کیل دوره-های چهارم و پانزدهم ازبم و سیرجان .

) ملك منصورخان اسفندیاری فرزند محمد جواد خان محتشم-الملك فرزند امیرشوکت ولی‌خان‌سالارمفخم[1] برادر مرتضی‌قلی‌خان و فرزند و کیل‌الملك و کیل دورهٔ ۲۱و۲۲ از کرمان وسیرجان .

) محمد اسماعیل خان و کیل الممالك پسر میرزا فتحعلی خان و کیل الممالك پسرو کیل الملك نمایندهٔ دوره پنجم از بم .

۱ــ همانکه میرزا مقصود درباره‌اش بشوخی گفتـه است : هی خم شد و هـی خم شد ، سالار مفخم شد !

) ابوالحسن صدرمیرحسینی فرزند حاج میرزا محمد خان صدر-الانام پسرسلطان‌خانم دختر محمد اسماعیل خان وکیل‌الملك وکیل‌دورهٔ شانزدهم ازجیرفت و دورهٔ بیستم از کرمان .

) زین‌العابدین‌خان‌سالاربهزادی ، پسرعلی‌اکبرخان سالاربهزادی پسرزین‌العابدین‌خان‌اسعدالدوله‌دامادابراهیم‌خان‌سرتیپ‌از بستگان سردار مجلل بمی‌داماد سردارنصرة پسرمرتضی قلی‌خان پسروکیل‌الملك‌وکیل دورهٔ شانزدهم وهیجدهم و نوزدهم و بیستم ازبم

) علی‌اکبرسالار بهزادی پسرزین‌العابدین خان داماد ابراهیم‌خان سابق الذکروکیل دورهٔ پانزدهم بم .

) امان الله‌خان عامری فرزند غلامحسین خان سردار مجلل داماد سرادرنصرة پسرمرتضی قلی خان پسروکیل الملك و کیل دورهٔ‌نوزدهم از کرمان .

✿✿✿

جالبترازین، وکیل‌های‌غیر کرمانی ازشهرهای کرمان هستند که هر کس ازولایت خودقهر کرده ازصندوق شهرهای کرمان‌سر در آورده ومن این جمع را درگروه دیگریاد میکنیم :

سری ج

) حاج میرزا یحیی دولت آبادی (اصفهانی) نماینده دورهٔ دوم از کرمان !

) سیدجلال الدین شادمان (تهرانی) نمایندهٔ دوره‌های ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ ازجیرفت !

) سید ضیاء الدین شادمان (برادرسید جلال‌الدین) نمایندهٔ دوره ۲۱ جیرفت!

) مهندس عترت (؟) نماینده دورهٔ ۲۲ از جیرفت

) دکتر محمد خان شیخ احیاء الملك (تهرانی) نمایندهٔ دورهٔ هشتم از سیرجان !

) دکتر مهدیخان ملك زاده پسر ملك المتکلمین (اصفهانی) ، نماینده دوره‌های هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم از بم !

از جهت سناتورها هم باید گفت که کرمان در دوره‌های معدود سنا یکی دو نماینده بیشتر نداشته و انتصابی آن تیمسار میرجلالی است که اهل کرمان نیست و تنها سناتور انتخابی آن محمود جم هم کرمانی است ولی اصلاً ترکی حرف میزند ! حالا آیا مرحوم دکتر طاهری یزدی حق نداشت که با آن اصرار می‌خواست یك دوره از صندوق سیرجان سر درآورد ؟

حتی‌در دوره‌های ۲۱ و ۲۲ که بنابر انتخاب وکیل محلی و واقعاً تحولی پیداشد وقتی جمعی از مردم سیرجان به حج میرفتند به خانه وکیل محلی خود در تهران آمدند و از او خواستند که چون محلی هستی و وارد به امور، لااقل «یك کاری» برای شهر خودت بکن ! و او جواب داده بود : همانکسی که مرا وکیل کرده کارهایش را هم خودش خواهد کرد !

و از وکیل ۲۱ رفسنجان که در دورهٔ ۲۲ انتخاب نشده بود ، سؤال کرده بودند :

ـ حالا که وکیل نشده‌ای در رفسنجان چکار میکنی ؟ و او گفته بود:

ـ میان ۴۰ هزار من پسته غلط خواهم زد .

هر دوی اینها راست می‌گفتند !

بنابراین می‌شود گفت که دردوران شصت سالهٔ مشروطیت کرمان جزچند دوره‌ای که امثال شیخ یحیی وبحرالعلوم، وهاشمی دکتربقائی ومهندس رضوی و ناظرزاده و دبستانی و امثال اینها وکالت یافتند، مشروطیت کرمان ازداخلهٔ خانواده‌هائی که بیش ازیکصدوپنجاه سال بر کرمان حکومت مقتدرداشته‌اند خارج نشد و تازه این چند نفری هم که نام‌بردیم روزی که انتخاب شدند ازطرف یکی ازین دوخانواده نعل شده بودند منتهی برخی زرنگی کرده نعل ها را پراندند! بااین حساب باید گفت سهم بالای‌دار رفتن‌و سرزیرخاکستر کردن[1] و خانمان برباد دادن مشروطیت را میرزا آقاخان‌ها و شیخ احمد روحی‌ها و رفعت‌نظام‌ها وناظم‌التجارهادرزمان‌ناصرالدوله‌ها بردند ونان وکالتش‌را دکترشادمان‌ها و ملك زاده‌ها و دکترشیخ‌ها درزمان‌ماها خوردند!

در مورد سایرشهرستانها هم هرگاه به‌کتاب ذی قیمت«نمایندگان مجلس شورای ملی» تألیف خانم زهرا شجیعی مراجعه کنیم، سهم عمده را در فهرست نمایندگان، از آنِ سلیمان میرزا ها و یحیی میرزاها و اردلان‌ها وفرمانفرماها و فیروزها و قراگوزلوها و قشقائی‌ها و دولتشاهی‌ها وسردارجنگ‌ها وسالارفیروزها وسالارسعیدها وبختیاریها

۱ــ میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی، پس ازآنکه از ظلم ناصرالدوله ازکرمان فرارکردند و بالاخره باسلامبول رسیدند به‌اتهام توطئه درقتل ناصر-الدین شاه دستگیر و به‌تبریز فرستاده شدند و درآنجا محمد علی میرزا امان نداد که آنان را به‌تهران برسانند ودرهمانجا به‌قتل رساندند. کسی که‌شاهد قتل آنان‌بوده‌روایت میکرده که، شب‌قبل‌ازقتل، بدستورمحمدعلی‌شاه تنوری پرازآتش کردند وخرمنی‌خاکستر داغ ازآن فراهم‌آمد، بعد،آن سه‌نفر، شیخ احمد،میرزا آقاخان وخبیرالملك راپیش‌آوردند، اول سرروحی را بریدند وجلاد در حضور آن دونفر، سررا باپنجه‌آهنی زیرخاکسترداغ (تپل) تپاند، وبعدآن دونفرراهم بهمین‌ترتیب سربریدند وبقول‌مرحوم قزوینی محمدعلی‌شاه‌خود زیردرخت‌نسترن ایستاده تماشا میکرد. سرها رابرای‌این زیرخاکسترداغ کردند که بتوانندآنهارا پوست‌بکنند وپرازکاه بکنندو به‌تهران بفرستند.



عبدالحمید میرزا ناصرالدوله حاکم کرمان

وذوالفقاری‌ها و بیات‌ها وافشارها و وثوق‌ها و اکبرها وفولاد وندها می‌بینیم.

بااین حال باید مثل فردوسی دچار تعجب شد و گفت :

چپ وراست هرسو بتابم همی　　سرو پای گیتی نیابم همی
یکی بدکند نیك پیش آیدش　　جهان‌بنده و بخت خویش آیدش
دگرجز به نیکی جهان‌نسپرد　　همی از نژندی فرو پژمرد
یکی مرد بینیم با دستگاه　　رسیده کلاهش به ابر سیاه
که‌اودست‌چپ راندانداز راست　　به بخشش‌فزونی‌نداندز کاست
یکی گردش آسمان بلند　　ستاده‌بگوید که چونست وچند
سرانجام کارش به سختی بود　　همه بهر او شور بختی بود

در این خانواده‌ها هم همیشه از همه تیپ مردمی میتوان یافت ، ازچپ چپ فیروزتا راست راست بیات، هم‌دکترومهندس دارند و هم سرتیپ وسرلشکر ، هم‌گدای خانه بدوشند و هم مالك مخمل پوش ، و بنابراین مراتب است که هرگز زمین ازحجت خالی نمی‌ماند .

همانروز که فرمانفرما درکابینهٔ طرفدارانگلیس ومتفقین‌عضویت داشت پسرش سالارلشکر همراه مجاهدین و حکومت موقتی کرمانشاه وطرفدار آلمان و متحدین بود و پدربـهٔ پسرتلگراف میزد کـه چنین و چنان خواهم کردم و ما مردم ایران دراکناف کشورجنگ آنها را باور میکردیم !

حتی اگردر دورهٔ اول هم نام مؤتمن‌الممالك همدانی رامیشنوی که «دارای تحصیلات عالی از فرانسه و وکیل دورهٔ اول‌بروجرد بوده است» درآخر کارمی‌بینی که اوهم«مباشراملاك شکوه‌السلطنه مادرمظفر-الدین شاه» بوده است ، ندرتاً چندتا مثل زهتاب فرد ها را توان یافت که‌بی مقدمات خانوادگی‌به‌کرسی‌رسند،تازه درین‌موردهم آنطور که‌من گفته‌ام بایدگفت :

زهتاب سرراه درکلاه پوستی‌کرد　　هی دوستی کرد
معلوم شد پشم کلاهش معتبر بود　　رنگ دگر بود

پیروزی با کیست؟

نکتهٔ جالب اینکه گمان میرود کم کم نام پیشوایان وفدائیان اولیهٔ «عدل مظفر»[1] از جامعهٔ ما یالااقل از دفتر تلفن ما! گم شود، بدین معنی که دیگر بزودی ما کسی را نخواهیم یافت که منسوب خانوادهٔ مشروطه خواهان اولیه باشد. شاید تعجب کنید که بسیاری ازینان، برطبق قانون شناسنامه که طفل را بنام فامیل پدر می‌خواند، کم کم نامشان ازدفاتر ثبت احوال هم گم خواهد شد.

فی‌المثل باید گفت:

حیدرخان عمواوغلی وباقرخان پسری نداشتند که نام فامیل آنها روی اولادشان گذاشته شود و طبعاً اولاد دخترانشان بنام پدر خودشان خوانده خواهند شد. از یپرم ارمنی کسی باقی نمانده، سید جمال اسدآبادی پسر نداشت و احفاد او از دختر او هستند. از صور اسرافیل کسی باقی نماند (صوراسرافیل وزیر پست و تلگراف عصر پهلوی از نام او استفاده کرد)، فرخی یزدی و کربلائی علی سید هم کسی نداشتند.

عارف و طالبوف و محمد ناظم‌الاسلام کرمانی و رفعت نظام بمی (که در بردسیر به امر امیراعظم در ۱۳۳۰ ق به داررفت) پسر نداشتند وناظم زاده‌های کرمان احفاد دختری ناظم‌الاسلام هستند، ملك‌المتکلمین یك پسر داشت بنام دکتر ملك زاده و این جناب دکتر تنها دو دختر دارد و نام او هرچند بردرخانهٔ دکتر بیانی و دادور باقی مانده است، اما دیگر کسی بنام ملك‌زاده نخواهیم‌دید. از سید جمال اصفهانی البته سید محمدعلی جمال زاده ـ که مایه فخر ایران است ـ باقی ماند، ولی متأسفانه باید گفت که دیگر پس از او کسی بنام جمال زاده نخواهیم

۱ـ عدل مظفر به‌حساب ابجد برابر ۱۳۲۴ و ماده تاریخ مشروطه است.

یافت ،[۱] زیرا جمال زاده فرزندی ندارد . نقـی زاده وکیل دورهٔ اول تبریز که تنها وکیل زنده ازآن روزگار است[۲] هم بلاعقب است و پس ازوکسی بعنوان تقی‌زاده نتوانیم دید .

حتی قوام‌السلطنه تا آنجا که فرمان مشروطه بخط اوست باید گفت ازین بی نصیبی بهره برده است (البته کمتر) و از آقا شیخ‌عبدالله مازندرانی هم مردی باقی نماند (جد مادری خاندان دیوشلی) ، میرزا

۱ ــ سید واعظی بنام سید جمال‌الدین اصفهـانـی بجرم مشروطـه طلبی وآزادی خواهی پس ازآنکه مجلس شورایملی بامرمحمدعلی‌شاه‌قاجار بتوپ بسته شد ، در زنـدان دارالحکومهٔ بروجرد زندانی شد . ازهمانجا شرحی به پسرارشدش محمدعلی نام کـه در آن وقت در بیروت درس میخواندنوشت. این نامه که درهمان اوقات در روزنامهٔ حبل‌المتین در کلکته بچاپ رسیده و بعدها درمجله «وحید» منطبعه تهران هم نقل شده ازاینقراراست:

«میرزا محمد علی جانم :

گمان میکنم این آخرین کـاغذی است که از پدرت دریافت مینمائی چونکـه بواسطه این ملت مردهٔ بی‌حس، دشمن، برماها غالب شد ، حالا دیگرچاره از دست رفته و بایـد مردانه جان داد ؛ رضینا برضاءالله.

نورچشمم :

میدانم دراینصورت درغربت بشما خیلی سخت خواهدگذشت ولی اگر عاقل باشی باید برخلاف، خوشحال‌شوی چه پدرت شهید وطن‌گشته وکشتهٔ شرف وافتخاراست .

امروز باهزارالتماس توانسته‌ام این کاغذ آخرین را بتوکه پسرارشدم هستی بنویسم، توهم اگرپسرمن هستی پیروی ازکردارپدرت خواهی نمود و ازجان دادن مضایقه نخواهی کرد .

خداحافظ ، قوت قلبم ــ بیشترنمیتوانم صحبت‌کنم ، اسباب خوشبختی خانواده‌ات باش .

اگروقتی شخصی رمضانعلی نامی پیش آمد و انگشترومهر مـرا نشان داد خیلـی احسانش کن که این جوان رفیق و همدم پدرت دراین اوقات است . یاعدل یاحکیم،احکم بیننا و بین قوم‌الظالمین . (جمال)

۲ ــ وحق ایـن بـود مردم آذربایجان وکیل دورهٔ اول خود را در دورهٔ اخیر انتخابات‌سنا هم انتخاب میکردندکه لااقل بوی استخوان مبارزان اولیه ازفضای‌مشروطیت محو نشود و بتوان گفت هنوز حس حقشناسی برای مبارزان اولیهٔ مشروطه در مردم‌کشتـه نشده است .

شهاب کرمانی دکتربقائی است که بلاعقب است . شیخ احمدروحی و میرزا آقاخان بردسیری هم پسر نداشتند .

درین مورد تنها خانوادهٔ بهبهانی است که اعضاء فراوان یافته و من نمیدانم باید درحکمی که کرده‌ام استثناء قایل شوم یا درمشروطه‌خواهی ... !

اما بالعکس تا بخواهید دردفترتلفن تهران ، نام بهادری و امیر بهادری و ظلی(ظل‌السطان) و فرمانفرمائی‌وکیا وکیا نوری ونصر وشاه حسینی (احفاد شیخ فضل‌الله نوری) و سیف افشار و اتابکی و امینی و صدر و... توان‌یافت وتنها یك‌فرمانفرمایش۳۲فرزندداشت ودرینجاست که بایدگفت:«بَدَءَالاسلام‌غریباًوسَیَعودُ غریباً،فطوبی‌للغرباء»[1]. شاید ازین‌سبب که بیخ مشروطه را در اول بار کمی ظل‌السلطان[2] آب داده است و انگلستان درپای آن کود ریخته ، این شکل پدید آمده ، و با این مراتب ، معلوم نیست حق با میرزا آقاخان کرمانی بود که‌میگفت:

یکی شعله از کلك افروختم

تن ناصرالدوله را سوختم

یابا آن‌شاهزاده‌ای که کابینه‌اش‌مسألهٔ اصلاحات ارضی راتصویب کرد وخودش خطاب به روزنامه نویس‌ها گفت : « ما پولداران از شما نویسندگان وطن پرست تریم، زیرا ناچاریم وطن خودراحفظ کنیم» [3]. بااین‌مراتب بایدگفت که ازین‌جهت مشروطه خواهان شکست خوردند و مستبدان پیروز شدند .

جالبترین قسمت این وقایع، مکاتبات ولاس زدن‌های سیاسی ظل‌السلطان با ستارخان است که به امید جانشینی محمد علی شاه وکنار

۱ ـ حدیث نبوی است .

۲ ـ ظل السلطان ازهمان روزهای اول ادعای سلطنت داشت ، سراج الملك منشی همیشه به لهجهٔ اصفهانی میگفت: «شاهزاده یك‌خرده ازشاه کوچکترس!»

۳ـ گویا گفتاردکتر امینی‌است

راندن احمد شاه پسر برادرش [1] بعد از استبداد صغیر به‌خیال‌ها افتاد و ستارخان هم بااوجواب مساعد داد، غافل از آنکه «آنها که کودکی را درگهواره حریر گذرانده‌اند غیرممکن است برای مردم آسمان لحاف و زمین جُل، مفیدواقع شوند».

بچهٔ ظالـم ستمگر می‌شود
تیغ چون بشکست خنجر می‌شود

از مولانا قطب الدین شیرازی پرسیدند: اگر حنفی خواهد که شافعی شود چه کند؟ درجواب فرمود: سهل باشد، بگوید لااله‌الاالله، محمداً رسول‌الله!

☆☆☆

اما با همهٔ اینها باید ممنون مشروطه بود و آنرا فوزی عظیم دانست و چه دلیلی بالاتر از آن که الساعه مخلص که این عرایض را می‌نویسم ازگوشه ده پاریز و از پای چراغ موشی و پیه سوز قدم به دانشگاه گذارده‌ام و باپسر فرمانفرما در دانشکدهٔ ادبیات یک طرف میز می‌نشینم و این حرفها را برای شما بازگومی کنم، کاری که پدرم هم با همهٔ رشادت وشهامت آخوندی‌اش در زمان‌فرمانفرماخواب انجا م آنرا نمی‌دید! و دلیل بالاتر از آن اینکه همان پسر فرمانفرما اکنون در دانشگاه، تاریخ انقلاب کبیر فرانسه را به رشتهٔ تحریر می‌آورد [2]، وهذامِنْ بَرَکَةِ البَرامکة.

---

۱ — فکم عم یکون الغم منه   وکم خال من الاحسان خال

۲ — تاریخ قرون معاصر، تألیف دکتر حافظ فرمانفرمائیان. چاپ دانشگاه

۹

بی‌طرفی ایران
و
مشیرالدوله

مجلس دوم دراواخر ۱۳۲۹ ق بسر آمد و ناصرالملک کـه درین وقت نایب‌السلطنهٔ مقتدر ایران بود دیگر انتخابات را تجدید نکرد و سه سال و کسری ناصرالملک زمامدارمطلق بود [۱] تااینکه بر اثروخامت اوضاع جنگ وقدرت بختیاری‌ها ، ناصرالملک بفرنگستان رفت .

حدس قریب بیقین این است که ناصرالملک در ایـن مسافرت متوجه وضع وخیم تهران شده وخصوصاً ازطرف بختیاریها که قدرت تام یافته بودند مقام سلطنت‌را درخطر میدید وبهمین دلیل باروپامسافرت کرد بدون آنکه ازنیابت سلطنت استعفا داده باشد و باین حساب چند

---

۱ ــ مؤدبانه ترین دیکتاتوری‌ها را درایران ناصرالملک‌کرده است ! او تحصیل کردهٔ انگلستان بود ، گویند درحکومت کردستان وقتی مقصری را پیش اومیآوردند میگفت « این‌آقارا ببرید باکمال‌احترام‌به‌چوب ببندید !» (تاریخ مردوخ ج۲ص ۲۲۱).

ناصرالملک در ۱۳۴۶ ق درگذشت .

سالی کودتای حتمی‌الوقوع آتیه را بتأخیر انداخت، چه قدرت بختیاری درشئون ایران کاررا بجاهای باریك کشانده بود . مرحوم دولت‌آبادی دربارهٔ سفر او مینویسد :

« ناصرالملك به پاریس رفته در آنجا اقامت کرد بی‌آنکه از نیابت سلطنت استعفا داده باشد . کابینهٔ تهران بتصویب سردار اسعد براو سخت گرفت که یااستعفا بدهد و یامراجعت نماید . دو وزیرمختارخودرا هم درپاریس ولندن مأمور کردند جواب جدّی ازاو بگیرند، اما او نه‌قبول رفتن کرد و نه استعفا داد و تااینوقت که من [یحیی دولت آبادی] این شرح حال را مینویسم(غرهٔ ربیع‌الثانی۱۳۳۱، مارس ۱۹۱۳) درپاریس متوقف‌است و کارنیابت سلطنت را بامکتوب و تلگراف میکند . مجلسی هم درتهران بریاست سردار اسعد تشکیل شده بعنوان نظر نمودن در نظامنامهٔ انتخابات که هیچ رنگ ملیت در آن دیده نمیشود ومعین است برای پیشرفت اغراض اشخاص است .

سرداراسعد پس ازیأس ازناصرالملك اسباب فراهم آورد که سعدالدوله میرزا جواد خان را ازژنو به‌ایران آورده اورا نایب‌السلطنه نماید ، این بود که تلگرافاً اورا بتهران‌خواست، او ازروسیه به تهران وارد شد . ولی بختیاریها متوجه شدند که اگر سعدوالدوله مسلط شود دست آنهارا بکلی کوتاه خواهد کرد ، صمصام‌السلطنه تمکین نکرد و مسئلهٔ نیابت سلطنت اوسرنگرفت» [1]

صمصام‌السلطنه از۳مرداد ۱۲۹۰ش (رجب۱۳۲۹ ق) تادی ماه ـ

---

۱ ــ حیات یحیی ، ج ۲ ، ص ۲۲۱

۱۲۹۱ شمسی (محرم ۱۳۳۱ ق) پنج بار کابینه ترمیم کرد.

احمد شاه در۲۷ شعبان ۱۳۳۲ بحد بلوغ سیاسی رسید و رسماً تاجگذاری کرد.

درهمین ایام جنگ بزرگ اول جهانی درگرفت. مستوفی الممالک ۱۸ روزبعد ازشروع جنگ اول، کابینهٔ خودرا تشکیل داد (شعبان۱۳۳۲) و در بدو کار چون مجلس تعطیل بود برای اتخاذ رویهٔ دولت، با برخی ازرجال مجرب وبصیرمشورت نمود، مخصوصاً ساعت‌ها با مشیرالدوله ومؤتمن‌الملك درخلوت نشسته وباتصویب ایشان باصدار فرمان ذیل ازطرف شاه مبادرت ورزید [1]:

«نظربابنکه دراین اوقات متأسفانه بین دول اروپ نایرهٔ جنگ مشتعل‌است ... درین موقع دولت ماسلك بی طرفی را اتخاذ وروابط دوستانهٔ خود را بادول متخاصمه کماکان حفظ وصیانت می‌نماید...،

۱۲ذی‌حجهٔ ۱۳۳۲- اول نوامبر۱۹۱۴».

امااین بیطرفی هم‌مثل بسیاری از بی‌طرفی‌ها دیری نپائید.

اولین کابینهٔ مشیرالدوله

بهر حال کابینه مستوفی الممالك نتوانست ادامه پیداکند. روز پنجشنبه ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ ق (۱۱ مارس ۱۹۱۵ م= ۲۲ اسفند ۱۲۹۳ش) بنابه‌دستورشاه، مؤتمن‌الملك ازفراکسیون‌ها رأی تمایلشان‌را پرسید، عموماً یعنی از۷۵ نفرعدهٔ حاضر، ۷۵ نفربمشیرالدوله دادند. ساعت ۸شب، شاه، مشیرالدوله را خواسته مأمور تشکیل کابینه کرد.

۱ ــ مورخ الدوله سپهر، مردان بزرگ، سالنامهٔ دنیا، ۱۸ : ۸۶

مشیرالدوله مستقیماً از دربار بدیدن مستوفی‌الممالك رفت . سپس یکشنبه ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ ق ساعت ٤ بعد ازظهروزراء خود را معرفی کرد :

مشیرالدوله رئیس‌الوزراء ووزیر جنگ

معاون‌الدوله وزیرامورخارجه

مستشارالدوله وزیرامورداخله

حکیم‌الملك وزیرعلوم واوقاف

ذکاءالملك‌فروغی وزیرعدلیه

مشارالسلطنه وزیرمالیه

نصرالملك وزیرپست وتلگراف وتجارت (فوایدعامه)

اولین مشکل دولت، مسئلهٔ دخالت روس و انگلستان از طرفی و توقعات آلمانها بود ودرین میان میبایستی تکلیف اختیارات مستشاران بلژیکی که گمرك را دراختیارداشتند نیزتعیین شود .

مورخ‌الدولهٔ سپهر گوید :

« دوشنبه ۱۵ مارس ۱۹۱۵ (۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ ق) ، ساعت ٤ بعد ازظهر فن‌کاردرف شارژه دافر آلمان باتفاق نگارنده درقصرابیض بملاقات مشیرالدوله رفتیم ،فن‌کارد رف اظهارداشت: باید بایران‌تبریك بگویم که شخص دانشمند وطنخواهی مثل شما مقام ریاست وزراء را قبول نموده اید . مشیرالدوله صمیمانه تشکر کرد واصلاحاتی که درنظر گرفته بودشرح‌داد: درمالیه میبایستی اول‌تنسیقاتی‌داد ودیوان محاسبات را منعقد ساخت ، پس ازآن قانون ۲۳ جوزا ۱۳۲۹ (قانون اختیارات

مستشاران بلژیکی) را لغو نمود ، اماچون دوام این قانون و اختیارات بلژیکی‌ها بحال مملکت مضراست صبررا جائز ندانسته مصمم شده‌ام در جلسهٔ فردا لایحهٔ موقتی به مجلس پیشنهادکنم مبنی براینکه قانون۲۳ جوزا فوراً لغوشود وبجای آن کمیسیونی مرکب‌از۳ الی۵ نفرازطرف مجلس منتخب‌گردد که حق تفتیش در عایدات و مخارج را داشته باشند .

در باب مرکزیت قوای دولت در ولایات مشیرالدوله گفت باید ابتدا نیروی ژاندارمری و نظمیه را توسعه داد واستعداد نظامی در هریك از شهرها داشت تا دولت بتواند بی‌طرفی خود را محفوظ دارد .

فن‌کاردرف اشاره بقضیهٔ توقیف لیستمان و واسموس‌نمود .

مشیرالدوله اظهارتأسف بی‌نهایت‌کرده وعدهٔ جبران آن را داد وضمناًگفت‌دیروزتلگرافی داشتم‌که اهالی‌شیراز ورود مسیو واسموس‌را باشعف ومسرت استقبال‌کرده‌اند .

درجلسهٔ ۵ شنبه ۱۷ مارس بالاخره مجلس شورا تا نصف شب جلسه را ادامه داده قانون ۲۳ جوزای ۱۳۲۹ را نقض کرد. »[۱]

این کابینه تا دهم اردیبهشت ۱۲۹٤ (ج۲ر۱۳۳۳ ق) ادامه پیداکرد ولی قوامی نیافت و کار به عین‌الدوله سپرده شد .

مرحوم‌دولت آبادی‌گوید :

میرزا حسن خان مشیرالدوله‌کابینه را مرکب ازاشخاص مناسبی

۱ ــ سالنامهٔ دنیا ، ۱۸ : ۸۲

تشکیل داد. مشیرالدوله ازاشخاص تحصیل کرده وتربیت شدهٔ این‌عصر است ، مرد کارآگاه واداره کننده است ولکن جرئت وجسارتش بقدر کافی نیست ، یاآنکه احتیاط ومحافظه‌کاریش زیاد است . اما این‌کابینهٔ جوان درابتدای تشکیل تصادف کرد بافشارتازه‌ای ازطرف روسها که قشون جدیدی بسرحد انزلی واردکردند ، و به تجاوزی که از طرف مغرب از عثمانیان شد وعده ای قشون بقصر شیرین فرستادند . کابینهٔ مشیرالدوله سعی کرد که عثمانیان را برگرداند ، اما آنها قصدشان این بود که مددی بقوهٔ «آلمانی- عثمانی» که در ایران تشکیل میشود بدهند وبدینجهت باز گشت خودرا موکول به تخلیهٔ قشون روس وانگلیس‌از ایران نمودند .

مردم طرفدار آلمان‌بودند،مشیرالدوله میخواست ازاین‌احساسات استفاده کرده وسیله‌ای فراهم‌آورد که اقساط قروض دولت را بدوهمسایهٔ شمالی وجنوبی درمدت جنگ نپردازد وازاین راه تدارك قشونی‌بگیرد ولی روس و انگلیس که قشون ایران را منحل شده میدانستند همراهی نکردند ، مجلس هم‌آنطور که بایدهمراهی‌نکرد (بملاحظهٔدموکراتها)، کم جرئتی خودش هم دخالت‌کرد ومشیرالدوله بعد از دو ماه استعفا داد وبکناررفت وجوادخان سعدالدوله‌کاندیدا شد ولی‌مخـالفت مردم موجب شدکه عین‌الدوله را بدین سمت برگزیدند .[۱]

مورخ‌الدولهٔ سپهردرین باب مینویسد :[۲]

---

۱ — حیات یحیی ص ۲۸۶ — ۲۸۷

۲ — ایران درجنگ بزرگ ص ۱۶۳

« عصرشنبه ۲٤ آوریل ۱۹۱۵ ، جمادی‌الثانی ۱۳۳۳ یکی از درباریان مقرب سلطان احمد شاه که درجمعیت مخفی آلمانی عضویت دارد دوان دوان خود را از قصر فرح آباد بتهران رسانیده بنگارنده [مورخ‌الدولهٔ سپهر] چنین گفت که ساعت سه و نیم بعد ازظهر مارلینگ وزیرمختارانگلیس و«بات» شارژدافر روسیه » بدون اجازهٔ قبلی متفقاً حضورشاه شرفیاب شدند ودرتحت جبروفشاروتهدید ، شاه را مصمم داشتند که بعزل مشیرالدوله ونصب سعدالدوله وبستن مجلس وتوقیف جراید واخراج صاحب منصبان سوئدی وطرد دیپلوماتهای آلمانی و عثمانی‌ازایران‌مبادرت کند، ضمناًعلاوه کرد که درین ساعت مشیرالدوله ومؤتمن‌الملك در فرح آباد حضورشاه هستند .

نگارنده پس‌ازشنیدن‌این خبربمنزل رئیس ژاندارمری درخیابان اسلامبول رفتم ودرآنجا اکثرافسران سوئدی را گرد آورده مشورت کردیم ، بعضی ازافسران سوئدی میگفتندباقوهٔ قهریه همین امشب‌شاه‌را دزدیده بخارج خواهیم برد ! . . . بالاخره پس ازمشاوره ، کاردرف شارژه دافرآلمان وعاصم بیك سفیرعثمانی با صدنفر سوارژاندارم به فرح آباد رفتندکه جبراً حضورشاه شرفیاب شوند . بعد ازنصف شب رسیدند ، موثق‌الدوله وزیردربارازصدای هیاهوسراسیمه ازخواب پرید وباپای بی‌جوراب و زیرشلواری آنهارا پذیرفت ومجبورشد برود و شاه را ازخواب بیدار کند . این دونماینده بالاخره موفق شدند نقشهٔ کودتای متفقین رانقش برآب کنند ولی درباب اینکه مجدداً مشیرالدوله رئیس‌الوزراء بشود شاه زیربارنرفت ، یعنی گفت خود او[مشیرالدوله]

دیگرقبول نخواهد کرد . بالاخره درشخص عین‌الدوله‌توافق حاصل‌شد وفردای آنروزدستخط ریاست وزرای اوصادر گردید .»

حکومت‌عین‌الدوله نیز دیری نپائید ومجدداً بحران شروع‌شد .

«غروب پنجشنبه ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۵ (= رمضان ۱۳۳۳) میرزامحمدصادق طباطبائی وشاهزاده سلیمان میرزا بملاقات مشیرالدوله در رستم آباد شمیران رفتند واظهارداشتند که اتفاق آراء مجلس با ریاست وزرائی شما موافقت کرده است ، مشیرالدوله درجواب گفت بهتر است مجلس سیاست خارجی خودرا معین کند تامن ازروی همان سیاست اعضاء کابینه را تعیین نمایم ، آیا مقصود تعقیب بیطرفی حقیقی‌است مثل کابینهٔ سابق من و کابینهٔ مستوفی‌الممالك، یا بیطرفی متمایل به‌روس وانگلیس مثل کابینهٔ عین‌الدوله ؟

بعدازافطار، اعلیحضرت، مشیرالدوله‌رابقصرصاحبقرانیه احضار وریاست وزراء را باوتکلیف کرد ، مشیرالدوله برای عرض جواب قطعی دوروزمهلت خواست .

روزشنبه ۲۴ ژوئیه، چهارده نفرازفراکسیون‌های مختلف‌انتخاب شدند که بروند و از مشیرالدوله خواهش کنند در تشکیل کابینه تسریع نماید .

روزشنبه ۲۷ ، هیئتی‌ازوکلاء نزد مستوفی‌الممالك به ونك رفته وهیئت دیگری درمجیدیه شاهزاده عین‌الدوله را ملاقات واصرارنمودند هردو داخل کابینهٔ مشیرالدوله شوند وقرارشد هرسه‌نفر یعنی مشیرالدوله ومستوفی‌الممالك وعین‌الدوله درصاحبقرانیه حضور شاه شرفیاب شده

در آنجا تکلیف کابینه را معین کنند . معلوم شد بالاخره توافق سه نفری به مستوفی‌الممالك شده است زیرا درمراجعت ، مشیرالدوله مراسله‌ای به مؤتمن‌الملك رئیس‌مجلس نوشت ـ که در جلسهٔ خصوصی قرائت شد ـ مبنی براینکه ازریاست وزراء استعفا دادم ولی حاضرم درکابینه ای که مستوفی‌الممالك تشکیل دهد عضویت اختیار نمایم.[۱]»

مستوفی‌الممالك در ۱۷ اوت ۱۹۱۵ (= شوال ۱۳۳۳) هیئت دولت خودرامعرفی کرد،ولی مشیرالدوله درکابینه قبول عضویت ننمود. مستوفی از آن جنّت مکانهایی است که درباره‌اش میتوان گفت: وُلِدَ وزیراً وماتَ وکیلا، چه اودر ۱۱ سالگی بوزارت رسید، آنهم وزارت‌دارایی، وبقیهٔ عمررا هم اغلب درصدارت ووکالت وریاست وبالاخره «آقـایی» گذراند وبآقا معروف بود .

در همین کابینه بود کـه مسئلهٔ تغییرپایتخت پیش آمد .

توضیح آنست که در سال ۱۳۳۳ قمری قشون روسیه از قزوین بطرف تهران‌حرکت نمود و رسیدن آنها به‌کرج‌اعلام‌شد . دموکراتها که مخالفین روس وانگلیس وموافقین آلمان‌بودند به‌طرف قم مهاجرت کردند . کمیتهٔ مهاجرت عبارت بود ازسلیمان میرزا، سید حسن مدرّس ادیب‌السلطنهٔ سمیعی ، میرزا قاسم خان صوراسرافیل ، محمد علی‌خان فرزین ، ابوالحسن خان معاضدالسلطنه پیرنیا . علیخان سیاه‌کـوهی ، میرزا سلیمان خان میکده ، خان باباخان شیرازی ، سردارمُحیی ، علی اکبرخان دهخدا ، سردارسعید، حاج محمد تقی شاهرودی ، میرزاطاهر

۱ــ ایران درجنگ بزرگ ص ۱۹۵

تنکابنی و میرزا علی‌اکبرساعت ساز و گروهی دیگر.

مهاجرین دراصفهان

دراصفهان حاج آقانورالله و بختیاریها مستعد استقبال از مهاجرین شدند ، امامقامات دولتی وشاهزادگان به فکربازگرداندن آنها افتادند و درهمین وقت تلگراف زیرنیز ازطرف فرمانفرما به اصفهان‌مخابره شد:

«آقای سرداراشجع، تلگراف مرا خودتان ببرید باحجةالاسلام‌حاج - آقانورالله ومدرس وطباطبائی وچند نفردیگرازاهالی صحبت کرده و عرض‌های بی‌غرضانه مرا بآنها اظهارنمائید ، اگرقبول کردند و حاضر شدندکه من هم دنبالهٔکارواقدامات را کاملا بگیرم وفکری بحال مردم واین مملکت بدبخت بکنم، واگرحاضرنشدند وبازاثرحرف‌های لیره- بگیرها وفواید شخصی درمزاج محترم آقایان بیشترشده به حکم‌اجبار والجاء ناچاربسکوت می‌شوم تاآقایان اضافه بر امتحانات هفت هشت ساله وامتحانات عراق وساوه و رباط کریم، یك امتحان دیگر هم در اصفهان بنمایند وبقوهٔ اجبارقشون اجنبی را به وسط خاك ایران که اصفهان باشد دعوت نمایند ، بیش ازاین عرض ندارم ومیگویم :

دست بیچاره چون بجان نرسد

چاره جز پیرهن دریدن نیست

(فرمانفرما)[1]»

بدین جهت مجاهدان ناچاربه فکرمهاجرت به کرمانشاه افتادند.

---

۱ - خاطرات اعظام الوزاره ص ۲۱۷



این هیئت در کرمانشاه یك دولت موقتی ملی به ریاست نظام السلطنهٔ مافی تشکیل دادند و مدرس و فرزین و فطن الملك و صوراسرافیل و سالار لشکر[1] وزرای آن بودند. البته دولت بی‌مملکت ، یعنی دولتی که از بیم سپاه خارجی از ین شهر به آن شهر و از ین کوی به آن کوی در گریز بود.

دموکراتها در تمام ایران با بیطرفی ایران مخالف بودند و عقیده داشتند که دولت باید با آلمانها همکاری کند و به انگلیسها و روسها اعلان جنگ بدهد و بهمین سبب اظهار علاقهٔ عجیبی توأم با استقبال عمومی از آلمانها می‌شد چندانکه قصیدهٔ معروف نارنجك وحید دستگردی چهار بار درهمان زمان جنگ چاپ و در تمام ایران پخش شد و در کوره‌دهات نیز آنرا می‌خواندند . ازجهت اهمیت و لطافتی که این قصیده دارد اینك به نقل آن می‌پردازد :

۱ ــ و این سالار لشکر پسرهمان فرمانفرماست که آن تلگراف را کرده بود .

نارنجك

بنام امپراطور ویلهلم قیصر آلمان

منفجر گشت چو نارنجك حراق اروپ
صلح‌را کنگره بشکست و پر اکند کلوپ
شد بدل زمزمهٔ صلح بآوازهٔ توپ
حق برون نامد جز از دهن توپ کروپ
گشت یکبارچه آتش همهٔ اقطار فرنگ
دور تاریك توحش بجهان کرد ایاب
رخت بسر بست تمدن ز اروپا بشتاب
دیو منحوس تبربر (۱) ز رخ افکند نقاب
خرس و بوزینه‌گشودند گر از مهلکه باب
طعمه گشتند بیك مرتبه در کام نهنگ
زاغ فتنه چو در آفاق پر افشانی کرد
شفق از خون، افق عالم انسانی کرد
آسمان برسپه فتنه کماندانی کرد
نه فلك فتنه بپا کرد، بریطانی کرد
هم بر افروخت و هم سوخت بنار نیرنك
کرد بر فتنه سرادواردگری ۲ راهبری
ساخت دوران سلامت باروپا سپری

۱ — تبربر — بربری ووحشی بودن. این کلمه برخلاف قیاس وازمجعولات‌است.
۲— درآنوقت وزیرخارجهٔ انگلستان بود.

فاش بینی اگر از چشم حقیقت نگری
کان رجز خوانی دیروز سرادوارد گری
همه بیهوده ولاطائل و پوچ است و جفنك
انگلیس آن دهل خالـی بگرفت بـدوش
و ز میان تهی افکند در اقطار خروش
دیگ حرص وطمع روس در افتاد بجوش
تا کند آتش این فتنه بعالـم خاموش
بر کشید از دل گلیوم دوم نعرهٔ جنك
اولین قیصر دانشور گلیـوم دوم
زهرهٔ چرخ سوم ، مهرسپهر چارم
اختر چرخ فروز و فلك پر انجـم
آنکه بر چرخ فرستد اگر اولتیماتوم
هفت اختر بسپارند بدو هفت اورنگ
امپراطور فلك رفعت سیاره خدم
حامی عدل و امان ماحی بیداد و ستم
یار اسلام، طرفدار عرب ، پشت عجم
نیکلا را ببرش گردن طاعت شده خم
ژرژ بسته بحضورش کمر خدمت تنك
حکم بر دودهٔ ژرمن بفدا کاری داد
اذن بر توپ هویزر بشرر باری داد
زیپلن را بفلك رخصت طیاری داد
بقضا و بقدر منصب سرداری داد
فتح را خواند سپهدار و ظفر را سرهنك

سیل آسا زدوسو لشکر اطریش وپروس
بهر حفظ وطن و صلح و بقای ناموس
حمله ورگشت بژاپون وبه‌بلژیك وپروس
هم به صرب و به قراطاغ و فرانس منحوس
هم بریطانی اسلام کش شوم دو رنك
جیش مغرب به‌کماندانی جنرال‌کلوك [۱]
بهرخونخواستن وکین کشی ارشیدوك [۲]
تاخت آورده ببلژیك چو اژدر بر غوك
ملك بلژیك بریشان شده عبد مملوك
ازلیژ[۳] سوخته تا رمس [۴] بیك‌آتش فنك
رو بپاریس گذشتند ز کوه و آمو
شد پوانکاره پناهنده بشهر بردو
چکند آری با صخرهٔ صما گردو
در کلیسا چه پوانکاره و چه کلمانسو
متوسل چو زبانه شده بر دامن زنك
انکلیسان همه گوشه ز یمین تا به‌یسار
ناشنیده غو شیپور و ندیده پیکار
که شجاعانه نمودند ز ناورد فرار!
گاه با نظم نشستند عقب گه بکنار!
شرط عقل‌است گریزان شدن ازپیش تفنك
لشکر شرق به سرداری سالار سترگ
مارشال عظمت‌پرور سردار بزرگ

۱ ــ فرماندهٔ فرونت مغرب آلمان دراول جنك بود.
۲ ــ ولیعهد اطریش است‌که درنتیجهٔ ترور شدن وی جنگ بزرگ برپاشد.
۳ ــ Liège یکی ازشهرهای بلژیك است
۴ ــ Reims یکی ازشهرهای فرانسه است

فاتح ورشو ، ژنرال مهین هندنبرگ
کز نگاهش برمد روس چو روباه ازگرگ
یا شغال لنگ از پنجهٔ نیروی پلنگ
با نهیبی که بـدرّد جگر ناپلئون
روس را ساخته با لشکر انبوه زبون
باسارت بگرفته است فزون از ملیون
هم ز یك ملیون برخاك سیه ریخته خون
در فکنده ز لهستان بهمه روس غرنك
برق‌مانند، گذر کرده ز سرحدپروس
آتش افروخته چون صاعقه برخرمن روس
پشت دروازهٔ ورشو ز شجاعت زده کوس
نیکلا سوده بهم کف ، دریغ و افسوس
گرچه افسوس کنونی است بعید ازفرهنك
ز بپلن ها بفلك سیرکنان همچو شهاب
سوخته جان شیاطین بشر را بشتاب
بمب در لندن و پاریس نموده پرتاب
تا سر مؤتلفین، چرخ ، بکوبد بعذاب
ساخته سنگ‌ز بمب از زبپلن قلماسنك[1]
توپ سنگین هویزر بمثل اژدروار
باز کرده دهن و سوخته عالم ز شرار
روز پاریس چو آنورس[2] نموده شب تار
و ز فشنگی‌که بوزن آمده چندین‌خروار
واژگون ساخته صد خـانه بیك‌ضرب‌فشنك

۱ ــ قلماسنك فلاخن است

Anvers—۲

چیست غواصه نهنگی است بدریا زآهن
کاتش افشان شده درآب ز اطراف دهن
یك نمونه است از آن جمله نهنك امدن[۱]
که بصدکشتی جنگی شده توربیل فکن
همه را سوی عدم راند هزاران فرسنك
پاك دریا ز جهازات بریطانی کرد
قعر دریای فنا بر همه ارزانی کرد
ژرژ را سر بگریبان پریشانی کرد
ویلسن را ز غم و درد و الم فانی‌کرد
لرد را ساخت چولبرال گرفتار زغنك[۲]
آخرای رویتر این یاوه سرائی تاچند
اندر اقطار جهان هرزه درائی تاچند؟
خواب اضغاثی و تعبیر خطائی تا چند
کر گدن جلدی و بیشرم و حیائی‌تاچند؟
تابکی قافلهٔ بیهده را پیش‌آهنك ؟
کی دروغ تو جلو گیری طیاره کند
همسری یاوه نیارد که بخمپاره کند
خنده زاخبار تو هرطفل بگهواره کند
دم فرو بند خدا سیم تو را پاره کند
روز را شام‌چرا خوانی ورومی را زنگ؟
نه زهر جنگل و هر بیشه غضنفر خیزد
یا ز هر آتش‌سوزنده سمندر خیزد

۱ ــ اسم یك تحت البحری آلمانی است که صدکشتی زره پوش را غرق‌کرد
۲ ــ زغنك بمعنی سرسام است

از پروس است که ژنرال هنرور خیزد
مرد از لندن وپاریس کجا برخیزد؟
خیزد اما همه مادام مد وشیك وقشنك
گرچه جنك آمد و مادام مد و شیك نماند
و ز برای عمل نیك بدو نیك نماند
نیك درلندن و پاریس چو بلژیك نماند
نیك نیك‌است دراین‌هرسه مکان، لیك‌نماند
هیچ برجا چو شکستند طلسم نیرنگ
به‌سرادوارد گری، ژرژ، چنین کرد خطاب
کای بریطانی اعظم ز وجود تو خراب
ای تهی مغز خطا پرور عاری ز صواب
هیچ اندیشه نکردی که بیك نیش رکاب
جیش برلن بجهانند بلندن شبرنك؟
جنس اسلاو کجا همسر ژرمان گردد
کور خفاش چسان اختر تابان گردد
مور هرگز نتواند که سلیمان گردد
نقش دیوار مپندار که انسان گردد
سفر چین نبود در خور پای خرچنك
حبذا علم و تمدن که ز برلن چون سیل
برد خار وخس وحشی صفتان خیلاخیل

روس را راند چو بلژیك بقعر چه ویل
اگر امروز نه، فرداست که لندن بطفیل
بشکند درهم آن گونه که کشتی زسرنك

هله ای ملت اسلام تن آسانی چند
جمع گردید گرفتار و پریشانی چند
نامتان لکـهٔ تاریخ مسلمانـی چند
بسته در سلسلهٔ روس و بریطانی چند
روز تعجیل بجنك است نه هنگام درنك

تیغ وحدت بکشید ای ملل اسلامی
ز آب خون پاك بشوئید لك بد نامی
اسم اسلام نمائید بگیتی سامی
و اندر این بازی جانبازی و خون آشامی
مات سازید شه کفر بنطع شترنك

این همان مذهب اسلام که قرنی پس‌وپیش
بجهان داشت مسلم شرف و عزت خویش
برتری جست در آفاق زهر مذهب و کیش
وقت آن است که امروز غنی تا درویش
بستانند حقوقی که بدادند ز چنك

تا کی و چند بزندان ستم مسجونید
فرصت از دست اگررفت چگویم چونید

غافل از توصیهٔ پطر و ز ناپلیونید
بیخبر از سخن زشت گلادستونید
که چها گفت بقرآن شماآن کولنك ۱

نیست مسلم که ازاین‌گفته پریشان نشود
چون شفق خون بدل و چاك گریبان‌نشود
ندهد جان و تن و حافظ قرآن نشود
نکند ترك سر و عازم میدان نشود
کف بلب، تیغ بسرپنجه، بر ابرو آژنك

دو نفر دشمن دیرینه بهم پیوستند
رشتهٔ هستی اسلام ز هم بگسستند
توپ بر مرقد سلطان خراسان بستند
قلب پیغمبر اکرم دل امت خستند
شهد اسلام نمودند مبدل به‌شرنك

اسفامصرچه شد؟ کشور سودان بکجاست
هند وقفقاز و حبش برمه وغازان بکجاست
مسقط وآندلس وبصره و عمان بکجاست
دور بهرچه روم؟ شوکت‌ایران بکجاست؟
آه اسلام‌چه شد با همه زیب و افرنك ۲

---

۱ ــ بمعنی احمق است

۲ ــ افرنك ، زیبائی

عرق اسلام چه شد؟ خون مسلمانی کو؟
غیرت هند و سلحشوری افغانی کو؟
وحدت دولت ایرانی و عثمانی کو
آصف دیو کش ملک سلیمانی کو
تـا کشد اهرمنانرا بخم پالاهنك

حبذا ملت عثمانی همت پیشه
که بدلهای پراز عزم و تهی ز اندیشه
ریشهٔ خشم نمودند هدف برتیشه
حمله بردند چو شیران دژم از بیشه
خرس دون را بشکستند ز دندان تا چنك

پـادشاه عرب و تـرك، خلیفـهٔ اسلام
شمس دین ، ماه سلاطین جهان، نجم‌انام
تا کند شکل هلالی بجهان بدر تمام
تیغ اسلام برآورد سراپا زنیام
کرد ابلاغ به ترك و عرب ورومی و زنك

کای‌مسلمانان، دوران وداد است وداد
واجب امروز در اسلام، جهاد است‌جهاد
حکم‌حق‌این و جزاین کفروعناد است عناد
هر که‌دوری کند از جنك، جماداست جماد
کافرومشرك و بیحس و دبنك است دبنك

مسلمین ترك و عرب، هندو عجم، زنگی و روم
سخت بردند بکفار ز شش سوی هجوم
همچو بر لشکر شیطان ز فلك خیل نجوم
گشت در بحر و بر و کوی و درو برزن و بوم
عرصه بر زندگی روس و بریطانی تنك

لشکری خون عدو باده بساغر همه را
خم شمشیر بچشم ابـروی دابر همـه را
غرش توپ سرود هیجان گر همه را
شاهد فتح نصیب آمده در بر همه را
غو شیپور بگوش همه آوازهٔ چنك

نیم جنبش چو نمودند بصد جاه و جلال
بجهان داد مراکش خبر استقلال
کاختر نحس مرا دور شد از برج وبال
عنقریب است که از لطف خدای متعال
برد از خطهٔ من رشك، سرای ارژنك

مصر فرداست که چون یوسف کنعان گردد
بعزیزی رسد آزاد ز زندان گردد
فارغ از کشمکش پنجهٔ گرگان گردد
رهد از بندگی و خواجهٔ دوران گردد
پیش اسلام سپر گردد و بر کفر خدنك

مرحبا غیرت اسلامی سردار بزرگ
کز شبانیش شد ایمن گله از آفت‌گرگ
مالك اشتر اسلام کماندان سترك
حضرت انور پاشا که سوی پطرسبورك
روس را رانده ز قفقاز بیك نیم‌اردنك

آفت دومن آیات فتوح قفقاز
دوست با دولت ژرمانی اسلام نواز
دشمن بلجیك، اسلاوکش صرب گداز
سوده بر پاش بریطانی رخسار نیاز
(همچو اندر قدم شیر دژم روبه لنك)

در چنین جنك مقدس بسیاق امروز
همه جا ملت اسلام بمیدان فیروز
مال بخش وسروجان باز وشرافت اندوز
وای برملت ایران که بخوابند هنوز
پای لالائی شیپور و چکاچاك و ترنك[1]

مسلك بیطرفی در خور ایرانی نیست
راه این بیطرفی جزسوی ویرانی نیست
بندهٔ دیو شدن رسم سلیمانی نیست
مگر ایرانی از دودهٔ ساسانی نیست
کز فدا کاری در راه وطن دارد ننك

۱ ــ چکاچاك صدای ضربت شمشیر است و ترنك صدای برش تیر

افق کشور اسلام ز خون رنگین است
قلب پیغمبر از این بیطرفی خونین است
شیخ ما را که تقاعد ز جهاد آیین است
قطردستار وشکم، طول محاسن دین است
دین اسلام مبراست ازین حیله و رنگ
غم اسلام ندارند و بفکر خویشند
درپی غارت خلق از غنی و درویشند
گرگ خونخوار و ملبس بلباس میشند
کافر اینقوم بهر مذهب و در هر کیشند
داد از این صنف ریا پیشهٔ نیرنك آهنك
سیل وش خانه برانداز خلایق شده‌اند
در ره جاه و شرف مانع عایق شده‌اند
رهزنانند که در قافله سایق شده‌اند
بخدا مشرك و بنده بعلایق شده‌اند
کیفر حق چکند تا بچنین فرقهٔ دنك
نز نبی شرم و نه آزرم ز یزدان کردند
خانه آباد و وطن یکسره ویران کردند
سلك جمعیت اسلام پریشان کردند
روی بر سیم وزر و پشت بقرآن کردند
اف براین غیرت واین همت واین دانش وهنك

ای بقایای نیاکان شجاعت دستور
رستم و کاوه و گشتاسب و سهراب غیور
که از ایشان شده ایران بشجاعت مشهور
چه شد آن بازوی فولادی و سرپنجهٔ زور
که فرو کوفت سر سرکشی پور پشنگ
این همان ملک که بگرفت ز فغفور خراج
بر سر تاجوران هشت بروم و چین تاج
از چه ایدون شده بر تیر مذلت آماج
میستانند از او روس و بریطانی باج
گله برگشت و پس افتاد بز پیش‌آهنک
چند ای کاوه نژادان کیانی دوده
زیر بار ستم اجنبیان فرسوده
تا بکی تیغ شهامت به نیام آسوده
پاك سازید ز خون تیغ بزنك آلوده
مرده با نام به از زندهٔ جاوید بننك
وقت آنست که امروز جوانان عجم
بنگهبانی اورنك کی و کشور جم
بهر آزادی اسلام و پی دفع ستم
دست با ترك و عرب درهمه جا داده بهم
سخت با دشمن اسلام بکوشند بجنك

اندرین بیشه هنوز آن سره شیران یله اند
همه رستم دل و برزو جگرو حوصله اند
بفدا کاری در راه وطن یکدله اند
لیك افسوس که بی قائد و سر سلسله‌اند
هله کو نادر و دارا و کجا شد هوشنگ
جاودانی بجهان دولت آلمانی باد
نیست از قدرت او روس و بریطانی باد
زنده اسلام بعثمانی و ایرانی باد
دین احمد قوی از هندی و افغانی باد
باد کوبیده سر دشمن اسلام بسنگ

انتقال پای تخت

بهر حال دموکرات‌ها در شهرهااقدامات شدید کردند . بانکها را چاپیدند و قشون انگلیس را درفارس و کرمان‌شکست دادند . کاربجائی رسیدکه سپاهیان روس از قزوین به پایتخت روی آوردند. مرحوم **مشیرالدوله** دربن‌جریان نیزاقدامی‌کرده وموجبات آنرا فراهم‌ساخت که پایتخت تغییرداده نشود. مرحوم دولت آبادی‌گوید .

روزهفتم محرم ۱۳۳٤، براثر گذشتن‌قوای روس ازتبریزونزدیك شدن آنهابتهران، تصمیم بانتقال پایتخت ازتهران باصفهان گرفته شد ، اثاثیهٔ سلطنتی برای نقل وتحویل دادن پایتخت جمع‌آوری شد . از طرف شاه بدربارلندن وپطرزگراد تلگراف شد که «چون بدون‌ملاحظه وبدون جهت قشون روس بطرف پایتخت من میآیدلازم دانستم پایتخت خود را تغییر دهم . منبعد هر اتفاقی بیفتد دولت ایران مسؤول نخواهدبود» .

نمایندهٔ روس وانگلیس خواهش کردند که شاه حرکت خود را به تعویق اندازد ، شاه نپذیرفت[۱] ، مجلسی مرکب از مستوفی‌الممالك ومشیرالدوله ومؤتمن‌الملك و عین‌الدوله وسپهدار تشکیل و نتیجه این شد که شاه حرکت نکند وقشون روس به «ینگی‌امام» برگردد ودولت بادوسفیرداخل مذاکره بشود . پیش خانهٔ شاه را که حرکت کرده بود برگردانیدند» ۲۰

پس ازانصراف شاه ، مهاجرین ـ که در قصر شیرین عارف و عشقی شاعر ملی نیزبه آنان پیوسته بودند ـ ناچارازهم پراکندند ، جمعی به خارج ایران وگروهی بداخل دربین ایلات رفتند و از آنجمله میرزاحبیب‌امین‌التجاروبرادرش اعتمادالتجارومعاضدالسلطنه ودهخدا و میرزاعلی‌رضا مستوفی وصمدخان ومجاهدالسلطان به بختیاری‌ها‌پناهنده شده بودند .

ورود قشون انگلستان ازجنوب به سرپرستی سایکس و جنگهای متعدد اوکار انقلابیون را یکسره کرد و غوغای دموکرات ها پایان یافت .

✿✿✿

درکابینه‌های سالهای بعد نیزمشیرالدوله سمت‌هایی داشت : در کابینهٔ علاءالسلطنه که از۱۵ خرداد ۱۲۹۶ (شعبان ۱۳۳۵) تاآبان۱۲۹۶ ادامه یافت مشیرالدوله وزیرجنگ بود ، همچنین درکابینهٔ عین‌الدوله

---

۱ ـ مسیو «اتر» وزیرمختارروس به احمد شاه‌گفته‌بود: اگر پایتخت را تغییر دهید تلگراف خواهیم‌کردکه محمد علی شاه یاشعاع‌السلطنه بتهران بیایند ! (یکصد و پنجاه سال سلطنت ، ص ۲۴۱) (ایران درجنگ بزرگ ص ۲۳۹)

۲ ـ حیات یحیی ج ۲ ص ۲۹۴ ، ۲۹۵

(از آبان ۱۲۹۶ = ششم صفر ۱۳۳۶ق تادی ۱۲۹۶) وزارت جنگ را داشت ، در کابینهٔ بعدی مستوفی‌الممالك که از ٤ دی ۱۲۹٦ (سوم ربیع ـ الثانی ۱۳۳٦) تااردیبهشت ۱۲۹۷ ادامه یافت بازاووزیرجنگ بود .

این‌ایام بحرانی ترین روزهای تاریخ ایران است کـه سیاست خارجی ووضع آشفتهٔ داخلی موجبات فراهم آمدن کـودتای ۱۲۹۹ را فراهم میکرد . یك توجه بعمر کوتاه دولت‌ها که بسیارمستعجل بودند میرساند که اداره ونظم و نسق امورازهم پاشیده‌است ومتأسفانه احمدشاه نیز که خود بسن کفایت رسیده بود ودیگرنایب‌السلطنه‌ای نداشت ، از عهدهٔ جبران این شکستگی برنمیآمد .

۱۰

قرارداد ۱۹۱۹
و
مشیر الدوله

هست هفتاد ودوعلت دربدن   از کششهای عناصر بی رسن
علت آید تابدن را بگسلد   تا عناصر همدگر را واهلد

بزنگاه سوم

کابینهٔوثوق الدوله صفحهٔ تاریخ ایران راورق زد . وثوق‌الدوله‌رئیس‌الوزراء وشاعرمعروف ایران که خود می گفت :

با عقل مُجرّد نتوان‌رست زغوغا
اینجاست که دیوانگئی نیز بباید

یك دیوانگی سیاسی کرد و دست بعقد قراردادی زد با انگلستان که گفتگوی فراوان درایران پدیدآورد[۱] . کابینهٔ **وثوق‌الدوله** بعد از سقوط اجباری کابینهٔ صمصام السلطنه (پس ازآنکه شاه متوجه خطر بختیاری شدو ازدربار به صمصام‌السلطنه تلفن شدکه شما دیگر وزیر نیستید و استقامت شما دربرابرشاه عواقب وخیم دارد) درماه مرداد–

۱– مثل اینکه خود نیز از پایان این‌کار نگران بودکه میگفت:

ای کاش‌که ما نیزبمانیم و ببینیم   تا عاقبت‌کار ازین فتنه چه زاید؟

۱۲۹۷ (= شوال ۱۳۳۶) روی کار آمد. اصولاً تحریکات شدیدی علیه صمصام السلطنه می‌شد: بر اثـر حوادث مختلفه و خشکسالی، قحطی شدیدی نیز در تمام ایران و خصوصاً تهران پیش آمده بود. « فقراء از گرسنگی درمیان کوچه و خیابان مانند رشته روی هم می‌افتادند و بـه آرزوی نان‌جان میدادند، سفارت امریکا در دوسه محل دستور داده بود هر روزه دَم پُخت درست میکردند و به فقراء می‌دادند. اعلیحضرت سلطان احمد شاه گندم دولتی را در انبار احتکار کرده بـه نرخ گران بـه نانواخانـه می فروخت. در نتیجه .. اهل طهران از و متنفرشده او را «احمدعلاف» می گفتند ...

از کردستان خبر رسید که نرخ گندم به خرواری ۲۳۰ تومان وعسرت و مضیقه به جائی رسیده است که فقراء بـاخون قصابخانه و گوشت مردار وخیك پاره وامثال آن حفظ حیات می کنند و چند نفر هم اولاد خود را خفه کرده گوشت آنها را خورده‌اند ...

درین ایام یك حزب تازه بـه‌نام «سوسیال رولسیونر» تشکیل‌شد، طولی نکشید که جمعیت سوسیال رولسیونر برضد کابینهٔ صمصام السلطنه قیام‌نمود که مشارالیه شایستگی‌مقام‌وزارت ولیاقت اداره کردن مملکت‌را ندارد، کسی دیگر باید روی کار بیاید که بتواند به درستی مملکت را اداره نماید و مردم را ازقحطی و مجاعه برهاند.

جمعی ازآقایان علماء و اهل بازار و قسمتی از دموکراتها نیز با حزب سوسیال هم عقیده شدند، بازار ودکان را بستند و در مسجد شاه مجتمع شدند.

صمصام السلطنه قضیه را شنیده، صفرخان سهام السلطان را بـا

برزو وعده‌ای ازبختیاریها مأمور نمود که مجتمعین را متفرق کنند ...
ساعت سه از شب رفته شاهزاده اسدالله میرزا شهاب الدوله که وزیر دربار بود ازطرف شاه آمده ابلاغ نمود که اعلیحضرت می‌فرمایند: اگر آقایان مجتمعین تظلّم مشروعی دارند روی کاغذ آورده به عرض برسانند، البته به عرض حسابی ایشان رسیدگی می‌شود.. به عرض رساندند:

اول اینکه درین موقع تنگنا ... به انبارداران دولتی بفرمایند که گندم را احتکار نکنند ...

دوم اینکه ... رئیس الوزراء امروزهٔ مملکت ما شایسته نیست که زبان فارسی را هم نتواند حرف بزند و با خودی و بیگانه فقط و فقط (ا)ری حرف بزند ما غیر ازین دو مطلب مشروع و سهل و ساده مطلب دیگری نداریم...»[1]

تحریکات همچنان ادامه داشت تا بالاخره مدرس و حاج آقا جمال وسید محمد امام جمعه تهران و جمع دیگراز علماء، مدیران جراید و بازاریها بحضرت عبدالعظیم متحصن شده و ازاحمد شاه تقاضای عزل صمصام السلطنه و زمامداری وثوق‌الدوله را استدعا کردند. چون تحصن بطول انجامید، شاه کالسکه عقب علماء فرستاد و آنها به شهر مراجعت کردند و تحصن خاتمه یافت. صمصام‌السلطنه معزول شد و وثوق‌الدوله زمام اموررا بدست گرفت (از شوال ۱۳۳۶ تا ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ - مرداد۱۲۹۷ تادی۱۲۹۹) و وزراء خودرا باین شرح به‌حضور شاه معرفی نمود:

---

۱ - تاریخ مردوخ ج ۱ ص ۳۵۲

محاسب الممالك شیبانی وزیر پست و تلگراف ـ سردار همایون والی کفیل وزارت جنگ ـ نصرةالدوله وزیر عدلیه ـ صارم‌الدوله وزیر دارائی ـ فتح‌الله اکبر سپهدار وزیر کشور ـ مشاورالممالك انصاری وزیر خارجه، نصیرالدوله بدر وزیر علوم و اوقاف ، دبیرالملك وزیر فواید عامه و تجارت[1] .

مردوخ که خود درین ماجراها شرکت داشته مینویسد «روزی که آقای وثوق‌الدوله ازباغ فردوس به شهر آمد و رسماً مقام ریاست‌وزراء را احراز نمود ما هم ازشاه عبدالعظیم به شهرمراجعت نمودیم . ازقضا مصادف شد با فوت سفیر اطریش. هردو رئیس‌الوزراء قدیم وجدید برای تشییع جنازهٔ سفیر حاضرشدند . ما هم برحسب دعوت رسمی آنجا بودیم . آقای صمصام‌السلطنه به کسانی که نزدیك او نشسته بودند آهسته می‌گفت :

من ازمقام خود استعفا نداده ام ، این یارو قاچاقی آمده است.

گردانندهٔ این بازی معناً شاهزاده فیروز میرزای نصرةالدوله بود »[2] .

به هرحال قرارداد معروف ۱۹۱۹ به امضاء رسید .

(نهم‌اوت ۱۹۱۹ = ذیعقده ۱۳۳۷) . این قرارداد شامل شش ماده ویك مقدمه بود و بهترین اصول آن‌سپردن زمام امورمالیه وارتش ایران بدست انگلیسها بود .

این قرارداد برتری مسلم سیاست انگلستان را بر روسیه در ایران ممکن میساخت ، علاوه برآن نفوذ خارق العادهٔ آن دولت رادر

۱ ـ ازیاد داشتهای مورخ الدوله سپهر، مجله وحید ،

۲ـ تاریخ مردوخ،ج۲، ص۳۵۳

اموداخلی ایران فراهم میکرد . چه خوب گفته بود دکترافشار مدیر۔ مجلهٔ آینده که تا ایران ضعیف است یکی ازدو سیاست ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ براو حکمفرما خواهد بود : سیاست ۱۹۰۷ عبارت است ازتقسیم‌ایران سیاسةً یا اقتصاداً ، و پلتیك ۱۹۱۹ مبنی است برتفوق و استیلای یکی ازدول همسایه معناً یا عملا ـ وثوق‌الدوله این قرارداد را بست[1] وسپس انتخابات را شروع نمود .

مرحوم بهار گوید : «قرارداد ۱۹۱۹ که آقای وثـوق الدوله بـا انگلیس بشرط پذیرفته شدن درمجلس (بعد ازنطق احمدشاه در مجلس ضیافت پادشاه انگلیس) بسته بود ، درایران مورد بحث شد و هرطبقه وحزبی‌چه تندرو چه‌کندرو بقرارداد مزبورحمله میکرد .»[2]

نتیجهٔ این قرارداداین بودکه مالیه وقشون ایران زیر نظرمعلمین و فرماندهان انگلیسی قرار گیرد و قشون متحدالشکل شده، ژاندارم و قزاق به‌یك صورت درآید.[3] دونفریکی بنام **آرمیتاژ اسمیت** بـرای مالیه وژنرال دیکسن برای‌ادارهٔ قشوق بایران وارد شدند.

بعد از انتشارمواد قرارداد ، درجراید تحریکات شدیدی بـرضد

---

۱ - متن قراداد درسالنامهٔ دنیا، ۲۲ ص۴۱۷چاپ شده است

۲ - تاریخ احزاب سیاسی ، ص ۳۰

۳ ـ احمد شهریورگوید افسران انگلیسی تصمیم‌داشتندکه درقشون‌ایران ازدرجه سلطانی ببالا باید انگلیسی باشد و ایرانیان تارتبهٔ نایب اولی بالاتر نباید ترفیع یابند .

وثوق‌الدوله شد و جمعی ازدموکراتها و سایر آزادیخواهان که مرکز-
شان گاهی خانهٔ حاج امام جمعه خویی و گاهی منزل مرحوم سید-
حسن‌مدرس بود [1] شبنامه‌ها و مقالات شدید اللحنی برضد دولت منتشر
ساختند و گفته شد که سلطان احمد شاه نیز با آنها همداستان است.

۱ - مورخ الدوله که واسطهٔ ملاقاتی جهت ترمیم بین‌مدرس‌و وثوق‌الدوله بوده است، نظریات این دو مرد را چنین مینویسد:

«وقتی بملاقات مدرس نایل شدم اول حرفی که زد اظهار کرد بسیار کار خوبی کردید دراین اختلافات نزد من نیامدید. زیرا شما عضو دستگاه دولت هستید، حالا چه شد که تشریف آوردید؟ شرح قضیه و پیغام وثوق‌الدوله رابیان نمودم، مدرس اظهار کرد وثوق‌الدوله بسیار متهور و جسوراست؛ اگر جسارت نداشت مرتکب چنین‌خیانتی نمیشد ولی تاریخ تکرارمیشود: عبدالملك مروان سی‌سال‌درخانهٔ خدامعتکف واشتغال به‌تلاوت قرآن‌داشت ولی پس‌ازاینکه بخلافت رسید قرآن را بوسید که تا حالا رفیق شما بودم، و بعدهم شهرمکه را آتش زد و به‌منجنیق بست. بهرصورت وثوق‌الدوله را حالی‌نمائید من‌کار خودم رامینمایم و شماکارخودتان را. لکن من موفق میشوم و شما ضررخواهید نمود؛

اگرقرارداد لغو شدهمیشه متضرر و منفور و ازسیاست دور خواهید بود واگر قرارداد عملی‌شد و انجام‌گرفت دیگرانگلیس به شماکاری ندارد و برای رضایت ملت ایران شما را فدا خواهد نمود.

وقتی پیغام مدرس را بیان‌کردم این مرد تیزهوش اظهار نمود؛

خداوند آسایش ملت را فراهم آورد. مدرس نمیخواهد بفهمد ایران

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

گفته شدکـه شاه برای امضای قرار داد حق‌الزحمـه میخواهد و صریح میگوید که شما پول گرفته‌اید و امضاء کرده‌اید ، من که پولی نگرفتـه ام

بقیهٔ حاشیه‌ازصفحهٔ قبل

در چه وضعیت و انگلیس در دنیا درچه وضعیت قـرار گـرفته . من عقیده دارم بزرگترین خدمت را به ایران نموده ام . اگر من با تلاش و زحمات چند ماهه انگلیس‌هارا بعقداین‌قرارداد متقاعدنکرده‌بودم‌انگلیس‌هاایران‌رااشغال‌میکردند وبجای من و دیگران یك «سر» و یك ژنرال زمام امور را بدست میگرفت. آنگاه‌مدتی سکوت‌اختیـار نموده سپس‌اظهار داشت:

بمرگ قوام‌السلطنه علاوه برمذاکرات طولانی که با مأمورین انگلیس‌در تهران نموده‌ام دویست هزار تومان پول تلگرافا من بوزیر مختار ایران در لندن بوده است . عقیده‌ام این‌است که فعلا بعد ازامضاء قرارداد استقلال‌وتمامیت ایران مصون خواهد ماند و الا بـاعوام فریبی و ریـا نمیشود مملکت را اداره نمود . بعدها تاریخ قضاوت خواهد نمود ولو اینکه بقول مدرس من فدا شوم بنای ایران فوق بقای من و مدرس است .»

(مجله وحید شماره ۱۱ سال ۳ ص ۹۵۴)

نگارنده از یکی از دوستان سید ضیاءالدین طباطبائی شنیدم کـه سید میگفته :

دربستن قرارداد ۱۹۱۹ من دخالت زیاد داشته‌ام . زیرا ازجائی موثق شنیدم که انگلیسها خیال دارنـد به کمك خزعل کارخوزستان را یکسره کنند ، یعنی بااو قرارداد شیخوخیت عربستان را ببندند. این خبررا به رئیس‌الوزراء

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد



حسن وثوق (وثوق الدوله)

چرا امضا کنم؟

اختلاف میان وثوق‌الدوله و شاه نیز بالا گرفت. در اوایل سال ۱۳۳۸ ق شاه مصمم شد به سفر فرنگستان برود [1] و در لندن بود که از

۱- درهمین سفر بود که «به‌وثوق‌الدوله گفتند: شاه جواهرات سلطنتی‌را همراه خود می‌برد. وثوق الدوله پس از اجازهٔ ازشاه، جامه دانها را رسیدگی کرد. معلوم‌شد سه‌جعبه جواهر زنانه متعلق به مادربزرگ شاه سرورالدوله است که برای فروش داده تا دراروپافروخته وجه آنرا بفرستند. زیرا نایب‌السلطنه، درنهایت‌تنگدستی بود». (یکصدوپنجاه سال سلطنت ص ۱٤۷).

بقیهٔ حاشیه از صفهٔ قبل

رساندم و باو گفتم «هرکارمیتوانی بکن تا روسیه جان بگیرد» وثوق‌الدوله‌حاضر به عقد قرارداد ۱۹۱۹ شده و به همین علت من خود(سید ضیاء) نیز ازمدافعان قراردادبوده‌ام». درواقع،مثل‌این‌می‌ماند که قرارداد ۱۹۱۹ وقایهٔ‌تجزیه‌خوزستان شده بود. عجیب اینست که ۲۸ سال بعد، یعنی در ۱۳۲۵ شمسی، برادر او قوام‌السلطنه نیزقرارداد نفت شمال را وقایهٔ تجزیهٔ آذربایجان کرد. هر دوی این برادرازغوغای عوام نترسیدند، هردوی این‌قراردادها درمدت خیلی‌کوتاهی وتوسط همان مجلس‌که انتخاب شده بودتا آنها را تأیید‌کنند، هردو«کان‌لم یکن» شناخته‌شدند، و هردوی برادر، مرده‌باد بیش اززنده باد شنیدند. درواقع هر دو اهل سیاست بودند و «سیاسیون برخلاف اخلاقیون عقیده دارند که انسان نباید در بندآن باشد که عوام دربارهٔ او چه میگویند؛ بلکه باید نگران باشد که دانشمندان درحق اواعتقاد نیك داشته باشند... زبان بازی وعوام فریبی ملت را رو به هلاکت می‌برد. باید این چیزهارا کنارگذاشت و درکشورداری شیوهٔ درست را پیش‌گرفت.»

(حکمت سقراط، فروغی‌محمدعلی، ص ۸۵ و ۹٤)

تصدیق قرارداد سرباز زد و گفت :

« مملکت من کشوری دموکراسی‌است، باید این قراردادبمجلس شورای ملی ارجاع شده به صحه برسد » . گویند بعد ازاین شب ناصر۔الملک که دراروپا بود به شاه گفته بود :

ـ«کارخودت‌را ضایع کردی».[۱]

درباز گشت شاه ازسفر ، سروصدای مخالفین قرار داد بلند شده بود ، باورود شاه وبلند شدن طنین «مرده باد وثوق‌الدوله» درخیابانها، کابینهٔ وثوق‌الدوله مستعفی شد و او بفرنگستان سفرکرد و قصیده لامیهٔ معرف خود را ساخت :

بگذشت درحیرت مرا بس ماهها وسالها ...

دولت آبادی گوید:

«براثرهیجان عمومی ، وثوق‌الدولـه تـاب مقاومت نیاورده از تهران بجانب اروپا رهسپارمیگردد ، میرزا حسنخان مشیرالدوله کـه وجههٔ ملی دارد بـامرشاه کابینهٔ تازه را تشکیل‌میدهد ، مشیرالدولـه در مازندران علاقهٔ ملکی دارد و ازافتادن این ایالت بدست مجاهـدیـن و بلشویکها علاوه بـرخسارتهای نوعی و مملکتی بیم خسارت شخصی را دارد ، این است که بفوریت حاکمی ازبستگان خود بدانجا میفرستد و استراسلسکی رئیس قزاقخانه را با اردوئی از قزاق مأمور مازندران میسازد تا معلوم باشد که جنگ باروس‌نیست ».[۲]

۱ ــ تاریخ احزاب سیاسی ص ۳۶ ، ۳۸

۲ ــ حیات یحیی ، ج ۲ ص ۱۲۵

زیارت با پول خارجی

در گزارشهای مخصوص وزارت خارجهٔ انگلیس وقایع این سالها دقیقاً مدون شده و خلاصه ای از آن اینست :

قهرمانان این قرارداد خود وثوق و نصرةالدوله و صارم‌الدوله بوده‌اند . بعدازامضای قرارداد دولت انگلستان کاملا پیروز و موفق‌بنظر می‌رسید ، نصرةالدوله برای خنثی کردن تبلیغات علیه آن عازم اروپا شد . در ایران طبق گزارش سرپرسی کاکس سفیرانگلیس ، مدرس و مخالفان‌شکست خوردند و یك ماه بعدازعقد قرارداد «پنج نفر آشوب‌طلب غیرروحانی دستگیرو با اتومبیل به کاشان اعزام شدند ، درحدود ۱۵ نفر ازاشخاص غیرمعروفتر ازهمان دسته تحت مراقبت پلیس قرار گرفتند . نتیجهٔ این اقدام کاملا رضایت بخش بود ... به هیچك از مجتهدین تعرض نشد ، ولکن‌به آنها اخطارنمودندکه هرگاه بیش‌ازین درسیاست مداخله نمایند بهمان سرنوشت دچار خواهند شد . پنج نفر تبعید شدگان عبارت بودند از :

ممتازالدوله ، معین‌التجار ، مستشارالدوله ، ممتازالملك ، محتشم‌السلطنه .» [۱]

بعد ازین‌مقدمات بود که لردکرزن در ۳۰ سپتامبر به‌کاکس‌اجازهٔ ادامهٔ کمك مالی به دولت ایران داد و نوشت «شما می‌توانید کمافی‌السابق تا ۳۱ دسامبر آینده مبلغ یکصد هزارتومان درماه به دولت ایران برای نگاهداری دیویزیون قزاق بپردازید» و باز در ۲۰ دسامبر اضافه

۱ ــ ازگزارش دهم سپتامبر ۱۹۱۹ کاکس به لردکرزن .

کرد که «شما می‌توانید ماهی سصید و پنجاه هزار تومان تا آخر فوریهٔ ۱۹۲۰ به دولت ایران بپردازید».

پایهٔ قرارداد از وقتی سست شد که بین احمد شاه و وثوق الدوله اختلاف افتاد و این مطلب چندان شدید بود که احمدشاه درلندن اظهار داشته بود:

«دولت تهران بطورغیردوستانه با وی‌رفتارمی کند، و تنها دلیلی که دولت مزبور را درکار ابقاء نموده، ازین جهت است که تصور می‌نماید مورد قبول انگلستان می‌باشد» البته احمد شاه درین باب پولی هم می‌خواست و به قول مستردربی Derby سفیرانگلیس درپاریس، «دربارهٔ مخارج سفر، اعلیحضرت اظهارداشت که از هرراهی مسافرت نمایم معادل چهارصد هزار فرانك به مصرف خواهد رسید و تقاضای دارم دولت انگلیس به دولت ایران دستوردهد این مبلغ را به عنوان شاهزاده فیروز به پاریس بفرستند که به هزینهٔ این مسافرت برسد، اما اگر از راه بغدادسفر کنم، میزان پول بیشتری موردحاجت‌خواهد بود، زیرا ناگزیراززیارت اماکن‌مقدسه خواهم بود. بعد، به‌طورمثال‌گفت: جدمن هنگامی که به زیارت رفت درحدود ده میلیون فرانك در آن اماکن خرج نمود و برای من مقدور نخواهد بود چنین زیارت را انجام دهم مگرآنکه یك میلیون فرانك دراختیار داشته باشم».

باوجود گفتگوهای بسیار، مناسبات شاه ورئیس‌الوزراءاوخوب نشد، وشاه به‌ایران برگشت و رئیس‌الورزاء را معزول کرد ومعلوم شد همانطور که وثوق الدوله خودگفته بود:

ما اگر مالك ابریم و اگر صاحب باد
بند بر پای حوادث نتوانیم نهاد

ماهیت تقدیر

در ۲۵ ژوئن ۱۹۲۰ (شوال ۱۳۳۸) مستر نرمان وزیرمختار انگلیس اطلاع داد که «شاه دیروز کتباً استعفای وثوق‌الدوله را پذیرفت وامروز صبح مشیرالدوله‌را احضار نمود». ۱

گویا وقتی وثوق‌الدوله عازم اروپا شد ، در حالی که تمام مردم ایران ازاو بد می‌گفتند ، بین‌راه، گاوی ستبرشاخ ، اتومبیل او را نیز صدمه رسانده بود و درین مناسبت وثوق گفته بود :

چون بد آید هر چه آید بد شود ... یك بلا ده گردد و ده صد شود
آتش از گرمی فتد ، مهر از فروغ ... فلسفه باطل شود ، منطق دروغ
پهلوانی را بغلطاند خسی ... پشه ای غالب شود بر کرکسی
کور گردد چشم عقل کنجکاو ... بشکند گردونه ای را شاخ گاو
نیك بختان راست ابر فرودین ... زیب بخش باغ و مشاط زمین
تیره بختان راست باران بهار ... سیل خرمن شوی و برق شعله‌بار
آن یکی را آب ، سیل خانه کوب ... این یکی را مرکب سهل‌الرکوب
راستی ماهیت تقدیر چیست ؟ ... یاکه با تقدیر بد ، تدبیر چیست؟

پدران و پسران

درمورد مسامل مالی ومادی قرارداد، نوشته‌اند که درهنگام ریاست وزراء، آقای وثوق الدوله روزی به آقای ارونگ فرمود از قرار اطلاع حاصله آقای سیدنصرالله(تقوی) درمجلس از مشیرالدوله تمجید کرده و ازمن تکذیب نموده است ، علت آن چیست ؟

---

۱ ــ خلاصهٔ از ترجمهٔ اسناد سیاسی وزارت خارجهٔ انگلستان ، سالنامه دینا ، ۲۲،ص ۴۲۸ ، اما در تلگراف دیگری ، نرمان تصریح کرده که «نه مشیرالدوله و نه برادرش مؤتمن الملك هیچکدام حاضر به تشکیل کابینه نیستند.

(سالنامه دنیا ، ۲۴ ص ۸۵)

چندروز بعد آقای اورنگ ایشان را ملاقات مینماید. حاج سید نصرالله میگوید: آقای وثوق‌الدوله دارای محسنات زیادی است، شخصی است با هوش ودرین قسمت حتی به مشیرالدوله برتری دارد، معلوماتش هم بد نیست، ولی مشیرالدوله شخصی درست وصحیح العمل است، وثوق‌الدوله دستش پلشت است.

وثوق‌الدوله میگوید پلشت یعنی چه؟ اورنگ جواب می‌دهد پلشت یعنی چسبناك ومقصود این است که شما پول می‌گیرید ومشیرالدوله مردی بی طمع و درست است.

وثوق‌الدوله میگوید از طرف من به آقای حاج سیدنصرالله سلام برسانید وبگوئید درستی و بی‌طمعی مشیرالدوله برای اینست که مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله درزمان تصدی خود جوال جوال نشان شیروخورشید بفرنگستان فرستاده و وجوه مأخوذه را ازین راه ذخیره نموده و نیزتمام امتیازات به اجانب به امضای ایشان است، واز اینراه تمول زیادی جمع آوری نموده وسهام نفت برای ورثه ذخیره کرده است به این جهت آقایان مشیرالدوله ومؤتمن الملك دستشان چسبناك نیست ولی من ازمیرزا ابراهیم معتمدالسلطنه دیناری به ارث نبرده ام، ناچار حالا پول می‌گیرم، هر کس هرچه می‌خواهد بگوید. بعدها پسرهای من، مشیرالدوله و مؤتمن الملك خواهند شد.»[1]

این را هم عرض کنم که شوستر در کتاب اختناق ایران مینویسد:

«معتمدالسلطنه (پدر وثوق) در پیشکاری آذربایجان حتی یك سانتیم پول نفرستاده بود، و حال آنکه مالیات آذربایجان تقریباً یك میلیون تومان در سال بود.»

امابهرحال باید اقرار کرد که قلم در دست دشمن نیز افتاده بود.

۱ ــ حکومت خانواده‌ها در ایران، ص ۱۶۱

کابینهٔ دوم مشیرالدوله

وثوق الدوله قسمتی ازانتخابات را انجام‌داده بود و البته این‌مجلسی بودکه میبایست قرار- داد راتصویب کند . دراین موقع بحرانی‌بود که شاه ازمشیرالدوله برای تشکیل دولت دعوت کرد .

«انگلیس‌ها ضدیت‌علنی باریاست وزرای شخص محبوب‌وطن- پرست و با احتیاطی مثل مشیرالدوله نکردند ، مشیرالدوله هم که‌بدون هیچ‌گرفت وگیر آنهم درچنین موقعی زیربـار مسؤولیت رفت بجهت همین اوضاع و احتمال توانائی برای خدمت بکشور بود».[۱]

مشیرالدوله در۱۳تیرماه ۱۲۹۹ (۱۸ شوال ۱۳۳۸ - ژوئن۱۹۲۰) کابینهٔ خودرا تشکیل داد ، و دراین‌کابینه بودکه مصدق السلطنهٔ آنروز و دکترمحمد مصدق امروز وزارت عدلیه داشت. اعضاء کابینه عبارت بودند از:

مشیرالدوله رئیس الوزراء

حشمت‌الدوله وزیر داخله .

مشارالسلطنه وزیرخارجه .

مصدق السلطنه وزیرعدلیه .

وثوق السلطنه دادور (میرزا مهدی خان) وزیرجنگ

مخبر السلطنه وزیر مالیه .

نیرالملك وزیرپست و تلگراف .

اعتلاء السلطنه (احمد خان پیرنیا ازبنی اعمام مشیرالدوله) وزیر فوائد عامه

---

۱ - زندگی من ، ج ۳ ، ص ۱۷۵

حکیم الملك وزیر علوم واقاف .

مؤتمن الملك و مستوفی الممالك سمت وزیرمشاوررا داشتند .

ده روز ازعمرکابینه گذشت . در۲۸ شوال ، مشیر الدولـه اعلام داشت که :

قرارداد موقوف الاجراء خواهد ماند تا وقتیکه به رأی مجلس شورای ملی عرضه شده تصویب گردد.[۱] آقای مکی مینویسد :

۱ ــ مشیرالدوله نظرخودرا درباب قرارداد طـی تلگرامی بـه تمام ولایات چنین اعلام داشت (سرطان ۱۲۹۹ر۱۳۳۸)

بعموم حکایت ایالات وولایات. بسمه تعالی ، دراینموقع که زمامداری این مملکت ازطرف قرین‌الشرف اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی روحنا فداه بعهدهٔ این کابینه گذارده شده و ابتدای اشتغال هیئت وزراء بامور مملکتی است لازم است مطالب ذیل را برای استحضارهموطنان خود متذکرشوم ، بدانید . تصورمیکنم که براکثرازهموطنان که آگاهی براوضاع کنونی ایران دارند و ازاحوال‌اعضاء این کابینه اطلاع نداشتند پوشیده نباشد که قبول‌این خدمت درچنین موقعی‌سخت مملکت درمقابل امرملوکانه وانتظارهموطنان بتوکل الهی وحکم وظیفه شناسی بوده و یگانه چیزی که اعضاء کابینه را بقبول این خدمت وامیدارد همان‌سختی موقع و ارادهٔ قویهٔ اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی است که کاملا معطوف باصلاح و بهبودی‌اوضاع موافق مصالح مملکت میباشد . نظربااین اصل وتوجهی که ازطرف هموطنان مشاهده میشود رجاء واثق دارم که کوشش و جد وجهـد اینجانب و آقایانی که درزمامداری امور و عهده داری بارسنگینی شرکت جسته‌اند در این مقصود عالی که تزیید امنیت و رفاهیت اهالی و سعادت مملکت با فضل‌الهی بی نتیجه نماند. پس‌ازاظهاراین‌مقدمه ازآنجاکه تشکیل‌این کابینه مصادف با زمانی است که مجلس شورایملی هنوز منعقدنیست، ناچاربايد بوسيلهٔ این مختصر بعضی

بقیه حاشیه در صفحه بعد

با سقوط وثوق‌الدوله ، مشیرالدوله که از رجال شریف ایران بود روی کار آمد ، در کابینهٔ مشیرالدوله ابداً صحبتی از اجرای مواد قرارداد ۱۹۱۹ دربین نبود ؛ بعلاوه مشیرالدوله برای آنکه نه قرارداد را تکذیب و نه تصدیق کرده باشد ، آرمیتاژ اسمیت‌رئیس هیئت‌مستشاران انگلیسی‌راکه در دورهٔ وثوق الدوله وارد تهران و در وزارت دارائی مشغول کارشده بود برای اینکه ازکار برکنار کرده باشد بنام اینکه باید اختلافات بین ایران وکمپانی نفت جنوب مرتفع شود ، روانهٔ لندن نمود که بآنجا رفته دعاوی ایران را مطرح و مطالبات را دریافت‌نماید

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل

ازخطوط رئیسه منظورات دولت‌را باطلاع عامه برسانم تا هموطنان ازمشی دولت در غیاب مجلس قرین اطلاع باشند . راجع بسیاست خارجه مشی دولت بر حفظ و تشیید مبانی وداد و تحکیم روابط دوستانه با دول متحابه‌است . راجع‌بقرارداد یکه موسوم بقرارداد انگلیس و ایران ازتاریخ نهم اوت هزارنهصد ونوزده است‌چون بدیهی است‌که قرارداد مزبور باید بتصویب مجلس شورایملی موکول شود بنابراین عجالةً عملیات اجرائی آن موقوف میماند و مساعدتی‌که راجع بمسائل مطروحه ما بین‌دولتین ازطرف دولت فخیمه انگلیس ووزیرمختارمحترم آندولت با کابینهٔ حاضره بعمل آمد باعث خورسندی و موجبات امیدواریست. رجاء واثق دارم‌که باحسن نیتی‌که از طرف اولیای دولت ایران و انگلستان مشاهده میشود روابط وداد و همسایگی در تزاید و رشته های مودت وحمیت محکمتر گردد . راجع بسیاست داخله در میان موضوعات مهمه که مربوط باین قسمت میباشد تسریع انعقاد مجلس شورایملی و تشیید مبانی مشروطیت موافق قانون اساسی وتزاید امنیت و رفاهیت مملکت و اهالی بوده و جالب فعالیت خواهدبود . درخاتمه توفیقات هیئت وزرا را درخدمتگزاری بذات اقدس‌شاهانه و ملت ازخداوند خواهانم .

(حسن مشیرالدوله‌رئیس‌الوزراء)

و باو گفته بود امیدوارم درین مأموریت موفق شوید و خدمتی بایران بنمائید تا ملت ایران خدمتی ازشما ببیند و من هم بتوانم بعداً ازشما پشتیبانی نمایم.[۱] خلاصه اینکه اجرای مواد قرارداد دائماً بموانع برمیخورد . انگلیسها برای این قرارداد یکصدوسی هزارلیره خرج کرده بودندکه ازین مبلغ دویست هزارتومان بهوثوق‌الدوله و صدهزارتومان به نصرت‌الدوله و صدهزار تومان به صارم‌الدوله وزیر مالیهٔ وقت و مقداری هم بین مدیران جراید موافق تقسیم کردند.[۲]

---

۱ ـ زندگانی سیاسی احمد شاه ، ص ۹۹

۲ ـ مرحوم دهخداد درحاشیهٔ نسخه‌ای ازکتاب زندگانی احمدشاه که‌در کتابخانهٔ شخصی خودشان بوده است بخط خود نوشته‌اند :

«این ارباب جراید ،

۱ ـ زین‌العابدین رهنما (شیخ‌العراقین زاده)

۲ ـ سید محمد تدین

۳ ـ ملك‌الشعراء بهار

٤ ـ سید ضیاءالدین

۵ ـ یك نفرتاجرسیاسی که‌بعداً وکیل‌دماوند شد و فعلا نامش رافراموش کرده‌ام (گویا کسرائی)

۶ ـ علی دشتی مدیرشفق، بودند ، از پول مزبور به شش نفر فوق داده نشد ، بآنها درآنوقت‌که روسیهٔ انقلابی دربلوکوس بود و ایران‌هم صدور مال‌التجاره را بدانجا قدغن کرده بود بایشان اجازهٔ صدورمقداری کثیرخوار بار و کفش داده شد وآنها آن اجازه نامه‌ها را دربازارطهران به‌تجارفروختند وهرکدام چند هزارتومان بدست آوردندکه تدین خانهٔ شهری وتجریش را از آن پول خرید وملك الشعراء خانهٔ شهری خرید.»

امضاء (علی‌اکبر دهخدا)

بقیه حاشیه در صفحه بعد

مشیرالدوله سپس بفکر افتاد که چگونه ۳۹ نفر نمایندگان انتخاب شدهٔ زمان وثوق‌الدوله را با قرارداد مخالف کند یعنی با لشکریزید به جنگ معاویه برود! بدین جهت بتاریخ ششم اسد ۱۲۹۹ بیانیه‌ای راجع

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

نگارنده بسیار متأسفم که این یادداشت را در کتابخانه لغت‌نامهٔ دهخدا در باب کسانی می‌بینم که به حق به‌آنان اعتقاد دارم : دشتی را ازجهت فتنه وسایه می‌پرستم و وقتی سناتورانتصابی شد درباب او گفته‌ام :

دشتی به سنا شد که سنا فتنه کند چون سایه وفتنه بی صدا فتنه کند
شه‌خواست‌چنین‌وبنده‌تکلیفش‌چیست آن روز که سایهٔ خدا فتنه کند

به رهنما عقیده دارم و از طریق پیامبر او با خدا رازونیاز کرده ام ، سیدضیاء را ازطریق دیوان عارف می‌شناسم و عقیده‌ام اینست که وجود ایده آل آزادیخواهان سال ۱۲۹۹ شمسی‌ایران بوده‌است ، جوان وانقلابی وپرشور. بهار را مراد خود می‌دانم ردرشعرو نثروحتی سیاست ودرخدمات علمی ودانشگاهی و مبارزات سیاسی اورا مثل اعلی می‌شناسم . درمحاکمهٔ تدین هم شرکت کردم و صراحت اورا درروز آخرمحکمه شنیدم که گفت : «من‌در مجلس تغییر سلطنت رئیس بوده‌ام ، اگرقرار سوء استفاده بود آنجا آسان‌تربود تااینکه در وزارت خوار بار به‌عنوان فروش چند خروار جو تحت محاکمه قرارگیرم ! » اما به دهخدا که تادم‌مرگ حقیقتی در دل داشته‌م معتقدم ، بنابراین‌نمی‌دانم این‌قول‌را چگونه باورکنم وازکدامین طرف دفاع کنم ،

میان مسجد ومیخانه راهیست غریبم.عاشقم، آنره کدام‌است؟

شاید باید بگذاریم‌خودشان که بهم‌رسیدند(البته‌بعدازصدسال)حسابهایشان‌را تصفیه کنند !

مطلب مهمی که باید عرض شود اینست که پولهای کلان راهمانطور که در

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

بتجدید انتخابات صادر ودر آن تأکید کرد که انتخابات را ادامه خواهد داد، منتهی در آن این جمله راکه صورت تهدید به وکلای انتخاب شده داشت گنجانید:

«درحوزه هایی که تا امروز وکیل معین کرده اند مراجعه ای به آراء اهالی که حق انتخاب کردن دارند خواهد شد، هرگاه اهالی حوزه های مذکوره انتخابات گذشته را تقویت نمودند مجلس شورای ملی با همان وکلاء منتخبهٔ حالیه و عدهٔ دیگری که از امروز به بعد انتخاب میشوند افتتاح خواهد گردید، ولی درنتیجهٔ آراء عموم

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

متن اشاره‌شد دیگران گرفتند که بعدها از حلقومشان بیرون کشیده شد. آقای تقی‌زاده میگفتند که درموقع وزارت مالیهٔ ایشان درسلطنت پهلوی، صارم‌الدوله به اقساط پولها را باز گرداند ودیگران به طرق دیگر.

در تلگراف مستر نرمان وزیر مختار انگلیس به لردکرزن، این عبارت دیده میشود:

«شماره ۷۵٤ مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۲۰

بانك شاهنشاهی ایران جزئیات معامله را بشرح ذیل به من داده است، مبلغ پرداختی‌چهارصد هزار تومان بوده، معادل یکصد و سی و یك هزار و صد و چهل و هفت لیره، نه دویست و پنجاه هزار لیره که به من‌گفته شده بود، در تاریخ ۱۱ اوت ۱۹۱۹ مبلغ ده هزار تومان و در ۱۳ اوت مبلغ ۹۰ هزار تومان نقداً اسکناس به صارم‌الدوله بتوسط رئیس وقت بانك تسلیم‌گردیده، و در ۱۹ سپتامبر ۱۹۱۹ مبلغ دویست هزارتومان به حساب وثوق‌الدوله ریخته شده، و اعلامیهٔ آن برای مشارالیه فرستاده شده. برای این پرداختها رسیدی دربانك موجود نیست» (نرمان) .(سالنامه دنیا، ۲۲، ص ٤۳۰) .

چنانچه معلوم گردد که مردم از انتخابات گذشته رضایت ندارند حکم خواهد شد که نسبت به وکلاء انتخاب شده تجدید انتخاب بعمل آید.»

(حسن مشیرالدوله رئیس‌الوزراء)

این بیانیهٔ کنایه دار موجب شد که وکلای منتخب اعلامیه ای صادر نموده مخالفت خود را باقرار داد اظهار داشتند.

مرحوم عبدالله مستوفی درباب خدمات مشیرالدوله در این کابینه گوید:

«مشیرالدوله از پانزده سال پیش تا این وقت همواره یکی از ارکان سیاست دولت بوده و در اکثر کابینه‌های دورهٔ مشروطه شرکت کرده و یکی دوبارهم رئیس‌الوزراء شده وطرف اعتماد عامه بود و رجال کشورهمگی بدانش و تجربهٔ او معتقد بودند و نظریات سیاسی اورا تصدیق داشتند.

مشیرالدوله درهیچیك از کابینه‌هایی که تشکیل کرده است بقدر این کابینهٔ کم‌دوام‌خود کار نکرده‌است... مشیرالدوله توانست‌بانگلیسی‌ها حالی کند که اجرای قرار داد بدون تصویب مجلس شورای ملی عملی مخالف قانون داخلی و مراسم بین‌المللی است... آزادی مطبوعات وموقوف شدن جاسوسی نیزبیشتر به وجاهت‌کابینه افزود. مشیرالدوله دراحضار تبعید شدگان قرار دادهم اقدام کرد و آقایان محتشم‌السلطنه و مستشار الدوله و ممتاز الدوله و حاج معین التجار بوشهری بتهران مراجعت کردند.[۱]

۱ - زندگانی من، ج۳ص۱۷۰ و۱۷۳

۱۱

نهضت‌ها
و
مشیرالدوله

«تاریخ،هرغوغایی‌را که برپامیشود، اگرموفقیت‌حاصل کند نهضت‌نام میگذارد و اگر شکست یابد، غائله.»

قرارداد ۱۹۱۹ ایران را منقلب کرد، درآذربایجان و جنوب و شمال‌همه‌جا سروصدا راه‌افتاد. درگیلان و مازندران میرزاکوچك‌خان زعیم جنگلیان‌بقول مرحوم بهار درپسیخان پسخو کرده بود، خیابانی درخیابان‌های تبریز دم ازاستقلال آذربایجان میزد، چاه‌کوتاهی و تنگستانی‌ها عرصه را بردولتیان و ژاندارم‌ها وانگلسیها تنگ کرده‌بودند و تعهد دولت ایران دربرابر قرارداد و ضمناً مخالفت باطنی شاه همهٔ اینها مشکلاتی بودکه حوصله و تدبیروشخصیت قابل اعتنای مخالف‌و موافق‌مشیرالدوله، میتوانست‌گره آنرا بگشاید.

مرحوم هدایت درخاطرات خودمینویسد:

«این‌کابینه دوشغل شاغل دارد: یکی متجاسرین رشت‌که قوای قزاق متوجه آن‌حدود است، یکی‌کار قیام تبریز. جنگل رسماً بادولت

می‌جنگد ومسأله ازمخالفت باقرارداد تجاوزکرده [۱] انگشت بلشویکی هم درکار آمده است و ازبادکوبه آتش فتنه رابادمیزنند ، استراسلسکی با قوای‌قزاق مأمورجلوگیری شد. شیخ محمد خیابانی اسرارمگوئی‌در دل دارد ، بصراحت پول میخواهدو بکنایت منع تعیین حکومت‌برای آذربایجان ».

«مشیرالدوله از همان روز های اولیهٔ زمامداری بـا قیامـی های آذربایجان وارد مبادلهٔ تلگراف‌گشته و موقوف‌الاجرا ماندن قرارداد و آزادی مطبوعات را متذکرشده افتتاح مجلس را وعـده داد و آنها را دعوت کرد که کسری و کلای خودرا زودترتعیین کرده بمرکزبفرستند.. مشیرالدوله منتظر بود که قیامیها ازاین ازاین‌اقدامات دولت قدرشناسی کرده مساعدت نمایند ، ولی آقایان دست از حرفهای سربـالای سابق برنداشته به‌ترکی‌گفتن خودادامه‌دادند». [۲]

خیابانی که بود؟

شیخ‌محمد پسرحاجی‌عبدالحمید تاجرخامنه‌ای (متولد۱۲۹۷) که در ۱۳۲۷ق بوکالت مجلس هم رسیده بود برضد حکومت وقت (وثـوق-

---

۱ - کوچك خان درتلگرافی علت طغیان خود را گوید :

.... کابینهٔ وثوق الدوله میگوید محض استفادهٔ شخصی باید مملکت را در بازارلندن به ثمن بخس بفروشیم ...

(ایران درجنگ‌بزرگ‌ص ۳۸۸)

۲ - زندگانی من ، ج ۳ ، ص ۱۷۵

الدوله) که معاهده با انگلیس بسته‌سیاست را درمماشات دیده بود اعلان عصیان نموده وقیام یك ناحیهٔ مهم ایران یعنی آذربایجان را پدید آورد. طرفداران خیابانی نام آذربایجان را «آزادی‌ستان» نهاده وقونسول آلمان را محاصره کرده و بقتل آوردند و مجاهد ترتیب دادند و درصدد قطع علاقه با دولت مرکزی برآمدند . زمام شهرشش‌ماه دردست آنها بود. البته ابتدای این قیام که صورت مخالفت با قرارداد داشت مورد توجه عامه بود و نهضتی بشمارمیرفت ولی پس‌ازآنکه صحبت ازمجزا شدن آذربایجان پیش آمد ، قضیه‌ای بود که طبعاً میبایست بنفع ایران‌فیصله پذیرد . برای این منظور ، حاج مخبرالسلطنهٔ هدایت که وزیر دارایی کابینهٔ مشیرالدوله بود بحکومت آذربایجان منصوب شد .

مرحوم هدایت مینویسد :

«سلیمان میرزا و سیّدکَمَره‌ای درطهران سنگ قیام بسینه میزنند، یك بیست هزارتومان و یك پانزده هزارتومان برای خیابانی فرستاده شد ، لیکن کماف کی دهد این باده‌ها بمستی ما .. همه روزه گفتگو از حکومت تبریزاست .. با سابقه ای که من بمردم تبریز و آنجا بمن داشتند میدانستم که ازبرای رفتن‌به تبریزاشکالی ندارد . درفرستادن پول قدری تأمل شد ، خیابانی به وثوق‌السلطنه تلگراف‌کرد که اگرفلانی تنها بیاید چه مضایقه ، من داوطلب شدم ، سه‌شنبه ۷ ذیحجه تحریرشد، پنجشنبه۹ حرکت کردم» .[۱]

سپس جریان واقعه را چنین مینویسد :

۱ ــ گزارش ایران ، ج ۴ ص ۲۵۹

۲۸ ذیحجه به عالی قاپوی تبریز رفتم . شرحی نوشتم بخیابانی که حاضرم با شما کار کنم ، بهاءالسلطان که مکتوب مرا برده بود برگشت و گفت خیابانی درمنزل نبود ، منزل اورا هم چاپیده‌اند . راپرت قضیه را تلگرافی به طهران دادم ، مشیرالدوله باورنمی کرده است ،حق داشته ، چه آوازدهل ازدور اهمیتی دارد .

ازکار های بد خیابانی محاصرهٔ قنسول آلمان بود که در همان محاصره قنسول کشته شد .

روزدیگر بچه‌ای به پست‌قزاق اطلاع میدهدکه خیابانی درفلان خانه در زیر زمین‌است... مبادلهٔ‌تیر تفنگ‌می کنند، خیابانی کشته‌میشود، یك تیر بپایش خورده بود ، یك تیر بسرش ،که شاید خودش زده بود . حامیان‌قیام‌درمجلس، حمله به مشیرالدوله آوردند ، معزی الیه ازقنسول فرانسه کیفیات را پرسیده بود ، وی رفتارمرا تصدیق کرده ، درمجلس دفاع کرد .[۱]

مرحوم کسروی درباب قضایای آذربایجان‌می‌نویسد[۲] :

«پس ازوثوق الدوله ، مشیر الدوله «سروزیر» گردید ، خیابانی باوخوش گمان بود وازاو جزنیکی در بارهٔ خود امید نمی‌داشت . راستی هم مشیرالدوله با آن ترسناکی و بآن پروائی‌که به نیکنامی خود می داشت ، جز نیك‌رفتاری‌با خیابانی نمی‌خوانست وبی‌گمان به‌رنجش آزادیخواهان‌آذربایجان خرسندی نمی داد ، لیکن درخواستهای خیابانی در خور پذیرفتن نمی‌بود ، چنانکه

۱ - گزارش‌ایران.

۲ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان ص ۸۹۶

گفته ایم خیابانی این می‌خواست که آذربایجان در دست او باشد که «جداسرانه» فرمان راند وسپس که نیرومند گردید بسرتهران رفته آنجا را هم «اصلاح» کند. این می‌بود آرزوی خیابانی. ولی چون نمی‌توانست آنرا بزبان آورد بتهران می‌گفت: «باید آزادیستان را برسمیت بشناسید»، دولت آگهی می‌داد که برای آذربایجان والی فرستاده خواهد شد، خیابانی پاسخ می‌داد «به والی نیازی نیست، شما پول برای ما بفرستید!» پیداست که این درخواستها درخور پذیرفتن نمی‌بود. اینها چیزهایی می‌بود که خیابانی بایستی بازور و نیرو بدست آورد وگرنه چشم پوشد.

ما از گفتگوهائی که میانهٔ خیابانی و کابینهٔ مشیرالدوله رفته آگاه نگردیده‌ایم. این اندازه می‌دانیم:

خیابانی پا فشرد که قیام همچنان برپا ودست او در آذربایجان گشاده باشد، از آن سومشیرالدوله در کار خود درمانده چاره نمی‌دانست. سرانجام چنین نهاده شد که مخبرالسلطنه را که در آن کابینه ازوزیران می‌بود بنام والی گری به آذربایجان فرستند.... خیابانی باین‌نیز خرسندی نمی‌داد، این بود که ازمخبرالسلطنه به پیشواز وپذیرائی نپرداخت... خیابانی می‌خواست دست او را ببندد و بهیچ کارش آزاد نگذارد،... سستی کارخیابانی بیش ازهمه ازرهگذر بی‌ارجی پیرامونیانش می‌بود... در ۲۸ ذیحجه، مخبرالسلطنه به قزاقخانه رفت...، روز بعد دسته‌های قزاق ازقزاقخانه درآمده روبشهر آوردند.

پیروان خیابانی اندك ایستادگی نشان‌دادند و باندك‌جنگی برخاستند ....، خیابانی شب را بخانهٔ خود رفته بی‌باك و آسوده خوابیده بود . . . . بامدادان هنگامی برخاست که قزاقان بشهر در آمده بودند و چون بیم گرفتاری می‌رفت‌بخانهٔ یکی‌ازهمسایگان رفته درآنجانهان گردید .. قزاقان به نهانگاه او پی برده چند تن به سرش رفته و او را با چند تیرکشته جنازه‌اش را بروی نردبانی انداخته بیرون آوردند ، در این باره سخن دو گونه است :

مخبرالسلطنه می‌گفت قزاقان چون نزدیك شده‌اند خیابانی خودش راکشته . . . . دیگران می‌گفتندخیابانی درزیرزمینی‌می‌بوده وتفنگی بدست‌می‌داشته، قزاقان‌آن‌را دیده ازبیرون شلیك کرده‌خیابانی‌راازپاانداخته‌اندوهمانا این‌راست‌تراست..بدینسان شادروان‌خیابانی کشته گردید. می‌باید او راکشتهٔ آن نمایشهای روی کارانهٔ مردم وآن کف زدنها و «زنده باد» گفتن های دروغی دانست. یك پستی فراموش نشدنی‌که در داستان خیابانی ازاین دسته مردم نمایان گردید آن بودکه چنانکه درپای گفته‌های خیابانی‌کف زده بودند ، در گرداگرد جنازهٔ او نیز کف زدند و دژرفتاری بسیار ازخودشان نشان دادند .»

قتل خیابانی در بین احرار و آزادیخواهان نمایش خوبی

نداشت واغلب‌بدون توجه به‌کُنه مطلب از آن اظهار نفرت‌میکردند.

دکترشفق مینویسد:

مهدیقلی‌خان مخبرالسلطنه حاکم آذربایجان شد و غفلةً شیخ‌را بدست قزاقان روس دستگیر کرده و روز ۲۹ ذی‌حجهٔ ۱۳۳۹ اورا در خانهٔ همسایه‌گلوله باران کردند وجسدش بدست اوباش افتاد.[1]

عارف گوید:

کسم بشهر نبیند، شدم بیابان گرد
ز غصهٔ کلنل و ز غم خیابانی.

مرحوم هدایت مینویسد:

اقلیت مجلس حامی قیام بودند، مشیرالدوله درمحظور واقع‌شد ومن در دادن‌گزارش واقعه بتهران غفلت‌کرده بودم، وثوق‌الدوله و مشیرالدوله هردو اسمشان حسن است. ملك‌الشعراء بهار در ترجیع‌بندی گوید:

کشت آن حسن از بهر وطن گر دوسه‌کاشی
کشت این حسن احرار وطن را چو مواشی

نظر به بی‌خبری از کیفیات حادثه ونظر بشکرانه ازسهم نازشصت قرارداد ۱۹۱۹ م، طغیان قلم آقای ملك مغتفراست.[2]

اما، چنانکه‌گفتیم، رفع این‌مشکل ازاقدامات مهم مشیرالدولهٔ پیرنیاست واو بتدبیروتنهائی همان‌کاری را کردکه بیست وپنج سال بعد

۱ــ دیوان عارف ص ۲۲۲

۲ ــ خاطرات وخطرات ص ۴۱۰

قوای ایران به پشتیبانی سازمان ملل متحد ودولتهای امریکا و انگلستان بانجام آن توفیق یافتند.

مرحوم مشیرالدوله طی نطقی که در جلسهٔ ۱٤ سنبلهٔ ۱۳۰۰ ش (سوم محرم ۱۳٤۰) قمری نمود نظرخود را که درحقیقت مبیّن روح ایران خواهی او و توجه بتمامیت استقلال ایران است، چنین بیان کرد:

«... در جریدهٔ طوفان شرحی راجع به مرحوم خیابانی مندرج بود که قسمتی از آن راجع به کابینهٔ بنده است ولازم میدانم بعضی توضیحات را برای اطلاع آقایان عرض کنم ... تلگرافاتی که مکرر در مکرر با حضور تمام اعضاء کابینه ودر مدت یکماه بامرحوم خیابانی واعضاء هیئت قیام‌کننده بعمل آمده .. معلوم میدارد صریحاً به ما میگفتند که ما والی نمیپذیریم ، ازمرکز میخواهیم که بکارآذربایجان دخالت نکنند ، ولی هرقدر پول‌میخواهیم‌بدهند. بدیهی‌است که آقایان نمایندگان تصدیق مینمایند که رژیم مشروطیت - یعنی همان رژیمی که مرحوم خیابانی بقول هـوا خواهانش اجرای آنرا ازکابینهٔ ما میخواست ـ همان رژیم آیا بیک‌هیئت‌دولتی‌اجازه‌میدهد که‌اصل‌عدم مرکزیت وتجزیهٔ ایران را قبول کند؛ ما گفتیم آذربایجان جزء لایتجزای‌ایران است ، مخصوصاً میدانم والی ما که وارد شد باندازه‌ای حوصله وبردباری کرد که هیچکس‌منتظر نبود... دولت جد وجهد میکرد

که مسئله به‌مسالمت بگذرد ... زیرا آنها همه‌تبعهٔ داخله وایرانی‌بودند.والی هم نهایت جد وجهد را بخرج داد که بمسالمت بگذرد ولی موفق نشد.. آذربایجانی‌که همیشه خود را دست راست وقوی هیکل ایران دیده ، آذربایجانی که عادت‌کرده همیشه جوی‌های‌خون‌برای حفظ حدود وثغورایران برای حفظ قومیت وملیت ایران ، جاری کند ، بااین حرفهای مشعشع گول نمیخورد.

تاریخ سه هزارسالهٔ ایران، آذربایجان‌را باایران چنان ممزوج کرده است که بهیچ وجه قابل تجزیه وانفکاك نیست.

شخص عاقل ومآل اندیش میداند که فقط سعادتمندی آذربایجان درپرتواتحاد و جزء ایران بودن است. آذربایجانی‌ها گول این حرفهارا نمیخورند ومیدانندکه اگر آذربایجان از ایران مجزا شود قائم بالذات نخواهد بود. دیر یا زود جزء این‌یاآن خواهد شد؛ من وکابینهٔوزرای من درمجلس شورای‌ملی درپیشگاه کلام‌الله مجید قسم یادکرده بودیم که اصول مشروطیت را حفظ کنیم. قسم برای‌این نبودکه ملوك‌الطوایفی درین مملکت تأسیس‌کنیم ، پس ما بوظیفهٔ خودمان رفتار نموده ایم ، حالا هرچه میخواهند بگویند.»

این سخنان را مشیرالدوله بعد ازکسی گفت که در یکی از

سخنرانیهایش آذربایجان را عضوفلج و «شقاقلوس‌ایران» خوانده بـود.[۱]

بدین وجه، قضیهٔ آذربایجان فیصله یافت، هر چند مشیرالدوله براساس روحیهٔ خود نمی‌خواست کاربقتل خیابانی بکشد وبهمین علت درمقدمات امر،همه‌گونه آمادگی خودرا برای مذاکرات دوجانبه اعلام داشته بود، ولی دنبالهٔ قضایابجائی رسیدکه‌باتهدید والی (مخبرالسلطنه) کارباقتل خیابانی پایان یافت.

☆☆☆

اما چاکوتاهی‌ها، از۱۳۳۳ ق یعنی از زمان جنگ وپیشرفتهای آلمان دست بطغیان زده بودند، جنبهٔ ملی بـودن این طغیـان از قیام خیابانی بیشتربود، اینهاکه دهاتی وروستائی پاك بودند، فقط بـرای راندن انگلیسها قیام کرده‌بودند ولی صحبت ازتجزیه نبود، مشیرالدوله

۱- دراینجا انسان به‌یادگفته مرحوم حاجی میرزا آقاسی می‌افتدکه باوجود آخرخر خود یك یك حرف حسابی درباب آذربایجـان زده بود:

گویند روزی محمدشاه ازمرشد خود حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم ضمن صحبت پرسید که اگر اهالی فارس بشاه بخروشند چه توان‌کرد؟ حاجی میرزا آقاسی جواب داد قشون آذربایجان برای سرکوبی کافیست. باز پرسید: اگراهـالی خراسان علیه شاه قیام کنند چه باید نمود؟ بازجواب‌داد: قشون‌آذربایجان. هرنقطه ازایرانراکه شاه تصوریاغی‌گری نمود حاجی میرزا آقاسی گفت بقشون آذربایجان آرام توانیم نمود. عاقبت محمد شاه گفت اگرآذربـایجان بخلاف ایستد چه باید کرد؟ جواب داد: آذربـایجانی بـاوفا و شاه پرست است وهرگز برخلاف نخواهدایستاد. محمد شاه اصرارکرد برفرض اگرچنین‌شد چه بایدکرد؟ حاجی میرزا آقاسی‌جواب داد: درآنصورت همه باید چشم از تاج وتخت بربندیم و برویم به هما نجائی‌که ازآنجا بیرون آمده‌ایم! (ازحبل‌المتین)

متوجه‌این‌موقعیت آنهابود وحتی هنگامی که شیخ حسینخان چاکوتاهی درجنگ باپلیس‌جنوب (S.P.R) [۱] درکابینهٔ مشیرالدوله مقتول شد (شوال ۱۳۳۸) : تلگراف تسلیتی از طرف رئیس الوزراء بخانوادهٔ مشارالیه مخابره گردید . [۲]

☆☆☆

داستان جنگل

میرزا کوچك خان طلبه ای پرشورو پرحرارت بود که با میرزا علی خان دیوسالار به طرف مازندران‌رفت. او دراواخرسال۱۹۱۷ کمیته‌ای بنام «اتحاد اسلام» درحوالی تالش تشکیل داد . مردم پرشورگیلان و مازندران اورا یاری کردند . بعد ازبسته شدن قرار داد ۱۹۱۹ ، میرزا کوچك ویارانش‌برای‌مقاومت دربرابرنفوذبیگانه‌ایستادگی‌بسیار کردند وحزبی بنام حزب جنگل تشکیل دادند و روزنامه‌ای نیز تحت همین عنوان منتشر کردند .

« جنگلیها مصمم بودند مادام‌که به‌هدفشان نرسیده و موفق به اخراج نیروی بیگانه نشده‌اند به‌آرایش سروصورت نپردازند وبنابراین طول مدت اقامت درجنگل آنها را بشکل مخلوقات ماقبل تاریخ و هیاکلی جسیم ورعب‌آور درآورده بود» . [۳]

گیله مرد

این افراد درجنگلهای مازندران جنگ های پارتیزانی را شروع کردند وچنان شدکه‌دولت ایران بکلی قدرت ونفوذ خود را در شمال از ازدست داد .

برای اینکه ازنحوهٔ فکرافراد این حزب آگاه شویم ، یکی از

۱– South Persia Rifles
۲ – حسین مکی ، کودتای ۱۲۹۹ ج ۱ ، ص ۲۲
۳ – ابراهیم فخرائی، سردار جنگل ، ص ۴۴

اشعاری را که در روزنامه جنگل به زبان محلی چاپ شده باترجمهٔآن نقل‌می‌کنیم ، شعری دلکش وبسیارطبیعی است :

آی گیله‌مردان ویریزید بلبل بی نیشته دارسر
وقت رعیتی با موجغلان بشویدی کار سر (۱)
بجا کجا بخوردیمی مناصفه مرابحه
غرامتا ندایمی مایه باموُمی بار سر (۲)
باغه رمش نداریمی پایه چموش نداریمی
خانه‌ی سر خرابا بوقاکون وهم تالار سر (۳)
کاشتن و پیش کاول زدن مرز بجارا واکودن
قوت کرگدن خایه خوك پائی بجار سر (۴)
نشاست کودن چه مشکله ویجین دوباره سخت تر
قربان بشم بیکاریه قهوه خانه بازار سر (۵)
آمه بجار چور ببو ارباب غرامت فاگیره
قرضیه د اوسه کونه عر ساعته پاکار سر (۶)

اشعار مزبور استقبالی از گفته های اشرف الدین حسینی مدیر روزنامه نسیم شمال است که درواقعه مشروطیت تحت عنوان « شاه بمشروطه رضا میشود ونمیشود » اشعارگیلکی وفارسی را باهم مخلوط وبنحو جالبی سرائیده است و اما معنی اشعار :

(۱) ای زارعین گیلانی ازخواب برخیزیدکه بلبل بالای درخت نشسته وزمان فعالیت فرارسیده وبچه‌ها سر کارشان‌رفته‌اند .

(۲) تمامی برنج وابریشم‌راکه بطورمناصفه ومرابحه بماواگذار شده بود لاعلاج خوردیم ومال‌الاجاره هارا هم نپرداخته ایم و اکنون



سر کلیشه و قسمتی از یك شماره روزنامه جنگل

مایه‌گذاری سربارقروض شده .

(۳) نه‌باغمان محصوراست ونه کفش بپا داریم - سقف خانه‌مان خراب‌شده، تالارودامنه هم فروریخته است .

(٤) شخم زدن باگاو وصاف‌کردن مزرعه و بازکردن مرزهـای کشت وجلو گیری ازحملهٔ خوکها قوت‌گردن‌لازم دارد .

(۵) نشاندن نهال برنج در مزرعه کار مشکلی است‌ودر آوردن علفهای هرزهٔ اطراف آن برای بار دوم از آن مشکلتر ، جانم بفدای بیکاری و نشستن در قهوه خـانهٔ بـازار کـه هیچ زحمت و مشقتی ندارد .

(٦) مزرعه‌مان‌ناکاشت مانده درحالتی که ارباب از ما مال‌الاجاره می‌طلبد وهرساعت برای وصول مطالبات بسراغ پاکار ده میفرستد .

مشروطه تا بکار بامـو آمه ارباب بر اربامو
آمه نمك درار با موخاك بآجود برادسر (۱)

آزادی در میان بامو کنار بشو مستاجری
کسی نتانه زورکودن بگور بشو سردارسر (۲)

اوی بلابچ ایچی گـویم تومی‌گبا کسی نگو
لابالش کروچ بکن امشب داریم فرار سر (۳)

امشب خروس خوانا ویریز تاریکیه شبا بیشیم
بیدار نو بوسته کد خدا ایسائیمی کنار سر (۴)

فله جبد بزن بنه تـخم جـوا بریم و شیم
رخت بقچه صفرا فادن حصیرانم تی‌بارسر (۵)

هر چـه بگفتم سر بسر مرا بـامو آخر بسر
شاعـرك قنبرك گـوشه نشین زار سر (۶)

(۱) اززمانی که مملکت مشروطـه شده است ارباب خـود را برادرمان میخواند و نمك عنوان تازه‌ای بخود گرفته‌است. ای خاك برسر یك چنین برادری صوری.

(۲) مستأجر شدن بر افتاده و آزادی بمیان آمده است، کسی نمیتواند بدیگری‌زور بگوید، سرسردارها بگوررفته است.

(۳) ای زن یك چیز بتومیگویم مبادا بکس دیگر بگوئی. بالش خواب را بشکل کروج در آرزیرا وقت فرارمان فرا رسیده است.

(٤) در تاریکی شب هنگامیکه خروس ها بانگ بر می‌آورند وهنوز کد خدا بیدار نشده خواهیم رفت و تااوملتفت شودمابه «کنارسر» رسیده‌ایم.

(۵) پوسته‌های برنج را درمحفظه‌های پوشالی آویزان کن،لیکن شلتوك را باخودخواهیم برد، بقچه لباس‌را به «صفر» بده وحصیرهارا روی باربگذار.

(۶) همه اینهائی که گفته شد بسرم آمده‌است، بسر شاعرگوشه‌نشینی که نام وی قنبراست.

✿✿✿

در نخستین برخورد دولتیان و جنگلیها، دکتر حشمت کـه از یاران وفادار کوچك بود از کوچك جدا شد وتسلیم شد، امادولتیان در ۱۱ شعبان ۱۳۳۷ اورا بدار زدند.

یکی دوهفته بعد ازاعدام دکترحشمت شایع شدکه وثوق‌الدوله تمایلی باعدام نداشته، حتی دستورتلگرافی دایربرخود داری‌ازین‌عمل

به رشت مخابره کرده ، لیکن فرماندار رشت سردار معظم خراسانی (عبدالحسین تیمورتاش) مفاد تلگراف را پس از پایان کار افشا نموده است .[۱]

کوچك به عقب نشینی در جنگل پرداخت . غذای روزانهٔ جنگلی‌ها منحصرشده بود به مقداری برنج برشته و مغزگردو و سایه‌خشك وچیزدندان‌گیردیگری بچنگشان نمی‌آمد ، بعلاوه خط سیرشان مجهول و ارتباط منظم آنان مقطوع شده بود .... درتیرماه ۱۲۹۸ ش ازطرف سردارمعظم درتمام حوزه‌های شفت و فومنات وگسکروتولات حکومت نظامی اعلام شده بود ، در اعلامیهٔ حکومت قید شده بود : « هرخانه‌ای که درآن جنگلی‌ها منزل کنند ، سوزانیده میشود وصاحبش تنبیه خواهدشد ، افرادی که برای جنگلی‌ها آذوقه تهیه‌کنند ویاکمکی به‌آنها بنمایند فوراً اعدام ودارائی‌شان‌ضبط می‌شود .»[۲]

توضیح واقعات جنگل مفصل‌است، همینقدر بایدگفته‌شودکه در همین روزها ازجانب روسیه سپاهیانی بشمال ایران تجاوزکردند وشهر رشت سقوط‌کرد وجنگلیها نیزباآنان همراه شدند وحکومت جمهوری اعلام‌کردند ، واعضاء حزب عدالت باکونیزبه‌گیلان آمدند وحتی سید جعفر جوادزاده، روزنامهٔ « کمونیست » را براه انداخت .[۳]

میرزاکوچك خان که متوجه شدکارازدست او خارج و بدست

---

۱ ـ سردارجنگل ص ۱۵۷

۲ ـ سردارجنگل ص ۱۸۵

۳ ـ این سید جعفر، همان پیشه وری‌مشهور است که بعدها واقعهٔ آذربجان‌را پیش آورد .



سردار معظم خراسانی (تیمور تاش)

انقلابیون سرخ افتاده است ازرشت خارج شد وبه فومن رفت (شوال ۱۳۳۸ مطابق باتیرماه ۱۲۹۹) .

درهمین وقت ازطرف مشیرالدوله نخست وزیر برای حل قضیهٔ شمال مذاکراتی شروع شد .

ملاقات سردارفاخرحکمت با میرزا درخانهٔ امجد السلطنه این حدس را تقویت مینمود که نامبرده حامل پیامی ازجانب مشیرالدوله مبنی به جداشدن میرزا ازانقلابیون است.۱

بهرحال، میرزاازانقلابیون جدا شد واحسان‌الله‌خان وخالوقربان نیزازدستهٔ اوانشعاب کردند ، قوای روس نیزبعدازاین جریانات کم کم شهررشت‌را تخلیه کرد، استارسلسکی فرمانده قزاق که ازافسران تزاری مأمور خدمت در قشون ایران بود به‌جنگ قشون سرخ روسیه درایران رفت وآنان را عقب نشاند ودر۲۷ مرداد ۱۲۹۹ شهررشت اشغال شد . استارسلسکی بعدازاین پیروزی به‌اخذ یك‌قبضه شمشیر مرصع ازطرف احمد شاه نایل شد و درجهٔ امیرتومانی یافت ، اماچندی بعد دوباره از انقلابیون شکست خورده عقب نشست .

ازطرف‌کابینهٔ مشیرالدوله دوهیئت نمایندگی بجنگل فرستاده شد که بطورمستقیم با زمامداران جنگل تماس بگیرند و نکات مورد نظر دولت را اعلام‌کنند : هیئت اول بریاست حاجی نصیرالسلطنه همراه سعدالله‌خان درویش ازطهران برشت اعزام شده بودندکه کاری از پیش نبردند و خود نصیرالسلطنه ازطرف سرخ‌ها باز داشت‌گردید و بعداً

۱ — سردارجنگل ص ۲۳۰ و۲۶۸

به‌وساطت سیدجعفر صومعه سرائی (محسنی) آزادشد. هیئت دوم آقایان سید عبدالرحیم خلخالی و سید جلیل اردبیلی و سید مهدی افجـه‌ای بودند .

استعفای مشیر الدوله

قـزاق خانـه در دست روسها بود ، شکست قـزاق ها گفتـه میشد نتیجـهٔ سستی و خیانت افسران روس بوده است ، انگلیس ها بدولت مشیرالدولـه پیشنهاد کردنـد استار وسلسکی روسی را از فـرمانـدهی قزاقخانه بر کنارسازد ، مشیرالدوله این پیشنهاد را نپذیـرفت و تصمیم بمقاومت ومخالفت کرد . دیپلماسی بریتانیا درصدد مخالفت باکابینه بر آمد و به شاه فشار آورد که مشیرالدوله را مجبور باستعفا سازد .[1] گفتـه میشد که اعزام مشاور الممالك با آن عجله بمسکو و اصرار دولت در ایجاد روابط حسنه‌با دولت«ساویت» اسباب نگرانی انگلیس شده‌بود[2]. مشیرالدوله در«تلهٔ روباه‌گیری» حسن روابط باشمال افتاده بود !

توضیح مطلب اینست که بعد از آنکه وثوق‌الدوله با عقد قرارداد ۱۹۱۹ دربست ایران را به‌بیع قطع فروخت ، مشیرالدولـه بفکر ترمیم روابط همسایهٔ عصبانی شمالی افتاد وصلاح دانست که روابط دوستانهٔ خود را با دولت روسیه ساویتی (شوروی) برقرار نموده باب‌مراوده‌را مفتوح نماید ، براین منظور از طرف مشیرالدوله بدواً به میرزا اسحق خان مفخم الدوله پیشنهاد شد که بمسکو رفته با کمیسرخارجهٔ شوروی

---

۱ کودتای ۱۲۹۰ ج ۱ ، ص ۳۱

۲ ــ تاریخ احزاب سیاسی ، ص ۶۴

مذاکراتی بنماید و زمینهٔ قرارداد مودتی را فراهم سازد ولـی مشارالیه قبول نکرد. سپس ازطرف مشیرالدوله تلگرافاً بمشاورالممالك انصاری که دراسلامبول بود پیشنهاد شد که بمسکو برود ، او به قفقاز رفته و پس‌ازدریافت دستورات مشیرالدوله‌بمسکوعزیمت نمود.[۱]

این‌حسن‌روابط دولت همسایهٔ‌جنوبی‌را نگران ساخت و کوشش کرد که پای دولت مشیرالدوله را در«پوست گردو»بگذارد !

گفته میشد شاه دویاسه دفعه بمشیرالدوله تکلیف کرده استعفادهد و مشیرالدوله اخذ تصمیم قطعی را موکول بنظر هیئت وزیـران ساخته است . درمجلس مبعوثان انگلیس اعتراض شد که بچه مناسبت بدولت ایران ازطرف بانك شاهنشاهـی مساعده داده میشود ؟ ایـن بزرگترین ضربه بود ، دولت مشیرالدوله را میخواستند نقره داغ کنند. این‌قضایا هفت ماه قبل ازوقوع کودتای ۱۲۹۹ اتفاق افتاد .

آقای مکی ازقول سید جلیل اردبیلی (کـه ازوکلای دوره های اولیهٔ مجلس وآزادیخواه وعضوهیئتی بود که ازطرف‌مشرالدوله برای حل قضایای میرزا کوچك خان برشت رفته بود) میگوید :

یکهفته قبل ازسقوط‌کابینه ، اردبیلی ازطرف مشیرالدوله احضار گردید ، مشیرالدوله او و یکنفر دیگرازاعضاء را بمنزل خود میخواند و آنهارا قسم میدهد که تا او زنده است مطلبی راکه افشا خواهد کرد بکسی نگویند . آنگاه بستهٔ‌کاغذی بایشان نشان داده میگوید :

پست میان بوشهر و شیراز که متعلق‌بانگلیسها بوده است سرقت

۱ ــ زندگانی سیاسی احمد شاه قاجار ، ص ۲۲۵

شده و کاغذها را دزدان ریخته‌اند، ژاندارم‌ها کاغذهایی را که بین راه ریخته شده بود بطهران فرستاده‌اند. درضمن این کاغذ نامهٔ مفصلی از نایب‌السلطنهٔ هندوستان‌خطاب به سفارت بریتانیاست و حاوی نقشهٔ کلی راجع بایران است که یك حکومت قوی روی کار بیاورند و قشون منظمی ایجادکنند و راه آهنی ازشمال بجنوب کشیده شود. مشیرالدوله پس ازآنکه نامه را خواند کلیهٔ کاغذها را در بخاری افکنده سوزاند.[۱]

چو خواهد بود روزبرف و باران
پدید آید نشان از بامدادان

بوی کودتا به مشام میرسد

شایدمشیرالدوله هم‌ازتدارکات مقدماتی کودتا بوئی‌برده وحساب عاقبت‌کاررا کرده‌وبموجب عادت و رویهٔ خود ـ که هروقت افکار داخلی و خارجی را مخالف مصلحت ایران میدید خودرا برکنار میگرفت ـ این بار هم به بهانهٔ خستگی و احتیاج باستراحت جاخالی کرده‌باشد.[۲]

لردکرزن وزیرخارجهٔ انگلیس درنطقی که درهمین سال (۱۷ـ نوامبر ۱۹۲۰، عقرب ۱۲۹۹ ش) در مجلس اشراف انگلستان کرد در باب مشیرالدوله گوید:

«وثوق‌الدوله‌که مؤسس قرارداد بود ازکارافتاد، کابینهٔ جدیددر تحت ریاست شخصی که مشهور بـه مشیرالدوله ـ ومعرف آن چیزی است‌که من نمیتوانم فرض‌کنم آن یك چیزمنفی یـا مخالف محسوب میشود، وشاید بالاتر، معرف‌ونمایندهٔ دستهٔ ملیون بتوان نامید ـ بروی‌کار آمده و سیاست او تقریباً تا درجـه ای بـا سیاست سلف خود مخالفت

۱ ـ کودتای ۱۲۹۹، ص ۳۰
۲ ـ زندگانی من، ج۳ص ۱۹۲

دارد ، کابینهٔ مشیرالدوله ترجیح داد که اجرائیات مقدماتی معاهده‌ای‌را که اکنون برای شماشرح دادم‌تا تصویب مجلس به‌عهدهٔ‌تعویق اندازد.»

مستوفی درین باب‌گوید :

«کابینهٔ مشیرالدوله‌درسوم‌ماه‌عقرب ۱۲۹۹ش (۱۴ صفر ۱۳۳۹ق) استعفا کرد. خودمشیرالدوله میگفت‌از کار خسته شده و احتیاج‌باستراحت دارد . مردم سبب این استعفا را عقب نشینی بی‌دلیل «آترياد» رشت تا «آقا بابا» ـ که دست خارجی در آن بخوبی پیدا بود ـ حدس میزدند و ضمناً قطع سیصدوپنجاه هزار تومان ماهیانهٔ مساعدهٔ معمولی راکه انگلیسها اززمان‌کابینهٔ وثوق‌الدوله بایران میدادند دراین استعفا بی‌دخل نمیدانستند .

گفته شده است ، پس از آنکه مشیرالدوله از قبول تقاضای انگلیسها مبنی برعزل استاروسلسکی استنکاف ورزید ، شاه به صورت علنی و بطرزی که درمحافل سیاسی منعکس گردد به مشیرالدوله‌تکلیف استعفا کرد ، مشیرالدوله اخذ تصمیم را موکول به نظروزیران ساخت و موضوع را درهیئت دولت مطرح کرد ، مستوفی الممالك ومؤتمن‌الملك دو وزیرمشاور کابینه‌جداً مخالف استعفا بودند ..

مشیرالدوله ازاستعفا امتناع نمود ..

انگلیس‌ها پولی را که به‌عنوان‌کمك خرج می‌پرداختند دیگر نپرداختند و قطع این رشته‌کابینه را مجبوربه استعفا کرد[1] .

مشیرالدوله ازنظرلردکرزن دوگناه نبخشیدنی مرتکب شده بود: یکی متوقف ساختن اجرای قرارداد و تدارك الغای آن بطور غیرمستقم

۱- کودتای۱۲۹۹ ص ۳۵و۳۷

درمجلس شورای ملی آیندهٔ ایران، ودیگری فرستادن سفیر برای ایجاد روابط ایران و شوروی. «بعد ازرفتن مشیرالدوله، نصفه روزی اسم فرمانفرما دردهن‌ها میگشت. اگرمشیرالدوله زنده بود سبب این کنارهٔ گیری بی‌موقع را میپرسیدم، که خودرا برای‌چه روز کشورمیخواستی ذخیره کنی؟ جنابعالی رفتید که‌کی جای شمارابگیرد؟ مستوفی‌الممالك که باوجود شهامت ذاتی پرحرف و کم‌کارومهمل بود؟ یا فر..آپاردی پاچه ورمالیده که اگر برای خواندن فاتحه سر گور پدرش میرفت تا چند تا سقط پاره به جیب نمیزد برنمیگشت؟ یا سپهسالار خلعتبری عصبانی که بهیچ صراطی مستقیم نبود؟ یا بالاخره سپهدار اعظم گیلك بیچارهٔ بی‌سواد بی‌حواس که حتی املای لقب خود را هم نمیتوانست در خاطر بسپارد و درنوشتجات اداری اعظم را «اعزم» میکرد».[۲]

هدایت گوید:

«مشکلات، مشیرالدوله را خسته کرده کناره میجوید و سپهدار رشتی روی‌کار میآید. احمد شاه از اول مربّی خوبی‌پیدا نکرد، ناصر-الملك باوگفته بود تا میتوانی بفکر تأمین آتیه باش، این مردم باررابه منزل نمیرسانند.»[۳] غافل ازآنکه:

هرکه شاه آن‌کندکه اوگوید
حیف باشدکه جز نکو گوید

۱ ــ کودتای ۱۲۹۹، ص ۳۵ و ۳۷

۲ ــ زندگانی من ج۳ ص ۱۸۵ ــ ۱۹۵ ــ ۲۳۱

۳ ــ گزارش ایران، ج ۴، ص ۲۶۹

درنامه‌ای که میرزا کوچك‌خان به یکی‌ازدوستانش نوشته اشاره می‌کند که :

«من ، گرچه درگوشهٔ جنگل منزوی‌ام ، لیکن ازاوضاع جهان بی‌اطلاع نیستم و یك‌نمونه‌اش راکه درکشور ما روی داده است برای استحضارتان می‌نویسم :

انگلیس‌ها پیشنهاداتی به‌دولت‌ایران داده وجنگ با بالشویکهارا به‌عهده گرفته‌اند. پیشنهادات مزبور ازین قراراند :

۱ - امضاء و اجرای‌قرارداد معروف .

۲- تشکیل‌پارلمان‌از وکلائی که دردورهٔ زمامداری وثوق‌الدوله انتخاب شده بودند .

۳ - تسلیم قزاق‌خانه به انگلیس و اخراج صاحب منصبان‌روس کابینه مشیرالدوله این پیشنهادات را نپذیرفت و استعفا داد ، شاه قبول نموده سپهدار گیلانـی را مأمور تشکیل‌کابینه و اجـراء پیشنهادات مزبوره نمود ...»[۱]

جالب اینست که بقول‌دولت آبادی، سیدضیاءالدین که‌حامی‌قرار-داد بود بادوستانش کمیته‌ای تشکیل داد و این‌کمیته زمینه را فراهم‌کرد که سپهدار اعظم رئیس الوزراء شود «میرزا کریم خان و محمود خان جم وسید محمد تدیـن و مسعود خان سرهنگ (کیهان) و دکترمؤدب-الـدولـه نفیسی و میرزا موسی خان رئیس خالصجات و منوچهر خان

۱ - سردارجنگل ص ۲۸۳

طبیب ژاندارمری اعضاء این کمیته بودند »[۱]

بهرحال درزمان همین کابینهٔ سپهدار بود که مقدمات انعقاد قرار-داد ۱۹۲۱ میان ایران درشوروی فراهم آمد و قرارداد به امضاء رسید. (۱۸ جدی ۱۲۹۹).

برای اینکه دورنمای روشنتری ازوقایع این روزگارداشته باشیم بد نیست نظری باسناد وزارت خارجهٔ انگلستان نیز بیندازیم . نُرمن سفیرانگلیس درتهران دراین روزها دچارگرفتاری عجیبی بوده است . گزارش‌های پی درپی اوبه وزارت خارجهٔ انگلستان ضدونقیض است . اودر۳ژوئیهٔ ۱۹۲۰ (شوال ۱۳۳۸)گزارش میدهد که « مشیرالدوله قصد ندارد که حتماً هیئتی بمسکو بفرستد ، ولی مردم ایران معتقدند که اگر هیئتی به روسیه برود دولت شوروی‌موافقت خواهدکرد که قوای خود را ازایران بیرون بکشد » ، در۲۳ ژوئیه ناچارشد تلگراف کندکه « مشاورالممالك انصاری سفیر کبیرایران درقسطنطنیه به عنوان فرستادهٔ مخصوص ایران به مسکو اعزام خواهد شد»، امـا دولت انگلستان ، خود غیرازسفیرش راههای دیگری هم داشت که خبرهای دقیقتررا باو میرساندند ، جاهائی که خود سفیرهم از آن اطلاع نداشت! درتلگراف ۳۰ ژوئیه، لردکرزن وزیرامورخارجه انگلیس به‌نرمان نوشت : خیلی فوری ، ازیك منبع موثق! اطلاع یافتم که رئیس‌الوزراء ایران بعضی ازملیون را دعوت‌کرده است که به ایران باز گردند ، یکـی از آنها تقی زاده است که بنظروزیرمختار آلمان درتهران ـ حضوراو(تقی‌زاده) درپای تخت بسیارلازم ومطلوب است .

---

۱ ــ حیات یحیی ج ۴ ص ۱۵۱

ظاهراً علت دعوت این است که دولت ایران درنظردارد قبل از تشکیل پارلمان ، تجدید انتخابات نماید و ظاهراً چنین تشخیص داده است که فعلا صلاح نیست تقی زاده علناً بنفع ملیون فعالیت کند.

بهمین عیت من معتقدم که نباید برای مراجعت سلیمان میرزا و نظام‌السلطنه تسهیلاتی‌فراهم شود . حضوراینگونه اشخاص‌درتهران در موقعیت حساس کنونی ممکن است عـواقب وخیمی در پی داشته باشد » .[۱]

ببینید جناب کرزن‌چطوربراوضاع‌ایران مسلط بوده واشخاص‌را زیرورومیکرده ، واقعاً راست‌گفته‌اند«بمیرد کاسبی که مشتری خودش‌را نشناسد !» .

بیچاره نرمان پی درپی تلگراف میکرد که «مشیرالدوله قول داده است که اجازه ندهد همکارانش کوچکترین عدم وفاداری نسبت بـه بریتانیای کبیرازخود ابرازدارند»[۲] اما جناب لـرد کرزن در جوابش می نوشت : « برخلاف آنچه وعده داده بودیـد رئیس‌الوزراء ایران روش خودرا اکنون بکلی عوض کرده و برخلاف تعهدات قبلی خـود رفتارمی‌نماید» [۳]. نرمان هنوزهم به مشیرالدوله اعتقاد داشت وتلگراف میزد که «من‌معتقدم که هیچ دولت دیگری نمی‌تواند تااین حد اطمینان مردم ایران‌را بخود جلب کند ». [۴]

---

۱ ــ سالنامه دنیا ، ۲۴ ص ۹۳

۲ ــ تلگراف ۳ ژوئیه

۳ ــ ازتلگراف ۲۱ ژوئیه

۴ ــ سالنامهٔ دنیا ، ۲۴ ، ص ۹۹

امالرد کرزن که دیگر از تلگرافات ضدو نقیض نرمان عاصی شده بود در ۲۰ سپتامبر باعصبانیت جواب داد : من وقت ندارم تاریخچهٔ گذشته را درطی تلگرام برای شما شرح دهم ولی یادآورمی‌شوم که در تلگرام شماره ۳۸۷ بشما دستوردادم از وثوق‌الدوله پشتیبانی بکنید ، در همان روز ۹ فقره تلگرام ازشما دریافت شد که در آن راجع به بحران کابینه گزارش داده بودید ، ضمناً معلوم شد که جناب اشرف استعفا کرده‌وشما باانتخاب مشیرالدوله موافقت نموده‌اید » .

بهرحال مشکلات کار ، خصوصاً عدم رضایت تایمز نشینان ، مشیرالدوله را مجبور باستعفا کرد . نرمان در تلگراف ۲۶ اکتبر ۱۹۲۰ (صفر ۱۳۳۹) مینویسد : . . . شاه گفت که تحت این شرایط ، دولت فعلی استعفاخواهد کرد ، وازمن خواست دربارهٔ انتخاب رئیس‌الوزراء جدید اورا راهنمائی کنم . من سپهداررا پیشنهاد کردم واو بااین پیشنهاد موافقت کرد .

باید اضافه کنم که قبلا تحقیق کرده‌ام وبمن اطمینان داده شده‌بود که سپهدار آماده است سیاست پیشنهادی مرا به موقع اجرا بگذارد ».. وروزبعد ۲۷ اکتبر تلگراف زد : « شاه امروزصبح بمن گفت که پس از ملاقات دیروز ، رئیس‌الوزاء را احضار کرده و تصمیم بر کنار کردن افسرفرماندهٔ لشکرقزاق (استراسلسکی) را به او ابلاغ کـرده است ، رئیس‌الوزراء (مشیرالدوله) با این تصمیم مخالفت کـرده واستعفای خود را تقدیم داشته است. اعلیحضرت تصمیم دارد استعفارا بپذیرد و تشکیل کابینهٔ جدیدرا بسپهدار اعظم واگذار کند » ودر تلگراف ۲۸ اکتبر

اعلام داشت که «سپهدار دیروز نزد من آمد و شرایط تشکیل کابینه را برایم شرح داد.

کابینهٔ جدید با یك میلیون و پانصد هزار تومان کسر بودجه مواجه خواهد بود که یك میلیون تومان آنرا بدهی شرکت نفت که به بانك شاهی انگلیس سپرده شده است تأمین خواهد کرد. سپهدار میگوید لازم است که قسمت اعظم حقوق عقب ماندهٔ افراد ژاندارمری و نیمی ازحقوق عقب ماندهٔ کارمندان دولت ودربار پرداخت شود. پس از تأمین این مخارج، مبلغ نیم میلیون تومان برای تأمین هزینه‌های جاری دولت تاپایان نوامبر باید دراختیار او گذاشته شود.»

درهمان روزهای اول کابینهٔ سپهدار بود که گفتگوی سوء استفادهٔ وثوق‌الدوله برملاشد وسپهدار طی تلگرافی وثوق‌الدوله‌را متهم به‌دریافت دویست و پنجاه هزار لیره ازانگلستان نمود، ولی کرزن اطلاع داد که «این مبلغ بلافاصله پس ازامضاء قرارداد ایران و انگلیس بنابه اصرار صارم‌الدوله و پرنس فیروز (نصرةالدوله) که هر کدام از آنها صدهزار تومان دریافت کردند، وبقیهٔ بوسیلهٔ صارم‌الدوله دراختیار جناب اشرف گذارده‌شده، ولی او به این پول دست نزده است.. درهر حال وثوق میخواهدسپهدار اطلاع داشته باشد که مبلغ دویست و پنجاه هزار لیره‌باو پرداخت نشده‌است»[1]

سپهداررا درتاریخ این روزگار آدمی بی‌عُرضه قلمداد کرده‌اند و نرمان نیزدریکی ازتلگرافات خود اشاره می کند که «آقای سردار معظم

۱ — ازتلگراف لردکرزن به نرمان، سالنامهٔ دنیا، ۲۴، ص۱۰۱

(تیمورتاش) به رئیس الوزراء پرخاش کرده و به‌او گفته :

«جُبن‌وبی عرضگی تو بالاخره این کشور را به ورشکستگی و زوال خواهدکشاند» .[۱]

بنده باید درین جا عرض کنم که این جبن و بی عرضگی سپهدار درحکم چاه میرزا آقاسی بودکه اگربرای میرزا آبی نداشت برای سردارمعظم آنروز وتیمورتاش آینده خالی ازنانی نبود!

بهرحال، آنطورکه‌معلوم است ، آشفتگی اوضاع ، و عدم تسلط و سرگیجهٔ نرمان ، کرزن را سخت عصبانی‌کرد و ناچار باو تگراف زدکه « ابتدا شما گزارش می‌دهیدکه افسران روسی لشکرقزاق ازکار برکنارشده‌اند و بعد به ما اطلاع میدهندکه افسران مذکور هنوز در استخدام‌دولت ایران می‌باشند ... و بالاخره ناگهان به‌ماپیشنهادمی‌کنید که یك سپاه ۱۵ هزار نفری به فرماندهی افسران انگلیسی به هزینه دولت انگلستان تشکیل شود... تاکنون۲کابینه ساقط‌شده وکابینهٔ سوم‌را می‌خواهند ترمیم‌کنند .... چنین وضعی نمی‌تواند اطمینان مرا جلب کند ...ایران‌اکنون جریمهٔ بی‌عرضگی و بی‌ارادگی زمامداران‌خودرا می‌پردازد» [۲].

ظاهر آنست که احمد شاه نیزدرین گیرودار سرگیجه‌گرفته بود ، بطوریکه نرمان به وزیر خارجهٔ انگلستان تلگراف میکند «... اکنون شاه به من اطلاع میدهدکه اعصابش خرد شده و وضع مزاجی اش رو به‌وخامت می‌رود، ....اطباء توصیه می کنندکه اعلیحضرت، استراحت

۱ ـ تلگراف ۷ دسامبر

۲ ـ از تلگراف ۹ دسامبر ۱۹۲۰

کامل بکند ... شاید رفتن شاه چندان بی‌فایده هم نباشد ولی مشروط براینکه شخص مناسب دیگری برای جانشینی ایشان پیدا شود ...»[۱] و لردکرزن درجواب او نوشت :

«من با شما موافقم که درایران هرشخص دیگری که برای سلطنت تعیین شود محتملا از شاه فعلی بهترخواهد بود».[۲] وکاربه آنجا رسید که نرمان تلگراف زد «... ظرف چند روز اخیر رئیس‌الوزراء دوبار استعفای خود را به شاه تقدیم داشته و شاه آنرا ردّکرده است ، ولی اکنون رئیس الوزراء قهر کرده و به خانهٔ ییلاقی خود رفته‌است.»

اکنون باید منتظر آن مشخص مقتدر بود .

---

۱ ــ از تلگراف ۳ ژانویه ۱۹۲۱

۲ ــ ازتلگراف ۶ ژانویه ۱۹۲۱

۱۲

کودتا
و
مشیرالدوله

گر پنج نوبت به در قصر می‌زنند
نوبت به دیگری بگذاری و بگذری

درماه جدی ۱۲۹۹ خورشیدی، اعیان ورجال وشاهزادگان جلساتی تشکیل دادندکه اولین جلسه درمنزل صمصام‌السلطنه وجلسهٔ دوم در منزل‌عین‌الدوله وجلسهٔ سوم درمنزل‌مشیرالدوله تشکیل شد. دربن‌جلسات درباب آشفتگی و.وخامت اوضاع گفتگوها کردند. پس از ختم جلسهٔ سوم، کابینهٔ سپهدار در۲۴ جدی = دی ۱۲۹۹ ش استعفا داد.

صدارت را به مستوفی‌الممالك پیشنهاد کردند ونپذیرفت.

روز۲۹جدی ۱۲۹۹ش، احمد شاه، مشیرالدوله را بدربار احضار کرد وتشکیل کابینه را باوتکلیف کرد ولی اوباززیربارنرفت.

مجدداً تکلیف‌کابینه به سپهداراعظم شد و بالاخره در ۲۸ دلو ۱۲۹۹ کابینهٔ خود را معرفی کرد.[۱]

---

۱ ـ زندگی احمد شاه‌قاجار، ص۲۴۳

بگو به عقل منه پا بر آستانهٔ عشق
که‌عشق‌درصف دیوانگان سپهدار است

این کابینه بیش‌ازچند روزدوام‌نگرفت، روزاول‌حوت۱۲۹۹ش، ج۲ ۱۳۳۹ ق ازینگی امـام به هیئت دولت خبررسید که عده‌ای از قزاق‌ها بسرکردگی رضاخان سرتیپ با چهارارابه توپ و مقداری‌تجهیزات از قزوین‌حرکت‌کرده روز ۲۹ دلو به‌ینگی امام واردشده ورروزاول حوت بطرف مـرکز حرکت کردند . دستور امیر نظام وزیر جنگ و حتی تلفن شاه نتوانست آنهارا بازگشت دهد ، صبح روز ۳ حوت این عده درنزدیك «شهرنو» بیرون دروازه قزوین تهران اردوزدند .

سربـازان ، نیمه شب سوم حـوت بشهر وارد شده باتبانی با رؤسای ژاندارم، درمیدان مشق موضع‌گرفتند وحوالی‌سحرصدای‌شلیك توپ بلند شد .

جریان وقوع کودتا خلاصهً چنین بوده است :

. . . ـ درشب سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ درقهوه‌خانهٔ شاه آباد در دو فرسخی فرودگاه مهرآباد پنج نفردرکلبهٔ محقری‌که نیمه روشن بود نقشهٔ فتح طهران‌را ریختند ، این پنج نفرعبارت بودند ازرضاخان میرپنج ـ سید ضیاءالدین طباطبائی ـ کلنل کاظم خـان سیاح ـ ماژر مسعود خان کیهان ـ احمد آقاخان (امیراحمدی) . فرماندهٔ کل قشون قزاق بعهده میرپنج‌رضاخان‌بود وبطرف‌طهران حرکت کرد در حالیکه پای تخت وشاه ورجال مملکت ازوقایعی که در شرف تکوین بوده است کاملا بی‌خبربوده‌اند ، شب و روز قبل ازکودتا،سران‌کودتا در



فتح‌الله اکبر ، سپهدار اعظم

قهوه خانه شاه‌آباد که ازقزوین بآنجا رسیده بودند ، اجتماع میکنند و نقشهٔ فتح طهران را میریزند ومقرر میشود که رضاخان در کهریزك مستقر شود وکلنل کاظم خان بعنوان حکومت نظامی شهربانی را متصرف گردد وعده‌ای نیز سفارت‌خانه‌ها را اشغال نمایند ، امیراحمدی نیزکه رئیس دسته سواربوده برای تصرف طهران درصف مقدم حرکت‌نماید وضمناً حکم میشودکه هیچ مسافری حق ندارد ازطرف قزوین به‌طهران برود ولی خروج ازطهران بجانب قزوین مانعی نخواهد داشت .

از وقایع جالب این‌که ۲٤ ساعت قبل از حمله بـه طهران سه اتومبیل ازقزوین‌بطرف طهران درحرکت‌بوده وقزاقها درصددبرمی‌آیند درحدود فرودگاه فعلی‌مهرآباد ـ جادهٔ پائین‌ـفرمان ایست بدهند ولی راننده‌که انگلیسی‌بوده توجه‌به ایست نکرده وبسرعت راه خـودرا در پیش میگیرد، بالاخره درلحظه‌ای که‌قزاق‌ها آمادهٔ شلیك بودنداتومبیل‌ها متوقف میشوند ، یکی از مسافرین آنان امان‌الله میرزا جهانبانی بوده که ازفرنگستان بایران بازمیگشته است .

اتومبیل‌ها توقیف‌می‌شود وامان‌الله میرزا وعده‌ای دیگر زندانـی میگردند ، آقای طباطبائی یکی ازاتومبیل‌هارا بعنوان هدیه برای رضا‌خان بکهریزك ارسال میدارد ، ودومی را برای استفادهٔ خودش تصاحب میکند ، ولی اتومبیل سوم و شوفر انگلیسی را باگـرفتن قول شرف کـه نبایـد از مشاهدات خـود چیزی بگویـد بطرف تهران اعزام میدارنـد .

جالب توجه اینکه مسافرین زندانی نمیدانستند اوضاع از چـه

قراراست وچون امان‌الله میرزا کنار اطاق سید ضیاءالدین بوده و هـردو باهم دوست بوده‌اند وسید ضیاءالدین میل نداشته کـه شاهـزاده بداند توقیف کنندهٔ اودوست‌قدیمی خود اوست لذا خود طباطبائی هم چندین ساعت خودرا دراطاق خودش زندانی کرده حتی برای قضای حاجت هم نمیتوانست ازاطاق خارج شود ، مبادا کـه شاهزاده اورا بشناسد ، علاوه براین واقعه،وقایع‌دیگری نیزرخ داد که نزدیك بود نقشهٔ کودتارا پشت دروازهٔ طهران بهم بزند وقزاقهارا متفرق سازد :

یکی از آنهااین بود که مقارن‌سه‌بعدازظهرروزقبل‌از کودتاازطرف دولت تلگرافی بقوای قزاق مخابره شد که دولت بفرماندهٔ قوای قزاق امر کرده بود که بطهران نیاید ، چون قوای قزاق نمیدانست برای چه به‌طهران‌میرود ورؤیت این تلگراف توسط افسران یقیناً حقایق را آفتابی میکرد ونقشهٔ کودتارا برهم‌میزد، لذا سران کودتا متن تلگراف دولت‌را پنهان‌کرده واز نظر افسران آنرا مخفی کردند، بدین ترتیب خـطر اول سپری شد .[۱]

خطر دوم این بـود کـه عـروب آفتاب روز دوم حـوت کـه قـرار بود چند ساعت بعد حمله بطهران آغاز گردد ، سران کودتا از دورمشاهده کردند که چندین اتومبیل ازطهران بطرف‌مهرآباد(قرارگاه) پیش‌میآیند، وقتی که نزدیك‌شدند معلوم‌شد که درمرکزخبر آمدن قزاق

---

۱ ــ شباهت دارد برفتاری‌که کورش کوچك برای تسخیر پـای تخت باسپـاهیان یونانی‌کرد . این سپاهیان‌که ازآسیای صغیر راه افتاده بودند تا نزدیکیهای بابل نمی ــ دانستند بکجا میروند و فکر میکردند برای کمك شاه میروند و حال آنکه بـه جنگ او میرفتند !

بسوی طهران پخش شده . عدهٔ زیادی از امیر تومانها وافسران عالی رتبهٔ پای تخت باتفاق مرحوم ادیب‌السلطنه نمایندهٔ رئیس‌الوزراء ، ومعین‌الملک نمایندهٔ دربارو کلنل «هایک» نماینده وزیر مختار سفارت انگلیس و نماینده ژنرال «ارن‌ساید» برای مذاکره بافرماندهٔ قشون واطلاع از نیات او به مهر آباد آمدند .

بنابدستورسران کودتانمایندگانِ دربارورئیس‌الوزراء وعده‌ای از امیر تومانهارابه کلبه‌ای درمهر آبادبردندوسپس‌سران کودتاجلسهٔ مشاورهٔ کوچکی تشکیل داده وچون آنهاپرسیده‌بودند فرماندهٔ قشون کیست؟ لذا رضاخان امیرپنجه بنام فرماندهٔ قزاق بداخل کلبه رفته وسمت خود را معرفی کرد .

درین کلبهٔ کاه‌گلی که در و دیوارش بادودهٔ چراغ‌نفتی آلوده بود در نوررنگ پریده، حساس‌ترین دقایق کودتا جلوگرشده ، وعجیب‌ترین صحنه‌های تاریخ پنجاه سال اخیرایران بوجود آمـد . رجـال بـزرگ پایتخت بنمایندگی از دربار و دولت درین کلبهٔ محقر اجتماع کـرده بـودند .

رضاخان فرماندهٔ قوا در جواب آنها که پرسیده بودند : علت حمله شما بپای‌تخت‌چیست؟ نطق مهیجی دراطراف پریشانی و بدبختی مملکت ودلسردی قوای قزاق ایراد کرده و بنمایندگان دولت و دربار گفت که مابرای مبارزه باهرج ومرج ونجات مملکت خود قیام کرده‌ایم ودراین قیام یاموفق میشویم ویاشربت شهادت‌مینوشیم .

مضمون نطق‌بقلم‌ابو القاسم خان کاکاوند که همراه‌بود تهیه‌شده بود.

بعداز این نطق عالی و مهیج که دردلسرد و مأیوس ساختن نمایندگان مرکز اثر فوق العاده داشت ، بلافاصله آقای طباطبائی وارد کلیهٔ نیمه تاریك میشود و ایشان هم خودرا بحضار معرفی کرده و نطق دیگری در بارهٔ اوضاع مملکت ایراد میکنند و در طی نطق ایشان نیز دستور شیپور حمله بطرف تهران نواخته میشود ودرحالیکه نمایندگان دربارهٔو رئیس الوزراء مشغول شنیدن نطق بوده اند قوای قزاق وارد درواز طهران میگردند وچند ساعت بعد نقشهٔ کودتا پیش میرود و پای تخت فتح میگردد .[۱]

بلافاصله بعدازسقوط طهران ، مردم این اعلامیه را بـه امضای «رضا فرماندهٔ کل قوا» بردر و دیوارشهرخواندند که در آن بیشترصحبت «بگیروببند» بود :

« حکم می کنم :

موادمصرحهٔ ذیل رامردم طهران نصب العین قرار داده وفرداً فرد تشریك مساعی نمایند ودرصورت تخلف ، شدیداً عقوبت خواهند شد .

۱ ـ تمام اهـالـی شهر طهران باید ساکت ومطیع اوامر نظامی باشند .

۲ ـ حکومت نظامی درشهر برقرار، و از ساعت ۸ بعد از ظهر غیر از افراد نظامی وپلیس انتظامات شهر کسی نباید درمعابرعبورنماید .

۳ ـ کسانیکه ازطرف قوای نظامی وپلیس مظنون بمخل آسایش و انتظامـات واقع شوند فوراً جلب ومجازات سخت خواهند شد.

٤ ـ تمام روزنامه جات و اوراق مطبوعه

۱ ـ تاریخ صد ساله ایران ، اعظام قدسی ج ۲ ص ۱۵

تا موقع تشکیل دولت بکلی موقوف و بر حسب حکم واجازه‌ای که بعداً داده خواهدشد باید منتشر شود .

۵ - اجتماع در منازل و نقاط مختلفه بکلی موقوف، در معابر هم اگر بیش از سه نفر گرد هم باشند با قوهٔ قهریه متفرق و جلب خواهند شد .

٦ - تادستور ثانوی تمام مغازه‌های شراب‌فروشی و عرق‌فروشی، تآترها و سینما فتگرافها و کلوپ‌های قمار باید بسته شود و هرمست دیده‌بشود بمحکمهٔ نظامی جلب خواهد شد .

۷ - تا زمان تشکیل دولت تمام ادارات دوائردولتی غیر از ادارهٔ ارزاق تعطیل خواهند بود .

پستخانه ، تلفون‌خانه ، تلگرافخانه هم‌مطیع این حکم خواهند بود .

۸ - کسانیکه در اطاعت از موادفوق خود- داری نمایند بمحکمهٔ نظامی جلب و بسخت ترین مجازات‌ها خواهندرسید .

۹ - کاظم خان بسمت کماندانی شهر انتخاب ومعین میشود ومأمور اجرای مواد فوق است

١٤ جمادالثانی - ۱۳۳۹

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت اقدس شهریاری

رضا

گزارش کودتا، در تلگراف نرمان به لرد کرزن چنین آمده‌است:

«۲۲ فوریه ۱۹۲۱، ساعت پنج و نیم بعد ازظهر واحدهای قزاق مقیم قزوین و همدان شامل دوهزار و پانصد الی سه هزار نفر باهشت توپ صحرائی و ۱۸ مسلسل تحت فرماندهی سرهنگ رضاخان ازقزوین بطرف تهران حرکت کرده و کمی بعد از نیمه شب ۲۱ فوریه وارد پایتخت شدند. هنگامی که افراد قزاق درخارج شهر اردو زده بودند نمایندگان شاه و دولت به اتفاق دونفر ازاعضاء سفارت انگلستان نزد فرمانده رفته و سعی کردند ازمقاصدش آگاهی یابند وشاید ازورود قزاق‌ها به‌پای تخت جلوگیری کنند، ولی دربن کارتوفیق حاصل نکردند.

رضاخان گفت: قزاق‌ها، بلشویك‌ها را خوب می‌شناسند و به مقاصد آنها آگاهی کامل دارند، وازاینکه می‌بینند پشت سرهم دولتهای نالایق سرکارمی‌آیند وهیچکس کوچکترین اقدامی برای دفاع کشور وپای‌تخت ازحملات بلشویکها بعمل‌نمی‌آورد، خسته ومنزجرشده‌اند و بیش ازاین نمی‌توانند آشفتگی اوضاع را تحمل کنند.

رضاخان گفت: شکی نیست که پس از خارج شدن نیروهای انگلستان ازایران، بلشویکها حملهٔ خودرا آغاز خواهندکرد، لذا بـه تهران آمده است تادولت نیرومندی تشکیل دهد و به‌آشفتگی اوضاع خاتمه بخشد. رضاخان گفت: افراد قزاق به شاه‌وفادارند ولی‌مصمم‌اند مشاورین موذی و نالایق راکه دورشاه‌راگرفته‌اند کناربزنند...

قزاقها اکنون درقصرمستقرشده وتمام مؤسسات دولتی‌را اشغال

کردند ، دولت دست از کار کشیده وسپهدار امروز درسفارت انگلستان بست نشست ..، انقلابیون احتمالا سید ضیاءالدین را به ریاست دولت انتخاب خواهندکرد ... انقلابیون میگویند قصد دارند نیروی نظامی مقتدری بدون کمك مالی خارجی تشکیل دهند ومیدانند از کجاپول تهیه کنند ، باین منظور عده‌ای‌ازمتمکنین شهررا بازداشت کرده‌اند. متأسفانه باید بگویم که فرمانفرما و پسرش نصرةالدوله جزء این دسته می‌باشند و ومی کوشم تاشاید بتوانم کمکی به‌آنها بکنم . . . . امروز صبح باشاه ملاقات کردم .. به شاه توصیه گردید تابا رهبران انقلاب رابطه برقرار سازد وپیشنهادها و تقاضاهای آنهارا بپذیرد، زیرا جزاین چاره‌ای‌ندارد. دربارهٔ تأمین‌جانی به‌اواطمینان‌دادم‌واگرچه ترس‌اورافراگرفته بود ،ولی صحبت ازفرارنکرد . » درتلگراف دیگرمیگوید « معاضدالسلطنه به حکومت گیلان منصوب شد ، قراراست بزودی به رشت عزیمت کندتا اگربلشویکها اجازه دهند امورگیلان را بعهده‌گیرد .»[۱]

بدین طریق معلوم شدکه سرگیجهٔ وزارت خارجهٔ انگلستان از تلگرافات‌ضدونقیض‌نرمان ،[۲] وپیشرفت بلشویك‌ها درشمال وتهدیدات

۱ - سالنامه دنیا ، ۲٤ ، ص ۱۱۰

۲ - لردکرزن دریکی‌ازتلگرافات خود به نرمان‌بطورمحرمانه وخصوصی میگوید : « مخابرهٔ تلگرامهای مفصل و متعدد از جانب شما ، در کابینهٔ انگلستان ، عکس‌العمل نامساعد ونامطلوبی ازخود باقی‌گذاشته است ، تغییراتی که هرروز دربارهٔ وضع تهران‌گذارش میدهید واخبار ضد ونقیضی‌که می‌فرستید باعث میشودکه دولت انگلستان نتواند دربارهٔ اوضاع ایران قضاوت صحیح کند ووضع خود را روشن سازد . علاوه براین وخامت اوضاع ومسائل بی‌شماری که

بقیه پاورقی درصفحه بعد

جنگل کاررا بآنجا کشاند که این گرهٔ گُردیوم [1] را باشمشیراسکندری باز کنند .

من سال گذشته وقتی در درهٔ پونل، جنگلهای پردرخت وپرپشت ووحشت‌آورشمال را ـ که روزی پناهگاه میرزاکوچك‌خان بود ـ دیدم خوب متوجه شدم که دربیشه‌های مازندران و گیلان ، کسی جز خـود آنها حریف مردم جنگل نیست ودر واقـع « سنگ سنگ را می‌شکند » ورضای مازندرانی علاج درد«کوچك خان»است .

---

۱ ـ وقتی اسکندرازفریگیه می‌گذشت به شهرگردیوم رسید ، در آنجا ارابه‌ای اززمان گردیوس باقی مانده وبندآن پربود ازگره‌هایی‌که ماهرانه یکی را روی دیگری زده بودند و سالها بود که پهلوانان با آن ور رفته بودند ولی امکان بازکردن آنرا نیافته بودند ، غیب‌گوئی گفته بود: کسی که این گره‌هارا بازکند ، آسیا ازآن اوخواهد بود، اسکندرچون عازم‌آسیا وفتح‌ایران بود،دستی باین‌گره زد،اماهرچند کوشید نتوانست‌آنرا بازکند یاسرونه رشته‌هارا بیابد ، بنابراین برای اینکه‌این‌ناکامی‌اوموجب فال بد وضعف روحیهٔ سربازان نشود شمشیرخودرا ازکمرکشید وگره را از میان برید ورشته‌ها بازشد ، سپس گفت : تفاوت نمیکند ، این همیك نوع گشودن گره‌است !

(پلوتارك ، بنقل ایران باستان ص ۱۲۸٤) .

بقیه ازصفحه قبل

درسراسرجهان نظردولت انگلستان را بخود معطوف ساخته به ما اجازه‌نمیدهد که وقت زیادی‌را صرف رسیدگی به‌اوضاع ایران نمائیم . اگرمطالب‌را خلاصه‌تر به ما اطلاع دهید وازتعداد تلگرامها بکاهید ، کارمارا سبکتروآسان‌تر خواهید کرد ، زیراگزارشهای شما ازلحاظ تعداد وطول متن ازگزارشهائی که از سایر مناطق بحرانی وحساس جهان بما رسیده بمراتب بیشتراست .

(سالنامه دنیا ، ۲۴ ،ص۶۹)

توقیف عام از روز چهارم حوت (اسفند)شروع به توقیف دوله‌ها و سلطنه‌ها و ملك ها شد که گویا حدود شصت هفتاد نفر بودند و از آنجمله: فرمانفرما- نصرةالدوله -عین‌الدوله - سعدالدوله - سهام‌الدوله - حشمت الدوله - قوام‌الدوله - حاج مجدالدوله - ممتازالدوله - حاج محتشم السلطنه - مشارالسلطنه - وثوق‌السلطنه - ممتازالملك - لسان‌الملك - یمین‌الملك- سردار رشید - سردارمعتضد - سرهنگ گیگر - امیرنظام -کلهر - میرزا یانس- سهراب‌زاده (محمد قلی واسعد) اسلامبولچی - محمد ولی‌خان سپهسالار - سالارلشکر - سید حسن مدرس - شیخ محمد حسین‌یزدی - شیخ محمد حسین استرآبادی- آقاضیاء - سید محمد تدین و ...[1]

دولت‌صورتی در دست داشت که طبق آن هر یك از محبوسین بایستی مبلغی بدهند تا از زندان خلاصی یابند . منجمله از فرمانفرما هشتصد هزارتومان مطالبه میشد وفرمانفرما درپاسخ گفته بود که فعلااین مقداردرخزانهٔ دولت نمیباشد تاچه رسد بمن !

بالاخره دولت برای ترسانیدن سایرین و یا مرعوب ساختن شاهزادگان واعیان یابلحاظ دیگر تصمیم میگیرد که عدهٔ معدودی از محبوسین را - که شاید عدهٔ آنها بیش‌از ۱٦ یا ۱۷ نفر نبوده - اعدام نماید .

چندنفرازدوستان فرمانفرماونصرت‌الدوله وسپهسالار نقل میکنند که یك روزصبح بهیئت وزراء رفته شاید برای خلاصی آنها اقدامی بعمل بیاورند ، دراین اثنا یکی ازاعضاء هیئت وزراء محرمانه میگوید

۱- کودتای ۱۲۹۹ ص ۱۲۸

که فردا صبح قبل از آفتاب عده‌ای از این زندانیان ـ منجمله فرمانفرما و نصرت‌الدوله، سپهسالار و غیره ـ از زندان راحت خواهند شد و دیگر جلسهٔ محاکمه را نخواهند دید (چون سید ضیاءالدین در نظر گرفته بود که برای این زندانیان محکمه‌ای تشکیل بدهد و تمام زندانیان را محاکمه نماید). سؤال میشود که بچه کیفیت؟ آن شخص در پاسخ اظهار میکند که رئیس‌الوزراء دستور داده فردا صبح قبل از آفتاب عده‌ای از آنهارا در باغشاه اعدام نمایند و باداره ژاندارمری هم دستور داده است که این امررا بموقع اجرا گذارند.

بدیهی است این خبر اسباب وحشت شنوندگان‌را فراهم مینماید و برای جلوگیری از این عمل خود سرانه، ناچار میشوند که بدون‌فوت وقت بقصر فرح آباد رفته چگونگی را بعرض سلطان احمد شاه برسانند.

سلطان احمد شاه نیز وقتی این‌خبررا شنید ناگهان رنگ‌چهره‌اش تغییر کرده بی‌اختیار میگوید: چه حق دارند درمملکت مشروطه مردم‌را بی‌گناه وبدون حکم محکمه‌ای اعدام نمایند؟ بعلاوه اگر این عده را اعدام نمایند این دسیسه ایست که بدین وسیله میخواهند بخانوادهٔ سلطنتی وشاهزادگان اهانت آورند. فوراً زنگ میزند ویکی از محارم خود را میخواهد و میگوید: تلفون کنید سردار سپه بدون فوت وقت اینجا حاضر شود.

پس از یکساعت سردارسپه حاضرمیشود ودر مقابل شاه بحالت خبردار ودست‌بالامی‌ایستد. سلطان احمد شاه جریان اعدام محبوسین را

ذکرمیکند ومیگوید فوراً ازاین اعمال قبیح جلوگیری نمائید ونگذارید که چنین اتفاقی‌رخ بدهد . سردارسپه درجواب عرض میکند: اطاعت میشود و عقب گـرد محکمی کرده از اطاق شاه خارج میشود .

چون این زندانیان درقصرقاجـار تحت نظر جان محمد خـان محبوس بودند،سردار سپه‌ازهمان قصرفرح‌آباد بقصرقاجار تلفون‌میکند، جان محمدخان را پای تلفون احضار وازجریان اوضاع زندانیان سؤال مینماید. جـان محمد خان در پاسخ اظهار میکند کـه هنوز آنهارا تحویل نگرفته اند ولی شاید تا یکی دوساعت دیگر تحویل بگیرند و بباغشاه ببرند .

سردار سپه دستور میدهـد که اگـر آمدند تحویل نـدهید تا بعداً بشمـا دستور بدهم و کاملا مراقبت نمائیدکه آسیبی متوجه آنان نشود .[۱]

---

۱ ـ کودتای ۱۲۹۹ ص ۱۷۰ ـ

معروف‌است‌که وقتی خبراعدام به‌خودزندانیان رسید ، شب آخر از فرط خستگی وناراحتی روزقبل، اغلب‌راحت خوابیدند .

ولی‌فرمانفرما آن‌شب را تاصبح بیدارماند درحالیکه دیگران خـوابیده بودند . فردا صبح‌که دیگران ازخواب بیدارشدند متوجه اهمیت موضوع شده و خواستند بافرمانفرماصحبت‌کنند ولی فرمانفرما صبح بخواب رفت وتامدتی‌بیدار نشد، پس ازبیداری به او گفتند علت چه بود که دیشب را تاصبح بیداروناراحت ماندی وامروزرا راحت خوابیدی وحال‌آنکه هرلحظه ممکن بود بیایند و مارا به پای داربیرند .

فرمانفرما گفته بود : دیشب‌که ناراحت بودم فکرمیکردم‌که ممکن است

بقیه درصفحهٔ بعد

ازدستگیرشدگان دیگر، قوام‌السلطنه حاکم خراسان وصارم‌الدوله حاکم‌لرستان را نام باید برد.

قوام‌السلطنه‌را کلنل تقی خان پسیان فرماندهٔ ژاندارمری خراسان توقیف‌کرده‌بود، او۱۲روزدرمشهد توقیف بود وسپس‌بتهران - عشرت‌آباد - انتقال داده شد.

جمعی ازاین عده زیرنظرنایب کریم آقا زندانی بودند. علاوه براین چندتن دیگر نیز بتدریج دستگیرشدند که ازآنجمله بودند: فرخی - دشتی - لسان‌السلطنه - مؤدب همایون - میرزا هاشم آشتیانی - دکترمشعوف - معین‌الرعایا ورهنما.

کابینهٔ سید ضیاءالدین ازاین اشخاص تشکیل می‌شد:

سید ضیاءالدین رئیس‌الوزراء

عدل‌الملك کفیل وزارت داخله

مدیرالملك وزیرامورمالیه

مسعودخان (کیهان) وزیرجنگ

منصورالسلطنه وزیرعدلیه

بقیه پاورقی ازصفحهٔ قبل

فردا صبح مارابپای دارببرند، اما چون آفتاب زد وچیزی نشد، راحت‌خوابیدم زیرا من‌میدانم که سیدضیاءالدین‌اگر امروزصبح مارا بدارزده بود هیچ اشکالی برایش نداشت، اما ازحالاکه خبربخش شده دیگرامکان ندارد اوبتواند چنین تصمیمی بگیرد، بنابراین باخیال راحت به خواب رفتم. چه درایران اگرکسی خواست‌کاری بکند باید بلافاصله عمل‌کند وگرنه اگریك‌شب‌ازآن‌گذشت‌دیگر ازاختیار او خارج‌خواهد شد.

معززالدوله وزیرخارجه

نیرالملك وزیرمعارف واوقاف وصنایع مستظرفه

موقرالدوله کفیل‌فوائد عامه وفلاحت وتجارت

مشیر معظم‌وزیرپست وتلگراف

مؤدب الدوله وزیرصحیه وخیریه

چگونه بدین پایه رسیدی؟

مرحـوم مستوفی در باب کیفیت روی کارآمدن سید ضیاء مینویسد :

درموقعی که سید ساقط‌شد و محبوسین ازحبس نجات یافتند برای‌استمالت آنهامردم‌دسته‌دسته‌بدیدارشان‌میرفتند، حاجی حسین‌آقای امین‌الضرب (مهدوی) یکی‌ازمحبوسین‌بود، من‌نظر بسابقهٔ دوستی . . . بدیداراورفتم ، مرحوم مهدوی ملایم وباادب و مردم دار و بنابرین مجلس اودرین شب ازمجلس اکثرآزاد شدگان پر جمعیت‌تـر بود . وارد حیاط که شدم مرحوم مشیرالدوله هم از راه رسید و بـا هم وارد مجلس شده من وایشان پهلوی هم اتفاق افتادیم . ، مشیرالدولـه گفت: من‌هیچ جا نرفته وحتی شاه را هم تاامروز(درفرح آباد) ملاقات نکرده‌بودم .گفتم واقعاًازشاه نپرسیدید چه شدکه‌ایشان دستخط ریاست وزرایی سید ضیاءالدین را امضاکردند ؟ گفت حاجتی بپرسش‌نداشت، خود ایشان [شاه] بدون‌سؤال‌گفتند :

ـ سید آمد اینجا دستش را بکمرش زد و با سماجت و تشرقوهٔ نظامی، دستخط ریاست وزرایی‌خودراگرفت ورفت ![1]

---

۱ ــ زندگانی من ، ج ۳ ، ص ۳۵۹

بند،گمان‌کنم رگ سیدی جناب سید (همان‌رگی که‌جدبزرگوارش‌راباً۷۲تن دربرابر سپاهی‌عظیم‌نگاهداشت) درچنین تهوری بیش ازهرچیزمؤثر بوده که گفته اند :

«السید بلاجنون کالمعیدی بلا عصا» .



اعضاء کابینهٔ سید ضیاءالدین طباطبائی

این کابینه، که کابینهٔ سیاه خوانندش ، تا خرداد ۱۳۰۰ یعنی حدود چهار ماه دوام داشت و عده‌ای از رجال من‌جمله قوام‌السلطنه را نیزدر خراسان توقیف کرده بود[۱]. مشیرالدوله با این کابینه و اصولا با سید

۱ ـ آقای فرخ خراسانی(شاعراستاد) روایت میکردکه بعدازسوم اسفند تامدت ده روز، خراسان، هیچ خبری ازتهران‌نداشت. تلگراف هرچه می‌زدند ، جوابی نمیرسید . قوام ، رجال شهرراگرد آورد وگفت : درتهران خبری است مابایددست یکی‌کنیم وخراسان را ازخطرحفظ نمائیم .

بعد ازده روزتلگرافی بامضای سید ضیاءالدین بنام قوام رسید به این عنوان : «خدمت جناب اجل‌اکرم آقای قوام السلطنه والی ایالت خراسان.»

درین تلگراف ، سید ضیاء خواسته بودکه اعلامیهٔ کودتارا در خراسان منتشرکنند . قوام جواب تلگراف را بجای اینکه بعنوان رئیس‌الوزراء مخابره کند ، چنین نوشت :

«جناب آقای سید ضیاءالدین مدیرجریدهٔ رعد.مادام‌که‌ازطرف‌اعلیحضرت همایونی فرمانی صادرنشود ، نمیتوانم درخراسان اعلامیه را منتشرکنم .»

چون تلگرافخانه در دست‌قوام بود ، روزبعد بتوسط تلگراف اختصاصی قونسلگری ، به کلنل محمدتقی‌خان پسیان ، رئیس ژاندارمری مشهد ، دستور داده شدکه قوام‌را دستگیرکنند . قوام ، فارغ ازاوضاع ، آنروزرا برای‌گردش وتفریح ازشهرخارج شده به باغهای اطراف رفته بود . هنگام بازگشت ، بدون خبر، درجلوی ژاندارمری‌اورا دستگیرکرده وتحت‌الحفظ به تهران فرستادند. کینهٔ قوام‌ازکلنل‌محمدتقی‌خان. ازین‌جاسرچشمه میگرفت که‌بالاخره‌منجر به قتل فجیع او شد .

ضیاءالدین روی خوش نداشت و گرچه جزء توقیف شدگان هم نبود ولی بادولت نیز نظر مساعد ابراز نمیکرد ، حتی درجشنی که در شب بیستم حمل ۱۳۰۰ ازطرف دربار تشکیل شد «میگویند ازمستوفی ومشیرالدوله ومؤتمن الملك که دعوت بعمل آمده بود حاضر نشده بودند » .[۱]

مرحوم دولت آبادی مینویسد :

« سید ضیاء الدین با سه نفر از رجال اولی مملکت هیچگونه ستیزگی نمیکند: مستوفی الممالك ، مشیرالدوله ومؤتمن الملك، چونکه وجههٔ ملی دارند ومناسبات آنها هم باانگلستان دوستانه است بی آنکه نوکر بوده باشند.» [۲]

در همین روزها صحبت مسافرت پادشاه به‌خارج نیزمنتشر شد، ولی لرد کرزن به‌نرمان نوشت که «ما میل نداریم شاه به انگلستان آید ، زیرا میدانیم که او به‌علت خودخواهی و ترس می‌خواهد ایران را ترك كند وگمان نمیکنیم دراینصورت مجدداً بخواهد به‌ایران بازگردد .»

در اردیبهشت ۱۳۰۰ ، مسعود کیهان وزیر جنگ سید ضیاء نیز استعفا داد و رضاخان رئیس دیویزیون قزاق بعنوان سردارسپه بوزارت جنگ منصوب شد .

روز چهارم جوزای ۱۳۰۰ (۱۷ رمضان ۱۳۳۹) ازطرف شاه (که به سید ضیاء تکلیف استعفا کرده بود واو نپذیرفته بود) این دستخط صادرشد :

---

۱ ــ کودتای ۱۲۹۹ ، ج ۱ ص ۱۷۴

۲ ــ حیات یحیی ، ج ۴ ص ۲۴۴

« نظر به مصالح مملکتی ، میرزا سید ضیاءالدین
را از ریاست وزراء منفصل فرمودیم و مشغول
تشکیل هیئت وزراء جدیدهستیم . . . شاه»[۱]

قهروزیرانه

درهمین حال ازطرف شاه ، ریاست وزرائی به مشیرالدوله تکلیف شد ولی ازطرف مشار الیه پاسخ منفی داده شد . باین معنی که جواب داده بود «هنوزمرکّب دستخط شاه خشك نشده که رجال ایران را نالایق معرفی کرده بود ».[۲]

۱ ــ عباس فرات شاعر در همان روزگاران در باب سقوط سید ضیاء گفته بود :

سیدی شد بر اسب بخت سوار
و اندرین عرصه چند روزی تاخت
چون سواری نکرده بود ، اورا
اسب در حین تاختن انداخت
خانه هارا را خراب و ویران کرد
گفت : باید عمارت نو ساخت
دید از عهده بر نمی آید
رفت و منزل بدیگری پرداخت

۲ ــ اشاره بدستخط شاه است که در ۴ حوت به ایالات بخشنامه شده بود بدین مضمون : «. . در نتیجهٔ غفلت کاری ولاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی‌تکلیفی عمومی وتزلزل امنیت و آسایش را درمملکت فراهم نمود . . . باقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاءالدین سراغ داشتیم ایشان را بمقام ریاست وزراء انتخاب فرمودیم . شهرجمادی‌الاخر ۱۳۳۹ ، شاه »



رضا خان میرپنج، سردارسپه

شهاب‌الدوله ملك‌آرا گوید : وقتی کابینهٔ سید ضیاءالدین سقوط کرد احمد شاه برای تعیین رئیس‌الوزراء جدید به مطالعه پرداخت . به مستوفی‌الممالك و مشیرالدوله تکلیف زمامداری شد ، لکن نپذیرفتند. سرانجام پس ازشورومطالعه قراربراین شد که قوام‌السلطنه ، زندانی پادگان عشرت آباد ، زمام اموررا بدست گیرد . . . من بااتومبیل به عشرت آباد رفتم ، معلوم شدکه قبلا سردارسپه تلفن کرده واطلاع داده است که شهاب الدوله برای انجام امری بآنجا می‌آید . . . چند دقیقه بعد قوام السلطنه شرفیاب شد و فرمان تشکیل کابینه را دریافت نمود . [۱]

درباب نخست وزیری ، نام مشارالملك و سردار سپه نیزبه میان آمد ولی بهر حال بعداز پنج روز در ۲۲ رمضان قوام‌السلطنه کابینهٔ خود را تشکیل داد وقبل ازهرچیزتوقیف شدگان‌را آزاد کرد . سردار سپه درین کابینه وزیرجنگ بود .

روایتی هست که درهمین روزها خانم قوام‌السلطنه از مشهد تلگرافی بعنوان قوام بآدرس زندان عشرت‌آباد مخابره میکند وپرسش حال اورا مینماید ، تلگراف وقتی بدست قوام میرسدکه ابلاغ ریاست وزراء را یافته بود وخبرسلامت خودرا به همسرش تلگرافی بامضای « رئیس‌الوزراء، احمدقوام » مخابره میکند . کلنل محمد تقی‌خان که درخراسان‌قوام را توقیف‌کرده بود ، ناچارازین دولت تمکین نکرد و بالاخره‌بقتل رسید . وهمین‌جاست‌که عارف قزوینی درآرزوی بازگشت دولت سیدضیاءالدین‌گوید :

---

۱ ــ اطلاعات ماهانه، خرداد ۱۳۳۶ ص ۱۴

در دستگاه شور

-۱-

ای دست حق پشت و پناهت باز آ
چشم آرزو مند نگاهت باز آ
وی تودهٔ ملت سپاهت بـاز آ
قربان کابینهٔ سیاهت باز آ

سرخ و سفید و سبز و زرد و آبی
پشت گلی و قهوه ای و عنابی
یك رنگ ثابت زین میان کی یابی

ای نقش هستی خیر خواهت باز آ
باز آ که شد باز، بادزد همساز، یك عده‌غماز
کرسی نشین دور از بساط بارگاهت باز آ

-۲-

کابینهٔ اشراف جز ننگی نیست
این رنگ هارا غیر نیرنگی نیست
دانند بالای سیه رنگی نیست
قربان آن رنگ سیاهت باز آ

از گرگ ایران پاره کن تا اشرار
دلال تا یوسف فروش دربار
از دزد تا یعقوب آل قاجار
افتاده در زندان چاهت باز آ

کردی تورسوا، هرفرقه‌ای‌را، شیخ ومکلا
عمامه شد سیلی خورطرف کلاهت باز آ

-۳-

این آن قوام السلطنه است ایمن شد
زن بود و در کابینه مردافکن شد
اسکندر اشراف بنیان کن شد
ای آه دل ها خضر راهت باز آ

چون افعی زخمی رها شد بدشد
گرگ از تله پا در هوا شد بد شد
روبه گریزان از بلا شد بد شد
جز این دگر نبود گناهت باز آ

زاشراف بی‌حس، زاشرار مجلس، ما بامدرس
سازیمشان قربانیان خاك راهت باز آ

-٤-

ایران سراسر پایمال از اشراف
آسایش و جاه و جلال از اشراف
دلالی نفت شمال از اشراف
ای بی شرف گیری گواهت باز آ

کابینه ات از آن سیه شد نامش
هر رو سیاهی را تو بودی دامش
بر هم زدی دست بد ایامش
منحل شد از چند اشتباهت باز آ

بذری‌فشاندی، تخمی نشاندی، رفتی نماندی
باز آ که تا گل روید از خرم گیاهت باز آ



نخستین کابینهٔ قوام بعد از کودتا

قیام کلنل کلنل‌محمدتقی‌خان‌پسیان‌بعدازشنیدن‌خبرریاست وزراء قوام‌السلطنه ، در خراسان طغیان کرد . قوام‌السلطنه در ۲۹ سنبله ۱۳۰۰ شمسی اردوئی ازقزاقان برای‌دفع او به‌خراسان فرستاد وضمناً ازایلات و عشایر محلی کمك خواست . دربن باب تلگرافی به‌امیرشوکت‌الملك بایـن شرح مخابره نموده بود :

ازتهران به بیرجند !

« جناب مستطاب اجل آقای امیر شوکت الملك حکمران قاینات‌وسیستان دام اقباله. البته ازرفتار اخیر کلنل محمد تقی‌خان مطلع شده ومیدانید باوجود مساعی دولت دراینکه مشارالیه از طریق اطاعت خارج نشود ، اوحرکات بی‌رویه ومجنونانهٔ خودرا دوام داده بنای‌خود-سری و تمرد را گذارده اسباب اختلال اوضاع خراسان گردیده است ، برحسب امرقدرقدرت بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه اردوی قزاق مرکب ازپنج هزارنفر رهسپار خراسان است ، بدیهی است در اینموقع وظیفهٔ دولتخواهی و شاه پرستی سر کردگان و رؤسای خراسان وسیستان جزاین‌نیست‌که باتمام قوا برضدمحمد-تقی متمرد اقدام و خدمات صادقانهٔ خود را بمنصهٔ ظهور برسانند .

لهذاحسب‌الامربجناًبعالی مقررمیشودکه محمد تقی-خان‌نایب سرهنگ‌را متمرد شناخته وبه هیچ وجه‌باقدامات و اظهارات او اعتبارندهید و قوای خود را هرچه ممکن

شودحاضر، عملیات خود سرانهٔ اورا قویاً جلوگیری نمائید
ومراقبت کامل نمائید که عمال محمدتقی خان بهیچوجه در
عایدات مالیاتی حوزهٔ حکومتی جنابعالی مداخله نکرده
ونگذارید دیناری ازنقد و جنس عایدات دولتی به مشهد
ارسال گردد. باید اردوی کامل ازسوار وسرباز و توپخانه
تهیه نموده حقوق آنها را بموجب این تلگراف از عواید
مالیاتی وغیره مأخوذ داشته ویك عدهٔ کافی بخواف فرستاده
ازتجاوزات ژاندارم بآن حدود قویاً جلوگیری نمائید. از
افراد ژاندارم و صاحب منصبان هرکدام باردوی جنابعالی
ملتجی شوند بآنها تأمین بدهید و الا درقلع وقمع آنهااقدام
نمائید . سواد این تلگراف را با سوار مخصوص بفوریت
برای جناب حاجی شجاع الملك ارسال دارید .»

(۵ سنبله، نمرهٔ ۸۴۲۵ قوام السلطنه رئیس الوزراء)

جنگ ازچند جبهه آغاز گردید، باین معنی که اردوی ژاندارم تحت امر کلنل محمد تقیخان درسبزوار بودند و با قشون اعزامی قزاق که به سرپرستی و ریاست حسین آقای خزاعی اعزام شده بود نیز از عباس آباد بطرف سبزوار حرکت کردند.

از طرف قوای ژاندارم در شهر سبزوار حکومت نظامی اعلام گردید و پیش قراول دوطرف با یکدیگر تلاقی کردند.

ازطرف دیگر درقوچان وبجنورد بین قوای محلی دولت واردوی ژاندارم که تحت امر کلنل محمد تقیخان بودند زد وخورد آغاز گردید. بعلاوه درسرحدباخَرْز وجام نیزقوای محلی دولت باقوای ژاندارم

بمصادمه مبادرت ورزیدند .

کلنل محمد تقیخان در آنروزها فعالیت عجیبی ازخودنشان‌میداد. دایماً کارمیکرد . بمحض آنکه ازکارهای نظامی فراغت میافت‌مشغول انجام کارهای کشوری میشد . یکی از نامه‌هائیکه از او بیادگار مانده درهمان روزهائی نوشته شده‌که اردوی دولتی و عشایر مخالف کلنل از چند جهت‌براو فشاروارد آورده بودند. احساسات این‌نامه ، شوروهیجان نامهٔ رستم فرخزاد را بیادمی‌آورد :

«والخیل‌واللیل والبیداءتعرفنا   السیف والضیف و القرطاس والقلم

برادرعزیزم، بدت‌مباد و گزندت‌مباد و درد مباد. ساعت۱۰ بعداز ظهر ۲۶ برج‌است، درمیان تودهٔ‌کاغذهای متفرقه سرشك چشمم راکه‌از اثرعبارات مکتوب خصوصی شما روان شده بود پاك کـرده میخواهم جواب‌بگویم. آه چقدر ناگواراست‌که نمی‌توانم عملیات‌نظامی پاره‌ـ های‌قلب‌خودرا برأی‌العین‌مشاهده‌کرده ودرپهلوی همقطاران‌باشرفم‌روی زمینهای‌لم یَزْرَع خراب‌درازکشیده وبهرصدای آخ که ازاصابت‌گلولهٔ دشمن غارتگرتولید میشود شاید یکی هـم بالاخره مردانگی‌کرده بمن مصادف شود. افسوس و هزار افسوس‌که مشهد وطبقهٔ ممتازهٔ آن مانع نَیل این آرزو است .

چنانکه اگرچندساعت دیررسیده بودم دیگرکار ازکارگذشته بود. رسیدم و بمثل معجزه سحرها را باطل نمودم و شکرالله ثم‌شکرالله علی ما هدانالشُکرالنعم

قربانت شوم .

یوسف گم‌گشته باز آید بکنعان غـم مخور

کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غـم مخور

بلی شرافت وسعادت دیریا زودبرمیگردد. ایرانی نمیمیرد ومحو نمیشود. اگرماهم نبینیم اخلاف‌ما خواهند دید . برماست که آنها را از ننگ ذلت خلاص نمائیم. آری ما باید جانبازی کنیم، ما باید با هر کس که خائن وطن است‌بجنگیم ولواکثریت تامه باشد بی‌شبهه ما دراین‌راه بموانع‌سهمگین‌برخواهیم خورد. ما بایست ریشه‌های سنگین خیانت را از جاکنده اصول اریستوکراسی را از مملکت نابـود سازیـم لیکن امیدوارم عـزم آهنین ما سلاسل و قیودات ارتجاعی را ازهـم‌گسسته و تمام‌موانع و عوائق را برهم شکنند. اتکال واتکاء ما به‌یاری‌خدا وائمهٔ اطهاراست وبس. اماعزیزم، شما نخواهید مُرد، نه‌دزادن با خرزی را قدرت و یارای آن است‌که تورا هدف‌گلولهٔ خود قراردهند و نه‌گلوله را آن‌اجازه است‌که خط سیرخودرا بسمت وجود نازنینت امتداددهد. نه، نه، فقدان تو برمن خیلی خیلی دشوار وناگوار است وجبرانش‌غیر ممکن. تو بمان‌ای آنکـه جزتـو پاك نیست ـ خواهشمندم قبول زحمت نموده ازکلیهٔ افراد من و از زخمی ها خصوصاً از طرف من دلجوئی و احوال پرسی نمائید .[1]

محمد تقی پسیان»

سری بردرخت

آخرین جنگ کلنل در جعفر آباد ۱۲ فرسخی قوچان روی داد . کلنل تپه‌ای را که موسوم به تپهٔ نادری است مورد حمله قـرار داد و با یك

۱ ـ کودتای ۱۲۹۹ ص ۲۸۸

مسلسل که همراه داشت مشغول شلیك شد . اکراد ازچهار طرف تپه‌را محاصره کردند . فشنگ مسلسل تمام شد . کلنل افراد را هفت قسمت کرده اطراف تپه گماشت. بالاخره فشنگ آنهاهم تمام شدو جمعی فرار کردند فقط کلنل محمد تقیخان باسه نفردر وسط تپه باقی‌ماندند. اکرادخودرا به تپه رسانده آن سه نفررا هدف گلوله قرار داده آنها را کشتند. فقط کلنل زنده‌ماند که با تفنگ شلیك میکرد. دراین اثنااز اطراف، هفت گلوله بمشارالیه اصابت کرد که دراثر جراحات وارده کلنل محمدتقیخان بیتاب شده بپشت افتاد . اکراد دور وی جمع شده مسلسل و سایر اسلحهٔ قوای کلنل را ضبط و سر کلنل را باچند ضربت جدا نمودند (غرهٔ صفر ۱۳۴۰هجری قمری).

میگویند موقعیکه سر کلنل را با شمشیر و درچند ضربت جدا میکردند، درضربت اول که‌هنوزجان داشت گفته بود :

وطن ، وطن . و درضربت دوم گفته بود اسمعیل خان (مقصودش اسمعیل خان بهادر بوده است) .

پس از آنکه اکراد سر کلنل محمد تقیخان را جدا کردند ، ابتداآن را به تلگرافخانهٔ قوچان برده از آنجا روز دوم صفر بمنزل تاج محمدخان ـ که بهمین لحاظ چند روز بعدازاین واقعه لقب سطوت الملکی گرفت ـ برده بدرخت آویزان نمودند و بدنش را نیز بمنزل حبیب‌الله خان که بعدها ناصرلشکر لقب یافت بـرده دو روز انداختند . دو نفر دیگر ازقاتلین کلنل محمد تقیخان بلقب‌های ضیغم‌الملك وضیغم‌السلطان ملقب گردیدند. ابراهیم خان زعفران لوهم بمظفرالملك ملقب گردید .

این خبر بمشهد رسیده روز جمعه ۵ صفرسه ساعت بغروب مانده



کابینهٔ دوم قوام بعد از کودتا

جنازه را با تجلیل مخصوصی وارد شهر مشهد کردند .

روزشنبه ششم صفر اهالی مشهد از پیر و جوان کلیهٔ بازار ها را تعطیل وشاگردان مدارس اجتماع نموده دسته های گل بدست گرفته عقب جنازهٔ کلنل محمد تقیخان حرکت میکردند .

نعش را روی توپ گذارده بودند وموزیك نوای عزا رامینواخت. سپس نعش رابطرف مقبرهٔ نادری برده در آنجا مدفون کردند. ازابتدای حرکت دادن نعش ، شلیك توپ تا موقع دفن دوام داشت .[۱]

تقریباً متجاوزاریکماه ازدفن کلنل محمد تقیخان درمقبرهٔ نادری گذشته بود که قوای قزاق وارد شهر مشهدگردید و عده ای را دستگیر نمود .

سپس درشب ۱۳ عقرب ۱۳۰۰ ، شبانه، قبر کلنل را نَبْش نمودند وعجب اینکه استخوان این مرد وطن‌پرست تا امروزچندبارگور به‌گور شده است .

عارف‌درین واقعه گفته بود :

زنده بخونخواهیت هزار سیاوش
گردد ازآنقطره خون که از تو زند جوش
عشق بایران بخون‌کشیدت و این‌خون
کی کند ایرانی ار کس است فراموش
دارد اگر پاس قدر خون تو زیبد
گردد ایران هزار سال سیه پوش

۱ ــ کودتای ۱۲۹۹ ص ۲۹۰

همسری نادرت کشاند بجائی
کار، که تا نادرت کشید در آغوش
از پی کسب شرف کشید شرافت
تا نفس آخر از تو غاشیه بر دوش

و درباب نبش قبر او بااشاره به‌قوام السلطنه گفته بود:

برای آنکه مگر از تو دل نشان گیرد
ز هرکنار گریبان این و آن گیرد.
چو اوفتاد به دست تو جان خصم، امان
چه شد که دادی امان تا دوباره جان گیرد
نه فاسق است درایران، ریاست وزراء
که او به تجربه سرمشق از زنان گیرد
به قرن بیست، زن مرد کُش، سپس نَبّاش
برو زن، آتش ننگت به خانمان گیرد

✡✡✡

واقعهٔ جنگل

غائلهٔ جنگل هنوز خاتمه نیافته بود، احسان‌الله خان و خالوقربان با اینکه از کوچك جدا شده بودند بفکر فتح تهران افتادند، و بعد ازمقدمات بسیار که در کتب مربوط ـ از آنجمله کتاب ذی‌قیمت سردار جنگل ـ باید خواند خالوقربان درامامزاده هاشم به‌حضورسردارسپه وزیرجنگ رسید.

خالوقربان با پنج درشکه که نزدیکان خود وچندنفر اهل رشت در آنها بودندوارد امامزاده هاشم‌شدند. خالوقربان شرفیاب شد و «ماوزر» خودرا تقدیم حضرت‌اشرف نمود. سردارسپه ماوزر راگرفته دوباره‌پس داد و فرمود من این ماوزررا بشما میدهم که بیگانه ازشمانگیرد.»

بعدازین واقعه، سردارسپه، نمایندگانی را که ازطرف کوچك‌خان به حضور اوفرستاده شده بودند ملاقات می کند ، درین ملاقات‌سردار-سپه‌از کارهای ناشایست وقتل و غارت جنگلی‌ها درشمال گفتگومیکند.

نمایندگان جنگل درپاسخ می‌گویند تمامی این اتهامات نـاوارد وبی اساس وغیر واقع‌است . سردار سپه میپرسداگر این اتهامات بی-اساس وغیرواقع‌اند پس امورشان از کجا میگذرد ؟ جواب میشنود از در آمد خالصجات. سؤال می کند مگر درگیلان خالصه هست؟ جواب میشنود: بلی همان‌املاکی که بـا چند اشرفـی تملك شده‌انـد و الآن میلیون‌ها ارزش دارند . سردارسپه میگوید مگربـا این درآمدها دردی دوا میشود ؟ جواب می‌گوید چرا نشود ؟ ُعشریه‌هم می‌گیریم کـه در حدود ماهی سی‌چهل هزارتومان است .

سردارسپه سرش را بعلامت تصدیق بطرف سرتیپ‌ها خم میکند و میگوید: صحیح است ، اداره میشوند! وبلافاصله بطرف نمایندگان متوجـه شده بالحن ملایمی میگوید «تـا اینجا اقدامات میرزا درست است وهمه‌اش ازروی کمال حسن نیت وملت خواهی و وطن پرستی بوده‌است، من‌شخصاً بنام دولت‌ایران تصدیق‌میکنم که عملیات‌انقلابیون جنگل بنفع ملت و کشور ایران بوده که درروزهای باریـك کمك های شایسته‌ای درجلوگیری ازتعرض بیگانگان نموده‌اند . جای آن‌داشت کـه میرزا خود را بمرکز می‌رسانید و زمام امور را بدست میگرفت، لیکن بعلت دوری‌ازمرکز توفیق‌نیافت. اکنون من درمرکز قیام‌کرده و همان منظورانقلابیون جنگل را تعقیب میکنم، چنانچـه میرزا بطهران

رسیده بود می‌توانست جمیع منویاتش را اجرا کند. اما من تابحال یك قسمت از منویاتش را اجرا کرده‌ام و ازاین ببعد نیز قسمت ما بقی را اجرا خواهم نمود. حاضر شوید ودراین منظور مشترك همکاری نمائید.

آنگاه به **فرج الله بهرامی دبیر اعظم** دستور می‌دهد که عین این بیانات را درنامه ذکر نمائید.

سپس ازنمایندگان میپرسد میرزا چند ساله است؟ جواب میشنود ۴۵ ساله، به دبیراعظم خطاباً می‌گوید بنویسید تقاضا دارم بیائید دست بدست هم داده ایران را نجات دهیم.[۱]

قرار براین بود که ملاقاتی بین سردارسپه و نمایندگان جنگل در صومعه سرا انجام شود اما در همین وقت بین جنگلیان و قوای قزاق در ملاسرا زدوخوردی رخ داد که سه افسر قزاق و ۱۵ تن از افراد کشته شدند. محمد قلی‌خان میرپنج که جزء اردو بود در خاطرات خود جریانهای بعدی را چنین مینویسد:

«... درمراجعت به اردوهیاهوئی مشاهده شد. پرسیدم: چه خبراست؟ گفتند: یکنفر آمد، اردو رانگاه کرد و پابفرار گذاشت. دستوردادم فراری را بگیرند. بزحمتی در جنگل او را دستگیر ساختند، پرسیدم: توکیستی وچرا فرار کردی؟ گفت: من شخصی‌هستم جنگلی. این نظامیان را دیدم. ترسیدم و فرارکردم. گفتم: کجا میروی؟ گفت: خیال‌داشتم بروم «پسیخان» بدیدن‌اقوامم. گفتم اورا تفتیش کنید و ببینید چه دارد.

تجسس کردند، چیزی پیدا نشد. جلیقه‌ای بتن

---

۱ ــ سردارجنگل ص ۳۲۹

داشت .آستر جلیقه را گشتند، کاغذی در آن بود. شکافتند و پاکتی بیرون آمد ، معلوم شد کاغذی است که میرزا ــ کوچك خان نوشته است به سید محمدخان تولمی که ما اردوی «ماسوله» را شکست دادیم و چند نفر از صاحب‌ـ منصبان و نظامیان را کشتیم . اردوشان متواری شد ورفت. شما این اردوی جمعه بازار را بگیرید . ماهم ازاینطرف حمله میکنیم ، این اردو را هم ازمیان بر میداریم .

نامه‌هم مهرداشت وهم امضا شده بود.

پاکت را با قاصد بفوریت فرستادم حضورمبارك حضرت اشرف . راپورتاً عرض کردم در اینصورت چرا ما بایدگول این شغالان جنگلی را بخوریم ؟ اجازه بدهید ما حرکت بکنیم .

مقارن با رسیدن راپورت اینجانب، نمایندهٔ میرزا کوچك‌خان‌درمذاکره بود. بعدازمطالعهٔراپورت‌میفرمایند، دیگر لازم نیست گفتگو کنیم و امرمیکنند که«توقیف کنید این پدرسوخته‌هارا» .

فردای آنروزحکم آمد که‌حرکت کنیدبطرف«لولمان» اما ملتفت باشیدکه در لولمان سنگر های بسیار محکم و جمعیت زیاددارند ، مبادا کت‌بسته بدام‌بیفتید . به‌حبیب‌الله خان «شیبانی» و شاهزاده محمد حسین میرزا(«سرلشکر ــ فیروز) گفتم‌که من حرکت خواهم کرد . گفتند یکقدری صبرکن ، نقشه‌ها هنوز باتمام نرسیده است . گوش ندادم. محرمانه رؤسا را خواستم. دستورالعمل‌دادم‌که جعفرقلی‌ــ آقای سرتیپ (سرتیپ بیگلر پور) از جناح راست باعدهٔ خودش حرکت‌کند . عدهٔ اصفهان با جعفرخان سرتیپ از جناح چپ و ازراه‌فومنات حرکت‌کند . الباقی اردوباعده همدان با محمود خان میرپنج و توپخانه باتفاق اینجانب از جادهٔ شوسه دو ساعت به صبح مانده حرکت کردیم .



میرزا کوچک خان جنگلی

بیشقراولان ما تقریباً هزارو پانصد قدم جلوترحرکت کردند. هنوز آفتاب نزده بود رسیدیم به صومعه سرا. آنجا را اشغال کردیم. یکقدری استراحت کرده دوباره عازم شدیم بطرف اولمان. نرسیده برودخانهٔ لولمان یکمرتبه جنگ شروع شد. مشغول جنگ بودیم. دفعتاً از جناح راست بوسط اردوی ما شلیك نمودند. قدری اردو بهم خورد دیدم که نزدیك است روحیهٔ نفرات ضعیف شود. محمود خان میرپنج‌راصدا زدم که شما جلورامحکم داشته باشید، من کارجناح راست را تمام میکنم. شانزده نفرازنظامیان همدان بامن آمدند. حمله بردیم بجناح راست. بیست دقیقه طول کشیدتا آنهارا پراکنده ساخته شکست دادیم.»

سری در ارکان حرب

درجنگهائی که باجنگلی‌هاصورت گرفت، قوای جنگل پراکنده‌شد ورشت بتصرف قشون دولتی درآمد، یاران میرزا از گرد او رفتند و او با یکی دو یار وفادار در جنگلها سرگردان بود وقوای دولتی در تعقیب اوبودند، تااینکه براثربرف وبوران، میرزاکوچك خان و همراهش گائوك (یك آلمانی که باوهمراه بود) ازسرما دربیابان خشك شدند و جسد آنها بدست سپاه دولتی افتاد. محمد قلی خان میر پنج (سرتیپ جهان بیگلری) دریادداشتهای خود مینویسد:

«خبررسید میرزا کوچك خان رفته است بطرف طوالش. تلگراف کردم بطرف طالش که جلوگیری نمایند، جلوگیری کردند. برگشت

که برود بطرف طارم . مقارن غروب با نظامیان مصادف شد . شلیك نمودند . یکی ازهمراهان وی کشته شد . خود میرزا کوچك با گائوك ارمنی آخرین کسانی بودند که بطرف طارم فرار کردند. چون شب بود اردوآنهاراگم کرد . حکم دادم به برهان‌السلطنهٔ طارمی که از میرزا کوچك خان جلو گیری نماید . میرزاکوچك خان در این مدت ازبس باین‌کوه وآن کوه گریخته و متواری شده بود بکلی ازراه رفتن باز مانده و آذوقه هم نداشت وهوا هم بقدری سرد بود که در گردنه ازپاافتاد .

صبح زود حمله بردند بـگردنه . دیدند میرزاکوچك‌خان باگائوك‌افتاده‌ومشرف به‌موت‌اند. ریختند، سرش را بریدند، چون اعلام شده بود هر کس سرمیرزا کوچك خان یا خودش‌را بیاورد ده هزارتومان انعام خواهدگرفت . انتشاردادم‌که ازبرودت وسرمای هوا تلف شده است . بـه آن کسانیکه سررا آورده بودندبفراخورحال هرکدام سیصد تومان ، دویست تومان ، صد تومان انعام دادم . پاره‌ای ازصاحبمنصبان جزء هم که بودند درجه در حقشان درخواست نمودم و مـرحمت شد .

سرمیرزاکوچك خان را آوردیم بشهر در

ارکان حرب . اما نعش گائوک همانجا ماند .
بعد تلگرافی راپورت به طهران عرض‌کردم که
سرمیرزاکوچك خان در دفترحاضر است . دستور
آمد: بفرستیدبطهران .



سر بریدهٔ میرزاکوچك خان

چون اهالی رشت ازدحام کرده بودندکه ما
باید سرمیرزاکوچك خان‌را ببینیم تامطمئن شویم
خود اوست ، سررا بردند دم درنوبل (محل‌ارکان
حرب) آویزان‌نمودند . اهالی ازمرد وزن وبچه
ازدحام‌کردند و بعدازاینکه اطمینان حاصل‌نمودند
سررا در یك جعبه گذارده ، بخالو قربان

سپردیم که ببرد به‌طهران. اتومبیل حاضر کردند.
خالوقربان باچهارنفرازافرادخود بهمراهی باقر.
خان سرهنگ، سررا بردند به‌طهران. . . چون
درهمه جا امنیت برقرارشده بود یك بیرق شیرو۔
خورشید فرستادم به انزلی ودرآنجا بیرق رابنام
دولت ایران برافراشتند».[۱]

نگارنده از آقای بهبودی رئیس دفتر سابق مخصوص شاهنشاه، شنیدم که جمعی ازامرا اصرارداشتند که سررا بحضورسردارسپه ببرند ولی سردار سپه با ناراحتی ازین کار آنها ابراز تنفر کـرد و آنها را نپذیرفت.

بهرحال‌سر بریدهٔمیرزا درگورستان‌حسن‌آباد «محل کنونی آتش‌- نشانی تهران» دفن شد و بعدازمدتی «کربلائی‌کاس‌آقاحسام» یکی از دوستان میرزا آنرا تحویل‌گرفته به‌رشت برد و در محلـی موسوم بـه «سلیمان‌داراب» کنارجسد وی بخاك سپرد.[۲]

✡ ✡ ✡

« که زند دسته به جوغن
که خورد حلیم و روغن!»

بدینطریق، واقعهٔ آذربایجان (خیابانی)، خراسان (پسیان)، و گیلان (کوچك‌خان) خاتمه‌یافت. دیوارهافرومیریخت ودست اندازها پُرمی‌شد وراه را برای عبوریك ارآبهٔ نیرومند درشاهراه تاریخ ایـران هموار میکرد.

۱ــ نقل ازکتاب احمد احرار، مردی از جنگل
۲ــ روزیکه میرزاکوچك خان‌کشته شد، پسر او «لشکر آرا» یك ساله بود.

درباب قیام جنگل وخیابانی ، یك نكته نگفته ماند و آن اینكه این دوقیام هرچند نخست جنبهٔ صد درصد ملی داشت ، اما کم کم از دست رهبران آن خارج شد واختیاراز کف آنها بدررفت .

درمسائل اجتماعی وپیدا شدن گروههای عظیم خلق، وقتی رهبری صحیح وروشن درمیان نباشد وهدف معین نشود، رسیدن به نتیجه بسیار بعید است .

خیابانی و کوچك بایك حرف حساب ، قیام خودراشروع کردند: آنها « مرده باد قرارداد ۱۹۱۹» می گفتند وجمعیت برگرد آنها جمع شد . امابالاخرهٔ درپایان کار، زعمای انقلاب جنگل ، ابو کف (فرماندهٔ قواء) ، ترونین (رئیس ادارهٔ سیاسی) ، بولومیکن (رئیس کمیسری) گوسف (رئیس تأمینات) ، آبیخ (معاون دژبانی) از آب درآمدند[۱] و حرکت خیابانی هم که روز اول میگفت هدف ما عبارت ازاینست : « برقرار داشتن آسایش عمومی و از قوه به فعل آوردن رژیم مشروطیت»، تبدیل شد به نهضتی که نام آذربایجان را«آزادیستان» نهاد وبعدها « خیابانی درمکاتبات خود باتهران این مطلب را پیش کشید ، که: باید دولت آزادیستان به رسمیت شناخته شود » [۲] .

بدینطریق« مرده باد مالیات نمك »مردم، « زنده باد شاه » زائید![۳]

ویکتورهو گومی گوید: انقلاب از چه بوجود می آید ؟ از هیچ چیز وازهمه چیز ... شورش یك نوع تنوره و گرد بادآسمان اجتماع

۱ - سردارجنگل ص ۲۳۳

۲- علی اصغرشمیم، ایران دردورهٔ سلطنت قاجار، ص ۴۸۶

۳ - ویکتورهوگو، بینوایان ج ۴ ص ۲۳۲

است که در بعضی حالات آب و هوا ، به سختی ایجاد می‌شود ودر چرخ زدن وپیچ وتاب خود می‌دود ، می‌غُرّد ، ازبیخ و بن می کند ، می‌تراشد ، خرد می کند . ازپای درمی‌اندازد ، از ریشه قطع می کند، طبایع بزرگ ونفوس بی‌قدروقیمت را ، مرد قوی وروح ضعیف را ، کُندهٔ درخت وپرکاه را کشان‌کشان باخود می‌برد . . . شورش ها در عین حال که تهور و بی باکی عمومی را نمایش می‌دهند ، تأدیب و تهذیب جرئت طبقهٔ بورژوا را هم بعهده دارند . . . همیشه شورش با اینکه حق داشته خشن ووحشی بوده است ، باآنکه توانا وقوی بوده ، درشتی وشدت بکار برده است ، بدون ملاحظه زده است ، مانند فیلی که‌کور باشد ، پیش رفته وپایمال کرده است .

درفضای خود اجسادی ازپیرمردان ، زنان و کودکان گذارده‌است بدون‌آنکه بداند چه‌کرده وبرای چه‌کرده است .» [1]

میرزاکوچك ، وقتی برگیلان مسلط شد ، بسیاری از متعینین‌را مصادره‌کرد، ازآنجمله امین‌الـدوله بودکـه لشت و نشارا داشت ، او امین الدوله‌را تقریباً توقیف وتحت نظرگرفت ، تاجائیکه ، تهران، ناچارشد ازاحساسات مذهبی‌کوچك استفاده‌کند .

پس ظهیرالدوله را به‌حکومت‌گیلان فرستادند وکوچك ، چون اعتقاد خاص به ظهیرالدوله داشت ، پیشواز او رفت و تاکسما از او استقبال‌کرد ، معذالك ۴۰ هزار تومان گـرفتند وامین الـدولـه را رها کردند . [2]

---

۱ ــ بینوایان ج ۴ ص ۲۳۷ تا ۲۴۰

۲ ــ تقریرآقای دیوسالار،گویا درهمین سفر بودکه ظهیرالدوله‌کشکول بدست‌گرفت وبرای‌آسیب دیدگان رضالیه اعانه جمع‌کرد ، وگویا درهمان روزاول قریب ۲۵ هزارتومان پول در کشکول شاهزادهٔ درویش تعهد شده بود .

ویکتورهوگو می‌گوید « این‌گونه جمعیت‌ها ، بطوری که هر کس می‌داند مثل‌گلولهٔ برف‌هستند، وهنگامی که بحرکت درمی‌آیند وغلطان غلطان پیش میروند ، برضخامت وعظمت آنهاافزوده ، توده‌ای ازمردم پرجوش وخروش تشکیل می‌دهند ، اینان‌ازیکدیگرنمی‌هراسند ونمی‌دانند ازکجا آمده‌اند ، وبه‌کجا میروند ... » ۱

این گلوله‌ها را گاهی بچه‌ها راه می‌اندازند ، اما پس از آنکه گلوله راه افتاد بتدریج بزرگ می‌شود، آنقدربزرگ میشود که‌گاه ممکن است خود طفل را هم باخود ببرد .

هیچ چیز شگفت انگیزترازنخستین ازدحام یك شورش نیست، همه چیز درآن واحد درهمه جا برآشفته میشود . در چنین حالی‌است که لاروبی قنات حاج علیرضا به سر نوشت میلسپو ارتباط پیدا می‌کند :

ازآقای حاج ابوحسین‌یاحاج‌حسین‌آقاملك‌روایت می‌کنندکه در سالهای بعدازجنگ دوم‌وایام‌مرده‌باد وزنده‌باد بعد ازشهریور۲۰ ، یك روز ساکنان‌محلهٔ سرچشمهٔ تهران به‌حاج‌آقا گفتند که‌مدتها قنات«حاج علیرضا » لاروبی نشده‌است وچون وقف‌است کسی‌مسؤول‌آن نیست ، بهتر است چند تنی جمع شویم وبرویم خدمت شهردار تهران ، شاید بکمك آقایان بودجه‌ای ازشهرداری برای لاروبی قنات حاج‌علیرضا اختصاص داده شود .

روز بعد ، حاج آقا همراه چند تن از ریش سفیدان سرچشمه براه افتادند . ازقول حاجی گفته‌اند که ما درسرچشمه حدود بیست سی

۱ ــ بینوایان ج ۴ ص ۲۹۶

نفر بودیم، اما هر قدم که بطرف میدان توپخانه نزدیکتر می‌شدیم من پشت سرم می‌دیدم جمعیت بیشتر شده است، تا نزدیکیهای میدان توپخانه دیدم جمعیت از حد عادی خارج شد، پیش خودم میگفتم لابد ساکنین سرچشمه هستند و هر کدام خواسته‌اند بیایند که شهردار متوجه کثرت استفاده‌کنندگان از قنات بشود، اما در اول توپخانه پشت سر که نگاه کردم دیدم بیشتر جمعیت ایستاده و جوانی روی چهارپایه‌ای بالا رفته و مثل این است که خیال سخنرانی دارد. تا من خواستم اظهاری بکنم، دیدم فریاد جمعیت بلند شد که همه یك صدا می‌گفتند «مرگ بر میلسپو»، «مرده باد میلسپو»، «ما میلسپو را نمی‌خواهیم»! من روی سکوئی بلند شدم که بگویم «بابا ما کاری به کار میلسپو نداریم، ما می‌خواهیم برویم خدمت شهردار و تکلیف قنات حاجی علیرضا را تعیین کنیم». اما چند نفر فریاد زدند: حاجی بیا پائین، بیا پائین، بیا پائین پیرمرد خرف، و بدین طریق مخلص را بزور پایین کشیدند و قضیهٔ قنات حاج علیرضا تبدیل شد به تضاد سیاست روس و امریکا و انگلیس و اختلاف مستشاران امریکائی با ابتهاج و آن روز متینگی تشکیل شد که اهل سرچشمه و توپخانه نمونهٔ آنرا بیاد نداشته‌اند!

گمان میرود، خیابانی و میرزا کوچك خان هم بعد از آنکه غول اجتماع عام را از شیشهٔ اسارت بیرون کشیدند، دیگر امکان بجا کردن آن را نیافتند که گفته‌اند:

چو آید توانی به موئی کشید چو برگشت زنجیرها بگسلد

۱۲

سردار سپه

و

مشیر الدوله

«شاخ درخت، بیخ درخت رادرمیآورد»

پیام های وزیرجنگی

روز چهار شنبـه ۲۵ جمادی الاول ۱۳۴۰ ق ، کابینهٔقوام‌السلطنه‌دراثرمناقشاتی که بین‌نمایندگان و وزرای او روی داد استعفاء کرد .

پس ازاستعفاء ، ازطرف احمد شاه به مشیرالدوله اصرارشدکـه ریاست وزرایی را قبول نماید ، مشیرالدوله درملاقات اولیهٔ خودبا شاه ازقبول این مقام خودداری نمود، بالاخره پس‌ازاصرار زیاد و مشورت با عده‌ای ازنمایندگان ، بشرط اینکه اکثریت و اقلیت بیطرف مجلس برای مساعدت و همراهی با دولت حاضرباشند ، درتـاریخ سوم بهمن ۱۳۰۰ خورشیدی برابربا ۲۳ جمادی الاولی۱۳۴۰ قمری قبول ریاست وزرایی کرد و روز ۲۵ جمادی‌الاولی هم وزرای‌کابینهٔ خود را درفرح‌آباد بحضورشاه معرفی نمود .

پس از معرفی کابینه ، احمد شاه بعنوان استراحت و معالجه در ۲۶ جمادی الاولی ازراه بغداد بطرف اروپا حرکت کرد و سردار سپه نیزتا قصرشیرین بعنوان بدرقه همراه‌شاه رفت. اعضاء این‌کابینه عبارت بودند از :

مشیرالدوله رئیس الوزراء و وزیر داخله

حکیم الملك وزیرامور خارجه

سردار سپه وزیر جنگ

سردار معظم (تیمور تاش) وزیرعدلیه

مدیرالملك(محمود جم) وزیرمالیه

اعتلاء السلطنه وزیر پست و تلگراف

ادیب السلطنه وزیرفواید عامه و تجارت

نیرالملك وزیر علوم و اوقاف

این‌کابینهٔ مشیرالدوله دائماً درحال قهرواستعفا بود، زیرا هم‌کار‌شکنی‌هایی در داخل دولت میشد وهم درمجلس تحریکاتی وجودداشت که با توجه به حیثیت دوستی مشیرالدوله وعلاقهٔ او باینکه درمملکت‌داری همهٔ اصول رعایت شود ، موجبات‌کناره‌گیری او فراهم میآمد.

روزنامهٔ نوبهار مینویسد :«کابینهٔ مشیرالدوله اتحاد و ائتلافی را از نمایندگان تقاضا نمود و انتخاب یك‌کمیسیون دوازده نفری را ازسه دستهٔ اصلاح طلب و اقلیت وبیطرف برای شوردرقضایـای مملکتی و

موافقت‌عمومی مجلس با دولت تقاضاکرده بود و از طرف نمایندگان پذیرفته شد ، براثر این ائتلاف غیرطبیعی و تظاهراتی‌که در ضمن آن ازطرف دستجات میشد بالاخره قیافهٔ مجلس بصورت بدی تبدیل‌یافت و عاقبت منجربه ضعف دولت وکناره‌جویی مشیرالدوله‌گردید ...»[1]

شب پانزدهم رجب ۱۳٤۰ ، مشیرالدوله بـه مجلس رفت ، سلیمـان میرزا نمایندهٔ مجلس بدولت حمله‌کرد ، مشیر الدولـه هم در حال تعرض وقهر ازجلسه خارج شد، ولی سردارجنگ از سردر راهرو و پله مشارالیه را بغل‌کرده باطاق انتظاربرد ! در آنجا هم ردّ و بدلی بین‌مشیرالدوله و مؤتمن‌الملك رئیس مجلس شد ، مشیر الدوله در حال

۱ــ ازجمله این تحریکات، قضیهٔ حد زدن‌عزیزکاشی بودکه به قوای حاج آقاجمال اصفهانی:صورت گرفت و«موجب آن رابطهٔ باد دو نفر اعضای سفارت انگلیس بوده است» .

توضیح این قضیه این است که ، زنی عزیز نام ، کاشی،که در آن ایام شهرهٔ شهربود، در شب نهم رجب ۱۳۴۰ ق (۱۸ حوت ۱۳۰۰ش) یعنی پایان فصل‌هوای زمهریر ــ افسان وفصل درویش ترسان ، ناگهان تازیانهٔ حسبت بجـان او افتاد وحد زدند وتعزیر کردندش. دوتن اعضـاء سفارت انگلیس راکه شب باوبودند از ایران خارج وعزیزراهم به خوار ورامین تبعیدکردند و گویـا این قضیه هم جنبهٔ سیاسی وتحریك داشته است ، و مرحوم بهاردرین‌باره‌گفته بود:

چون از ره تسلیم نشد یار عزیز	در چنگ رضا گشت گرفتار عزیز
خورد آن‌گل‌تازه چوب و،شدنفی به«خوار»	زان نفی ، «عزیز» خوارشد ، خوارعزیز

استعفا ازمجلس خارج گشت و به منزل خود رفت . بلافاصله عده ای ازوکلاءبمنزل مشیرالدوله رفتند و مانع ازاستعفا شدند.. روز۱۸رجب نیزمجدداً مشیرالدوله قصد استعفا داشت ولی سردار سپه و عده ای از نمایندگان بمنزل مشیرالدوله رفته مانع از استعفا شدند .

در کوهستان‌ما (پاریز) میان مردم مَثَلی عامیانه است که‌گویند «شاخ درخت ، بیخ درخت را در میآورد» و توجیه آن اینست که ریشهٔ درخت از هر جانب بجستجو و تکاپوست و از دل خاك و لابلای سنگها غذا و آب تهیه کرده و به‌ساقه وشاخه میرساند و شاخه‌را برومند میسازد ، اما این شاخه پس از آنکه تن و توشی یافت و مستقیم و قوی شد ، روزی دستهٔ بیل یا تبر شده و همان ریشه را از دل خاك بیرون خواهد کشید ، شاخه را مرغ چه داند که قفس میگردد؟ وزیرجنگ کابینه‌های اخیرعموماً و درکابینهٔ مشیر الدوله خصوصاً از جملهٔ همین شاخه درختها بود .

مرحوم بهار مینویسد :

بر اثر تحریکاتی که سردارسپه برای ایجاد یك بحران طولانی بمنظوراشغال پست‌ریاست وزرایی خودمینمودکابینهٔ مرحوم‌مشیرالدوله دچارتزلزل شد ، درجلسهٔ خصوصی مجلس دوسه نفر از نمایندگان از رئیس‌الوزراء سؤال کردند که میگویند اعلیحضرت احمد شاه مقدار زیادی از جواهرات سلطنتی را با خود به اروپا برده است ، درصورت تحقق‌این امر، رئیس الوزراء مسؤول خواهد بود . مرحوم مشیرالدوله

هم جواب داد بهتر اینست که کمیسیونی ازطرف دولت برای رسیدگی معین شود تا حقیقت معلوم گردد ... بالاخره معلوم شد خبر دروغ و بقصد تحریك بوده است. تظاهراتی که ازطرف هواخواهان سردارسپه بوقوع پیوست از مجموع آنها استنباط میشدکه سردارسپه جمعی را تحریك به مخالفت بامشیرالدوله و سقوط کابینه نموده‌است .

عده‌ای ازوکلاء در ۲۰ شعبان ۱۳۴۰ بـه قیادت موسوی زادهٔ یزدی علیه سردارسپه درمجلس متحصن شدند [1] ولی براثـراختلافاتی که بین آنها پدیدآمد وهم چنین براثر تهدید خدایارخان که پیغام داده بود«اگرازتحصن‌خارج نشوید سرشمارا روی سینه‌تان‌خواهم گذاشت[2]» تحصن پایان یافت . قبل ازاستعفای کابینه ، مرحوم مشیرالدوله عده‌ای ازآنها را بمنزل خود محرمانه احضارمیکند و میگوید من فردا استعفا خواهم‌کرد و وسیلهٔ خروج شما را بطرزآبرومندی بوسیلهٔ کابینهٔ قوام‌السلطنه که نامزد این پست است فراهم مینمایم ، و بالاخره هم همین قسم ازتحصن خارج شدنـد .

« مشیرالدوله رئیس‌الوزراء است ، شاه درفرنك ، سردارسپـه صاحب قدرت ونفوذ، وزارت خانه‌ای که نقشهٔ صحیح داردوکارمی‌کند وزارت جنگ‌است ، مدرس قائد اکثریت معتقد به تغییرکابینه، و نظر به قوام‌السلطنه است ، شاه فرنك بود ، اطلاع دادند» .[3]

۱ ــ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ص ۲۰۴ و ۲۰۷

۲ــ کودتای ۱۲۹۹ ، ج ۳ ص ۳۹

۳ ــ گزارش ایران ج ٤

روز دهم ماه رمضان ۱۳٤۰ ق (۱۸ ثور ۱۳۰۱) رئیس‌الوزراء استعفای خود را تلگرافاً بعرض احمد شاه رساند، سردار سپه هم‌بدون آنکه سمتی داشته باشد کلیهٔ معاونین وزاتخانه‌ها را احضار و بآنها امر کرد کمافی السابق مشغول کار باشند و گزارش امور را بوی اطلاع بدهند! علت استعفا بسیار جالب است:

روزنامهٔ حقیقت شرحی ازاختلاسهای سردار اعتماد رئیس‌قور-خانه مینویسد که این‌موضوع به سردارسپه برمیخورد و ازرئیس‌الوزراء تقاضای توقیف روزنامه را مینماید. مرحوم مشیرالدوله قبول نمیکند. سردارسپه ابتدا بوسیلهٔ سالارنظام و در دفعهٔ ثانی به وسیلهٔ محمود آقا حاکم نظامی تهران به‌مشیرالدوله پیغام میدهد: یا روزنامهٔ حقیقت را توقیف کنید، یا میسپارم که دیگر بدربار راهتان ندهند[1].

در همهٔ مواردی که مشیرالدوله یك پا عقب گذاشته، موقعی‌بوده است که توهینی بشخصیت او شده باشد واین نکته را سردارسپه خوب دریافته بود. بنابراین مطمئن بود که نخست وزیر با این پیغام استعفا خواهدکرد.

البته مجلس، استعفای رئیس‌الوزراء را قبول نکرد. کمیسیونی اززعمای مجلس ازهرفراکسیون گرد آمده وباسردارسپه ومشیرالدوله ملاقاتهائی کردند. سردارسپه، درباب پیغام مورد بحث انکار کرد و گفت: سوء تفاهم‌شده است، من پیغام دادم که اگرجراید هتّاکی کنند

۱ — تاریخ احزاب سیاسی ص ۲۰۹

مارا بدربار راه نخواهندداد !

مرحوم هدایت مینویسد :

وزیرجنگ توقیف روزنامهٔ حقیقت را میخواهد ، مشیرالدوله معتقد است که تعرض نا حساب را باید بجواب حسابی ردّ نمود.

انگشتی در نظمیه تحریکی نموده دست از کار کشیدند ، مشیرالدوله ۲۵ هزار تومان میدهد که فتنه بخوابد. مجلس بمیخ ونعل میزند ، از طرف سردار سپه به مشیرالدوله ـ که ازجنجال خسته نمیشد ـ پیغام رسید که اگرجلوگیری ازروزنامه نکنی میگویم دَرِهیئت را ببندند ، یا بروایتی به هیئت راهت ندهند ! کمیسیون ۱۲ نفری که مشیرالدوله برای همکاری از مجلس خواسته بود از سردار توضیح خواستند (۲۹ حمل ۱۳۰۱ ش).



سیدمحمد دهگان مدیرروزنامهٔ حقیقت

وزیر جنگ میگوید پیغام این نبود ، بلکه این بود که اگر از روزنامه جلوگیری نشود مارابه‌هیئت هم راه نخواهندداد[1] !!

سه ماه بیش از عمر دولت نگذشته بود. بنظر میرسید همان حالتی را که ناصرالملك دربرابر نفوذ بختیاری یافته بود ، مشیرالدوله

۱ــ خاطرات وخطرات ص ۴۴۷

هم گرفتارشده بوده‌است .

منتها ناصرالملك زرنگتربود و توانست به پاریس برود اما مشیرالدوله مجبوربود مانند حریف بازی شطرنج ، در برابر طرف بنشیند و نقشه بچیند ، نقشه هائی که پی در پی نقش برآب میشد .

مطلبی که باید دراینجا بدان اشاره کرد ، فعالیت جناح چپ تندرو در ایران است که با ارتباط بامراکز کمونیستی روسیه، تشکیلاتی برای خود فراهم کرده بود . دراینجا درواقع مقصود توقیف حقیقت نبود بلکه لازم بود که جناح چپ بجای خود نشانده شود . روزنامهٔ حقیقت که ترجمهٔ همان کلمهٔ «پراودا» به زبان روسی است ارگان جناح چپ بود و درآن روزگار ۵ هزار شماره تیراژ داشت . سید محمد دهگان فرزند سید تقی (عدلیب کاشانی ، شاعر مشهور دورهٔ ناصری و عموزادهٔ مؤیدالاسلام مدیرحبل‌المتین)[1] مسئولیت ادارهٔ آن راداشت و ع . بهبهانی صاحب امتیاز آن بود .

سید محمد دهگان ازتحصیل کرده‌های دانشگاه مسکو در رشتهٔ سیاسی و اقتصاد بود و به آلمان و اتریش و فرانسه نیز سفرکرده ودر ۱۹۱۱(۱۳۳۰ ق) بایران بازگشته‌بود و بعد ازانقلاب روسیه (۱۹۱۷) اتحادیه‌های کارگری را در ایران تشکیل داد وحتی در کنفرانس‌چهارم بین‌الملل سوم بعنوان نمایندهٔ رسمی کارگران ایران شرکت کرد .

دراوایل‌سلطنت پهلوی از سیاست کناره‌گرفت و مدتها ریاست بانك ایران و شوروی را داشت و مرحوم چراغعلی خان امیراکرم واسطهٔ تامین او بود، چند روز بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ در همدان بطور ناگهانی درگذشت .

دنبالهٔ فعالیت دهگان را چند صباحی فرخی یزدی مدیر طوفان

۱ــ تاریخچهٔ نهضت کارگری‌درایران، نوشتهٔ شکرالله‌مانی ، تهران، ۱۳۲۵، ص ۱۸

نیز ادامه داد، فرخی پس از بازگشت از سفر روسیه تحت تعقیب قرار گرفت و در زندان درگذشت.

☆

در ۲۱ رمضان تلگراف احمد شاه بنام مشیرالدوله از اروپا بدین شرح مخابره شد:

جناب اشرف مشیرالدوله رئیس الوزراء،
مراتب اعتماد من نسبت بشما محتاج اظهار وبیان نیست، بطوریکه در تلگراف سابق گفته بودم اظهار کناره‌جویی شما موجب کمال تأسف ونگرانی بود. احساسات مجلس شورای ملی هم که تلگرافاً اظهار کرده اند نظریات مرا تأیید مینماید، تصور میکنم وظیفهٔ مخصوصی که در دولتخواهی دارید مقتضی است بدون تأمل از استعفای خودتان صرف نظر نموده وجداً به ادای تکالیف خدمت به مملکت مداومت نمائید، امیدوارم انشاءالله بامساعدتی که ازطرف مجلس شورای ملی مشهود است کاملا باجرای مصالح مملکت وموجبات رفاه‌عمومی موفق باشید.

شاه

مرحوم دولت آبادی گوید:

ریاست مشیرالدوله باصرار شاه است که او بتواند قانون اساسی را حفظ کند که نگاه دارندهٔ سلطنت او بوده باشد. شاه تصور میکند این کاردرینوقت ازمشیرالدوله ساخته است وخواهد توانست که سردار سپه را وا دارد در مقابل قانون اساسی سلام نظامی داده اورا حاکم برخود بداند، اما در صورتیکه برای خود شاه درمقام سلطنت قدرت اختیاری نیست، برای دست نشاندهٔ وی درمقام ریاست دولت چه‌قدرت واختیاری خواهد بود؟[۱]

۱ ــ حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۴۸

توپ مدرس هم باروتش نم کشیده است

مشیرالدوله نتوانست باوزیرجنگ مقتدر خود که تقاضا داشت شهربانی نیززیرنظرحکومت نظامی تهران باشد کنار بیاید و ناچار مستعفی شد. بقول هدایت «مشیرالدوله طبعاً مرد جنجال نیست، مجلس هم متزلزل است. بحران ۲۷ روز دوام می‌یابد، درین ضمن تلگرافی از شاه به سردار سپه در حفظ نظم میرسد.»[۱]

ناچار در ۲۱ جوزا، شاه تلگرافاً ابلاغ ریاست وزرائی قوام‌السلطنه را صادرکرد ودر ۲۶ جوزای ۱۳۰۱ کابینه تشکیل شد که طبعاً وزیرجنگ او سردار سپه بود. اما آب وزیر جنگ وقوام هم به یك جو نرفت ودرماه میزان همان سال، کشمکش بجایی رسید که وزیر جنگ ظاهرا استعفاکرد ولی عملا نامه‌های وزارتی را امضا مینمود! مجلس گفتگوهائی پیش کشید وحتی مدرس گفت: «مابرهر کس قدرت داریم، ازرضاخان هیچ ترس وواهمه‌ای نداریم، قدرت داریم‌پادشاه‌را عزل کنیم، رئیس‌الوزراء را بیاوریم، سؤال کنیم، استیضاح کنیم، عزلش کنیم؛ وهمچنین رضاخان را استیضاح کنیم، عزل کنیم، میروند درخانه‌شان می‌نشینند»!

اما همه کس می‌فهمید که در آن غوغا و آشوب ودر آن بحبوحهٔ قدرت ووجاهت ملی سردارسپه، این سخنان مدرس از چهار دیواری عبا وعمامهٔ او تجاوز نمیکند، حتی مؤتمن‌الملك هم در همان جلسه

۱ ــ خاطرات وخطرات ص ۴۴۷

به مدرس گفت که حرف شمادربارهٔ شاه باقانـون اساسی مطابق نیست!

استعفای سردار سپه تماماً تهدید بود ، زیرا وضع طـوری بود که فقط وجود سردارسپه میتوانست امنیت طهران وشهرستانهارا حفظ کند ، فتوحات نظامیها درشهرستانهاکه همه زیرعنوان ونام سردار سپه انجام میگرفت وامنیت شهرها وراهها ـ که ازانصاف نبایدگذشت بقول افضل کرمانی «هرراهی‌راکه بصد سوار قطع نتوانستی کرد ، زن آبستن طشت زر برسرمینهاد ومیگذشت » ویا بقول دیگری « هر که بخود ـ سری سری بر آورده بود ، سرش را کنده ورخنه‌های دیوار مملکت را بآن مسدود فرمودی»ـ سردارسپه‌را قهرمان آزادی ونجات ایران‌معرفی کرده بود. تلگرافات شهرستانها موجب شدکه مجلس قضیه را بصورت خوشی خاتمه دهد وازدرصلح درآید و بعذرخواهی وانقیاد او نسبت بقانون اساسی ومجلس قناعت نموده سردار سپه مشغول‌کارشود .

درهمین ایام شاه ازجنوب(بوشهر) بایران وارد شدودر۱۲قوس ۱۳۰۱ ش (ربیع الثانی ۱۳٤۱ق) به شیرازرسید .

۞ ۞ ۞

باری، دولت قوام‌السلطنه در۵ دلو مستعفی شدوعلت آن علاوه برکارشکنیهای داخلی ، مسئلهٔ نفت شمال وروابط باروسیه و انگلستان بوده است وهمانروز ۵ دلو ۱۳۰۱ مجلس بااکثریت به‌آقای مستوفی‌الممالك رأی داد[۱] واودر۲۶ دلو کابینهٔ خودرامعرفی کردکه بازسردارسپه

۱ ـ میرزا حسن مستوفی الممالك ازرئیس الوزراءهای معروف ایران‌و درردیف مشیرالدوله است ازجهت وطن پرستی وقبول عام ، وبالاترازاوست از

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

وزیرجنگ او بود . نظری باین کابینه‌ها مارا متوجه میکند که در حقیقت قدرت وزیرجنگ کابینه‌هارا می آورده ومی‌برده ونه دربار ونه‌مجلس !

« سردارسپه اگربامشیرالدوله ـ بواسطهٔ جدیتی که درحفظ حدود مشروطیت دارد ـ نتوانسته است راه برودو اورا بااستعفای از ریاست دولت وا داشته بامستوفی‌الممالك که وجاهت ملی اوازمشیرالدوله کمتر نیست وملایمتش ازاوبیشتراست ، خصوصیت میکند و او را بریاست دولت میرساند وبدست اوخود را به ملیون نزدیك مینماید » [۱]

۱ ـ حیات یحیی ج ٤ ص ۲۸٦

بقیه حاشیه ازصفحه قبل

جهت تعین وتشخص . پدردرپدراو ازمستوفیان عظام‌مملکت بودند و همه یکنوع آقائی داشتند ، خود این میرزا حسن براثرواقعه‌ای سالهاازبالاخانه پائین نیامد وبه اندرون سرنزد ونپرداخت . اوفرزند میرزا یوسف مستوفی‌الممالك بود که لقب «جناب اجل‌آقا » داشت ودر ربیع‌الاول ۱۲۹۹ در سن خرد سالی (ظاهراً دوازده‌سالگی) به‌عنوان‌مستوفی‌الممالك منسوب شد(منتظم‌ناصری ج ۲ ص۳۲۵). جد بزرگ آنها میرزا حسن آشیانی در ۱۲٦۳ درگذشته بود وپسرش میرزا یوسف بجای اومنصوب گردیده واین شخص بتمام معنی آقای مطلق بود ویکی ازمراحل آقائی اورا درین روایت عبدالله مستوفی میتوانید ببینید که‌گوید :

میرزا یوسف مستوفی‌الممالك قبل از میرزا محمدخان سپهسالار تقریباً شخص اول مملکت بود وغلیون او جلوتر به مجلس می‌آمد ، بعد از انتصاب میرزا محمدخان بصدارت، اتفاقاً روزی هردو دریك مجلس بودند و همین که پیشخدمت، غلیون جناب آقارا که بعد ازغلیون سپهسالار وارد کرده بود جاوی اوبرد . غلیون را بعنوان اینکه تفنن را ترك نموده است ردکرد وتازنده بود جز در اندرون خانهٔ خود غلیون نمی‌کشید تاخلاف عمل آن یك روز، از او مشاهده نشود .

انتخابات مشیرالدوله

دولت مستوفی انتخابات‌را شروع کرد. انجمن نظار مرکز بتاریخ ۲۴ حمل ۱۳۰۲ مطابق ۲۷ شعبان ۱۳٤۱ ق بریاست مشیرالدوله انتخاب گشت وقرارشد از ۱۱ تا ۱۸ و از ۲٤ تا آخر رمضان (۱۵ روز) تعرفه پخش شودوازروزسوم شوال‌تاغروب هفتم شوال تعرفه‌هابارأی برگردد ودرصندوق ریخته شود.

هیئت نظارزیرنظرمرحوم مشیرالدوله‌تاحدّی بیطرف بوداماصلاح خود ومملکت‌را دروسعت دامنهٔ پخش تعرفه نمی‌دانست ودراعلانی که کردگذشته‌ازکمی مدت دادن‌وپس‌گرفتن تعرفه، قیدتازه‌ای‌هم برشرایط انتخاب کنندگان افزوده بود وآن داشتن ورقهٔ هویت وشناسنامه بود [۱]. این کارمشیرالدوله موجب اعتراض جراید اقلیت‌شد وانتقاداتی کردند. انتخابات مجلس پنجم درتهران پایان‌یافت ولی انتخابات ایالات بقدری طول کشید که مجلس چهارم بپایان رسید وکارانتخابات ایالات بدست امرای لشکروورازت جنگ افتاد.[۲]

---

۱ ـ آقای مورخ الدولهٔ سپهر در باب وسواس انتخاباتی مشیرالدوله گوید:

مشیرالدوله علاوه بر احترام به قوانین، پای بند قانون اخلاقی نیز بود. احتراز وی ازاقدامی‌که لطمه بآزادی انتخابات واردسازد بحدوسواس میرسید، اگرمی‌شنید یکنفر انتخاب کننده در دوحوزه رأی داده بی‌اغراق لرزه براندامش مستولی میشد.

فکر تعویض صندوق یا قرائت آراء مجعول وموهوم از مخیله اش خطور نمیکرد.

(سالنامهٔ دنیا ۱۸ : ۸۴)

۲ ـ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ص ۳۰۷

در اوایل خرداد ۱۳۰۲ (شوال ۱۳۴۱) ورقه‌ای درمجلس بامضاء رسید که ۴۵ نفراز وکلا عدم اعتماد خود را بدولت اظهار کردند و بالاخره مرحوم مدرس و عده‌ای از رفقای وی ورقهٔ استیضاح را که مربوط به‌رویهٔ دولت درمورد سیاست خارجی بود در ۲۰ جوزا تسلیم مجلس کردند.

نطقهای وکلای مجلس، مرحوم مستوفی را عصبانی کرد. او درجلسهٔ علنی نطقی کرد که بقول عشقی: مستوفی ازآن نطق که چون توپ صدا کرد، مشت همه واکرد... فهماند که درمجلس چارم‌همه شر بود، دیدی چه خبر بود!

او گفت:

«متأسفانه دراین مملکت اشخاصی میخواهند که داخل کاربشوند و آجیلهائی هم بگیرند. آجیل هائی هم بدهند. من نه میگیرم و نه میدهم و اصراری هم بماندن ندارم و این ایام غیبت مجلس را هم ـ که شاید بعقیدهٔ بعضی ایام بره‌کشی فرض شود ـ به‌اشخاصی که اشتها دارندواگذارمیکنم ومعدهٔ من هم خراب است ونمیتواند هضم کند و ازاینجا هم میگذارم میروم خدمت اعلیحضرت همایونی برای حفظ احترام اکثریت استعفای‌خودم را تقدیم میکنم.»

آنگاه بدون اینکه منتظرجواب شود ازمجلس خارج شد. حتی قسمتی ازپایان نطق خود را بین کرسی خطابه ودرخروجی اطاق مجلس

ایراد کرد وباشتاب وعجله بیرون تاخت و وزراء هم بیرون رفتند، فقط سردار سپه وزیر جنگ استوار نشست وسپس برخاسته برای حفظ انتظامات پائین رفت و قبل از رفتن از رئیس مجلس پرسید :

-من بروم یابمانم؟

مؤتمن‌الملك گفت: میل‌خودتان است ، میخواهید تشریف ببرید نمیخواهید تشریف نبرید .[۱]

بزنگاه سوم از روز تزلزل دولت مستوفی ، بقول مرحوم بهار، آراء مجلسیان بسوی مشیرالدوله متمایل بود وتقریباً سه هفته بود که اکثریت مجلس رأی تمایل خود را نسبت باین مرد دانشمند وپاکدامن به رئیس مجلس عرضه داشته بود ، پس از کناره جوئی دولت ورفتن ازمجلس،اقلیت‌هم بااین تمایل همداستان گردید ودرنتیجه، روز۲۸ شوال ۱۳۴۱ مطابق با ۲۴ خرداد (جوزای) ۱۳۰۲ فرمان زیربنام مشیرالدوله از طرف شاه صادر وهمانروز منتشر گردید :

«چون‌برای خدمت‌مهم ریاست وزرائی وجود شخص کافی لایقی لازم بود ، لذا جناب اشرف مشیرالدوله را که‌کمال مرحمت واعتماد بایشان داریم به ریاست وزراء منصوب وبر قرار فرمودیم که بانهایت اطمینان به مراحم مخصوص شاهانه بانجام‌وظایف مشغول‌شوند ، ۲۸ شهر شوال۱۳۴۱»

شاه

---

۱ — گزارش ایران ، ص ۳۱۹ ، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ص ۳۲۳ و۳۲۵ ، بازیگران عصرطلائی ، ص ۱۹۵ درشرح حال‌مدرس.

دو روز بعد مشیرالدوله وزرای خود را بدین شرح معرفی کرد :

مشیرالدوله رئیس‌الوزراء ووزیر داخله

سردارسپه وزیرجنگ

مصدق‌السلطنه وزیرخارجه

ذکاءالملک فروغی ، وزیر مالیه

حکیم‌الملک وزیر عدلیه

حکیم‌الدوله وزیرعلوم‌واوقاف

فهیم‌الدوله وزیرپست وتلگراف

اعتلاءالسلطنه کفیل‌وزارت‌داخله .

وزیرفواید عامه‌را قرارشد بعداً معرفی کندوعدل‌الملک به‌کفالت معرفی شد .

«مشیرالدوله محکم بکارچسبید وامیدواربهایی بود که انتخابات در دورهٔ زمامداری مشارالیه به صحت جریان یابد ، زیرا دلبستگی به احزاب‌خاص نداشت ومورد اعتماد همهٔ احزاب ودسته‌ها بود ،ازطرف سیاست خارجی هم نگرانی زیادی‌دیده نمیشد» . [۱]

مشیرالدوله برنامهٔ کابینهٔ خودرا بر اصول موازنه وحفظ‌مناسبات حسنه بادول متحابه وبیطرفی‌وتسریع درکارانتخابات و نظارت‌براجرای قوانین ، خاصه بودجه‌ها ، تشریح کرد .

مجلس چهارم همان روزها پایان یافت و سلیمان میرزا نمایندهٔ

---

۱ ــ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ص ۴۴۱ و ۴۴۲

مجلس در آخرین روز مجلس گفت :

بحمدالله دورهٔ مجلس وقتی خاتمه می‌یابد که دولتی مثل دولت آقای مشیرالدوله که مورد اعتماد عموم و کلا و باتفاق بایشان رأی اعتماد داده شده‌است درسر کارهستند وسابقهٔ خدمات ایشان در ادوار مشروطیت قابل انکار و محتاج بذکر نیست . . .»

سپس مرحوم مدرس شرحی گفت و اظهار داشت: عقیده‌ام اینست که یکی از کارهای مهم این دوره سپردن زمام فترت است به آقای مشیرالدوله وجهت این سه‌نکته است، مکرر عرض کرده‌ام رجال مملکت ما هر کدام برای یك موقعی خوب هستند . بعقیدهٔ من وتمام آقایان ، رئیس‌الوزراء حالیه برای این موقع بلانظیر است ، سه مسئله بود : یکی بیطرفی مشارالیه درانتخابات ، یکی بیطرفی‌درسیاست خارجه که درزمان فترت وغیبت مجلس فوق‌العاده اهمیت دارد ،یکی تسریع در درافتتاح دورهٔ پنجم . وبااین سه اصل‌است که بعقیدهٔ‌من‌و آقایان‌سپردن زمان فترت بایشان یکی از کارهای خوب بوده‌است » .

درین جلسه مشیرالدوله حضور نداشت و فروغی از و کلا تشکر کرد . شاه از قدرت سردار سپه نگران است ودر نهانی میکوشدخودرا ازچنگ اوخلاص کند ، توسل به‌مستوفی و مشیرالدوله برای ریاست وزراء بهمین منظور بوده است .

آنطور که هدایت‌درخاطرات‌وخطرات نوشته‌است «طرفداران‌سردارسپه

برهان قاطع دارند ومخالفین او تارعنکبوت می‌تنند» اما تاریخ همیشه ثابت کرده است که این تارهای عنکبوت تنها دربرابر مگسها ومورچه‌های ضعیف دامی قابل اطمینان است و گرنه زنبورها و رطیل‌ها تارها را دریده وراه خودرا رفته‌اند . عوام‌الناس هم مثلی دارند که هرچندر کیک است ولی فلسفه آمیز است و گویند «زور که آمد فلان حساب پاره میشود!»

احمدشاه بفکر افتاد که با اعزام ولیعهد به آذربایجان (۲۵ سرطان ۱۳۰۲) مرکز قدرتی در برابر سردارسپه ایجاد کند. دولت‌آبادی گوید:

عرض میکردم صلاح نیست

« ماه محرم رسیده است و در ادارهٔ قشونی روضه خوانی میکنند ، شاه بملاحظهٔ سردار - سپه بمجلس روضه خوانی نظامیان آمده است ، سردار سپه هم با مشیرالدوله رئیس‌الوزراء اندکی دورتر نشسته است .

شاه برئیس‌الوزراء گفته بود. بی‌اطلاع سردارسپه، فرمان‌حکومت آذربایجان ولیعهد را صادر کنند، فرمان‌صادر میشود وبصحهٔ‌شاه میرسد و وزیر داخله به آذربایجان تلگراف میکند و ولیعهد آماده مسافرت میشود (قصدش این بوده در آنجا با رؤسای عشایر بند و بست تشکیل بدهد). شاه برای خداحافظی از ولیعهد ازمجلس روضه خارج میشود، بدیهی است سردار سپه میداند شاه کجا میرود و برای چه میرود ، اما هیچ بروی‌خود نمیآورد وخودداری میکند... در آن دم آخر که ولیعهد میخواهد روانه شود ، هیئت دولت را تهدید کرده نارضایی خودرا

بمسافرت او ، به شاه و به وزراء میرساند و کوشش بسیارشاه و ولیعهد و هیئت دولت دراجرای فرمان و فرستادن ولیعهد بکلی بی‌نتیجه مانده و ولیعهد با نهایت خفت نقل مکان کرد بخانـهٔ خود بر میگردد [1] ..... شاه بعد ازین از سردار سپه گله میکند و میگوید شما ولیعهدراازرفتن به آذربایجان منع کردید ، سردار سپه جواب میدهد اعلیحضرت هـم در صدورفرمان‌حکومت آذربایجان ولیعهدبامن مشورت نکردیدوالاّ عرض میکردم صلاح نیست !»[2]

با مقدماتی که مرد قوی ایران تهیه می‌دید و آرزوهائی که در سر می‌پـروراند معلوم بود که کابینهٔ قانونی واصول پرست مشیرالدولـه دوامی نخواهد کرد ، برای اینـکه آرزو هـای بـزرك عملی شود این فرمانده هوشیار میدانست که‌باید تمام قوارا روی این موضوع تمرکز داد و حتماً تمام یا بیشتر نمایندگان دورهٔ پنجم را از اشخاص صالـح یعنی‌موافق ومطیع انتخاب‌نمود واین‌کار بابودن شخصی‌مثل‌مشیرالدوله در رأس دولت آسان‌نیست ، پس باید مشیرالدوله را انداخت .

بقول خواجـه نوری یك راه ساده وجـود داشت و آن حیثیت دوستی وهمان جنت مکانی خود مشیرالدوله بود ، چرا بهمین راه وارد

۱ ـ از باغ سردار محتشم ، زیرا دولت اعلامیه داده‌بود که :

« بموجب امر قدرقدرت بندگان اعلیحضرت اقدس‌همایون شاهنشاهی‌ارواحنافداه، روز یکشنبه بیستم برج اسد جاری بندگان والاحضرت ولیعهد دامت عظمته برای‌حرکت به مقر فرمانفرمانی‌آذربایجان به باغ‌سردار محتشم‌نقل مکان‌میفرمایند «مشیرالدوله رئیس‌الوزراء» در این اعلامیه، همان «امرقدرقدرت» و«دامت عظمته»آن‌نازشصت می‌خواهد !

۲ ـ حیات یحیی ، ج ۴ ص ۳۰۰

نشوند ؟ برای کسیکه تمام عمرجز احترام و مقام ارجمند درخود ندیده کافی است که کوچکترین اهانت یا فقط تهدید اهانتی اورا ازمیدان بدر ببرد . سردارسپه همین کار راکرد وبایکی دو پیغام (که بعداً هم آنهارا سوء تفاهم نام نهاد) مشیرالدوله را ازمیدان دربرد و اورا وادار به تقدیم استعفا نمود.[1] دولت آبادی گزارش این روزها را چنین‌مینویسد:

«سردارسپه بسمت وزارت جنگ گاه‌گاه در هیئت وزراء حضور می‌یابدبرای دادن دستورهائی بآنها،ومجبورهستند هرچه امر کنداطاعت نمایند .

مشیر الدوله در طلیعهٔ دستور ریاست خود حفظ قوانین جاری مملکت را، ازروی اساس مشروطیت ، اول وظیفهٔخود دانسته است در صورتیکه برای او اختیاری نیست و هرساعت درتهدید وزیرجنگ و فرماندهٔکل قوا است . روزی امیراقتدار محمود خان انصاری، که گاه‌گاه بنیابت ونمایندگی ازطرف وزیرجنگ درهیئت وزراء حاضرمیشود، بدستوروزیرجنگ با مشیرالدوله درهیئت خشونت‌میکند و باومیفهماند که بایدکناره گیری نماید ».[2]

مشیر الدوله‌که عمری را به نیکنامی و عزت نفس و با حفظ پرستیژگذرانده بود ، مسلماً حاضرنبود خشونت‌های وزیرجنگ‌خود را تحمل‌کند ، علاوه برآن موقعیت را چنان میدیدکه‌کلیهٔ اختیارات در دست وزیرجنگ است وهیچ نقطهٔ اتکائی که بتوان‌قانون‌رابا آن حفظ کرد

۱ ــ بازیگران عصرطلائی ، شرح حال مدرس ص ۱۹۹

۲ ــ حیات یحیی ، ج ۴ ، ص ۳۴۹

وجود ندارد، حیثیت دوستی او وحفظ آبروی وزرایش بیش ازهرچیز مورد علاقه‌اش بود. البته چنین شخصیتی وقتیکه ببیندکاربجایی برسد که پاچه و ران حوالهٔ وزیـری از وزرای کابینه داده شود، برای او بس ناگوارمیآید.

او باکمال شهامت گفت که حاضر نیست با وزیر او بدین نهج گفتگو شود و سپس از جلسهٔ هیئت دولت خارج شد و تصمیم باستعفا گرفت.

کل یُرید رجاله لحیاته — یا من یُرید حیاته لرجاله

درینجا مورد دیگری نیزپیش آمدکه مشیر الدوله آنرا مستقیماً تهدیدی برای خود دید و آن توقیف قـوام السلطنه بـود، سردار سپه چوب را به بیدزدکه چنار بلرزد! بدین معنی که روز ۲۷ صفر ۱۳۴۲ (۱٦ میزان ۱۳۰۲) قوام‌السلطنه را توقیف کرد (باتهام توطئهٔ قتل سردار سپه). [1] مخالفین سردارسپه مرعوب شده وکابینهٔ مشیرالدولـه مقاومت

۱ - درین روزها کمیته‌ای کشف شدکه گویا هدف آن ترور سردارسپه بوده است وسردارانتصار ومنتخب‌السلطان ومکرم‌السلطان دستگیرشدند، درضمن‌محاکمهٔ اینها پای قوام السلطنه نیزبه میان کشیده در ۲۷ صفر ۱۳٤۲ توقیف گشت. همسرقوام‌السلطنه به احمدشاه متوسل شد وشاه‌بسردارسپه موضوع‌را اشاره‌کردو قرارشد قوام‌السلطنه ازایران برود. پرونده‌ای‌که تشکیل شده بود صراحت از انجام‌توطئه داشت، منتها گویا منتخب‌السلطان از قوام‌السلطنه دستور کتبی‌خواسته بود و چون نداده‌بودکار به اینجا کشیده بود. معروف شدکه شیخ‌الاسلام‌ملایری ولیعهدراملاقات‌نموده ازطرف‌مدرس‌عنوان‌مطلب می‌کند، ولی‌عهدمی‌گوید:شاه در

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

خود را دربرابر تهدیدات وزیرجنگ از دست داد . سردار سپه پس از دستگیری قوام بوسیلهٔ یکی دونفرازامرای لشکر ، رئیس الوزرا ، وبرخی ازوزرای دیگررا تهدید کرد که اگر استعفا ندهند چنین وچنان خواهم کرد ، و بر اثرهمین تهدیدات هم کابینهٔ مشیرالدوله تصمیم باستعفا گرفته قبل ازظهر روز ۲۹ میزان ۱۳۰۲ خورشیدی برابر ۱۱ ربیع الاول ۱۳۴۲ـ قمری (۲۲ اکتبر۱۹۲۹) در قصرصاحبقرانیه بحضور شاه رفته استعفاـ نامهٔ خود را تقدیم کرد .

گر فلك یك صبحدم با من گران باشد سرش
شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش[۱]

روز سه شنبه ۳۰ میزان ۱۳۰۲ از طرف سلطان احمد شاه بوسیلهٔ تلفن ، مشیرالدوله بدربارصاحبقرانیه احضارشد ، ولی مشیر الدوله در منزل رونشان نداد ، درجواب تلفن میگویند ازمنزل خارج شده است ، مجدداً ازدربار و هیئت وزراء استعلام میشود که آیا مشیر الدوله آمده است یا خیر؟ جواب داده میشود که بدربار هم نیامده است . شاه ازین

۱ ــ این شعرازمسیحای کاشی است ، که بعد ازتوهینی که به اوشده بود درحضورشاه عباس خواند و ازمجلس بیرون آمد و بــه هندوستان رفت ودیگـر بازنگشت .

درواقع رفتاراو ، خاطرهٔ مجلس سلطان محمود وفردوسی را بیادمی‌آورد.

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

پاریس به من گفت ، این پیشنهاد شد ، گفتم ، جدم صاحب داعیه ای را از بین برداشت ، ازاو امامزاده ساختند ، من نمی‌خواهم امامزادهٔ دیگری درست بکنم .

(خلاصه از خاطرات و خطرات ص ۳۵۹) .

پیش آمد نگران شده یکی ازنزدیکان و و محارم خود را مأمور میکند که فوراً بشهر آمده مشیرالدوله را ملاقات کرده و او را هرطوری‌هست حاضر نماید که تا موقع افتتاح مجلس شورای ملی عهده دار ریاست وزراء شده بکارادامه دهد . ولی مشیرالدوله زیربارنرفت[۱].

سایر رئیس الوزراء های سابق هم که طرف اعتماد شاه بودند قبول نمی‌نمایند ومثل اینکه همه‌یك زبان‌میگفتند که «رنگ‌وبوی آن‌بنك و پویش بنیرزد و گفتگوی آن بجستجوی آن‌کری نکند» [۲]

درین وقت بود که احمد شاه بقول افضل‌الدین کرمانی چون دید که «میدان عمل ازمبارزان کفایت خالی است و صدر وزارت ازمبرزان سیادت عاطل» [۳] نا چاربه ریاست‌وزرایی سردار سپه تن داد .

بدین طریق بقول مرحوم هدایت : «سردار سپه‌که طبعاً صاحب عزم و رای قوی بود، عذر مشیرالدوله را خواسته خودکابینه تشکیل داد ...»[۴] وبروایت‌مرحوم بهار :

«مشیرالدولهٔ پیرنیا را ازپشت میزریاست وزراء عذرخواستند و خود زمام اموررا بدست‌گرفتند . »[۵] این وقایع در۶ آبان ۱۳۰۲(ربیع الاول ۱۳٤۲) یعنی قریب چهارماه بعداززمامداری مشیرالدوله بود ، و این آخرین زمامداری اوست .

۱ــ تاریخ بیست ساله ایران ج ۲ ص ۲۸۸

۲ــ عبارت‌ازقاضی حمیدالدین صاحب مقامات حمیدی

۳ ــ عقدالعلی

۴ ــ گزارش ایران ص ۳۱۹

۵ ــ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ص ۲۳۸

۱٤

ولیعهد

و

مشیرالدوله

مردان پیر برای این آفریده شده اند که به
موقع بیرون روند.
«ویکتورهوگو»

آخرالدواء الکی فرمان ریاست وزراء سردارسپه علی رَغْم مخالفت و کوشش مدرس[1] ویاران او و علی‌رغم خود شاه صادر شد (۱٦ آبان ۱۳۰۲) بدین شرح :

«چون بـرای خدمت مهـم ریاست وزراء وجود یکنفر شخص کافی لایقی‌لازم بود ، لهذا جناب اشرف سردار سپه را کـه کمـال مرحمت و اعتماد و اطمینان را بایشان داریم بریاست

---

۱ ــ گویا مدرس دریکی از ملاقاتهای خود با سردارسپه ضمن‌تایید مخالفت خود گفته بود :

ــ من حکم بوق حمام را دارم، تا مجلس‌هست مدرس هم هست !

و سردارسپه نیز گفته‌بود:

ــ ما هم طوری حمام می‌سازیم‌که احتیاج به بوق نباشد !

وزرائی منصوب و برقرار فرمودیم که مشغول انجام این خدمت مهم باشند، ۱۶ ربیع الاول ۱۳۴۲»

شاه

اعضاء کابینهٔ اول سردار سپه عبارت بودند از :

رئیس الوزراء ووزیرجنگ رضاخان سردار سپه

وزیرخارجه ذکاءالملك فروغی

وزیر مالیه مدیرالملك (جم)

وزیرعدلیه معاضد السلطنه (پیرنیا)

وزیرپست و تلگراف خدایارخان

وزیر فواید عامه وتجارت عزالممالك (اردلان)

وزیرعلوم و اوقاف سلیمان میرزا

کفیل وزارت داخله میرزا قاسم خان صور

هدایت گوید: خاطر شاه آشفته است، جسته جسته صحبت‌های ناگوار هم به گوش مبارك میرسد. مایلند هرچه زودتر ازتهران بروند. بی کسالت مزاج هم نیستند... سردار سپه رونقی درنظام داده، مردم ازکابینه‌های متزلزل وافکارآشفته وفقدان نقشه به‌تنگ آمده‌اند [1]»

قریب یك هفته بعد احمد شاه برای آخرین دفعه با دیـوار های کهنه و ترك دارتهران وداع کرد و باروپا رفت [2].

احمد شاه که‌شوق مسافرت‌بفرنگ برهر شوقـی دروجود او غلبه داشت [3] ومیکوشید بهروسیله باشد خود را ازحوزهٔ اقتدار سردار سپـه

۱ــ خاطرات وخطرات ص ۳۵۹

۲ ــ بازیگران عصرطلائی ص ۳۵۳

۳ ــ ایرج میرزا قاجاردرباب سفرهای اروپای احمد شاه گفته بود :

فکر شاه فطنی باید کرد ... ما ابله وگول و خرف است

نشود منصرف از سیر فرنك این همان احمد لاینصرف است

بیرون بیندازد ، راضی شد دستخط ریاست وزرائی وزیر جنك را صحه گذارد بشرط آنکه او فوراً اسباب مسافرت ویرا باروپا فراهم نماید . اینکار بزودی انجام گرفت و سردارسپه رئیس دولت شده تا کنار بحر خزر شاه را بدرقه کرد و اورا بوعدهٔ ابدی از مملکت روانه ساخت . محمد حسن میرزا ولیعهد نایب‌السلطنه شد .[۱]

این سفرها ورفت و آمدها کار شاه را بدتراز پیشترساخت ولی‌از خواب بیدارش نکرد .

فکانه طفل الرضیع بمهده یزداد نوما کلما حرکته

سالها بعد که آقای رحیم‌زادهٔ صفوی‌دراروپا بااحمد شاه‌ملاقات کرده بود ، احمدشاه درباب کیفت صدور این دستخط گفته بود :

من خبرداشتم که درهمین ایام نغمهٔ جمهوری را میخواستند بلند کنند ، درآن حال منهم یا میبایست دست بتحریك و آنتریك بزنم ، و راه دیگرش هم این‌بود که استعفای مشیرالدوله را بپذیرم ورضاخان‌رابه آرزویش که رئیس الوزرائی بود برسانم تا شاید قدری آرامش پیدا شود .[۲]

سردارسپه بلافاصله درفکرانجام مقاصدخودافتاد وچون میرزای ولیعهد درتهران بود بفکرافتاد که اول دست اورا از امور کوتاه کند .

۱ ــ حیات یحیی ج ۴ ص ۳۴۹، اما مرحوم شمیم ، مسافرت احمد شاه‌راازطریق بغداد اسکندریه و مارسی به پاریس نوشته است (ایران در دورهٔ سلطنت قاجارص ۵۲۹) حسین مکی نیز بدرقهٔ سردارسپه را تاخانقین نوشته است(کودتای۱۲۹۹ص ۶۳۰) .

۲ ــ تاریخ بیست سالهٔ ایران ج ۳ ص ۳۰۶

دراسفند ماه آن سال عده‌ای ازافسران را مأمورنمودکه بملاقات محمد حسن میرزا رفته اصرارنمایندکه از ولایت عهدی استعفا دهد و بالحن نصحیت آمیز خواست بولیعهد توصیـه شودکه‌کاری باستعفای شاه نداشته باشد و شخصاً استعفاکند و درمقابل از سردار سپـه حقوقی معین دریافت‌نموده وگارد مخصوص سلطنتی ویکی ازقصور را باحفظ احترامات دراختیارداشته باشد. ولیعهد نپذیرفت وگفت:

«باین مردبگوئیدکه‌مگرازروی نعش من‌گذشته بسلطنت برسد!»

ولی سردارسپه‌که درتصمیم خود راسخ بود اصرار خود را در تخلیهٔ کاخها تکرارکرد:

«احتشام السلطنه مأموراست‌که بولیعهد تکلیف ترک‌گلستان‌کند که امروزشمشیردیگردرکار است، بباغ سردار محتشم نقل مکان‌فرمایند. ولیعهد دست داده فرمودند:

مرگ ازبرای من‌بهتراست، چند نفر ازمجلس میخواهم.عرض شد بیم توهین میرود، عجله فرمائید. تلفن شد، سه بعد ازظهر وعدهٔ شرفیابی‌داده شد، سیدتدین، شیخ‌العراقین و حاجی میرزا یحیی‌دولت آبادی و مشیرالدوله و مؤتمن‌الملك را خواسته صحبت کرده بودند. درضمن صحبت، فرموده بودند امنیت ندارم. جواب مجلس رسیدکه حرکت نفرمائید. تامسأله درمجلس حل شود، سردارسپه را هم‌مسؤول امنیت قرارداده‌اند.» [1]

بدین وجه درشب عید نـورز ۱۳۰۳ مؤتمن الملك و مستوفی-

---

۱ ــ خاطرات و خطرات ص ۳۶۴

الممالك و مشیرالدوله و حاجی میرزا یحیی دولت آبادی بکاخ گلستان رفته و تدین و شیخ العراقین را نیز که از نزدیکان سردارسپه بودندهمراه میبرند تا بوجهی اصلاح ذات البین شود . چون نتیجـه بدست نمیآیـد موتمن الملك جلسهٔ خصوصی مجلس را تشکیل میدهد و باز هم جلسه بی نتیجه می‌ماند .

۱۵

جمهوری
و
مشیرالدوله

همیشه مالك این ملك ملت است که داد سند
به دست فریدون ، قباله دست قباد
(عارف)

توپ جمهوری

یاران سردار سپه ، برای تزلزل مقام سلطنت، گفتگوی جمهوری شدن ایران را در دهانها انداختند ودراکناف و اطراف ایران ازین تحول تمجید وطرفداری شد وچون در همان ایام درترکیه نیزاین امرپیش آمده بود ، مسئلهٔ جمهوریت در ایران باستقبال عمومی مواجه‌گردید .

ازطرف طرفداران احمد شاه که متوجه خطرشده بودند علیه جمهوریت تظاهراتی‌صورت گرفت[1] وبازموردی‌پیش آورد که مشیرالدوله دخالتی بنماید :

---

۱ - عدهٔ زیادی،ازجمله دارودستهٔ مدرس، مخالف جمهوری بودند.مرحوم عشقی شاعرآزاده وروزنامه نویس نیز-ربرسراین مخالفت نهاد ، قطعهٔ او که بر گردان «دریغ از راه دور و رنج بسیار» داشت هیجانی پدیدآورد وبالاخره بطورمرموزی درتیرماه ۱۳۰۳ (= ذیقعدهٔ ۱۳٤۲) درخانهٔ خود به تیر دونفر ترورشد .

روزجمعه ۱۷ خرداد ماه ۱۳۰۳ جشنی به عنوان تمثال علی(ع)و باطناً برای ایجاد جمهوریت گرفته شد ، در آنروز شتری هم قربانی کرده بودند . کوهی‌کرمانی‌که آنروزازمخالفین بود دربارهٔ این جشن سروده است :

جشن روز جمعه زیبا یا که زشت
کلك کوهی ماجرایش را نوشت
جشن روز جمعه خنده آور است
ملت ایران عجب خوش باور است
کارت ها از بهر دعوت چاپ شد
بر زمین و آسمان پرتاب شد
بهر اشراف و رجال جبه پوش
کارت دعوت رفت تا سبزی فروش
چند حلوا خور ز شمران آمدند
چند آخوند از جماران آمدند
ما بقی اهل ادارات فقیر
سر به سر در چنگ جمهوری اسیر
گشته آنجا جمع با رنج و ملال
جملگی لرزان ز بیم انفصال
بهر سور مفت مشتی لاشخور
جمع گشته بر سر لاش شتر
سوری و درویش و واگرد زیاد
گشته گرم مرده باد و زنده باد
جسته از این سو بآن سو هو زنان
چون مگس اطراف شیرینی و نان

چون در قوری همه حلقه بگوش
چون سماور جمله در جوش و خروش
بهر یك فنجان چائی کرده تب
از حرارت کف بیاورده به لب

* * *

از همه ایراد ها صرف نظر
این شتر کشتن چه بود آخر دگر؛
اشتر بیچاره تقصیرش چه بود
گشت قربانی اغراض رنود
با وجود بودن یك مشت خر
آن شتر را از چه ببریدند سر
آن شتر که کشته شد از راه کین
بود سجع مهر آن مرحوم این:
«گاه بارم خار باشد گاه دُر
یار حاجی، عبده الراجی، شتر»
دیگری گیرد پی تمثال عید
اشتر بیچاره میگردد شهید ۱

۱- مرحوم کوهی شاعری کرمانی و پاکبازبود، بی‌قید وبند زندگی کرد و درعین بینوائی مرد. گویا وقتی از تهران روی دخالتهای ناشیانه‌ای که در سیاست میکرد، بکرمان تبعید شده بود، ومدتی رسیدگی بکارش به تعویق افتاده بود، روزی که کوهی ازباغ ستاد کرمان،به‌زندان منتقل می‌شد،چون نزدیك مجسمه شاه رسید (در برابر دبیرستان پهلوی امروز مجسمه‌ای از شاه وجود داشت و به‌این‌جهت‌آنجارا میدان‌مجسمه می‌خوانند) شال خودرا ازسرش‌باز کرد

بقیه درصفحه بعد

هدایت گوید:«گفته‌شد مدرس برای موافقت باسردارسپه سه شرط درمیان آورده است : انحلال مجلس پنجم ، تجدید انتخابات باقید حق تغییر در قانـون اساسی ، اختیار یکی از شاهزادگان بسلطنت بـا نیابت سردارسپه .

احتشام السلطنه بمنزل من [هدایت] آمد ودعوت بمنزل‌مشیر-الدوله کرد ، رفتم ، حاجی میرزا یحیی دولت آبـادی و مصدق‌السلطنه هم بودند ، صحبت رفت روی اختیاریکی از شاهزادگان و قرار بـه مجلس دیگری در منزل دکترمصدق‌السلطنه شد ، دریـن جلسه تصمیم گرفته شد که بمنزل سردارسپه برویم ومطلب را عنوان کنیم و درآمد بامن باشد . رفتیم . من درلباس کنایه عنوانی کردم که سردار به سخن درآید . مشیرالدوله تصریح کرد . سردار هیچ نگفت ، چـه بگوید ؟ طرفدارانش درمجلس قوت گرفته‌اند وجاده هموار مینمایند ، مجلس بتلخی گذشت . نقشه اینست که روز اول حمل ۱۳۰۳ توپ نـوروز

بقیه ازحاشیهٔ صفحه قبل

ومثل کمند، یك سرشال‌را به‌کردن مجسمه‌افکند وسردیگرش‌را به‌کردن‌خود بست و کنارمجسمه‌بست نشست.هرچه زندانبان ودیگران‌اصرارو‌تمنا کردند‌نیامد و آنها همجرأت نکردنداوراازپای مجسمه خارج کند،ناچار تماس‌گرفتند و گفته شدولش کنند ، آزاد شد وبتهران‌رفت . درتهران مدتها بادشتی همکاری‌داشت واین‌مثل همروف شده بودکه « هروقت دشتی چیزی مینوشت‌که بجائی برمیخورد کوهی‌را میگرفتند ! » وجه تسمیهٔ کـوهی منسوب بـه « کوه بادامو » محل تولداولیهٔ اوست .

بتبریك جمهوری غُرّش کند ... قاجاریه را چنان مأیوس کرده اند که غالب رضا به رضا داده‌اند.[۱]

آدمی چون زورش بمُصاحب مادر نرسد، ناچار بابایش خواهد خـواند !

« چهارشنبه ازصبح در شهر هیاهو برپاشد ، اکثریت جمهوری میخواهند . شنبه دوم حمل ۱۳۰۳ روزی است کـه مجلس بایـد رژیم جمهوری را تصویب کند ، ساعت چهاربعد از ظهر سردارسپه بمجلس آمد ... شیخ مهدی سلطان‌الواعظین درسرسراروی پلـه حرف میزد ، سردار، لدی‌الورود باچوب دستی براو نواخته امر کرد اوراازپله‌ها فرود آوردند، دراین‌اثنا کلوخی به‌پشت‌گردن سردارخورد، حکم‌شدجماعت‌را بزنند وزدوخورد درگرفت . زخمی را زیادگفتند ، مقتول نبود مگـر خرحاج آقا جمال اصفهانی ! . . . سردارمیگوید حالا که ملت موافق نیست ، من ازجمهوری صرفنظرمیکنم ، ولی آقایان باید تکلیفی‌برای من معین‌کنند ، بااحمد شاه نمیشودکار کرد .» [۲]

ظاهراً چون اجتماعی دربرابرمجلس بوده است ، مؤتمن‌الملك به سردارسپه پیغام داده بودکه‌آنروز عصر بمجلس نیاید ولی اواشتباهاً یاتعمداً آمده بود .

مرحوم دولت آبادی جریان را چنین مینویسد :

« سردارسپه به‌آرامی میرود وهیچ اعتنائی باین سنگ و چوبها نمیکنند ودیده میشودکه سنگ وچوب کـه باواصابت میکند او بآرامی

۱ ــ خاطرات وخطرات ، وهم چنین مجله خوشه مقاله تفضلی شمارهٔ ۸۱

۲ ــ ایضاً خـاطرات هدایت ص۳۶۷

خاك آنرا پاك مینماید تا میرسد بپای سرسرای سنگی عمارت ، آنجا پای ستون اول ایستاده بنظامیان و نظمیه فرمان میدهدکه جمعیت را از بهارستان بیرون کنند . . نگارنده [یحیی] خودرا بپلهٔ عمارت میرساند ببیند سردار سپه چه خواهدکرد ؟ می‌بینم از پله‌ها که بالا آمد بطرف اطاق رئیس‌مجلس رفت. رئیس‌ازاطاق خود بیرون‌آمده بطرف‌سرسرا می‌آید در راهروی وسط،درهمین حال‌رئیس دولت،ورئیس مجلس‌بهم میرسند . مؤتمن‌الملك بطورتعرض بسردار سپه میگوید برای‌چه باینجا آمده‌ای ؟ سردارسپه میگوید آمده‌ام اینجارا نظم بدهم . مؤتمن‌الملك میگوید نظم اینجا بامن است . سردارسپه میگوید اما نظم مملکت با من است ! این جواب حاضر وبقول عـوام دندان شکن درجهٔ جُربزهٔ ذاتی یك شخص کم سواد را آن هم دراین حال پریشان حواسی کـه دارد نیکو میرساند .

رئیس مجلس باتعرض‌ازسردارسپه‌گذشته بطرف سرسرا وطالار مجلس می‌رود و میگوید : حالا بتو حالی میکنم کـه چه باید بکنی ؟ مرادش اینست که مجلس علنی برپاکرده رأی بی‌اعتمادی باومی‌دهد و ازکارمی‌افتد .»

آقای هروی خراسانی مینویسد :

حملهٔ سربازان شروع شد ، مؤتمن‌الملك رئیس مجلس که از پشت پنجرهٔ طبقهٔ دوم مجلس متوجه بهارستان بود از اطاق خارج شده بطرف پله‌ها آمد ، در سر پله سینه بسینهٔ سردار سپه برخورده با تشدد گفت : این چه وضعی است ؟ مطابق کدام قاعده شما مردم را درخانهٔ

خودشان وبااسلحهٔ خودشان میزنید؟

سردارسپه گفت: من بوظیفهٔ ریاست دولت عمل میکنم، حفظ استقلال وجلوگیری ازاغتشاش وظیفهٔ من است.

رئیس مجلس گفت: «اختیارمجلس بامن است، تو رسمیت نداری، الآن تکلیف تورا معلوم میکنم. سید محمود، زنگ را بزن تا باین شخص بفهمانم که مجلس جای این رفتارنیست» وبسمت‌اطاق مخصوص خود رفت.

سردارسپه درمقابل این حرفها سخت جاخورد.

حملهٔ نظامیان موقوف شد، بعد بوسیلهٔپاره‌ای از وکلای طرفدار خود از مشیرالدوله خواهش کرد که بین او ورئیس مجلس را التیام بدهد.

مشیرالدوله به سپه دارسپه گفت: رئیس مجلس حق داشته‌است، زیرا حفظ انتظامات داخلی مجلس وبهارستان با شما نیست و شما حق نداشته‌اید مردم را دراینجا بزنید.

بالاخره اورا برای عذر خواهی نزد رئیس مجلس برد، سردارسپه از علماء و رؤسای محلات عذرخواست ودستگیرشدگان را آزاد کرد.»

مرحوم دولت آبادی بقیهٔ جریان را چنین آورده است:

سردارسپه باتعرض شدید از اوگذشته بطرف پله‌های عمارت برمی‌گردد که جواب عملی برئیس مجلس بدهد یعنی پیش از آنکه او جلسه برپا کند نظامیان، گرچه بقوه قهریه باشد، مجلس را منحل کنند،



حسین پیرنیا ، مؤتمن‌الملک

دراینحال هردو زیرسرسرا می‌رسند. رئیس میرود بطرف طالاروسردار سپه پله‌ها را گرفته پائین میرود ، بیشترنمایندگان نیزدرهمین سرسرا با حال پریشان جمعند .

رضا مازندرانی کارمیکند

نگارنده[یحیی]خطررا نزدیك دیده بمستوفی‌ـ الممالك و مشیرالدوله که نزدیك من هستند میگویم رئیس‌را اززنگ زدن برای برپاکردن مجلس بازداریدوخودبسرعت درعقب‌سردارسپه فرودمیآیم . نمایندگان هم متحیرندکه چه خواهد شد وغیظ وغضبی که از سردارسپه می‌بینند تصورمیکنند شاید بمن صدمه‌ای بزند . درمیان پله‌ها فضای مختصری هست که فاصلهٔ میان پله‌های مستقیم وپله‌های راست وچپ میباشد . در آن فضا بسردارسپه رسیده بازوی اورا گرفتم . برمیگردد ، مرا می‌بیند ومی‌خواهد بازوی خودرا رهاکرده برود آهسته باومیگویم اگربروید پشیمان میشوید . و بلندترمیگویم من هرگزازشما خواهشی نکرده‌ام امروز تنها خواهش من اینست کـه برگردیم قدری راحت کنید ویك فنجان چای میل بفرمائید،وباز آهسته حرف اول خود را تکرار میکنم. سردارسپه آرام گرفته یادش می‌آید باوگفته بودم هنوزبرای جمهوری در مجلس اکثریت ندارید . تقاضای مرا پذیرفته از پلهٔ دیـگر بالا میرود .

نمایندگان که باکمال پریشان حواسی باین منظره نگاه میکردند همه خوشحال میشوند .

سردارسپه بطالارپذیرائی که روی سردرعمارت واقـع است رفته مینشیند ونگارنده درکنار اوقرارمیگیرد ودیگرنمایندگان دور او

می‌نشینند. بعدازچند دقیقه سکوت، نگارندد می گوید بنانبود تاازمابشما خبرنرسد امروزبمجلس‌تشریف بیاورید. جواب میدهد شما تلفن کردید که فوراً بمجلس بیایم[۱]. میگویم چنین تلفنی از ما نشده است وشرح کمیسیون هجده‌نفری‌را بارأی ندادن‌آن بآمدن‌امروزسردار بمجلس نقل کرده میگویم مادرشرف اطلاع دادن‌بشما ازنتیجهٔ رأی کمیسیون بودیم که شما وارد شدید.

سردارسپه متوجه میشود اینجا اشتباهی روی داده و تقلبی پادر-میانی کرده، بکلی آرام‌گرفته چای میطلبد وسیگاری آتش میزند و منقلب میشودکه خوب نشد جماعتی را آزار کرده و مضروب ساختند وعده‌ای را هم لابدّ بحبس انداختند. میگوید صاحب منصبی بیاید. یکنفرحاضرمی‌شود. باودستورمیدهد مردم را پای عمارت جمع کنید من بیایم باآنها صحبت بدارم. پس از چند دقیقه او برمیخیزد بـرود صحبت‌بدارددرصورتیکه مردمی دربهارستان نیستند وهرچه هست‌نظامی ونظمیه است. نگارنده فرصت یافته نـزد رئیس مجلس رفته اورا در حجره‌ای بامستوفی‌الممالک و مشیرالدوله میبابم ومیگویم سردارسپه‌از

۱ ـ دراین روز سردارسپه بوسیلهٔ ملک‌الشعراء بهار به مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک ومؤتمن‌الملک ودولت‌آبادی‌پیغام میدهدکه ببینند مصلحت‌هست که بمجلس بیاید یا نه؟ یك کـمیسیون ۱۸ نفری تشکیل میشود و مصلحت نمیبینندکه سردار سپه آنروز بمجلس بیاید. چون اجتماع عظیم آنروز در بهارستان ازطرف مخالفین جمهوری بوده است نمایندگان جمهوریخواه از شمار زیاد تظاهر کنندگان بیمناك میشوند و برای حفظ جان خود ازسردار سپه بنام مجلس میخواهند که فوری بمجلس بیاید.

طرف مجلس باتلفون احضـارشده و تصور میکرده است هیئت رئیسهٔ مجلس اورا طلبیده‌اند، دراینصورت خوب بااومعامله نشد. رئیس باکمال تحیرمیپرسد :

- باوتلفن شده‌است بیاید؟ کی تلفن کرده‌است؟ میگویم نمیدانم. رئیس تلفون چی را طلبیده میپرسد کی بسردارسپه تلفن کرد؟ میگوید تدین، و قضیه کشف میشود که تدین برخود و سایر کارکنان جمهوری از این ازدحام نگران بوده است وازطرف مجلس تلفن کرده است، سردار سپه تصورنموده ازطرف ما و درنتیجهٔ مشورت با ما بوده که آمـدن او صلاح دیده شده است و فوراً خود را بمجلس رسانیده .

پس از کشف این قضیه رئیس مجلس و مستوفی و مشیرالدولـه همه تغییر حال‌داده آرام میشوند . دراین حال سردارسپه که مردمی را دربهارستان ندید که بـا آنها گفتگو کند بعمارت بـرگشته ملك الشعراء بهار او را بهمین حجره رهبـری کرده است . وارد شده و می‌نشیند و مشتی روی میززده میگوید : هنوز زود است بدانند من چـه کاره‌ام ، و نظرش بسخن رئیس مجلس است که گفته بود برای چه اینجاآمده‌ای؟

سردارسپه میگوید اگراروپائیان نظرخودرا نسبت بایران‌تغییر داده‌اند برای اینست که رضای مازندرانی درایران کارمیکند .

رئیس مجلس برخاسته روانه‌میشود. سردارسپه شرحی ازرفتاری که با او شده است گله آمیز بیان مینماید . مشیر الدوله جواب منطقی طولانی میدهد ودر ضمن ساحت برادرخود رئیس مجلس را - بواسطهٔ بی‌اطلاعی ازاینکه او را ازطرف مجلس بغلط خواسته‌اندکه بمجلس

بیاید ـ پاك میکند وسخنان معذرت آمیز مشتمل بر حکمت و نصیحت می‌گوید و سخنان مزبوردر وجود سردارسپه موثرشده آرام می‌گیرد و برای‌اظهارامتنان ازوی، برخاسته‌کبریت‌زده سیگاردست مشیرالدوله‌را که معطل مانده آتش میزند و حال گرفتگی مجلس به بشاشت مبدل می‌گردد. مستوفی‌الممالك پیشنهاد می‌کندکه سردارسپه و رئیس‌مجلس دریك حجره بنشینند باهم دوستانه صحبت بدارند و با هم کنار بیایند و هردو هرچه دردامان ازیکدیگردارند فروبریزند . نگارنده نیز پیشنهاد میکندکه مستوفی الممالك هم درمیان آنها بوده باشد وپذیرفته میشود. مستوفی‌الممالك میرود رئیس را بـرای این ملاقـات خصوصی حاضر بسازد ، دراین حال خبرمی‌آورندکه رؤسای روحانی‌که دراطاق دیگر جمعند می‌خواهند باین اطاق بیایند. بدیهی است همهٔ آنها ازسردارسپه اندیشه دارند و اکنون کـه او غالب شده و مردم بکلی متفرق شده‌انـد نمی‌خواهندکه سردارسپه از آنها مکدر بماند. نگارنده بی‌آنکه ازسردار سپه رخصت بخواهد به پیغام آورنده میسپارم رؤسای روحانی‌را باین حجره وارد نمایند . آقایان یکی بعد از دیگری وارد شده و اطراف میزمی‌نشینند بی‌آنکه اندك احترامی ازسردارسپه ببینند .

چند لحظه بکلی مجلس ساکت میماند ، یکوقت سردارسپه رو بنگارنده‌کرده باتشدد می‌گویـد مرا اینجا بـرای چـه آوردی ؟ جواب می‌دهم رفتندجا معین‌کنند که با آقـای رئیس نشسته صحبت بداریـد . هنوزحرف من تمام نشده مستوفی الممالك در را گشوده سردارسپه را باطاق رئیس می‌خواند و او بی‌آنکه تعارفی بـرؤسای روحانـی بکند

روانه میشود .

مجلس سه نفری یکساعت طول میکشد و در نتیجهٔ مذاکرات معذرت آمیزازدوطرف، قرارمیدهند سردارسپه ازموضوع تبدیل رژیم و تغییرقانون اساسی بکلی منصرف گردد و مجلسیان درحمایت از سلطان احمد شاه بیعلاقه بمملکت اصراری نداشته باشند .[1]

خیراندیشان صلاح ندیدند و نخواستندجلسهٔ مجلس تشکیل شود (واگرهم میخواستند تشکیل نمیشد) . رئیس مجلس را متقاعد کردند که ازتشکیل جلسه صرف نظر کنند ، و بالاخره نصایح مشیرالدولـه و میانجیگری مستوفی درهمان ساعت دوباره میانهٔ رئیس ملت ودولت‌را به یك قسمی درزگرفت .[2]

بهرحال این اقدامات موجب شدکه رئیس الوزراء درنیمهٔ اول حمل ۱۳۰۳ بیانیه‌ای منتشر کند وطی آن اعلام داردکه :

«. . عنوان جمهوری را موقوف و در عوض تمام سعی خود را مصروف سازند که موانع اصلاحـات و تـرقیات مملکت را از پیش بردارند [3]».

۱ — ازخاطرات یحیی دولت آبادی ، ج ۴

۲ — بازیگران عصرطلائی ص ۲۳۱

۳ — اعلام جمهوریت‌هدف وغرض نبود بلکه‌وسیله بود برای سست‌کردن بنیان دربار قاجاریه ، و خوشبینی مردی مثل عارف قزوینی بیجهت بود که میگفت :

به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد
زدیم تیشه براین ریشه هر چه بادا باد
خوشم که دست طبیعت گذاشت در دربار
چراغ سلطنت شاه بر دریچهٔ باد

بقیه حاشیه درصفحهٔ بعد

« درافکارعامه ، قوی طرفی است‌که حمله میکند نه طرفی‌که بدفاع می‌پردازد .»

«اسکندر»

جو پاگدار در همین احـوال تلگراف احمد شاه از فرنگ بمجلس‌رسید که صریحاً اظهارعدم‌اعتماد نسبت‌به

بقیه ازحاشیهٔ صنحه قبل

تو نیز فاتحهٔ سلطنت بخوان عارف
خداش باهمه بد فطرتی بیـامرزاد!

دراینجا بدنیست بواقعهٔ جالبی‌که بااعلام‌جمهوریت‌در کرمان‌اتفاق‌افتاده اشاره‌کنم : به طوری‌که ازیکی از معمرین شنیدم ، درهمان ایام درکرمان مجلس روضه‌ای تشکیل بوده است وفرماندهٔ لشکرنیز در آن شرکت میکرده (اگرحافظه‌ام خطا نکند گویا خدایارخان؟) به هرحال یکی ازوعاظ کرمان که درینگونه مسائل قدرت خاصی دارد ، درچند شب اول در وصف جمهوری سخن‌ها میگوید واشاره میکندکه در صدر اسلام هم بنا برجمهوری و انتخاب بوده است و قضیهٔ سقیفهٔ بنی ساعده و جلسهٔ مشورت و غیرآن‌را به میان میکشد وهرشب درباب‌انتخاب ابوبکرو عمر وعثمان داد سخن می‌دهد .

در شب آخر، هنگامی که مشغول تعریف از جمهوری بـوده ، ناگهان رئیس تلگرافخانه از در وارد شده‌به فوریت تلـگرافی بدست فـرماندهٔ لشکر می دهد .

فرماندهٔ لشکرباخواندن تلگراف ، جابجا شده‌ودست وپای خودرا گم میکند . میگویند ، واعظ مذکوروقتی متوجه رنگ پریدگی فرماندهٔ لشکر و حرکات واشارات اومیشود ، قضیه را دریافته بدون اینکه وعظ را خاتمه دهد وازمنبرپائین بیاید دنبال سخن راگرفته‌ومیگوید : «تااینجـا صحبت مـا در اطراف فواید جمهوری بود ، اکنون باید بگویم که درهمان صدر اسلام نیز مسلمانان متوجه شدند که این چنین مسائلی باروح اسلام سازگار نیست و به همین سبب خلافت علی وامامت درخاندان اوتثبیت شدکه کارملت اسلام با این حرفها بسامان نخواهد رسید ، پس زنده باد سلطنت موروثی کـه ازهر پریشیدگی جلوگیری خواهدکرد». آنگاه ازمجلس پائین‌آمد. گویا فرماندهٔ لشکرضمن تعجب ازدرك واعظ ، هدیه‌ای قابل باوبخشیده بوده‌است .

سردارسپه کرد ومجلس را بانتخاب رئیس دیگری برای دولت ترغیب نمود ، ولی این کار کمی دیرشده بود ، ودرحکم جوپاگدار بود : در دهات پاریز مثلی است که میگویند چارپادارهای ناشی جوپاگدار میدهند والبته نتیجه نمیگیرند ، بدین معنی که درعرض سال که باید به مواشی خود جو بدهندو آنهارا تقویت کنند غافل میمانند وصرفه جوئی میکنند ، اما درهنگام عمل وقتیکه بار برپشت حیوان‌است وپای گدار وگردنهٔ کوه میرسد وناچار نمیتوانند بالابرود وباصطلاح محلی «پامیزند» آنوقت مقداری جو از توبره برآورده پیش حیوان میریزند و توقع دارند با خوردن‌آن بتواندازگدار بالا برود که البته توقعی‌بیجاست .

پول خرج کردن شاه ومحمد حسن میرزا نیز دراین ایام و توپ وتشرهای آنان درحکم همین جو پاگدار بود .

سردار سپه باتوجه به موقعیت خود روز ۱۸ فروردین ۱۳۰۳ (رمضان ۱۳۴۲ ق) استعفاداد .

بگفتهٔ دولت آبادی : « ماه رمضان رسید ، سردارسپه روزی بمجلس پیغام‌دادمن بقدری‌خسته‌شده‌ام که دیگر نمیتوانم کار کنم، وتهران راترك کرده بنزدیکترین املاك‌خود درمازندران- بومهن- روانه‌گشت.»

سردارسپه در بخشنامه خود به‌سران سپاه این جمله‌را متذکرشده بود که : جمعی از مفسدان بی علاقه به آب و خاك ... به اندازه‌ای وضعیت را خراب و وسائل‌خستگی دماغ و دلسردی مرا فراهم ساخته اند ، که تصمیم گرفته‌ام عجالتاً کناره جوئی نمایم ...»

طرفداران قاجاریه کمی خوشحال شدند ، ولی رجال دوراندیش امثال مشیر الدوله متوجه بودند که دیگر امکان خرد کردن سردار سپه نیست . علاوه برآن باید واقع بین بود ، شَهِدَالله تااین تاریخ اقدامات سردارسپه ازبیشتراولیای دولت قاجاربهتر بوده است .

علاوه بر آن با ناپختگی‌های سیاسی احمدشاه و اطرافیانش چه امیدی به‌ابقای چنین دولتی‌بود .

سردارسپه شب وروز درعمارت بریگاد قزاق منزل داشت ، تا یکسال‌لباس‌خودرا، حتی برای راحتی - جزدرمواقع استحمام- از تن خارج ننمود وباهمان لباس نظامی قزاقی در روی زمین با چکمه دراز کشیده چند ساعتی خوابیده وبیدارمیشد . یعنی تا نصف شب درخارج مشغول‌کاربود .[1]

عروس ملك کسی در کنار گیرد تنگ

که بوسه بر دم شمشیر آبدار زند[2]

تلگرافها از شهرستانها شروع شد وسپاهیان بدست وپا افتادند، مجلس در وحشت واضطراب فرو رفت،مجلس خائف ولرزان نتوانست در مقابل تلگراف احمد شاه[3] تصمیمی اتخاذکند . این بود که ناچار روزچهار شنبه بیستم فروردین ۱۳۰۳ (رمضان ۱۳۴۲) عده‌ای ازاعضاء برجستهٔ پارلمان مثل مشیرالدوله ومستوفی‌الممالك و مصدق السلطنه و

---

۱ ـ تاریخ بیداری ایران ، مختاری ، ص ۱۸۱

۲ـ ازیکی‌ازکسانیکه درهمسایگی سردارسپه (محلهٔ سنگلج) بوده وباخانوادهٔ او آمدورفت داشته شنیدم‌که بسا اوقات سرداردرزمان میرپنجی هنگامی‌که ازماموریت ها یا مسافرت می‌آمده آنقدرخسته ومانده بودکه برای استراحت خود را به بستری افکنده و میگفت : بیائید چکمه‌های مرا ازپایم خارج‌کنید. وبسا اوقات پای او ازتحمل چند روزهٔ چکمه صدمه دیده بود .

بااین مراتب،اینکه گاهی درافسانه‌های قدیم دهاتی خودمان ، من ازمادر بزرگم می‌شنیدم‌که رستم وقتی چکمه‌اش‌راکند ، دیدند درآن علف سبزشده‌است ! مثل اینکه‌چندان اغراق نباید بوده باشد ؟

۳ ـ خبرمخالفت اهالی باجمهوری به پاریس رسید ، احمد شاه رئیس‌الوزراء را معزول‌کرده ازمجلس رای خواست . سردارسپه معترضاً به بومهن رفت .

(خاطرات وخطرات ص ۳۶۸)

بیات ودولت آبادی و عمادالسلطنه شبانه به بومهن رفتند و سردار را مراجعت دادند . [۱]

مسافرین نزدیك ظهر بـه بومهن میرسند . سردارسپه واردین را خیلی چرب ونرم می‌پذیرد ، خاصه که مستوفی‌الممالك ومشیرالدوله‌هم جزء این عده هستند ، ناهارصرف میشود (چون مسافـر بوده‌اند روزه نداشتند) ، سردارسپه مستوفی‌الممالك ومشیرالدوله را دراتومبیل خود نشانده‌وبطرف طهران روانه شد .[۲]

۱ ــ گزارش ایران ، ج ۴ ص ۳۱۹ ، بازیگران عصرطلائی ص ۲۴۸

۲ ــ حیات یحیی ج ۴ ص ۳۳۲

۱۶

فتح خوزستان

و

مشیرالدوله

گفتم که مرا از نظر انداخته‌ای
گفتا که به مهر دگران ساخته‌ای
گفتم که ترا شناختم، بی مهری
گفتا که مرا هنوز نشناخته‌ای ؟

موفقیت‌های سردار سپه در هرجانب کشور چشم‌گیر بود . شاید هم قضا وقدر زمینه وراه را برای توفیق او آماده میکرد . اگر بگوئیم همهٔ این موفقیت‌ها به‌ابتکار اوحاصل شده‌است اغراق گفته‌ایم ، حداقل باید گفت مثلا اختلاف داخلی میان قوام السلطنه و کلنل تقی خان از عوامل مهم آرامش خراسان بوده است ، آرامشی که نتیجهٔ آن نصیب حکومت سردارسپه شد . یالااقل‌باید قبول کرد که برف وسرمای شدید، میرزا کوچك‌خان جنگلی را از پای درآورد (هرچند او اصولا بسیار بی‌بار ویاورشده‌بود) اما بهرحال اگرزنده بود شاید یك‌وقتی میشد نقطهٔ ضعفی‌در جنگل به حساب بیاید ، بااین مراتب‌کار جنگل هم پایان یافت

وقسمت بزرگی از مملکت آرام شد وبالنتیجه خیال سردار سپه‌ازشمال فارغ ومتوجه جنوب شد .

درجنوب ، انگلیسها سالها خزعل راپخته بودند وچنانکه گفتیم قبل ازقرارداد ۱۹۱۹ خیال تجزیهٔ این‌قسمت‌را‌ـبدست اوـداشتند ، اما چون قرارداد بسته‌شد وبالاتراز آن‌کودتای ۱۲۹۹پیش آمد، به‌مصداق چونکه صد آمد نودهم پیش ماست ، دیگرتوجهی به‌خزعل نکردند . خزعل‌همچنان نیمه‌مستقل روزگارمی‌گذراند ، تاقشون سردارسپه عازم خوزستان شد .

سردارسپه ازتهران متوجه اصفهان وسپس شیراز شد.

درشیراز تلگرافی از خزعل به سردار سپه رسید که «تأسف خود را ازما مَضی»اعلام داشته و «منتظر اظهار مرحمت وتعیین محل وموعد شرفیابی» بود .

سردار سپه جواب داد :

«آقای سردار اقدس ، معذرت و ندامت شمارا می‌پذیرم بشرط تسلیم قطعی».[1]

رضا شاه عازم بوشهرشدو گفت : اگربه بوشهرمیروم فقط برای رفتن به فرونت بوده وشیخ را در نقطهٔ دیگری غیر از شیراز نخواهم پذیرفت‌ودر صورتی که آمدن به شیراز را نپذیرد ، ملاقات من واو در میدان جنگ خواهد بود .[2]

۱ــ یادداشتهای رضاشاه ص۲۱

۲ــ یادداشتهای رضاشاه ص۲۵

سردار پهلوی از بوشهر با کشتی مظفری به بندر دیلم و سپس زیدون رفت . نباید تصور کرد که کار خزعل آسان‌فیصله یافته‌است : این‌مرد بسیار مقتدر بود و چند فرسنگ کمند اسب داشت و سربازانش در آن روز گاربا کامیون‌انگلسیها آذوقه برایشان می‌رسید وحال آنکه قشون ایران در میان خاکسترهای پلاس عشایر ، خمیری را که بدست خود تهیه کرده بودند نان می‌پختند . علاوه بر آن ، چندی‌قبل‌از آن‌سربازان خزعل ، ضرب شصت دردناکی به‌قشون دولت وارد ساخته بودند، در جنگ «هماجون» و«اردکان» که بین دوسپاه واقع‌شد، یك واحد قشون قزاق ایران بکلی از بین‌رفته بودند بطوریکه دهاتیهای آن حدود ، ازین واقعه دریك شعر وروایت محلی چنین یادمیکردند :

اردکان تا با سکون ، سنگ خرده خرده
تا سه سال دال بخوره، قزاقِ مرده

یعنی در میان اردکان و باسکون سنگ ریخته‌است و به قدر سه سال که کلاغ بخواهد بخورد، قزاق مرده افتاده است! [1]

امیر مجاهد بختیاری قوم و خویش خزعل هم در یوسف آباد کیمه در کنار خورموج‌مسکن داشت و بختیاری را «کِش‌کِش» می‌داد.

بنابرین، تاسردار سپه، از پشت جبهه اطمینان قطعی نمی‌یافت ، ویا لااقل به آنها اطمینان قطعی‌نمی‌داد، محال بود به این اقدام تهور ـ آمیز دست بزند.

۱ــ روایت آقای شمس الدین بحرینی، سربازی که دراین‌جنگ شرکت داشته است.

خم که از دریا درو راهی بود

پیش او جیحون ها زانو زند

درتهران‌علیه‌این‌اقدام سردارسپه فعالیتهائی‌بعمل آمدکه به‌مجلس هم‌کشیده شد .

ظاهراً تحریك از جانب درباریان بوده است . در یاد داشتهای رضاشاه آمده است که در جلسهٔ محرمانه‌ای که تشکیل شده بود ، آقای سید یعقوب اظهار نمود «تا امروز من موافق سردار سپه بودم واز آقای مدرس هم بواسطهٔ سردار سپه بریدم ، فعلاکه آقای مدرس خطر را اینطور بیان میفرمایند باید فکرچاره کرد، وبنا کردبه‌گریه کردن وگفت من یك‌آخوند شپشو بیشترنیستم . صولت السلطنه‌پیشنهاد کرد که وزراء رادعوت نمایند برای سه به‌غروب‌مانده بیایند وتوضیح بدهند»

توضیح این‌وقایع‌را بهتراست ازروزنامهٔ حبل‌المتین آن‌روزگار نقل کنیم :

پس‌ازآنکه خزعل اشرار و(اغاوات) شوشتر رابه ناصری (اهواز)خواند باهمان لیره‌ها که ثقة‌الملك حکومت شوشتر ورضا قلی‌خان رئیس امنیه را برضد دولت وادارنمود، به هریك از آنان هم حاتم بخشی کرده دستورات وتعلیمات برای قلع و قمع ادارات دولتی وچاپیدن اهالی داد .

(اغاوات)هم هریك درمحلهٔخود بجمع‌آوری اشرار مشنول وجمله راتحت سلاح درآورده همه‌روزه ادارات دولتی را مورد توهین وتهدید قرار دادند حتی قدغن شد نان و گوشت بادارهٔ قشونی

ندهند! واین استیلا سه ماه ادامه داشت...

سردار سپه به قبضهٔ خوزستان تصمیم قطعی اتخاذ کرد وازچهار جانب قشون بطرف خوزستان رهسپار آمد، من جمله چهارهزار نفرقشون ساخلوی خرم آباد بطرف دزفول حرکت ودر گردنهٔ (کیالو) که شانزده فرسخی دزفول وعقبهٔ بسیار سختی است مختصر جنگی واقع شدومتمردین فرار اختیار کردند. اردوی منصور بدزفول وارد ، حاکم انتخابی خزعل واشرار قبل از ورود قشون متواری شدند . پس از ورودقشون بدزفول، ادارهٔ قشونی شوشتر اعلان ورود قشون را در دزفول منتشر می کند ودر جزء اعلان گوشزد اهالی شوشتر مینماید که بایستی اسلحهٔ خودرا تسلیم ادارهٔ قشونی بنمایند .

بعد از انتشاراین خبر، اشرار شوشتر شب پنجم جمادی الاولی (۱۳٤۳) بنای سنگر بندی مینمایند که صبح سه‌شنبه پنجم بطرف قلعه که محل ادارهٔ قشونی شوشتراست حمله نمایند. روز مزبور دو ساعت قبل از ظهراز طرف اشرار شلیك بسمت قلعه شد واز طرف قشون هم بنای شلیك توپ های بزرگ و توپ‌های شصت تیر را بجانب سنگرهای اشرار نهادند. روی همرفته یك ساعت این جنگ بیشترطول نکشید واشرار ازشنیدن صدای توپ ، سنگرها را خالی وفرار نمودند .

قشون ساخلوی شوشتر بعضی اشرار را دستگیر و برخی را تعقیب کردند. خبر این جنگ که بقشون نیرومند دزفول رسید بخیال آنکه شاید اشرار مقاومت نمایند بفوریت دویست نفر سوار بسر - کردگی نایب سرهنگ محمد علی خان بلوچ وعده‌ای پیاده نظام بطرف شوشتر حرکت، پس از ورود به شوشتر رشادت قشون ساخلوی را مشاهده، بدین- مناسبت شب شنبهٔ نهم شهر جمادی الاولی ادارهٔ قشونی جشن مفصلی گرفته عموم اهالی برای شرکت درجشن حاضر آمدند.

شب یکشنبهٔ دهم در ادارهٔ عدلیه جشن با شکوهی از طرف ریاست محترم عدلیهٔ خوزستان تشکیل، ازواردین بانهایت گشاده روئی پذیرائی میشد. پس ازصرف شربت وشیرینی، جناب مستطاب آقا میر سید احمد تبریزی (**کسروی**) رئیس عدلیهٔ خوزستان نطق ذیل را ایراد فرمودند. ۱

نطق کسروی در بارهٔ فتح خوزستان

آقایان محترم - همه میدانیم که خوزستان امروز مادوره‌ای تاریخی راطی می نماید، یکدوره‌ای را طی می‌نماید که باید درتاریخ این سرزمین باحرفهای

۱- ازجهت اهمیتی که نطق مرحوم کسروی درین مورد داشت به نقل تمام آن مبادرت رفت. کسروی همان کسی است که بعداز شهریور ۱۳۲۰ در وزارت دادگستری ایران به ضرب چاقوی یکی از مخالفان بقتل رسید.

بر جسته و درخشان ضبط شود و البته همه علاقه‌مندان به‌تعالی ایران وسعادت خوزستان سر-شار ازاحساسات مسرت پاش می‌باشند واین بنده که یک نفر ایرانی وازعلاقه‌مندان عظمت این کشور باستانی‌هستم این‌محفل جشن وسرور راکه صاحب-منصبان اردوی فاتح وتجار محترم واهالی شوشتر تشریف دارند مغتنم شمرده ودر نظر گرفتم که با نطقی احساسات مسرت خود را که سرتا پای وجود مرا گرفته بمعرض ظهور بیاورم ودر ضمن معنای این‌فتح‌اردوی‌دولتی‌وارزش‌واقعی‌آن‌را تااندازه‌ای که می‌توانم برای آقایان اهالی شوشتربیان نمایم.

لیکن پس از اینکه به پشت میزخطابت آمدم می‌بینم در صدد انجام کار چندان آسانی نیستم زیرایك بلاغت مخصوصی ویك سلسله‌بیانات شاعرانه‌ای لازم است‌که تاآنچه‌را که دردل دارم به معرض بیان بیاورد ومتأسفانه من اگر شعر دوست هستم شاعر نیستم وقوهٔ بیانات شعری ندارم وازین نعمت‌خداداد محروم می‌باشم.

بااینهمه ترك‌گفتن پشت‌میز خطابت رابر خود رواندیده واز نیمراه برگشتن نمی‌خواهم چه اگرشاعرنیستم تاریخ‌شناس‌هستم ودراین مقام‌ناچار وناگزیرم که از اطلاعات تاریخی خود ومطالعاتی راکه در تاریخ خوزستان بجای آورده‌ام استعانت

جسته وبابیان‌خود شمه‌ای‌ازتاریخ این سرزمین و ارزش این مظفریت وفتح قشون دولتی را به‌اذهان آقایان برسانم .

کورش که‌بود آشنایان بتاریخ ایران میدانند که در روزگار باستانی که از آن تاریخ بیش ازدوهزار وپانصدسال می‌گذرد مملکت ایران تقریباً با همین عرض وطولی که امروز دارد بسه قسمت منقسم می‌گردید، قسمتی ازایران بنام (میدی) شناخته می‌شدکه مشتمل بود به‌عراق عجم وآذربایجان وگویا خراسان وبعضی ولایات دیگر نیزتابع این قسمت بود و پادشاهان میدی در شهر (اکباتان) میزیستندکه اکنون خرابه‌های آنرا در نزدیکی همدان برای مانشان میدهند وقسمت دوم عبارت‌بودازپارس ومرکزآن شهراستخربود-قسمت سوم‌عبارت‌بود ازخوزستان‌که ماا کنون دریك‌شهری ازآن‌هستیم وپایتخت این‌قسمت هم‌شهر (شوش)بود. درهمان تاریخ که‌گفتیم بیش‌از دوهزار وپانصدسال ازآن وقت می‌گذرد یکی‌از فرمانفرمایان پارس که بنام(اگرادات) نام‌بردار بودوخیالات بس‌عالی در سرداشت بدین صدد آمدکه این سه قسمت رایکی کرده وسلطنت بزرگی پدیدآورد ، این بودکه پس ازجنگهای فراوان براکباتان مرکزمیدی استیلا یافت وخوزستان‌را نیزضمیمهٔ مملکت جدید خـود

گردانید ومی‌توان گفت که اساس شاهنشاهی ایران
ازآن تاریخ گذاشته شد- چنانکه گفتیم این فرمان-
فرمای با عظمت نخست (اگرادات) نامیده میشد
لیکن پس ازاین فتوحات بزرگی که تأسیس سلطنت
بس وسیعی نمودبنام (کورو) نامیده شد واین نام همان
است که چون بزبان یونانی و از آنجا بزبانهای
فرانسه وانگلیسی رفته (سیروس) گفته می‌آید ، ولی
چون ایرانیان‌را درآن روزگارها نیزرسم بوده که
اشخاص بزرگ رانه بانام بلکه بالقب میخواندند
این‌بود که این‌پادشاه رانیز(کیخسرو)لقب دادند و
همه می‌دانیم که (کی) درزبان پارسی بمعنای بزرگ
و (خسرو) بمعنای پادشاه است ، وازین‌جا بودکه
نام‌اصلی آن‌پادشاه درایران ازبین رفته است‌لیکن
ماهنوز یادگاری ازاین‌نام درایران داریم‌زیرارود
بزرگی درشمال ایران که ازکوه‌های آسیای‌صغری
برخاسته و بشهرتفلیس گذشته وبه بحرخزر میریزد
بنام (کر)گفته می‌شودومااسنادی در دست‌داریم که
(کر) مخفف (کورو) نام شهریار بزرگ هخامنشی
است، وهمچنان بازمانده‌ای هم از آن نام دیگرآن
پادشاه درخوزستان تا نزدیکهای ظهور اسلام بوده
وازبین‌رفته ،زیرارود جراحی که ازشرقی خوزستان
واز سرحد پارس میگذرد تا چندی پیش از ظهور
اسلام «رود اگرادات» نامیده می‌شد،

کیخسرو یا (کورو) شهریار بزرگ ایران فتوحات بس مهمهٔ دیگری نیز کرده که اگر بذکر آنها پردازیم از تعقیب موضوع خود دور می‌افتیم مقصودما این‌بودکه بگوئیم‌خوزستان ازبدوتأسیس سلطنت وسیعهٔ ایران‌یکی ازولایات این‌مملکت‌بوده ومخصوصاً درعهد همان سلسلهٔ هخامنشی این سر - زمین بس‌خرم وآبادان بوده، زیرا پادشاهی آن‌- سلسله با فتوحات اسکندر یونانی انقراض یافت و مورخین اسکندرچون از خوزستان نام می‌برند آنراسرزمین پرثروتی ستوده ومی‌نویسندکه‌زراعت گندم دانه‌ای‌از صد تادویست‌محصول میداد وباز - می‌نویسندکه دربن سرزمین پنبه ونیشکربفراوانی کاشته می‌شد .

اردشیروخوزستان پس از سلاطین هخامنشی سلسلهٔ با عظمت دیگر پاد- شاهان ساسانی می‌باشند واین سلسله را به‌آبادی و خرمی خوزستان عنایت وتوجه مخصوصی بوده وما امروز یادگارهای باارزشی ازآن پادشاهان در هر گوشه از خوزستان داریم زیرا نخستین پادشاه ساسانی‌که اردشیربابکان بودشهراهواز راکه‌خراب گردیده بود آبادان‌گردانیده وبنام‌خود (هرمز - اردشیر) نامیده وسپس برای‌اینکه شهرشوشتر راازخطر سیل‌های کوه پیکر سالانه رهائی دهد نهر

(مسرقان) را که امروز بنام (گرگر) می نامیم
احداث کرده و کارون را در بالای سرشهر بدوشاخه
منقسم گردانید وما امروز می‌بینیم که آن پادشاه
ربع‌فرسنگ وبیشترسنگ راباکلنگ بریده این نهر
راایجاد کرده . پس‌ازفوت اردشیر،شاپور پسراو بر
تخت نشست ونخستین اثری،که از این پادشاه در -
خوزستان داریم (شادروان) شوشتر می‌باشد که آنرا
ازعجایب عالم شمرده‌اند ودربارهٔ آن همین بس که
این همه سالیان دراز راپائیده وتنها در چهل سال
پیش قسمتی ازآن خراب گردید . دیگری از آثار
شاپور شهر (کرخه) بوده که درکنار کرخه بنانهاده
بود ویکی دیگرشهرجندیشاپور بوده که تختگاه
خوزستان بوده و اکنون ده (شاه‌آباد) جاگیر آن
شهربا عظمت است .

کسروی باز ادامه داد :

یعقوب درخوزستان

بعدازظهور دین مبین اسلام که ایران استقلال خود را ازدست داد خوزستان نیز در جزو دیگرولایت‌ها رفت، لیکن تاریخ بخوبی برای ما نشان میدهد که ایرانیان هیچگاه از این ولایت غفلت نداشته، چنانکه یعقوب لیث که نخستین کسی بود که برای اعادهٔ استقلال ایران مجاهدات کرد این ولایت رابه تحت استیلای خود آورد وبلکه آخرین نفس خود را درهمان جند یشاپور کشید وقبراو تا دیر زمان یکی از عمارات بنام آنشهر بود . پس ازیعقوب، مرداویج بود که باعادهٔاستقلال ایران برخاست، وی نیزخوزستان را به تحت استیلا آورد و تاکشته

نشده بود قشون او ازین ولایت بیرون نـرفتند و سپس چون دیلمیان بعرصهٔ ظهوردرآمدند علی‌بن بویه‌برادرخود معزالدولـه را بـه تسخیر خوزستان فرستاد و تا دیلمیان بودند خوزستان ضمیمهٔ قلمروایشان بود و ازآن ببعد نیز رویهم رفته خوزستان را سرنوشت همان بود که دیگر ایالات ایران را بودی.

در اوایل قرن نهم هجری درخوزستان وقایعی روی میدهد کـه وجههٔ تاریخ این سرزمین را ازاستقامت خود منحرف گردانده‌ومیتوان گفت که دورهٔبدبختی وخرابی خوزستان از آن تاریخ شروع می‌نماید. تفصیل‌این‌قضیه آنکه سیدمحمد نامی بلقب (مشعشع) در اطراف غربی خوزستان بادعای مهدویت برخاسته و اعرابی را کـه ازقبائل مختلفه‌در آن حدود سکنی داشتند پیروان خودگردانیده و پس از خونریزی های بس زیادی، شهر (حویزه) را مرکز خود قـرار داده و سلطنتی تشکیل میدهد و شهر های شوشتر و دزفول را نیز بتحت استیلا می‌آورد بلکه تا بهبهان سوق قشون می‌نماید . در آن ایام در ایران ملوك الطوایفی غلبه داشتند.

شاه اسماعیل و خوزستان

لیکن چندی نگذشت که شاه اسماعیل صفوی بانتظام وتصفیهٔایران برخاست و ازجمله‌بعراق و خوزستان قشون‌کشیده و دو نوهٔ سید محمد راکه سید علی و سیدایوب نامیده می‌شدندگرفته و بقتل رسانید و این واقعه‌درسال ۹۱٤ بود. لیکن می‌توان گفت که‌این‌وضعیت دولت مستعجلی بود زیرا چندی نگذشت که شاه اسماعیل را اجل رسید و شاه طهماسب

خرد سال به تخت آمد وضعف بردولت غالب گردید. دراین هنگام نوهٔ دیگری ازسید محمد بتخت خود سری بر آمده و باز در خوزستان طبل یاغیگری کوفت و این وضعیت دوام داشت تا شاه‌عباس کبیر باصلاح مملکت برخاست. این پادشاه بزرگ باصلاح اساسی خوزستان موفق نگردیدو نتیجهٔ جنگ امامقلی خان حاکم فارس با متغلب عرب‌حویزه جزاین نشدکه وی اسماً مطیع ایران گردید لیکن یکی از چهار والی شمرده شدکه درحضور شاه می‌توانست روی صندلی بنشیند.

درفاجعهٔ‌محاصرهٔ‌اصفهان ازطرف‌افغانان، همه میدانیم که‌خیانتهای متوالی (والی عربستان) آخرین تیشه را برریشهٔ استقلال ایران زد. پس ازانقراض صفویه‌که نادرشاه افشارزمامدار سلطنت ایران گردید این پادشاه هندوستان را فتح کرد ولی خوزستان را اصلاح ننمود و با اینکه چندبار ازاین ولایت عبور کرده و ازشیراز به عراق رهسپار گردیده و یا ازبغداد بپارس رفت بسرکوبی اعراب و دیگر عشائر غارتگر این سرزمین نپرداخت وچون نوبت زمامداری به‌کریم خان زند-آن‌پادشاه حکیم- رسید درآن‌وقت‌خوزستان اگرگل بود بسبزه نیزآراسته‌گردیده بود!زیر اعلاوه ازوالیان حویزه‌که درشمال غربی خوزستان‌بساط خود-سری‌گسترده بودند در جنوب غربی آن قبیلهٔ پر زوری از عرب بنام (عشیرهٔ‌کعب) بفلاحیه وهندیان استیلا یافته بودند و شیخ سلیمان شیخ آن قبیله نیزطبل خودسری می‌کوفت. کریم خان دو یاسه بار برای قلع این اعراب اردو اعزام نمود لیکن بکندن ریشهٔ فساد دست نیافت زیرا شیخ کعب کشتیهای فراوانی برای خود ساخته بود و پس‌ازآنکه ناچار می‌گردید خود و اتباعش به کشتیها درآمده به یکی از جزائر خلیج

پارس پناهنده میگردیدند و باردیگر درهنگام فرصت بخوزستان برگشته وبخرابی می‌پرداختند .

وضعیت خوزستان از عهد کریم خان باینطرف احتیاج بآن ندارد که بشرح آن پردازم . البته آقایان قسمتی را با چشم خود دیده وقسمت دیگر آن را هم از پدران و نیاکان خویش شنیده و منظرهٔ تاسف انگیز ولایت، خودآشکار گوید که چه بروی گذشته وچه ستم‌هائی‌را دیده‌است زیرا درجایگاه کشور پرثروت خوزستان ماامروز جز سرزمینی نداریم که باید خرابه زاریاگورستان نامید. درقرن چهارم و پنجم هجرت آبادی خوزستان را از اینجا می‌توان سنجید که عمال خلفای بغداد سالی قریب شش ملیون تومان خراج این ولایت را جمع میکردند ، در قرن هشتم حمدالله مستوفی دوازده شهر را در خوزستان آباد و دائرمی‌نویسد ، آیا امروز پیش ازسه یا چهار شهرآباد در این ولایت داریم ؟ آیا منشأ این همه خرابی‌ها واین‌اندازه انحطاط‌مملکت چه بوده ؟ آیا جزتسلط یکمشت اعراب و الوار بوده است!؟

آقایان ـ وقتیکه در نه ماه پیش بخوزستان رسیده و وضع دل‌آب کن این سرزمین را با چشم خود دیدم شب‌وروز آرام نبوده بخود می‌پیچیدم وچه قدر برای من ناگوار و سنگین بود که ببینم بومی در روی خرابه‌های هرمزاردشیر (اهواز)نشسته وبانگ شوم‌خودرا باطراف طنین‌اندازگردانیده است! وچه‌اندازه‌سخت بود که می‌دیدم درخوزستان درجولانگاه شیران کفتاری میدان داری میکند !

(آقایان میدانند که خزعل درلغت عرب نام کفتاراست) وآنچه

بیش ازهمه آرامی از دست من گرفته این بودکه من ازسایرنقاط ایران بدین سرزمین آمده بودم وبخوبی میدانستم که بازوی نیرومندیراخدای ایران برای سرکوبی گردنکشان این مملکت ونجات رعایا آماده گردانیده است و این انتظار مرا میکشت که کی آن دست خدائی و آن بازوی نیرومند بسوی خوزستان نیز دراز خواهد شد ؟ صد شکرخدا راکه عاقبت نوبت نجات خوزستان هم رسید ، و اینك می‌بینم آن دست خدائی بسوی این سرزمین درازشده است و با یك مشت گردن آخرین گردن‌کشان ایران و طاغی خوزستان را خردکرده است !

آقایان، من به شما بشارت میدهم که خوزستان دورهٔ جدیدی در پیش داردکه باید دورهٔ سعادتش نامید . باید همگی شاد باشیم وجشن بگیریم واین روزهارا ازاعیاد ملی شمرده و بنام «روزهای فتح خوزستان» درصفحات تقاویم ضبط نمائیم و همه ساله دراین روزها بشادی وجشن پردازیم و فاتح خوزستان ، آن سردار باعظمت ایران راکه امروزخود شخصاً بخوزستان آمده، ازدرون جان وبن دندان دعاگفته وثنا خوانیم.

باستیل خوزستان

وباز برشما بشارت میدهم که دیگر فلاح بیچاره برای تهیهٔ مالیات نخلستان خود دختر خویش را بقیمت بخسی نخواهد فروخت ، دیگر محصول رنجبر وزارع را متنفذین عرب و لراز دستش نتوانند گرفت ، دیگرحجره ودکان تاجر و سوداگررا اشرار روز روشن غارت نخواهندکرد، شمااى محبوسین سی وچهل سالهٔ قصر(فیلیه) آزادخواهید گردید وتواى فیلیهٔ سیاه ! ای باستیل خوزستان ! با خاك یکسان‌خواهی

گردید ! وتونیزای خوزستان ! ای قطعهٔ پرثروت ایران ! باردیگرسر-تاسرمهد عدل وامان خواهی گردید و ازسرتاسرخود را با باغهای خرم وسبزوباکشت زارهای فرح‌بخش خواهی آراست و باردیگرتوشکر-ستان ایران گردیده قند پارسی تو به بنگاله رفتــه و طوطیان هند شکر-شکن خواهند گردید !

(دراینجا صداهای حاضرین به‌زنده باد سردارسپه رئیس‌الوزراء و فرماندهٔ کل قواء وزنده‌باد اردوهای مظفر ومنصورایران، بلندگردیده و ناطق نیز روی صندلی خود نشسته دم فرو بست)

سپس آقای سرهنك محمدعلی خان نطق مفصلی ایرادنمود .

شب دوشنبه ادارهٔ مالیه شوشتر مجلس جشن مفصلی تــرتیب و هرشب یکی از طبقات مشغول بگرفتن جشن بودند .

سردار سپه درخوزستان

شنبه نهم شهر مزبورحضرت رئیس‌الوزراء با همراهان و سی‌نفرسواران مخصوص خودشان ازرامهرمز تشریف فرمای ناصری شدند .

همراهان ، آقای امیراقتدار، وزیرداخله ، سردار اسعد بختیاری، وزیرپست وتلگراف، امیر لشکرجنوب ، قوام الملك شیرازی و بعضی دیگربودند.

شیخ‌خزعل درزیرچتر«ویس قونسل» همسایه ازمحمره بناصری و بشرفیابی حضورآقای رئیس الوزراء نائل آمد .

امیرمجاهد بختیاری‌تلگرافی‌بدین مضمون به‌شیخ خزعل مخابره نموده«قشون وارد رامهرمز،چون شما تسلیم شدید ماهم عقب نشینی را

اختیار کردیم[۱]»

درشوشتر اهالی شهر را تزئین نموده ازامامزاده عبدالله که خارج از دروازهٔ شهر است طاقهای نصرت بسته و بازارها را با قالین وقالیچه و بیدقهای سبز وقرمز و سفید زینت داده تا قلعهٔ سلاسل (اداره قشونی) محل ورود آقای رئیس الوزراء عموم طبقات برای استقبال بخارج شهررفتند. نیم ساعت بظهر حضرت رئیس الوزراء و سایر همراهان با اتومبیل ورود فرمودند.

شیخ عبدالکریم پسرخزعل شاطر وار درکاب حضرت رئیس - الوزراء دوان. شیخ خزعل از سیاست عمومی بخود ترسیده در سایهٔ علالت گریز نموده ورنه او نیز در رکاب رئیس الوزراء به شوشتر می- آمد[۲].

امروز که سه‌شنبه دوازدهم شهرجمادی الاولی(۱۳۴۳دی ۱۳۰۳) است ابلاغیه‌ای ازطرف آقای رئیس‌الوزراء مشعر برعفوعمومی منتشر گردید.

... پس‌ازآنکه شیخ خزعل حضور آقای رئیس الوزراءشرفیابی حاصل نموده و موفق بأخذ تأمین ازمعظم‌له می‌شود مقرر می‌گرددیکی ازپسرهای شیخ خزعل دررکاب آقای رئیس الوزراء بطهران عزیمت

---

۱ ــ بعداً شنیده شد که امیر مجاهد به لطائف‌الحیل مقرب شد

۲ــ شنیدم وقتی پسر خزعل پیش‌سردار سپه آمدو گفت پدرم به‌علت بیماری نتوانسته بیاید، سردارسپه دست برشانهٔ پسر خزعل گذارده گفت: خزعل مردی محترم است، ما پیش‌او می‌رویم.

نماید که در اینجا متوقف باشد.[۱] ازقرارمذکور مشارالیه ملقب به «سردارلشکر» میباشد و برای طهران حرکت کرده ولی بواسطهٔ سختی و سرمای راه درهمدان چند روزی توقف نموده و امروز و فردا وارد طهران خواهد شد. مشارالیه از طرف آقای رئیس الوزراء بعنوان آجودان مخصوص منصوب گردیده است ...

آقای رئیس الوزراء روزچهار شنبه ۲۵ قوس بطور غیر رسمی برای زیارت عتبات مقدسه بسمت بین‌النهرین عزیمت نمودند.»

حبل‌المتین در شمارهٔ دیگر خودمینویسد:

«چون سردارسپه درمحمره درقصر فیلیه که مخصوص خزعل بود جای گرفته خزعل را طلب نمودند، پس ازآنکه مدتی درآب‌دارخانه منتظرماند اجازه ملاقات یافت. حضرت اشرف نگاهی بصورت اونموده فرمودخزعل چرا ضعیف شدی؟ خزعل درجواب گفت چون قبلامریض بودم و پیرهم هستم ازین جهت ضعیف شده‌ام. سردار سپه در جواب فرمود: خیر! چون هر کس لشکر کشی کند و سردار قوا شود ضعیف میشود، شکرخدایرا که وقتی پیرشدی که دولت ایران جوان شده‌است. این کلمه چنان‌درخزعل اثر کرد که بوصف درنیاید، پس‌ازمدتی‌ایستادن

۱ ــ در یادداشتهای رضاشاه آمده است که درملاقاتی که بین خزعل و سردار سپه رخ‌داد، سردارسپه به اوگفت:

برو مطمئن باش که نه به مال و نه قصدی به جان و آبروی تو دارم، بهیچوجه درصدد افنای تو نیستم بیك شرط که من بعد خودرا ایرانی بدانی وچشمت به طهران باشد نه جای دیگر ... پس اگررویهٔ سابق خودرا ادامه بدهی تنها مجازات تواعدام است. برو.

(یادداشتهای رضا شاه ص ۵۷)

او را مرخص نموده ، وارد درآب‌دارخانه آمده ازطباخ سردارسپه‌غذا خواست.طباخ هم قدری غذا پیش آورد ، خزعلی که با ناصر الدین شاه درسریك سفره غذا میخورد اکنون این غذا را آنهم در آب دار- خانه میل نمود .

ناقل خبر خدایارخان سرتیپ و طباخ مخصوص‌حضرت اشرف که در کربلا مشرف شده بودند می‌باشند .

کلیهٔ قوای اعزامی به‌خوزستان فعلادرنقاط مهمه متوقف‌خواهند بودو آقای سرتیپ فضل‌الله‌خان زاهدی‌بسمت حکمران نظامی‌خوزستان انتخاب شده‌اند.

حضرت سردار سپه پس ازدو روز توقف فیلیه به عبادان برای معاینهٔ حال‌کارگران ایرانی تشریف فرما و روزچهارشنبه مقارن ظهر به بصره ورود و صبح یك شنبه با قطار مخصوص به قصد زیارت اماکن مقدسه حرکت فرمودند .

موقعیکه شرف‌اندوز بصره گردیدند آقا میرزا حسین بوشهری موقرالملك (پدرمجید موقر) بپاس این موفقیتها یك فروندکشتی‌جنگی (شطی) تقدیم دولت علیه نمود و بیادگار سفرحضرت اشرف،کشتی را «خوزستان» نامیدند» .

حبل‌المتین بازمینویسد:رئیس‌الوزراء بعد ازختم قضیهٔ‌خوزستان بسمت عتبات مقدسهٔ بین النهریـن عطف عنان و روز سـه شنبه ۲۶ جمادی الاول به نجف ورود نمود ـ شب چهارشنبه جلسه‌ای عبارت از رؤسای روحانی و سردارسپه برای پاره‌ای مذاکرات در حرم مطهر

منعقدگردید ، ازقرارمعلوم روح مذاکرات راجع باعاده و دعوت شاه ازفرنگستان بوده است .

تلگرافی هم اخیراً از طرف شاه بحضرتین آیتین آقای سید ـ ابوالحسن اصفهانیو آقامیرزاحسین نائینیمدظلهما مخابره شدهمضمون آن شایع نشد بلکه بکلی مستورمانده فقط شب مذکورمعلوم گردید که تلگراف هم راجع بقضیهٔ عودت بوده است !

همچنین دو پسروالی پشتکوه درحال ورود حضرت اشرف بحرم کاظمین، بپای سردار سپه افتاده و اظهار عجز ولابه ودرخواست گذشت نمودند و والی هم داماد خودرا قاصد فرستاده درکاظمین اطمینانجانی ازسردار سپه خواسته و سردار سپه هم فرموده‌اندکه باید بطهران آید. والی هم‌فرمان حضرت اشرف را اطاعت نموده وبطهران خواهدرفت.

مخبرروترازطهران خبر می‌دهدکه اول جنوری (۱۹۲۵-۴ ج ۲ ر ۱۳۴۳ - ۱۰ دی ۱۳۰۳) حضرت سردار سپه رئیس الوزراء وارد طهران گردیدند» .

چندی بعد این خبردرخوزستان منتشرشد :

دراین هفته اعلانی ازطرف حکومت نظـامی خوزستان اشاعـه یافته و رسماً انفصال خزعل را از کلیهٔ مشاغل دولتی اعلام نموده اند .

اندکی بعد این خبر درحبل‌المتین به چاپ رسید :

«تلگراف خصوصی ازمُحَمَّره ۲۱ اپریل مطابق اول اردی بهشت سال ۱۳۰۴ شمسی

شیخ خزعل وپسرش شیخ‌عبدالحمید بحکم دولت گرفتار و ـ



پای برهنه در حرم عتبات ــ سال ۱۳۰۳
علاوه برسردار سپه ازراست به‌چپ، سرهنگ ساعدالدوله خلعت بری، سرهنگ عبدالرضا خان، سرهنگ شیخ‌لیسکی، امیر لشکرخدایارخان، ابراهیم قوام‌الملك، امیر لشکر نقدی، امیر لشکر امیر اقتدار انصاری، قائم مقام رفیع و عده‌ای دیگر درین‌عکس دیده میشوند

تحت‌الحفظ بطهرانشان می‌برند ».

مخبر روتر از بغداد خبر ذیل را اشاعه میدهد :

«سرخزعل‌خان‌را بادو پسرش حسب‌الامر حکومت مرکزی طهران گرفتار نمودند ـ قصورش را چنین ذکرمیکنند که برخلاف رژیم حکومت کنونی خوزستان که حیثیت ومقام وی را ازایالت پائینتر قرار داده اعتراض نموده وکوشش دربرانگیختن بختیاری بحمایت خویش در حملهٔ به محمره داشته است .»

دنبالهٔ وقایع راحبل‌المتین چنین می‌نویسد :

توقیف شیخ

«نظر به مصالحی که ارباب سیاست بهتر می‌دانند امنای خوزستان باخزعل مدارا می کردند و می‌خواستند بر کلیهٔ امورمملکتی تسلط بیابند وامنیت وانتظام را همه‌جا برقرار دارند تا موقع دستگیری خزعل دچار مشکلاتی نشوند. امربرخزعل مشتبه شده بود. در روزاول سال‌تلگرافی به حضرت اشرف مخابره نموده اظهارمیدارد که بمشارالیه وعده داده بودند دراول سال نو رسیدگی بامورات اوشده موجبات رفاهیت وی را فراهم آورند واو ومتعلیقنش‌را ازشکایاتی که مردم بر آنها اقامه مینمایند آسوده کنند ، گویا حضرت اشرف درجواب میفرماید که اگر شخصاً بطهران بیائید هم مردم تصورمیکنند که شما مطیع مرکز هستید و هم اسباب پیشرفت کارشما تواند شد . خزعل ازاظهاراینکه اوبطهران بیاید ظنین وخشمگین شده فوراً خودش باتمام اولاد وبستگان نزدیکش به

بصره رفته از آنجا من غیرمستقیم شروع به تهدید میکند[۱] منجمله تصمیم میگیرد قطعه زمین بزرگی درحوالی بصره موسوم بـه «کرامت علی» در دومیلیون وپنجاه هزارروپیه خرید نماید وطوائف و عشایر خود را بآنجا بطلبد وخوزستان را مورد تهید قرارداده درسایر طوایف وعشایر شروع به‌انتریك کند. معلوم بود که تاوقتی بصره‌باشد بهیچوجه نمی‌توان اورا بدست آورد ، لذا بازهم بطریق دوستی پیش آمـده شخصاً سرتیپ فضل‌الله خان چندین مرتبه نزداوبه بصره میرود و بتدریج رفع سوء ظن خزعل میشود تا هفتهٔ گذشته حضرت سرتیپ فضل‌الله خان از اهواز به خزعل پیغام می‌دهد که قصد طهران دارد ومـایل است که از برای تودیع وهمچنین مذاکراه از برای اصلاح کارهـایش در مرکـز اورا ملاقات نماید تاشاید دعاوی اوبرخوزستان بمیلش فیصله یابد. باز دیگ طمع خزعل به جوش میآید وفوراً به‌فیلیه رهسپارمیشود. حضرت سرتیپ هم ازاهـواز بـه محمره میآید ونقشهٔ دستگیری شیخ‌را بقسمی میکشد که خونی ریخته نشود. بدواً امرمی‌دهد کـه عدهٔ نظامیان در محمره بیش ازلزوم است باید جمعی ازآنها به اهوازبرگردند، قریب هفتاد نفربایك توپ در تحت ریاست یاورمصطفی خان درکشتی‌جنگی خوزستان تقدیمی آقامیرزا حسین موقرالملك میگذارد. قرارشدکشتی مقارن غروب حرکت کند. نظامیهاتودیع می کنند، هورامی کشند وسوار میشوند. این قضیه بیش ازپیش موجب یأس اهالی می‌شود وبهمدیگر

۱ ـ گویا شیخ گفته بود : من‌کاری بتهران ندارم ، اگرطهران به من کاری دارد طهران را بیاورید نزد من ، من طهران نمیروم.

می‌گویند پول خزعل دارد کارمی کند!

باری، موقع حرکت کشتی خوزستان، خطی از حضرت سرتیپ به یاور مصطفی خان رئیس عدهٔ کشتی میرسد و می‌گویند که وقتیکه سه میل ازمحمره دورشد آنرا باز کند وبموجب آن رفتار نماید.

دستورمندرجه درمراسلهٔ مزبورازاین قراربود که بمجرد ملاحظهٔ این خط، کشتی را نگاه داشته تمام چراغهای آنرا خاموش نموده و کلیه اشخاصی را که درآن هستند امر بسکوت مطلق بدهد و کشتی را ازسمت یساررودخانه باکمال ملایمت حرکت داده بهمین ترتیب آمده تافیلیه، نرسیده بکشتی «I.V. ـ آی وی» (کشتی جنگی که خزعل از انگلستان خریده بود)خودشما بایك عدهٔ هفت نفری درزورق نشسته‌میآئیدبه «آی وی»وباقی‌دستورالعمل رادرآنجاکسب می کنید.

پس،حضرت سرتیپ نزد خزعل میرود واز برای آنکه خزعل کاملا غافل شود می گوید پیشکارمالیه هم درمجلس حاضرشود تا باتبادل افکار ترتیبی درکاربدهند، ولی، پیشکار مالیه بهیچ وجه از اصل قضیه اطلاع نداشت. خزعل اظهار میدارد که پنج هزارلیره به حضرت سر- تیپ ومقداری هم به پیشکارمی‌دهم اگراملاك مرا درخوزستان به‌تصدیق مرکزبرسانید وپنجهزارلیره دیگر می‌دهم که شیخ ابوالحسن شیخ- المشایخ جدید را معزول نمائید واگر سرتیپ حاضر شود باخیال او همراه شده نقشهٔ انقلاب ایران و تجزیهٔ خوزستان را فراهم آورد در تحت ورقه وامضاء، نصف کلیهٔ دارایی خود را درخوزستان باوتفویض می‌نماید.

سرتیپ‌هم‌روی موافقت باونشان می‌دهد. درضمن نیز خزعل تهدیداتی می‌کندکه اعراب از نظامیها خشنود نیستند و ممکن است بعضی پیش‌آمدها رخ دهد. وقتی که قدری صحبت میکنند سرتیپ میگوید از سیاست خسته شدیم، امر کنید مطرب وخانمها که ازبصره طلبیده‌اید و حاضرند بیایند قدری خوش باشیم. مطربهاحاضر می‌شوند. مجلس عیش شروع می‌شود. ضمناً موقع ورود نظامیها نزدیك میرسد. سرتیپ به بهانه ای از مجلس خارج می‌شود ویاور مصطفی خان باعدۀ هفت نفری وارد میشود. با آنها می‌گوید داخل شوید واظهار دارید که در عبادان اتفاقی رخ داده ولازم است به‌آنجا بروید، من می‌گویم خیلی خوب شام می‌خوریم می‌رویم پس از چند دقیقه عده‌ای دیگر وارد شود و اظهار بدارندکه مأمور «بنی طرف» هستند واز برای اخذ دستورالعمل آمده‌اند بآنها میگویم باشید تابعد ازشام. بهمین نقشه رفتار می‌شود و تمام نظامیها محرمانه وارد کشتی «آی وی» میشوند. نظامیها بمجرد ورود شروع به خلع سلاح چند نفرغلامی که درکشتی بودند میکنند، مطرب را مخصوصاً خواسته بودندکه اگر در این موقع صدایی بر-خاسته شود بگوش خزعل نرسد. همین طورهم می‌شود و شیخ بکلی غافل بود. درضمن باقی نظامیها اطراف اطاق خزعل را محاصره می-کنند. شیخ که نظامیها را اطراف خود دیده خائف می‌شود و می‌خواهد بیرون بیاید ببیند چه خبراست، قراول پهلوئی باو می‌گوید بیرون نیائید.

خزعل فریاد میزند: ولك (یعنی نوکرها، خطاب به آدم های

خودش) ، یکی از غلام هایش ـ یوسف علی ـ مجنونانه خواست اظهار حیاتی نماید ولی فکرش عقیم مانده درمقابل یك نفرنظامی بی‌حرکت ایستاد، معهذا یکی ازعمله جات جهاز(خلاصی) این کلمات را تکراراً بیان نمود :مایقدریقول خذوالشیخ» و خود را ازشط بساحل رسانیده بخانهٔ خود رفت.درآنوقت ظلمت تمام فضای مرکب (جهاز) را فراگرفت . ماشین الکتریك که چرخ اقبال خزعلش نامیده بودند ازحرکت افتاد ـ شیخ زاده آزاده عبدالحمید سرداراجل دراطاق‌تحتانی مختفی‌گردیده وبدون اخذ نتیجه باپدربزرگوارخود دستگیر شد .

آنوقت یاورقاسم خان باششلول برهنه وارد اطاق میشود و بـه خزعل میگوید:به موجب این حکم امردارم که شما را به مرکـزاعزام دارم ، واجرای اوامرنظامی فوری وحتمی‌الاجرا است !»

باین طریق خزعل و پسر ارشدش عبدالحمید (سرداراجـل)را دستگیروهمان شبانه آنهارا بااتومبیل به ناصری میفرستند.درراه به‌یاور مصطفی‌خان ده هزارلیره وعده میدهد که اورا فراربدهد .

«بالاخره وارد ناصری می‌شود.درناصری‌ازحـضرت سرتیپ دو خواهش می‌کند : یکی آنکه اورا درشب حرکت بدهند . ودیگرآنکه از طریق بوشهر به‌طهران بفرستند .

مقصودش از رفتن بطریق بوشهر این بود که تا بوشهر باید با کشتی‌انگلیسهاحرکت کردوشایدبدین‌مناسبت‌اسباب‌فرَجی‌برایش‌فراهم آید وخواهش دومش که درشب حرکت‌کند برای این بود که اهالی خوزستان اوراندیده شماتتش نکنند . ولی‌هیچکدام ازاین دوخواهش مشارالیه پذیرفته نشد و روز بعد او را از رود کارون عبورداده‌بااتومبیل

بدزفولش میفرستند تاازطریق‌خرم‌آباد روانهٔ طهران شود[۱]».

شاعری درباب دستگیری خزعل گفته بود :

صبا به خزعل گفتار پیر ایره برست
بگو بنازم شستی که دست و پای توبست
اگر که نام توشد نیست ، هیچ‌باك مدار
که‌نیستی است سرانجام هرچه‌هستی‌هست
شکوه و سطوت فرعون و جنت شداد
ببادرفت واز آن خواجه هیچ‌طرف نبست
مگر حکایت نمرود و تخت نشنیدی
صعود کرد زمانی ولی به خاك نشست

جالبتر از همهٔ اینها عکس العمل دولت انگلستان در مورد گرفتاری خزعل است ، عکس العملی که باید سرمشق هر سیاستمداری باشد که چشم بدست دیگری دوخته است . حبل المتین خبرمیدهد :

انگلستان چه میگوید ؟

« در پارلمان انگلستان در جواب سؤالی که منباب گرفتاری شیخ خزعل شیخ محمره شده بود مستر استن چمبرلین وزیر خارجه اظهار داشت که دولت ایران منتهای رعایت و خوش سلوکی را نسبت بشیخ خزعل ابراز داده است وهیچ‌وقت دولت انگلیس بشیخ خزعل اطمینان مالی وجانی نداده بود و ضرورت هم نبود که پس از آن مناقشاتی که بین دولت ایران وشیخ خزعل در سبتمبر گذشته شده بود دولت انگلیس هیچگونه دخالت بنماید[۲]»

۱ و۲ـ اقتباس از روز نامهٔ حبل‌المتین

عجیب اینست که خزعل با وجود فرزندان بسیار ، از کید آنان ایمن نبود . آقای علی همامی یکی از معمرین اصفهان که وقتی مهمان خزعل بود ، درروزنامه «اصفهان» می‌نویسد:

یکهفته پس از ورود باهواز وشروع بکاردرشرکت سابق نفت، شیخ‌عبدالحمید ـ سرداراجل ـ حاکم اهوازمرابشام درقصر شیخ‌خزعل که بیرونی آن باصطلاح ادارهٔ حکومتی هم‌بود دعوت نمود . مهمانان آنشب عبارت بودند از سایر فرزندان خزعل که اسامی آنها بدین ـ قرار بود :

شیخ جالب ملقب به‌سردار ارفع
شیخ عبدالحمید » » سردار اجل
شیخ عبدالکریم » » سردار لشکر
شیخ عبدالمجید » » سردار کشور
شیخ عبدالله
شیخ عبدالعزیز
وچند نفردیگر بشرح زیر :

شیخ عبد الحسین مبصر پیشکار بانك سابق شاهنشاهی ایران در اهواز ـ حاجی رئیس التجار بوشهری وپسر او حاجی مشیر التجار که پیشکاران خزعل بودند، وشیخ موسی حاکم آنوقت آبادان . پس از صرف چای و شربت و صحبتهای متفرقهٔ معمولی سفره شام روی زمین گسترده شد وانواع واقسام غذاهای مطبوع ولذیذ روی آن چیده شد و سپس مهمانان بدورسفره دعوت شدند. دراین ضمن اینجانب وضعی‌را مشاهده کردم که تعجبم را برانگیخت وآن ایستادن یك عرب مسلح

پشت سرهریك ازپسران شیخ بود که در زیرعبای خود چیزی رابدست داشت. بعد معلوم شد که آن تُنگ بلورآب آشامیدنی بود که هر کدام ازپسرهای شیخ که تشنه میشدند ازغلام مخصوص خود آب طلب می‌کردند واو تنگ را از زیرعبای خود بیرون میآورد و پس از پر کردن لیوان ارباب‌خود آنرا بدون‌درنگ زیرعبا مخفی‌میساخت. من آنشب باوجود اینکه ازاینوضع مات ومبهوت شده بودم بروی خـود نیاوردم ولی روز بعد کیفیت قضیه را از ملا عبد السید (نصرت نظام) که از مستخدمین مقرب شیخ خزعل واز اهل بهبهان و به اصطلاح عجم بود پرسیدم و او محرمانه و خیلی بااحتیاط بمن گفت پسرهای شیخ خزعل روح برادری وصمیمیت را باهم ندارند بلکه همه نسبت بهم‌ظنین وبدگمان و کینه توز هستند وچشم ندارند یکدیگر را ببینند ولذا بیم دارند مبادا آبی که درسفره مقابل آن‌ها گذارده شده بزهر آلوده باشد مخصوصاً سوء ظن شیخ جالب وشیخ عبد العزیز که مورد غضب پدر خود نیز میباشند از دیگران شدیدتر است وبدینجهت هریك از آنها در مجلس مهمانی آب مخصوص خود را بهمراه دارند[1].

ناگفته نماند که برطبق روایت یکی از نویسندگان عرب ــ امین ریحانی ــ شیخ بسیار دل زنده بود. اوگوید: «شیخ خزعل با آنکه قریب ۶۰ سال از سنش گذشته، دلش هنوز جوان است، وچون شیعی است لهذا مذهباً وعملا بسیار طرفدار مُتعه است واز قرار مذکور بیش از ۶۰ زن دارد واولاد آنهارا اغلب نمی‌شناسد. وبسیار شده که وقتی که یکی از اولاد کوچکش پیش او می‌آید ازاو می‌پرسد: مادرت کیست بچه جان؟ ونیز گوید وقتی که دربصره بودم ازحال اوجویا شدم، گفتند

۱ــ شاعر راست گفته بود که:

یك بندهٔ مطواع به از سیصد فرزند — کاین مرگ پدرخواهد وآن عمر خداوند

این روزها غـایب است ، پرسیدم : کجا رفته است ؟ بشوخی گفتند : راحَ یتزوَّج ، یعنی رفته است زن بگیرد ! ومیگوید خزعل در فلسفه از مریدهای خاص اپیکور Epicure است .

... بـاز میگوید : شیخ خزعل خان وسیلهٔ بسیار مؤثری برای اطفاء فتنه وفساد در قلمرو حکومت خود دارد و آن اینست که هر وقت می‌بیند یکی از رؤسای قبایل عرب بااو اظهار یاغیگری می کند و سر- فتنه وخروج دارد ، اگر آن رئیس ، دختری شایستهٔ بنکاح داشته باشد شیخ ازودیدنی نموده دختر اورا به‌عقد ازدواج خود در می‌آورد وفوراً مثل آبی که بر آتش ریخته باشند نایرهٔ فتنه و فساد خود بخود خاموش میشود وهمه آبهااز آسیا می‌افتد». [۱]

☆☆☆

به‌هرحال خزعل را با تدبیری که گفتیم‌دستگیر کردند و به‌تهران ـ فرستادند .

شاعری درهمان زمان درین باب به‌زبان حال خزعل گفته بود :

رفتیم و بردیم داغ تو بر دل
وادی به وادی منزل به منزل

محمل نشینان فیلیه ماندند
بستندم آخر بر ناقه محمل

ای‌رود کارون ای‌دشت‌وهامون
گریید برمن چون ابر ساحل

کردم هزاران زنجیر بر پا
کردندم ایدون بر پا سلاسل

۱ــ وفیات معاصرین ، مرحوم قزوینی ، یادگار ۵/۳ ص ۴۳

سر دار بودم بر دار گشتم
از بخت واژون ز اقبال زائل

بُـد آرزویم طهران بگیرم
طهران گرفتم چون‌ظل‌وذی‌ظل

کفتار بودم شیری نمودم
روباه گشتم بین الامـائل

از یك پیاده شه مات گشتم
دهرم ببازید این نرد نازل

کشتم برادر در مهر اغیار
بگرفت دامانم خون مزعل

(کرزن) نگه‌کن ازقبر برمن
پا مال گشتم سر همچو پشکل

کو عهدو پیمان‌چون‌شد حمایت؟
این‌جمله گردیدیکدفعه باطل؟[۱]

هان ای‌رفیقان عبرت بگیرید
هرگز نگردید زین حال غافل

سرتیپ والا فضل الله راد
اعف اثیما فارحم بسائل

۱ ـ فقط قونسول انگلیس در اهواز تأمین جانی و مالی به او داده بود و بهمین سبب‌قبول کرد که‌تسلیم شود. (ازیادداشتهای علی همامی درروزنامهٔ اصفهان)

حرکت مذبوحانه

بعد ازحرکت خزعل به طهران ، درخوزستان یك بارتظاهراتی به نفع او شدکه البته نتیجه بخش نبود . آنطورکه در حبل المتین نوشته شده‌است :

«تخمیناً بیش‌ازهزارنفر بستگان شیخ خزعل مقارن غروب در محمره داخل شده مستقیماً ادارهٔ حکومتی و مالیه را محاصره نمودند. از اول شب تا صبح پی درپی حملات خیلی شدید در تصرف این دو محل وهمچنین گمرك وسایر دوائر دولتی بعمل آوردند ولی نظامیان رشید یك شجاعت و مقاومت حیرت انگیزی بمنصهٔ ظهور رسانیده نگذاشتندکه هیچ‌یك‌ازنقاطی که منظورنظراعراب‌بود بدست آنهادرآید. شلش و سلطان که ازغلامان و معتمدین شیخ خزعل بودند و سمت سر-کردگی اعراب‌را داشتند و درتهور و بی‌باکی مشهور و معروف بودند درضمن حملات خیلی سختی که ازبرای تصرف دارالحکومة و نصب بیرق عربی بر آن بعمل میآوردند کشته شدند .

مقارن طلوع آفتاب عدهٔ مختصری نظامی از ناصری وارد و در حملهٔ اول‌صفوف متجاسرین را درهم شکسته آنهارا ازشهر خارج و تا مسافتی تعاقب نمودند. دراین جنگ ازروی‌تحقیق ۱۵۰ نفر از اعراب مقتول و ۱۰۰ نفرهم مجروح شدند . تمام مقتول عرب معاینه شدند و معلوم گردید غلامها و بستگان معروف شیخ خزعل بودند . تلفات نظامیان سه نفرمجروح بودکه یکی‌ازآنجمله برحمت ایزدی پیوست .

تنهاکاری که‌اعراب توانستند بکنند چپاول چند باب دکان بود .
براثر این وقایع ، خزعل ناچارشد ازطهران تلگراف زیررا به‌فرزندش

مخابره کند:

« فرزندی عبدالله ، کپیهٔ میرزا محمد خان بهادر ، لازم است کپیهٔ این تلگراف را بتمام موارد لازمه بدهند و حتی به جراید بین النهرین و سوریه و مصر و خوزستان داده طبع ونشرنمایندکه عموم مردم بدانندکه این وقعهٔ غیرمترقبه اخیرمحمره‌جزفرع بدبختی‌من چیزدیگری نبوده و نیست. اگرمرتکبین این حرکت‌خلاف برای دوستی با من بوده این اقدام غیر منتظره راکرده باشند یك دوستان احمقی هستندکه بدواً باید درمقام معالجهٔ دماغ آنها برآمد، واگردشمنانی هستندکه با لباس‌دوستی میخواهند آخرین ضربهٔ مهلك خود را به هستی من‌وارد سازند تمام آشنایان عاقل من باید درصددجلوگیری این حرکات مجنونانه برآمده باشندکه با مراحمی‌که ازطرف بندگان‌حضرت اشرف اعظم ریاست عالیهٔ کل قوا و رئیس‌الوزرا، دامت عظمته ، از بدو ورود تاکنون در مورد من مبذول شده به عواقب سوء منجر نگردیده و فوق‌العاده نگرانم این دشمنی‌هایی که در لباس دوستی نسبت به من درآنجا میشود مراحم سابقه را مکدر مینماید. از صمیم قلب خوشوقتم‌که به‌اشرار آنجا در ضمن وقعهٔ اخیر گوش‌مالی سخت داده شده‌که دیگرمجال این قبیل‌دشمنی‌ها برای‌کسی‌باقی نیست، فرضاً هم مبادرتی به سیاست آنها نمیشد خود مجبوربودم‌که با آخرین قوهٔ خود به محو آنها اقدام‌کنم تا همه بفهمند که من نسبت به دولت معظم خودصدیق وصمیمی و فدوی هستم، مخصوصاً بشما دو نفر توصیهٔ اکید میکنم و اگر علاقه مند به من هستید

فوق‌العاده مواظب ومراقب باشید که دشمنان من لباس دوستی
نپوشند و خیال مرا راحت بگذارند وآن طور که تاکنون
طرف توجه بوده‌ام، من بعدازاین‌هم این توجه دربارهٔ من
برقرار بماند **(خزعل)**

خزعل درطهران زندانی و تحت نظر بود تااینکه به روایت مرحوم محمد خان قزوینی «در شب چهارم خرداد سنهٔ ۱۳۱۵ شمسی مطابق باچهارم ربیع‌الاول‌سنهٔ ۱۳۵۵ قمری، چند نفر از اعوان رکن‌الدین مختاری رئیس نظمیهٔ طهران ... به منزل او در طهران رفته، آن پیرمرد ۷۵ ساله را خبه کردند ـ بازماندگان آن مرحوم جسد او را در امامزاده عبدالله ... نزدیك مزار مشهور حضرت عبدالعظیم حسنی به امانت گذاشتند، بهمین‌حالت باقی است»[۱]

☆☆☆

چنبن بود سرنوشت کسی که می‌گفت: «ما عرب هستیم و اینجا عربستان است، دولت ایران اگر خوزستانی داردبرود آنرا پیداکند» و سربازانش فریاد میزدند، «خذالشیخ تهران ، خذالشیخ تبریز العجمی ....». میگویند وقتی سردارسپه به اهواز وارد شد، شیخ در حالیکه چند عرب زیر بازوی او راگرفته بودند به استقبال سردار سپه آمده تعظیم کرد و خم شد وبالای چکمهٔ سردار را بوسه زد، سردارسپه پیشانی اورابوسید وبا اشاره‌به‌گذشته هاگفت: «شیخ، خوب خوزستان راپیداکردم»[۲].

۱ ــ وفیات معاصرین، محمد قزوینی، یادگار، سال۳شمارهٔ۵ ص ۴۲

۲ــ خاطرات علی همامی، روزنامه اصفهان: ۱۳۴۷/۱/۲۵.

۱۷

انتقال سلطنت
و
مشیرالدوله

« ازمولانا قطب الدین شیرازی پرسیدند اگرحنفی خواهدکه شافعی شود چه کند ؛ مولانا درجواب فرمود : سهل باشد، بگوید ، اشهد ان لااله‌الاالله ، اشهد ان محمداً رسول‌الله ! »

فتح خوزستان و دفع خزعل بکمك سرتیپ فضل‌الله زاهدی، سردارسپه را نجات دهندهٔ واقعی ایران بشمارآورد .

«سردارسپه پس‌ازبازگشت‌ازخوزستان‌درجلسهٔ شورای خصوصی خود میگوید من بااین دوبرادر- یعنی احمدشاه و ولیعهد- نمیتوانم کار کنم . حاضرین ازروی حیرت بهم نگاه میکنند ، سردارسپه سخن خود را تکرارمیکند و جواب میخواهد . مشیرالدوله میگوید این کار محظور قانونی دارد و باید دراطراف آن مطالعه کرد . سردارسپه میگویدبسیار خوب مطالعه کنند و درمجلس دیگر جواب بدهند . جلسهٔ بعد در خانهٔ حسین‌خان‌علاء بدون حضورسردارتشکیل میشود. اکثریت موافق‌میشود باجواب منفی دادن . وگفتن این جواب‌به سردارسپه‌درجلسهٔ دیگربعهدهٔ مشیرالدوله مقرر میگردد . در مجلس دیگر مشیرالدوله با تمام قوت

قانون دانی بسردارسپه حالی میکند که ما نمیتوانیم باخیال سلطنت شما موافقت کنیم بملاحظهٔ حفظ قانون اساسی .

سردارسپه ازمذاکرات طولانی مشیرالدوله کسل وافسرده میشود ولی بردباری خود را از دست نداده میگوید حالاکه این کار را مخالف قانـون میدانید ، من مقام خود را محکم نمی‌بینم و ممکن است بـا یك دستخط شاه ازاروپا همهٔ زحمتهای من در امنیت مملکت باطل گردد . بازمجلس مشاوره بی‌حضور سردار تشکیل میشود و بالاخره از یکی از مواد قانون استنباط میکنند که مجلس شورا میتوانـد بکسی ، در مقام ضرورت، فرماندهی کل قوا را مستقیماً بدهد و ایـن‌استنباط را دکتر- محمد خان مصدق‌السلطنه میکند که عالم علم‌حقوق است .

سردارسپه پس ازاطمینان یافتن‌ازهیئت مشاوره که درمجلس‌نفوذ دارنـد بکار کنان خویش در مجلس می‌سپارد چنین پیشنهادی بمجلس بدهند و چنین قانونی رابگذرانند» .[1]

ملك میراثیان نماننده است
ملك شمشیر ملك پاینده است

چندی بعد وقایع‌نگارروزنامهٔ پانیر خبرداد کـه : «از بعد ورود سردارسپه بطهران با ولیعهد ملاقاتشان نشده ، در میلاد حضرت امیر- المؤمنین (۱۳ رجب) دربار سلام ولیعهد ، سردار سپه‌شامل نگردید . درتعقیب همین مناقشات سردارسپه خط اتمام حجت «التیماتم»بمجلس نگاشته که یوم‌پنجشنبه۱۷ رجب‌مجلس باید قطعاً تصفیهٔ بین او واحمد- شاه‌بنماید، بدین‌قسم: یااورا بخواهند یااحمدشاه را. ودرصورتیکه اورا بخواهند و کلاء باید تمام تکالیف وی‌راگردن نهند[2]».

۱ــ حیات یحیی ج ۴ ص ۳۲۲

۲ــ بی‌اختیار آدم یاد مذاکرات دشت‌مغان و اولتیماتوم نادر می‌افتد.

اگرچه شاه هیچگونه اقتدار و دخالت در کارهای ملکی در این دو ساله نداشته و ندارد باز هم مجلس خیلی مشوش و پریشان است همچه گمان می‌رود که مجلسیان متعذر خواهند گردید که اختیارات آنها در تبدیل رژیم و اصول قانون اساسی نیست.

مخبر روتر ۱۳ فوریه که ۱۷ رجب باشد از طهران خبر می‌دهد که بواسطهٔ مخالفت سختی که بر برخی خواهشات اصلاحیهٔ سردار سپه در مجلس پیش آمده واقعات خیلی دشوار شده است. سردار سپه در کمیسیونی که نمایندهٔ تمام احزاب پارلمانی در آن شرکت داشتند نطقی ایراد و حقیقت واقعات را بیان و بفوریت تصفیهٔ قطعی آنان را خواستار آمده است. کمیسیون برای اینکه اختیارات رئیس الوزرا را وسیع تر ساخته و رفع مناقشات را هم نموده باشد قانونی تسوید کرده تا فردا برای گرفتن رای بمجلس علنی پیشنهاد نماید. از روی این قانون سردار سپه سالاری کامل الاختیار کل قشون را (که عهده‌ای است مخصوص بشخص سلطنت) خواهد داشت با اختیارات مدافعه وضمانت در محافظهٔ مملکت، مشروط براینکه او نیز پای بند بقوانین ملکی بوده فقط در پیشگاه مجلس خود را مسؤول داند». [1]

احمد شاه بعد از شنیدن فرماندهی کل قوای سردار سپه، به دربار لندن مراجعه کرده از آنها گله نمود، آنها اظهار بی‌طرفی کردند. این است که بخیال افتاد بایران بازگردد ...

اختلاف میان ولیعهد و رئیس الوزراء، که چند صباحی با هم بقول بیهقی «گرگ آشتی» کرده بودند، بحد اعتلای خود رسیده بود

---

۱ ــ حبل‌المتین شمارهٔ ۵ سال ۳۳

و این شاهزاده هرچه بیشتر کوشش میکرد سردار سپه را از میدان بدر کند ، خود بیشتر خفیف میشد ، تا جائیکه رسماً وعلناً مورد بی‌اعتنایی سردارقرارمیگرفت. چنانکه دریکی‌ازتحریکاتی که توسط اوبعمل آمده بود چنین امری حادث شد. جریان اینست :

«حاجی‌شیخ عبدالنبی نوری فوت کرد ، محمد حسن‌میرزا ازین فرصت استفاده کرده در۲۲ مرداد مجلس ترحیمی در مسجد شاه فراهم کرد . هنگام برچیدن ختم توسط ولیعهد ، صدای «زنده باد شاه ، مرده باد دشمنان اسلام» بلند شد .

سردارسپه که تمام این اجتماعات را تظاهرضد خود میدانست ، باکمال متانت وارد مسجد شاه گردیده بمشیر الدوله که از مجلس ختم مراجعت میکرد دروسط صحن مسجدبرخورد نمود ، قدری بامشارالیه صحبت کرد و چون یقین داشت دربن تظاهرات حادثه ای رخ خواهد داد ازمشیرالدوله تقاضاکرد با او بمجلس ختم مراجعت کند و خیلی هم اصرار کرد ولی مشیر الدوله که شاید باحتمال وقوع حوادث قبل ازبرچیدن ختم ازمسجد حرکت کرده بود حاضر بمراجعت نشد .

سردارسپه پس ازجدا شدن ازمشیرالدوله باهیئت دولت بمسجد رفت ،گویا وضع را طوری قرارداده بودند که هنگام ورود سردار سپه جانبود و ناچار درحضورولیعهد میبایست سرپا بایستد ، سردارسپه بعد ازمشاهدهٔ این وضع بدون اعتنا بولیعهد بصدر مجلس رفته بین امام جمعهٔ تهران و امام جمعهٔ خوبی جائی بازنموده و نشست و وزراء هم وسط مجلس نشستند[1].

---

۱ - کودتای ۱۲۹۹ ج ۳ ص ۳۵۴

«مؤتمن‌الملك رئيس‌مجلس بواسطهٔ شخصيتی كه داردو برادرش مشيرالدوله كه درمجلس است ومورد توجه ميباشد ، باخيالات كاركنان سردارسپه درخوانده شدن و مطرح نمودن مراسله‌ها و تلگرافهائی كه ازولايات ، درتقاضای تغييرسلطنت ميرسدهمراه‌نيست .. كاركنان سر-دارسپه بر‌ئيس‌مجلس اعتراض‌می‌كنند واو ناچارميشود استعفا بدهد.[1]»

بجای او مستوفی‌الممالك ظاهراً انتخاب ميشود ، اما او مكرر غايب است وكارهيئت رئيسه بدست نايب رئيس اول تدين است .

دريكـی ازجلسات خصوصی مجلس پيشنهاد جمعی از آقايـان نمايندگان، راجع باينكه تلگرافی‌ازطرف رئيس مجلس به شاه مخابره شود و حركت او را بايران بخواهند، مطرح ميشود . اغلب نمايندگان مخالفت كرده و مخابـرهٔ چنين تلگرافی را در حدود وظائف مجلس ندانستند و جمعی معتقد بـودنـد چون جلسهٔ خصوصی رسميت نـدارد خوب نيست مجلس چنين سوابقی را معمول‌دارد.[2]

در دورهٔ پنجـم عده‌ای ازوكلاء از آنجمله مستوفی الممالك و مشيرالدوله و دكترمصدق و تقی زاده وضياءالملك فرمند جزء منفردين بوده‌اند .

« محمد حسن ميرزا وليعهد ازشش تن منفردين- كه مشيرالدوله و مصدق السلطنـه و تقی‌زاده وميرزا حسينخـان علاء و يحيی دولت-آبادی و مستوفی الممالك باشند- بدربار دعوت ميكند ، مشير الدوله

---

۱ ــ حيات يحيی ج ۴ ص ۳۷۴

۲ ــ حبل‌المتين شماره ۱۱ ، سال ۲۳

بیمارشد و نتوانست برود . ولیعهد از دادن فرماندهی کل‌قوا به‌سردار سپه اظهار نگرانی و مخالفت میکند . باو میگویند اگر این کار نشود سردار۔ سپه خود را برای مخالفت قانون اساسی حاضر کرده است[۱] ».

ازطرفی سردارسپه خود را باطرفداران دربار ومخالفین خودش خصوصاً مدرس ، نزدیك نمود و این امر قدرت او را بیش از پیش تثبیت ساخت . روزنامهٔ حبل‌المتین گزارش میدهد :

درین هفته ، دوجلسه ملاقات آقای رئیس الوزراء با مدرس بعمل آمده ، جلسهٔ اول در منزل آقا میرزا سید محمد بهبهانی ، و یك روز هم‌مدرس درمنزل آقای سردارسپه حضورپیدا کرده است وبطوری که معلوم است ائتلافی فیمابین آقای رئیس الوزراء و آقای مدرس برقرارشده و مناسبات نیکوتر است[۲] .

این امرولیعهد را چنان عصبانی میکند که بعدها مرحوم دولت۔ آبادی گوید : «خود ازولیعهد شنیدم میگفت چهل‌هزار تومان ماهیانهٔ یك‌ماه شاه را۔که درغیاب‌او گرفتم باروپا برای او بفرستم۔ یك قلم به مدرس دادم‌که در راه حفظ تخت وتاج ماکار بکند ، و ازمیان رفت ، حالا برادرم آن را ازمن مطالبه میکند[۳]!»

بهرحال سردارسپه شخصاً درمجلس ملی حضور یافته موانع و مشکلاتی راکه ممکن است در راه اصلاحات مملکتی پیش آید و یا

۱ - حیات یحیی ج ٤ ص ۳٤۰

۲ - حبل‌المتین ، شمارهٔ ۷ سال ۳۳

۳ - حیات یحیی ج ٤ ص ۳۷۴



سردار پهلوی در میان نمایندگان مجلس (سال۱۳۰۳)

درین عکس ، سردارسپه ، مؤتمن‌الملک پیرنیا ، عدل‌الملک دادگر ، احیاءالسلطنه‌دکترشیخ، شیخ‌عبدالرحمن نمایندهٔ خرم‌آباد، مستشارالدوله صادق، امیر مجاهد بختیاری، صولت‌السلطنه هزاره‌و... دیده میشوند

نتیجه اختلال امور را فراهم نماید و همچنین تحریکاتی که علیه او میشود به نمایندگان فراکیسونها که بـرای حل آن قضیه انتخاب شده بودند گوشزد کرد و نتیجه را تا روز ۲۳ دلو خواستارشد .

کمیسیون مزبور درنتیجهٔ انعقاد جلسات متعددهٔ خود و سه شب غور درپیدا کردن راه حلی برای حفظ قانون اساسی، چندین طرح پیشنهادی تهیه دیده و بالاخره طرح قانونی ذیل را تهیه و بامضاء ۱۹ نفر از نمایندگان فراکیسونها رساندکه در اولین جلسهٔ پارلمان مطرح وتصویب شود :

طرح قانونی

نظر باینکه در سنوات اخیره که سرپرستی و زمامداری قشون و استقرار امنیت را آقـای سردار سپه عهده دار شده‌اند و بـا اقدامات و جدیت ایشان قوای مسلح مملکتی بطور غیرمترقب بمدارجی از ترقی و انتظام رسیده که آرزوی هر ایرانی وطنخواه بوده ومیباشد و نظر باینکه به برکت این قوه منظم وعملیات قشونـی و مراقبت و جدیت آقای‌ـ سردارسپه امنیت کامل درتمام مملکت حکمفرما گردیـده و جای تردید نیست که این قوهٔ تأمینیه هنوز تاسنوات عدیده بالضروره بایـد دردست موجد خود باقـی بماند تـا بدرجـهٔ کمال رسیده و استفادات سیاسی و اقتصادی ملت ایران درپرتو امنیت عمومی کامل شود، علیهذا مادهٔ واحدهٔ ذیـل را پیشنهـاد و تقاضای تصویب آن را بـه فوریت در این جلسه می‌نمائیم :

مادهٔ واحده

« مجلس شورای ملی ریاست عالیهٔ کل قوای دفاعیه و تامینیهٔ مملکتی را مخصوص آقای رضاخان سردار سپه دانسته که با اختیارات تامه در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی انجام وظیفه نماید و سمت مزبور بدون رای و تصویب مجلس شورای ملی از ایشان سلب نتوانند شد».

طرح قانونی فوق روز شنبهٔ ۲۵ دلو تقدیم مجلس شورای ملی شده و تقاضای تصویب بفوریت آن بعمل آمد .

آقای مدرس پیشنهاد کرد بعد از کلمهٔ تأمینیه در بین الهلالین نوشته شود «امنیه» زیرا که اطلاق به نظمیه نشود، و شرحی اظهار داشت که ما ریاست عالیهٔ قوای مملکتی را به آقای سردار سپه میدهیم لکن نظمیه ـ که در داخلهٔ شهر وجزو قوای دفاعیه و امنیه‌ای که در خارج شهر میباشند نیست ـ بایستی استثناء شود .

این پیشنهاد قبول شد و نسبت بـه طرح قانونی فـوق اخذ رای بعمل آمده باتفاق آراء تصویب گردید وباستثنای آقایان قوام الدوله و حاجی آقا اسمعیل عراقی و حایری‌زاده که جزء اقلیت می‌باشند ، بقیه رای دادند .[1]

---

۱ ـ حبل‌المتین ، سال ۳۳ شماره ۸ ص ۲۱

مرگ هست و بازگشت نیست

شاه که از موقعیت سردار سپه بیمناك شده بود ، در ۲۵ شهریور ۱۳۰۴ش(صفر۱۳۴۴ق) از اروپا به رئیس‌الوزراء چنین تلگراف کرد :

« جناب اشرف رئیس الوزراء ، بعون الله تعالی دوم ماه اکتبر (۱۳ ربیع الاول) باکشتی تلنار ازپاریس‌ازراه بمبئی بایران‌حرکت‌می کنیم، از مراجعت بوطن عزیزنهایت مسرت حاصل و خوشوقتیم که‌آن جناب‌اشرف‌را بزودی ملاقات خواهیم نمود » .

شاه

وجالبتر از آن تلگراف سردار سپه بود که درجواب شاه بدین - شرح مخابره شد :

«تلگراف مبارك که مبشر تشریف فرمائی اعلیحضرت همایونی بودزیارت وحقیقتاً باعث‌کمال‌مسرت گردید. استدعا دارم معلوم فرمائید موکب ملوکانه بکدام- یك ازبنادر سرحدی نزول اجلال خواهند فرمود .

رضا ، رئیس عالی‌کل قوا ورئیس الوزراء

حبل المتین درین باره مینویسد : درین تلگراف وجواب یك - نکتۀ بسیار لطیفی دیده میشود که از آن نکته پی به‌خیلی از مراتب می- توان برد و آن اینست که اعلیحضرت در تلگراف خطاب میکند : جناب اشرف رئیس الوزراء ، در جواب امضاء شده است : رضا ، رئیس عالی کل قوا [۱] .

۱- حبل‌المتین سال ۳۳ شمارۀ ۳٤

در همین ایام ، یعنی دو روز بعد از مخابرهٔ مخرف . نا گهان سرو صدای تازه‌ای در تهران پدید آمد و آن بلوای نان بود . توضیح آنکه بعلت کمبود گندم وتنگی سال و ضمناً تحریکات دربار ، درشهر، نان کمیاب شد ومردم بسروصدا در آمدند .

صبح‌چهارشنبه ۴ ربیع الاولی ۱۳۴۴ (اول مهر ۱۳۰٤) بازارها تعطیل ویك اجتماع فوق العاده‌ای از مردم به‌مجلس شوری حمله برده میز وصندلی وجار وچراغ و . . . را شکستند . آنروز مجلس تعطیل بود ووکلاء حاضرنبودند . مشیرالدوله . نظام الدوله ومدرس ، برای اقناع مردم به‌مجلس آمدند ، مشیر الدوله از ملت کتك خورده فرار - می‌نماید . . . از طرف دولت اقدامـاتی شد و عده‌ای دستگیر شدند . درباریها که جزء محبوسین بودند اغلب آزاد شدند ، پیشخدمت خاصهٔ ولیعهد هم پس از حبس گویا تبعید شده است .

در جریان حملهٔ مردم به مجلس گویا مؤتمن الملك گفته بود : مجلس خانهٔ ملت است ، در را بروی آنان باز کنید . همینکه در بـاز شد جمعیت داخل شده لدی الورود شروع میکنند به‌فحش دادن و کتك زدن ، چند نفراز وکلاء و مستخدمین مجلس که در آن موقع بودند فرار کردند ، مشیرالدوله که موفق به فرار نشد مورد توهین واقع شده صدمه می‌بیند ، ... حتی نقل میکنند زنها برای تفریح ومسخره بجای وکلاء نشسته بازی مجلس و مذاکرات آنرا نمایش میدادند ! وعده‌ای بطرف سفارت‌روس حرکت کردند، لکن قوای دولت و نظمیه آنهارا متفرق نمود [1] .

۱ـ حبل‌المتین ، سال ۳۳ ، شمارهٔ ۳۵ و۳٦

بدینطریق صدها نفر دستگیر شدند ، مشیرالدوله هم حق خود را از غوغای عام و عاقبت سیاست مداری گرفت [1] ، وچه خوش گفته بود مرحوم بهار :

ازعوام است هر آن بد که رود بر اسلام — داد از دست عوام
کار اسلام ز غوغای عوام است تمام — داد از دست عوام

دل من خون‌شد در آرزوی فهم درست — ای جگر نوبت تست
جان بلب‌آمد ونشنید کسی جان کلام — داد از دست عوام

بهوای نفسی جملـه نمایند قعود — آه ازین قوم عنود
به طنین مـگسی جمله نمـایند قیام — داد از دست عوام

عاقل ار بسمله‌خواند به هوایش نچمند — همچو غولان برمند
غول اگر رقص کند گردشوند از در و بام — داد از دست عوام

پیش جهال ز دانش مسرائید سخن — پند گیریـد ز مـن
که‌حرامست،حرامست‌حرامست‌حرام — داد از دست عـوام!

۱ ـ اگر کسی خواست آخر عاقبت سیاستمداران بزرگ را خوب ببیند بهتراست کتاب «آسیای هفت‌سنگ» مرا بخواند ، کتابی که حتی آقای هویدا نخست وزیر موجود هم درباره اش نوشته است « درمورد اینکه خواسته بودید تا باکثرت مشغله ، فصل آخر کتاب را بخوانم خیلی ممنون شدم ، چون شما وامثال شما که بافراغت بال به مطالعه می‌پردازید وبه دقت بررسی میکنید که چگونه دانه‌های وجود، زیرسنگ آسیای زمان وحوادث نرم‌میشوند بهتر ازما دانه‌های غلطان درآسیا متوجه اعمال ورفتارمان هستید ....» نتایج سیاست‌هم مثل آنست که آدم در بیابان خدا دام بیندازد وخرس بتورش بیفتد کـه تازه

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

بروایت حبل‌المتین :

براثر این واقعه جمعی محبوس گردیدند که عده‌ای وابسته بدربار بودند ، صاحب اختیار پس از حبس تبعید شد و پیشخدمت خاصه

بقیهٔ حاشیه از صفحه قبل

نمیداند باآن چه باید بکند !

بنده گمان کنم درورود بسیاست یا آدم باید« دعای تیربند » داشته باشد یا بقول دکتر داداشو « احتیاطاً سجلش‌را زیرسرش بگذارد » . وگرنه باو آن رسدکه بهمه سیاستمداران رسید .

بدنیست راجع باین دومثل هم توضیحی بدهم :

پدرم حکایت میکرد : درزمان محمد شاه برای جنگ هرات سرباز جمع میکردند ، درگُرّان نزدیك پاریز پیرمردی بود که برای سربازان «دعای تیربند» میداد! هرکس میخواست سربازی برود یك‌شاهی میداد و دعای تیربند میگرفت ، منتهی پیردعانویس بعد ازنوشتن دعا به سربازان میگفت: این دعا وقتی مؤثراست که شما درجنگ خودتان را پشت سنگر نگهدارید . داخل چاله‌ها و آب بردها بخوابید ، تپ تپو (خم خم) راه بروید وتاممکن است خودتان‌را جلوتیر نبرید !

اما حکایت دکترداداشو اینست : مردی بود ازخاندان نفیسی درماهان موسوم به دکتر نعمت‌الله خان که مردم اورا دکتر داداشو میگفتند ، دهاتی‌ها وقتی بـه او مراجعه میکردند اونسخه میداد ودستورغذائی صادرمیکرد .

یکی ازبیماران گفته بود : آقای دکتر بعد از خـوردن دوا و رژیم غذائی دیگرچکارکنم ؟ دکترداداشو گفته بود : احتیاطاً سجلت را هم زیـر سرت بگذار»!

اینراهم بدانیدکه رسم دهاتی‌ها اینست‌که درامراض سخت سجلشان را

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

ولیعهد هم. خیلی ازطرفداران شاهزاده فیروزمیرزا و آقـای مدرس هم گرفتار آمدند. آقای مدرس درحال بیماری به مجلس آمده نطق‌سختی کرد وزیرفوائدعامه هم جواب درشتی داد.

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

آماده می‌کنند و زیر بالش‌خود می‌گذارندکه اگرخدای‌نکرده خطری‌رخ داد بستگانش درمیان جل‌وپل‌ها برای ثبت فوت‌اوسرگردان نشوند!

درعالم‌سیاست‌هم این‌حرفها هست. به‌قول‌عوام:

یا مکن با پیلبانان دشوره   یا بنا کن خانه ای فیل توش‌بره!

منتهی‌کسانی هستند مثل قوام‌السلطنه وغیراوکه حتی در جشن «دست‌بران» هم حاضرند دوبار شرکت‌کنند؟

میگویند:روزگاران قدیم، سرزمینی بودکه درآن وزیران سال بسال درروزمعینی ـ که به‌روز«دست‌بران» معروف بود ـ عوض میشدند و بجای آنها داوطلبات دیگری بوزارت میرسیدند وشرط وزارت هم این بود که داوطلبان با میل ورضاقبول میکردندکه پس ازیکسال وزارت درپایان سال ـ خواه‌خدمت کرده باشند وخواه‌خیانت ـ یکدست خودرا ازدست بدهند، این دست بریدهٔ را میان‌جمعیت به‌هواپرتاب میکردندوزیرجدید کسی بودکه بتواند دست‌بریده وزیرسابق را درمیان هزاران دستی‌که برای‌گرفتن‌آن بهوابلند شده بگیرد. یك‌روزهنگامیکه دست‌بریده وخون‌چکان وزیرمعزول‌را بمیان‌صدها دست‌جاه‌طلب ومقام دوست بهوا پرتاب‌کردند، وزیرجدید خیلی زود وبی سر و صدا معلوم شد. آیا میدانید اوکی‌بود؟

اوهمان‌وزیردست بریدهٔ‌معزول بودکه بچالاکی‌وبادست‌دیگر، دست‌بریدهٔ خود را ازهواگرفت تایکسال دیگردراین مقام باقی بماند! (ازخواندنیها)

نطق مدرس چنین بود :

نطق مدرس

بنده قبل از وقوع این وضعیات ناگوار غیر منتظره کسالت داشتم و حال که مقارن شد با این وضعیات، حال من خیلی سخت تر است و این دوسه روز هم حالم سخت بوده وحالا هم با اعانت اعانت کنندگان خدمت آقایان رسیدم و خودم را مکلف دیدم که یك عرایضی بکنم و از مقام ریاست خواهش کنم که دولت را احضار کند و کشف حقیقت وهویت این اوضاع، کما هو حقه، از برای من و سایر آقایانی که شاید اطلاع ندارند بشود، البته این طور نبود که اگر من نیایم صحبتی نشود البته همه بعقیدهٔ من بوظیفهٔ خود رفتار میکنند ولی از باب اینکه از همقطارهای خودم عقب نمانده باشم ،حالا هیئت دولت که نیست و منهم ناخوشم ولی البته اظهارات من بگوش آقایان میرسد واز طرف مقام ریاست هم اخطار خواهد شد که یا درهمین مجلس ویا درمجلس آتیه بیاناتی بکنند البته منهم میشنوم وآقایان هم میشنوند آن وقت یا قانع می‌شوند ویا نمیشوند. من گمان میکنم همهٔ آقایان با اینکه نظر بد بدولت نداریم واورادرخط اصلاح مافات می‌بینیم و البته باید تکمیل شود ولی ما تمام

خدمتگزار مردمان این مملکت هستیم. البته پریروز روز اول که مسئله ، مسئلهٔ ارزاق بود یك مسئله‌ای بود که جای تأسف از برای همه بود وهست. البته همه تصدیق دارند که امسال آفات بوده ، کم آبی بوده خصوصاً در اطراف طهران ولی تمام مکلفند که بذل جهد کنند از برای اینکه بقدر میسور راحتی مردم از جهة معاش اغلب فراهم شود ، پریروز اول این عنوان شد بعد در خلال این مطالب یك چیز-هائی آمد، درمجلس ریختن اتفاق افتاد ، زدن و شکستن اتفاق افتاد و بعضی قسمتهای دیگر اتفاق افتاد. بنده هم باحالت تب آمدم و بـرای اینکه جمعیت مجلس کم شود بیرون درایستادم ومردم را دلداری دادم یعنی با آنها شریك مصیبت شدم که حق را هم بطرف آنها میدهم ، بعد مسئله منجر شد بگرفتن‌ها ، بستن‌ها ، حبس زنها ، مردها کوچکها ، بزرگها ومنتهی شد بتوسلاتی که بعقیدهٔ من خیلی نامشروع است ، آنها حق داشتند هر-مطلبیکه دارند خدمت آقایان وکلاومجلس شورای ملی که خدمتکار آنها است اظهاردارند وآنها هم بذل جهد کنند درانجام آن مطالب، وهمچنین دولت که سر کاراست بذل جهد کند درانجام مطالب آنها ، ولی بعضی تشبثات نامشروع داخل هیچ کاری نبود یااین که توهین بـه اشخاص محترم داخل هیچ

کاری نبود این مطلب و مطالب دیگر هویت آن کاملا برشخص من‌مجهول است، اگر برمن معلوم بود بااین کسالت کـه شرعاً و عقلا ملزم نبودم نمی‌آمدم واشخاصی بودند که مذاکراتی بکنند. باید هویات مطالب دراین مقام که‌یك مقام رسمی است روشن شود ، الآن که دولت حاضر نیست کـه این اظهارات مرا جواب گوید و کشف حقایق بشود ، مردمانی که حبسند منشأش عملیات دیگر است چیست؛ و علاوه برآن منشأش توسلات غیر مشروع است ؟ وعلاوه فکر ارزاق کردند ؟ نصایح بنده را که درده شبانه روز اطراف طهران گشتم شنیدید، امروز که روزسختی نیست اگر بناشد سخت باشد پس فردا که سرما شد چه می‌شود ؟ اگـر طفلی ازگرسنگی بمیرد چه خواهد شد ؟ یـا از نان یا پول ، گفته‌اند المفلسون فی خطر عظیم، یك‌دفعه از بابت نبودن نان است همان است کـه حضرت فرموده بدترین‌اشخاص کسی‌است‌که بخوابد سیرو اطرافش گرسنه‌ها باشند .

حالا ازمقام ریاست تقاضا میکنم خبر کنند دولت بیاید حقیقتاً کشف حقیقت شود ازآن‌طفلی که قدم برداشته تاکسیکه مسبب آن کاراست حقیقت‌را معلوم کنند. از اینکه بمن خبربدهند من قـانع

نمیشوم. من که گفتم واظهار درد کردم باید بیایند و علاج را بفرمایند ومن وعمه را قانع کنند .

جواب وزیر فواید عامه آقای مدرس اظهاراتی نموده وتوضیحاتی ازدولت راجع بعملیات دوسه روز اخیر خواستند. اگرچه درآن موقع مانبودیم لیکن پس از اطلاع لازم شد که اطلاعات خودرا بعرض نمایندگان محترم برسانم. البته امسال بوسیلهٔ آفت های پی درپی وکمی محصول ولایات ومخصوصاً اطراف طهران کمی عسرت ومحصول بد است وبا اینکه دولت تمام وسایل خودرا صرف تهیهٔ آذوقه وتهیهٔ نان طهران کرده است دستورات لازمه از حیث خرید وحمل جنس داده شده و نگرانی نیست و امیدواری کامل هست که نان طهران تهیه شده باشد. ازطرف دیگر آقایان مسبوقند که وسائل نقلیه که هست کاملا ترقی نکرده است اگرچند شتر که باید گندم بار کنند بارشود ممکن است موقتاً برای یك روزتولید یك نگرانی میکند مثل همین پیش آمد روزچهارشنبه که ۲۰ یا ۳۰ خروار کم شد و باین جهة یك تفاوتی در نان آنروز اهالی طهران حاصل شد .

باوجود اینکه در طهران حکومت نظامی

برقراراست وممکن بود جلوگیری شود ولی نظر
باینکه دولت قصد خاص ندارد وقصدش فقط آسایش
اهالی است ازاعمال وظایف حکومت نظامی خودداری
ومسامحه نموده وبعنوان اینکه مردم آزادانه
بتوانند دردهای خودرا بسمع اولیای امور برسانند
باینجهة فقط نظارت درحفظ انتظامات صوری شده،
عده‌ای بمجلس وارد ودرضمن وارداظهاراتی شدند
که اصلا مربوط بعمل ارزاق نبود ازقبیل خواستن
ونخواستن شاه وغیره - این مسئله باعث تولید
سوء ظن شده و دولت در صدد برآمد ببیند که این
حقیقتاً برای نان است یا اینکه عده‌ای ماجراجو
احساسات مردم را مورد استفاده قرار داده و
اوضاع امنیت را می‌خواهند متزلزل سازند. باوجود
اینکه سوء ظن در مراکز دولتی حاصل شده و
اطلاعاتی هم که مؤید این سوء ظن بود رسید ابتدا
لازم بود که تمام توجه دولت بطرف ارزاق معطوف
شود واقدامات جدی ازطرف دولت درخصوص تهیهٔ
ارزاق گردید حتی خود رئیس محترم دولت اوامر
مؤکد صادر نموده ذخیرهٔ قشون را برای کار ارزاق
تخصیص داده ودستورات مؤکده بولایات صادر گردید
وهمان روز اطمینان حاصل شد که نان طهران تأمین
شده وهمینطور اطمینان بسر دسته‌ها داده شده و گفته

شدکه‌نان‌طهران‌تأمین‌شده و نگرانی بیمورداست.
حتی‌آقای‌مدرس مجبورشدند که نوشته‌بدهندبرای اطمینان‌اهالی، درهرصورت این تصور میرفت که فردا مردم وقتی دیدندکه دکاکین پرازنان است دیگر موضوع بکلی مرتفع خواهد شد ومردم صلح جو وامنیت طلبی که اکثریت سکنهٔ طهران‌را تشکیل میدهند بحال خود باقی خواهند گذاشت.

علاوه بردستورات خاصی که بخبازها داده شده بود مامورین خاصی مراقب بودندکه در طهران صبح پنجشنبه بهترین وضعیت نان وجود داشته باشد یعنی دکاکین خبازی پراز نان وحتی زیادتر ازمقرری همیشه‌گی پخت شده‌بود، باوجود این دیده شدکه صبح پنجشنبه دکاکین باز نشده و اجتماعات متفرق نگردیدند. دراین بین‌اطلاعات قطعی بدولت رسیدکه یك عده بدون میل مراجعه بدولت ومجلس شورای ملی درصدد توسلات غیر-مشروعی هستند.

اجتماع، دودسته‌شده: یك‌دسته‌که خواستند جاهائی‌بروندکه برای‌هرایرانی‌خیلی‌ناگواراست، وعده‌ای‌خواستندبیایند به‌مجلس(آقای سید یعقوب عملیاتشان را بگوئید) عملیاتشان را عرض‌کردم

ازقبیل شکستن شیشه ودرب وغیره، در اینصورت دولت نمیتوانست باعفو واغماض ومسامحه رفتار کند وباهر قیمتی باید ایادی‌فساد را قطع وسعی در کشف مراکز فساد کند زیرا نه‌نمایندگان محترم ونه‌دولت نمیتوانند ببینند که امنیت عمومی را ملعبه نمایند باینجهة بوداز دستجاتی که میخواستند به‌پاره‌ای جاها مراجعه کنند جلوگیری بعمل آمده و هم‌چنین از آمدن بمجلس جلوگیری‌شد وبالاترازاین نظر باینکه‌آن سوء ظن مبدل بیقین شده بود دولت مجبورشد برای‌کشف حقیقت یك عده را توقیف کند. البته درچنین مواردی نمیشود باتعیین‌قطعی اقدامی نمود. دولت هم همین‌کارراکرد بعددرضمن رسیدگی بیگناهی‌عده‌ای که ثابت شد مرخص‌شده بعلاوه عذرخواهی‌هم‌شد. عدهٔ دیگرهم هنوزتوقیف هستند که اگر بیگناهیشان ثابت شود رها خواهند شد واگر ثابت شدکه‌تقصیری دارند من یقین‌دارم که باید شدیدترین مجازات‌هااعمال شودکه دیگر امنیت عمومی آلت و ملعبهٔ اشخاص ماجراجو نگردد.

این بود اطلاعاتی‌که بعرض‌آقایان رسید.

در خاتمه میخواهم عرض‌کنم که اولا ازنقطه نظر آذوقهٔ طهران هیچ نگرانی نیست وتمام اقدامات

لازمه بعمل آمده و روز بروز بهبودی اوضاع محسوس و نتیجهٔ آن دیده میشود، ثانیاً درموقعیکه‌اذهان مشوش است دولت بهیچکس اجازه نخواهد داد که این حالت روحی‌اهالی‌را بازیچه نموده تولیدفساد کنند و از هر کس باشد شدیداً جلوگیری خواهد شد».

☆☆☆

درسیاست اقتضای وقت بین مسلك پیغمبران‌را برگزین
زهر گردد پاد زهراز اقتضا خضروموسی‌را حکایت وانما
مولوی

واقع بینی مشیرالدوله

تلگرافات‌شهرستانها، قدرت‌فرماندهان نظامی، اقدامات تأمینی سردارسپه ، عیاشی‌ها و بی‌احتیاطی های شاه و تجربتی که مشیرالدوله از نحوهٔ اعمال اوداشت ، ضعف ولیعهد و دو روئی یاران مجلسی که به نعل ومیخ میزدند ، مشیرالدوله را دربرابرمشکلی قرار داده بود . اگر او شاه قاجار را تأیید میکرد برای این بودکه اصلی از قانون اساسی پشتیبان این خاندان بودو اکنون که متوجه میشد دیگر آن اصول قدرت خود را ازدست داده است ، این طرفداری را در حکم «زور خوابیده زدن» میدانست . سردارسپه موقعیت خود را با یاران فداکار و وفادار نظامی که درولایات داشت چنان مستحکم‌کرده بودکه موفقیت او در قبال‌همهٔ دسائس احمد شاه تضمین شده بود و بقول بیهقی[۱] «این پادشاه هرچند شب وشبگیر کرد ولیکن کارش بنرفت که تقدیر کرده بود ایزد

۱ ــ تاریخ بیهقی ، ص ۶۶۵



فرماندهان پنج لشکر در حضور فرمانده کل قوا

[illegible] مجیب، امیرلشکر محمدحسین آیرم، امیرلشکر خزاعی، امیرلشکر محمودخان آیرم، سردار سپه، امیرلشکر عبدالله خان
امیر طهماسبی، امیرلشکر [illegible]

عَزّ ذکره، که سلطنت را یگان از دست وی برود». جای فردوسی خالی که بگوید :

تبه گردد این رنجهای دراز نشیبی بـزرگ است پیش فراز

مشیرالدوله و مؤتمن‌الملك ، دربرابر واقعیتی قرارگرفته بودند و آن این بود که سلطنتی و دودمانی ازهم پاشیده و خاندان و شاهزادگان غـرق درفساد و تباهی- منتهی متکی به قانون اساسی- دریکطرف ، و مردی سپاهی و رشید و دلسوزوعلاقه‌مند بـه‌امنیت و آرامش و قوی در طرف دیگر، ومملکتی درعین پریشانی دربرابر. علاوه بـر آن تجارب و مطالعات ، یعنی مرورحوادث تاریخ عالم و ایران و هم شرکت بیست ساله درکش و قوسها و تحولات سیاسی مملکت ، این نکته را بـر او ثابت کرده بود که تا رُشد سیاسی وفرهنگی ملتی بآن‌حد نرسد که خود بتواند آزادی و دموکراسی خود را حفظ کند بلطایف الحیل ونشست و برخاستهای متظاهرانهٔ دیپلماسی ، امکان حفظ چنین آزادیـی در پیش نیست ، و درین اوان براو مسلم بود که همچنانکه هزارسال پیش از و بیهقی گفته بود : «این ناحیت جزبشمشیرو سیاست راست نایستد».[۱]

۱- همه کسانی که از آن روزگار حیات دارند تصدیق دارند که بیشرفتهای سردارسپه مورد تأیید طبقات متفکر آن عهد بوده است ؛ چنانکه ازاستقبالی که ازنمایش سردارسپه کردند این نکته آشکارمی‌شد . این نمایش را مرحوم کسرائی که از بیشقدمـان تئاتر بود فراهم کرده بود . نقش رضاشاه را شنیدم شیبانی بـه عهده داشته است و کسرائی گفته بود: چنان دکوروگریم راطبیعی انجام داده بودیم که خود سردارسپه که دراین نمـایش شرکت کرده بود به تعجب مانده بود. میگویند

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

باری ، مشاعرهٔ تلگرافی شاه و سردارسپه این غوغا را در پی داشت و حبل‌المتین درهمان شماره خبرداد که «آمدن شاه گویا معوق مانده»، اتفاقاً دراروپاهم یکی دومرتبه ناصرالملک (نایب السلطنهٔ سابق) بشاه گفته بود: «چرا بایران میروید . این‌همان سردارسپه‌است که نسبت به مشیرالدوله چنان توهین کرده ست . آقا خان محلاتی هم یك بار به شاه گفته بود صلاح نیست بایران برود [۱].»

ناصرالملك و آقا خان خوب فهمیده بودند کـه رئیس الوزراء علاقه‌ای به ملاقات شاه ندارد . خصوصاً دربرابربعض تظاهرات که‌در شهرستان‌شده بود. حبل‌المتین درشماره ۳۶ سال ۳۳ نوشت : «شاه‌با دربار به تکیهٔ خارجی دسیسه نموده که قبل ازورود به سرحد درطهران و سایر ایالات بـرخلاف دولت بلوا را امتداد دهند . جمعی‌آخونـد ، بعضی اشراف‌مجلس هم با آنها همرازبودند ، دولت‌جدیت کرد، بیش ازهزارنفر درطهران گرفتارشدند ، تلگراف تهدید هم بـه تمام شهر ها جلوگیر ماجراجویان شد .»

سردار سپه همان ایام این تلگراف را به فرماندهان شهرستانها مخابره کرده بود:

۱ - کودتای ۱۲۹۹ ، ج ۲ ، ص ۳۶۸

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل

وقتی شیبانی تسبیح خود را ازجیب درآورد درست عین تسبیح سردارسپه‌ساخته شده بود بطوریکه سردارسپه شخصاً بی‌اختیار درجیب کرده تسبیحش را بیرون آورده بود که ببیند آیا درجیبش هست یابدست اینان‌افتاده است !

«مسافرت شاه باروپا ازبدو امرچون برای استعلاج مزاج وعادی بوده حالا هم که معاودت مینماید بر وفق نظریهٔ من است وعادی شمرده خواهد شد . من موفقیت خودرا درمملکت مهمترازین میدانم که باین آمد ورفت‌ها وقع واهمیتی داده ویاآن توهمات عادی بتواند در ارکان آن رسوخی احداث نماید . بشما که نمایندهٔ وزارت جنگ درآن حدود هستید گوشزد مینمایم تا سایرین هم بفهمند که این ایاب وذهاب‌ها نتواند دست آویزدسیسه و آنتریکی برای مفسده جو بشود. چنانچه کسی بخواهد به تشبثات در مقام القاءات و اعمال اغراض خصوصی خود برآید قدمی است که مجملا برای امحاء خود برداشته است . زیاده ازاین محتاج به تشریح نیست .»

ریاست عالی کل قوا و رئیس الوزراء

رضا

✿✿✿

حال احمدشاه و نمایندگان مجلس این دوره را درواقع باید مصداق این شعر شاعر انجدانی بدانیم که گفته‌است:

سیاه بختی ازین بیشتر نمی باشد
که مجلس دگران روشن ازچراغ من است

بااین مقدمات مشیرالدوله وامثال اوچه تعصبی می‌بایست داشته باشند ؟

علاوه براین مجلسی مرکب از نمایندگان طرفدار سردارسپاه

میبایست تکلیف سیاست مملکت را تعیین نماید و بنابراین مقاوت یا مخالفت چندتن نمایندگان منفرد و بیطرف، کاری از پیش نخواهد برد.

مواجب توپچی

یك روز قبل از نهم آن ۱۳۰۴ مستوفی الممالك با تلفون با منزل دکتر مصدق تماس گرفت و گفت:

«درمنزل سردارسپه مادهٔ واحده‌ای تهیه شده و نمایندگان را یك‌ـ یك بآنجا برده‌اندکه آنرا امضاء نمایند. آقای‌میرزا حسین خان علاءرا هم که برده‌اند امتناع نموده و امضاء نکرده است. دیشب هم که منزل مؤتمن الملك بودم و با آقای مشیرالدوله و مؤتمن‌الملك دریـن باب مشورت کردیم که آیا بااین وضع امروز به مجلس برویم یا نه؟ آقایان صلاح ندانستند که امروز در مجلس حاضرشویـم. دکتر مصدق گفته بود: به توپ‌چی و سربازسالها مواجب میدهند که یکروز بکاربیاید.. اگر، امروز بمجلس نرویم بوظیفهٔ نمایندگی خود رفتار نکرده‌ایم. مستوفی الممالك رأی دکتر مصدق را پسندیده و موافق شد و به میرزا حسین‌خان علاءِ هم تلفون کردند و بمنزل ایشان آمده باتفاق به مجلس رفتند[1]».

جریان این حوادث را خبرنگار حبل‌المتین در شمارهٔ ۳۹ سال ۳۳ (۱۴ جمادی الاول ۱۳۴۴ ـ ۱۰ آذر ۱۳۰۴ شمسی) بـه تفصیل نگاشته وما ازنظرضبط تاریخ عیناً نقل می کنیم:

«روز هشتم و شب نهم آبان ماه اوضاع خیلی دگرگون بود و اگرقوای انتظامیه نبود ممکن بودی که بخون ریزی‌های بزرگ دوچار شویم. حصه‌ای ازمتنفذین وکلا بهرخیال که بوده راضی به این پیشامد نبودند، ولی‌اکثریت مجلس باآنها نبود. از این رونقشه را بقسم‌دیگر

۱ ــ کودتای ۱۲۹۹. ج ۲ ص ۲۲۲.

ریختند : اول قدمی که برخلاف این اقدام برداشته آمد همانا استعفای آقای پیرنیا (مؤتمن‌الملك) بود و در حقیقت آن استعفا مجلس را بـه بحران انداخت و همین نکته هم منظور نظر متنفذین- چه در خارج مجلس وچه در مجلس- بود، چه مجلس بدون رئیس رسمی ناقص و قانوناً نمی‌توانست‌کاری ازپیش برد. پس از دو هفته یـا بیشتر بحران مجلس، رئیس دیگریعنی آقای‌میرزاحسن خان مستوفی منتخب آمد. اکثریت مجلس خیال بعضی‌وکلاء متنفذ را ملتفت آمده‌این دفعه‌مهلت ندادندکه باز ببحران بی‌رئیسی تادیرزمان مجلس مبتلا ماند. چـه اگر درمجلس رئیس رسمی نباشد بدو! وظیفهٔ وکلاست که رئیس معین‌شود سپس‌به‌کارهای دیگرپردازند ، مستوفی استعفاداد ولی اکثریت مجلس ازالفاظ آن استعفانامه استفاده نموده گفتند این مراسله استعفا نیست‌و باکمال هوشیاری قانونی کاررا ازپیش برده‌گفتند مجلس دارای رئیس رسمی هـست، نهایت عذری‌دارد باید رفع عذرشان را نمود .

آقای مدرس در ایـن موضوع خیلی جدیت‌کردند. تمام غرض این بودکه در آن مجلس پیشنهادی‌که برخی ازوکلا درموضوع‌انقراض سلطنت قاجاریه نموده بودند بعذراینکه مجلس رئیس ندارد این ستون تا آن ستون را فَرَج تصور کردند . مخالفین شان هم قصد آقـا و هم خیـالات ایشان را ملتفت آمده جدیت‌کردنـد اکثریت نمودنـد گفتند مجلس رئیس دارد و رئیس هم آقای مستوفی است و استعفای ایشان هم‌استعفا نیست. بدون رودربایستی آقایان زورگفتند وازپیش‌هم بردند! هشتم آبان ماه کشمکش بین وکلا بالا گرفت و درموقعی که آقای بهار

ملك‌الشعرا وکیل خراسان ـ که از اشخاص جدی برخلاف پیشنهاد بود ـ برخی ایرادات می‌نمود چند تیر برابر مجلس شلیك شد . می‌گویند بیچاره مدیر روزنامهٔ نصیحت قزوین بخطا هدف گردید ، وکلا ماست ها را کیسه انداخته شلوارها را خراب کرده هریك بطرفی فرار نمودند . در این هفته عده‌ای درمقامات مختلفه تحصن گزیدند .

اوضاع خیلی بد می‌نمود. آقا سیدمحمد تدین نایب اول رئیس خیلی شجاعت کرد .

روز نهم آبان ماه (۱۳۰۴) که ١٤ ربیع‌الثانی باشد مجلس علنی تاریخی منعقد آمد و آقای تدین بکرسی ریاست جلوس نمود. اکثریت چندان خوف نداشت چه‌هم مردم دانسته بودند که آنها با خیالات ملت هم راه‌اند وهم رئیس دولت، اما اقلیت یا کسانیکه دراقلیت نبودندولی شخصاً بـا پیشنهاد مخالفت داشتند الحق جلادت بخرج داده شهامت نموده هرچه در دل داشتند گفتند ، نه ازمردم اندیشیدند و نه از مخالفین خوددر مجلس. درهـرصورت مجلس نهم آبـان ماه یکی از مجالس تاریخی ایران‌است ، در آینده تاریخ حکم خواهد نمود که کدام حزب بحق و کدام بناحق بودند ؟ آن حکمیت‌تاریخ بـرای آیندگان شایـد درس عبرتی بشود ولی برای این موضوع و موقع هیچ فایـده ندارد وکارازکار گذشت و تیرازشصت رها شد (کیست برگرداند آن تیری که تیزازشصت رفت) وچه‌خوب شد خواه بحق بود یا بناحق، موافق بود با قانون‌اساسی یامخالف، ریشهٔ پوسیدهٔ استقلال یك خاندان بی علاقه ازایران کنده آمد .

قهوهٔ ختم‌قاجار

عاقل بمیان دجله تا ره می‌جست
دیوانهٔ پا برهنه از آب گذشت

طرف داران قانون بهرخیال که باشند، ایشان هرقدرفریادزنند که این پیشنهاد موافق با قانون اساسی نبود بی‌سود است .

نیم ساعت قبل ازظهرنهم آبان ماه مجلس شورا بریاست نائب رئیس آقای تدین منعقدگردید و وتاساعت یك ونیم بعد از ظهرمجلس بطول انجامید. مخالفین نطق‌های آتشین‌دادند. درمخالفین، آقای‌دکتر مصدق خیلی مفصل نطق‌صحبت فرمود، آقای دولت آبادی هم خوب فرمودند، آقایان تقی زاده وعلائی‌اگرچه مختصر گفتند ولی خیلی پر مغزسرودند . درجواب هم آقای داور، آقا سیدیعقوب و آقای یاسائی و غیره دادسخن‌دادند. آقای‌شیخ‌جلال پیشنهاد انقراض سلطنت قاجاریه‌را بامضای جمعی از وکلا بمجلس پیش نمود و عاقبت به اکثریت ۸۰ نفردرمقابله ۵نفرمادهٔواحده گذشت. صدای‌هلهله بلندشد. اهالی‌ومتحصنین ازخرمی درپوست خود نمی‌گنجیدند. مخالفین یا قبل‌ازوقت رخصت گرفته بودند و یا بمجلس نیامده و هم کسانیکه آمدند پس از دادن نطق خود و بیان عقیدهٔ خویش ازمجلس بیرون رفتند .

مذاکرات تاریخی مجلس شورای ملی ایران

(جلسه ۲۱۰)

«شنبه ۹ آبان ماه ۱۳۰۴»

بیانات آقای علائی ــ آقای مستوفی پریروز کتباً

استعفای خودشان را ازمقام‌ریاست تقدیم کرده‌اند و درمجلس قرائت نشده است ، امروزصبح هم که آقای‌رئیس‌الوزراء ایشانرا خواسته بودبمن تذکر دادند و مراسله هم نوشتندکه من تقدیم کنم.

آقای رئیس ـ این راجع بدستور نیست قبل ازدستور سه فقره راپرت ازکمسیون عرایض رسیده است که‌بعرض‌مجلس‌می‌رسد. شاهزاده محمد-هاشم میرزا دوماه اجازه خواسته‌اند-

مدرس ـ اخطار قانونی‌دارم . نایب‌رئیس-اخطار قانونی‌چیست؟مدرس-اخطارقانونی‌نظامنامه‌است - نایب رئیس ـ راجع به چیست؟ مدرس- اخطار نظامنامه‌است‌اجازه‌می‌دهیدعرض کنم. - بفرمائید.

استعفای رئیس

مدرس ـ باید استعفای رئیس را بخوانید .

داور ـ البته اخطار آقای مدرس بجا بود زیرا هروکیلی حق دارد هرجا تخلفی‌از نظامنامه مشاهده کرد اخطار کند ولی معمول مجلس درمورد استعفای رئیس غیرازاین‌بوده است و معمول نبوده‌است که هروقت رئیس مجلس‌استعفا داد فوراً استعفای او قرائت شود .

ما میشنویم که آقای‌مستوفی استعفاداده‌اند

دراین مورد هم باید همان طورکه راجع به آقای پیرنیا عمل کردیم عمل کنیم زیرا ما به آقای مستوفی علاقه‌مندیم و باید ایشان را متقاعد به‌قبول کرد. بنده تصورمی‌کنم که هیچ اجباری برای ما نیست که این استعفا را بخوانیم و باید اقدام کنیم که ایشان را متقاعدکنیم .

مدرس - ما اقدامات لازمه را کردیم ولی‌ایشان متقاعد نشدند وامروزهم مجدداً شرحی نوشتند و توسط آقای علائی تقدیم کردندکه چرا استعفا در آن جلسه قرائت نشده است و لهذا مطابق نظامنامه استعفا را بخوانید و رئیس را معین کنید .

نایب‌رئیس - من ناچارم که دراینخصوص توضیحاتی بدهم. پریروز قبل ازظهر مراسله‌ای از طرف آقای مستوفی توسط آقای ارباب‌کیخسرو به‌بنده رسید وچون‌موقعی پیدا نشدکه بعرض‌آقایان برسانم همین طورماند . ولی مفاد این مراسله ممکن است بعرض نمایندگان برسد : صریح‌است درامتناع ازقبول ریاست نه استعفا وبنابرین این مشمول مادهٔ ۱۱ نظامنامه نمی‌شودکه بطور الزام

مجبور باشیم قرائت کنیم. ماده ۱۱ قرائت می‌شود

(ماده ۱۱ از نظامنامهٔ داخلی)

«اگر رئیس قبل از انقضای مدت ریاست استعفا یا فوت نمود، مسن‌ترین نایبان رئیس، مجلس را منعقد و استعفا نامه را قرائت یا فوت را اعلام کرده مجلس را ختم می‌کند و در ظرف سه روز در تحت ریاست همان نایب رئیس مجدداً مجلس منعقد و بطوریکه درمادهٔ (۸) ذکر شد رئیس انتخاب می‌شود» .

نایب رئیس - این ماده دائر است به اینکه رئیس اشتغال بخدمت ریاست کرده باشد و مراسله هم قرائت می‌شود .

(مراسلهٔ مستوفی، ۷ آبان‌ماه)

مقام مقدس مجلس شورای ملی، پس‌از تشکر از حسن ظن نمایندگان محترم که نسبت به بنده ابراز داشته‌اند تصدیع می‌دهم. بعلل چندی در جواب تلفون نایب رئیس امتناع خودم را ازقبول مقام ریاست عرض کرده ام، چون از قرار معلوم رسمی تلقی نفرموده‌اند این است که کتباهم بعرض می‌رسانم .

نایب رئیس - بعقیدهٔ من ماده ۱۱ شامل این نیست و فوریت را ایجاب نمی کند. ورقه‌ای که

امروز رسیده است قرائت می‌شود :

«روز پنجشنبه ، اینجاب امتناع و استعفای خودرا ازریاست مجلس اطلاع داده‌ام و نمی‌دانم چراتا حال قرائت نشده است»

نایب رئیس - این‌هم اخبارازاین است که قبلا مراسله نوشته شده است .

مدرس - بنده خواهشمندم معنی استعفارا بمن‌بفهمانید. استعفا یعنی طلب عفو کردن یعنی اینکه بر من تحمیل‌کرده‌اید از من ساخته نیست و مرا عفو کنید. بعقیدهٔ من هم ورقهٔ اول استعفا بوده است هم ورقهٔ دوم که می‌گوید «من استعفا دادم چرا قرائت نشده است» من تقاضا دارم‌که مطالب را لااقل بیك صورتی درآریم‌که مردم بدانندکه مامیخواهیم صورت قانونی درست کنیم - حالا باید مطابق نظام‌نامه استعفا راخواند و بعد رئیس را معین‌کرد تا مجلس قانونی‌شود. شما می‌خواهیدنشود - نشود. سید یعقوب- فرمایش آقای‌مدرس‌یك مسئلهٔ‌علمی‌است، هریك‌ازمااز این عبارت نظامنامه چیزی می‌فهمد - عبارت‌نظامنامه این طور میگویدکه استعفا وقتی است که مشغول

شغل ریاست شده باشد و مادهٔ نظامنامه مستندبآن معنی است وبعد از آن خود آقای مدرس میدانند که یك مملکتی که درحال اضطراب است بعبارت ساده و صریح نظامنامه خرده گیری نمی‌شودکرد. ما باید مملکت را ازاین حال اضطراب و انقلاب خارج کنیم. مجلس رسمی‌است و تکلیفش خاتمه دادن باین انقلابات و بحران است و چنانکه پیشقدم خود آقـای مدرس بوده‌اند ما هم عقیده ـ مندیم که سعادت مملکت دراین اقدام‌است .

(اظهارشد مذاکرات کافی‌است)

مدرس ـ رأی بگیرید . رأی گرفته شد تصویب شد .

نایب رئیس ـ پیشنهادی نشده است؟

مدرس ـ چرا من پیشنهاد دادم .

«من پیشنهاد می‌کنم نظر باینکه مطلب مهمی درکار است استعفای رئیس خوانده شده و عصر دوباره مجلس تشکیل شده رئیس معین و وارددستورشویم».

توضیح دادنـد : بنده چند روز بـود که ناخوش بودم تلگرافات و کاغذهائی که آمده بود بـا اجازهٔ طبیب در شب و روز یك دفعه می‌خوانم و اطلاع هم از وضعیات نداشتم وای

حالا که آقایان می‌گویند مهم است پس مجلس باید کامل‌العیار باشد. ماکه ازاینجا در نمی‌رویم،ما در ۱۶ سال ۲۰ سال مشروطیت واقعهٔ مهم خیلی دیده‌ایم ـ اینهم یك مسئله‌است. الآن تا عصر هم مملکت ایران ازبین نمی‌رود، وکلا هم من‌قول می‌دهم‌که ازاین شهر خارج نشوند ـ این تقاضای مشروعی است شما می‌خواهید بشنوید ـ می‌خواهید نشنوید .

داور ـ من میخواستم از آقای مدرس تقاضاکنم که این را اینقدر تکرار نفرمایند که مجلس بی‌عیب‌باشد. استعفای رئیس اگرهم‌خوانده نشود مجلس بی‌عیب‌است. البته یك‌وقت مسائل از روی‌احساسات‌است، درآن موقع‌میشودتصورکردکه برای این است که‌کار بتعویق بیفتد، ولی‌یك وقت از نقطه نظراصول و قوانین است. بنده نمی توانم تصورکنم که هیچ دلیل‌قانونی آقای مدرس بتوانند اقامه کنندکه همان طورکه تا کنون مجلس عمل کرده‌است حالا عمل‌نکند. ماهنوز متقاعد نشده‌ایم که ایشان را نمی شود متقاعد کرد ـ حالا اگر مقصود بحران مجلس است البته اشخاص موافق‌با این کار مقصودشان به ماده ۱۱ نظامنامه است و بنده عقیده دارم که رای گرفته شود به پیشنهاد

رای گرفتند شده تصویب نشد)

(تقـاضـا)

بنام سعادت ملت ایران

آقای شیخ جلال تقاضا کرد که پیشنهادی که از طرف عده‌ای از نمایندگان راجع به اوضاع جاریه تهیه شده است مقدم بر دستور باشد

مخالفی نداشت، قرائت شد.

(لایحهٔ خلع سلطنت)

نظر باینکه عدم رضایت از سلطنت سلسلهٔ قاجاریه وشکایاتی که‌از این خانواده میشود بدرجه‌ای رسیده که‌مملکت را بمخاطره‌می کشاند، نظر باینکه حفظ مصالح مملکت مهمترین منظور و اولین وظیفهٔ مجلس شورای ملی است‌که هر چه زودتر باین بحران خاتمه داده شود، امضا کنندگان باقید فوریت‌این پیشنهاد را تقدیم و تقاضا داریم مجلس شورای‌ملی تصمیم ذیل را اتخاذ کنند:

(مادهٔ واحده)

«مجلس شورای ملی بنام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده وحکومت موقتی را درحدود قانون اساسی وقوانین موضوعهٔ مملکتی بشخص آقای رضا خان پهلوی واگذار میکند. تعین‌تکلیف قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که از تغییر مواد ۳۶ ـ ۳۷ ـ ۳۸ ـ

و ۴۰ متمم قانون اساسی تکمیل میشود .

(امضاکنندگان پیشنهاد)

داور - اخگر- عراقی - نجات - کی استوان - عبدالله معتمد - یاسائی - دکتر اعلم - حبیب‌الله شادلو- رضا دامغانی - دیوان بیگی - مفتی - محمد تقی اسعدبختیاری - میرزائی - شوشتری - افشار- یحیی زنگنه - هرمزی - رضا رفیع - دکتر آقایان - سهراب‌زاده - ابراهیم‌ضیاء شریعت زاده - اسمعیل قشقائی - محمود وحید- سعیدی - عصر انقلاب - دکتر بهرامی - حبیب‌الله کمال وند - مهدی زاهدی - اعتبار - کاشانی - حسن ملك - عبدالرحمن - محمد ولی اسدی - حیدرقلی - امیرحشمت - قمی-نظامی - ایزدی - محمد ولی‌میرزا - هادی‌طاهری- صدر-دادگر - طباطبائی‌دیبا - دست غیب- عظیمی- صادق اکبر - یوسف عدل - شیخ فرج‌الله- بیات- کاظم یزدی - یعقوب - امامی - لطف‌الله - محمد هاشم افسر - اسکندری- رضوی - شیروانی - صدرائی‌معظمی - سهراب خان - خطیبی - محقق العلما - اسمعیل وکیل - رضا مهدوی - سلطانی - اسمعیل اصانلو طهرانی - رهنما - کازرونی - حائری زاده - اسدالله کردستانی - شیخ جلال علوی - حیم - حکمت- علاءالدین بهبهانی - ابراهیم افخمی -

سلیمان میرزا - میرزا ابوالحسن پیرنیا .

***

مدرس -من یك اخطارقانونی دارم.

نایب رئیس - راجع به چیست ؟

مدرس- راجع بهمین است .

نایب رئیس - مطابق کدام ماده ؟

مدرس - مطابق قانون اساسی اینرا نمیشود اینجا طرح کرد(مدرس خارج شد) .

نایب رئیس - رأی میگیریم بفوریت قسم اول(مخالفی نبود تصویب شد) .

نایب رئیس - رأی میگیریم بفوریت قسم دوم (مخالفی نبود تصویب شد) .

[شروع درمذاکرات] .

«نطق تقی زاده»

مطابق قانون اساسی نیست

بنده میخواستم عرض کنم که چه درمسائل متعارفی جاریه و چه درمسائل اساسی که درمجلس مطرح است خوب است دراین هوا و افقی که دیده میشود (مثلا درهمین هواوافق امروزابتدای جلسه راجع برئیس و خواندن استعفای ایشان و غیره) دراین هوا ودراین افق اصلا صحبت بشود یانه؟

ماهمه برادریم، هم وطنیم، همه وکیل هستیم همه ازطرف ملت انتخاب شده‌ایم، هیچ غرض باهم نداریم .

خدارا شاهد میگیرم که نه در این باب ونه دربابهای دیگرهیچگونه ملاحظه و نظریاتی جز منافع ومصالح مملکت نداشته وندارم اما من که اینجا ایستاده‌ام اگر آقایان اجازه بدهند میخواهم عرض‌کنم که درممالك دیگر گفته‌اند (مجلس ملی) ودراینجا یك کلمه هم علاوه شده وگفته‌اند (مجلس شورای ملی) برای این است که در صلاح و صواب مملکت شورکنند و ما هم آنچه بنظرمان میرسد بگوئیم .

البته درمملکت یك بحرانی پیدا شده‌است، خیلی ها خواسته‌اندکه این مسئله حل بشود. بنده اساساً ترجیح میدادم اگر آقایان عرایض مراقبول واگرامکان داشت (برای اینکه خدای نخواسته بگویند فشارهست) ما میدانیم که بموجب قانون اساسی مصونیت‌داریم، دولت هم امنیت را درتمام مملکت برقرارکرده‌است وماکه‌این‌قدرخیرخواهی برای این دولت داشتیم بواسطهٔ همین بود که امنیت را برقرارکرده‌است. من خواستم عرض‌کنم که نه درمجلس بلکه درتمام ایران یك درصد یك درهزاریك در میلیون پیدا نمیشود که بگوید من خیرخواه دولت‌حاضر نیستم. خدا را شاهد وگواه می‌گیرم‌که امروز در اینجا عرض میکنم قبل از

حرف زدن بنده چه اشخاص متفرقه چه وکلا چه دیگران بمن گفتند حرف زدن خطر دارد (نمایندگان اینطور نیست) بله که اینطور نیست، من خودم هم می‌دانم اینطور نیست وبهمین دلیل است که عرایض خودمرامیکنم وازاینجا میروم منزل ناهارمیخورم وبازعصرمی‌آیم ویکسال دیگر باهمین‌اجزاء دولت کارمی‌کنم. این راخودم میدانم. خدامی‌داند محض خیرخواهی مملکت و خیر خود شخص رضا خان پهلوی‌است که عرض می‌کنم وخداراشاهد می‌گیرم که مصالح مملکت را برجان خودم‌ترجیح میدهم. بنده فعلا شرح نمیدهم که این ترتیب خوب نیست بنده ترجیح میدادم که این مسئله رجوع شود بیك کمیسیونی ، کمیسیونی بشود، مجلس‌خصوصی‌بشود شوربشود وراه حل بهتروقانونی‌تری پیدا شود ، اما ازقراریکه احساس می‌کنم این نظریه مقبول نمی‌شود. دراینصورت بنده‌که شخصاً یك‌نفر هستم درمقابل خدا وملت ومملکت و تاریخ خودمان و در مقابل نسلهای‌آتیهٔ این ملت می‌گویم که بعقیدهٔ بنده این‌ترتیب واینوضع مطابق ترتیب‌قانون‌اساسی نیست وصلاح این مملکت هم نیست .

اگر بخواهند ترتیبی‌کنند ، فـکری کنند ، کمیسیونی‌کنند، بنده عرضی ندارم. شاید یکنفر

دیگری هم یك حرفی داشته باشدکه بگوید اگر اینطوری بود بهتر بود و بصلاح خود اشخاصی بود که می‌خواستنداینکارزا بکنند زیرا اگراین کاررا نکنند سوسه درکارمی‌ماند ومی‌گویم وخدارا شاهد وملت ومملکت را شاهد می گیرم ودرمقابل‌تاریخ می گویم که‌اینکار باینترتیب‌مطابق‌قانون‌اساسی نیست ومطابق صلاح مملکت‌هم نیست. بیشترازاینهم‌لازم نبست دراینجا عرض‌کنم که‌گفته‌اند (آنجاکه عیان است چه حاجت به بیان است).

(نطق سید یعقوب)

آتش زیرخاکستر

خیلی متأسفم که تقی زاده رفت و جواب بیانات خودشان را نشنیدند. در بارهٔ آقای تقی‌زاده منهم همان عقیده را دارم که خودشان اظهـار کردند ولی یك مسئله را آقای تقی زاده بیان کردند درصورتیکه همین مسئله در همین مملکت دوسابقه ونظیردارد ودو مرتبه واقع شده است و این‌سابقه‌یکی درموقعی است که مجلس به‌توپ‌بسته شد وآن ترتیب‌استبداد صغیرپیش آمد ، درمجلس اول هم جزء اول وهم متمم قانون اساسی نوشته شده بود و در جزء اول نوشته شده بود که عدهٔ وکلای ملت باید دویست نفر باشد، انتخاب‌هم شده بود انتخاب دورهٔ اول که بهترین وکلا بودند و

من همیشه اززحمات آنها شکر گزاری می کنم آن قانون اساسی که باآن فشار گرفته شد بعد ازآنکه مجلس به‌توپ بسته شد آزادیخواهان متفرق‌ودر اکناف مملکت پراکنده شدند صدای خواستن مشروطه بلند شد وقوهٔ ملی بخواست خدا غلبه‌کرد ودرباریها درمقابل ملت حاضر به تسلیم شدند و حاضر شدندکه مشروطیت را برگردانند به ملت وحاضرشدندکه مشروطه‌بشوند. همین آقای تقی‌زاده درآن دوره یکی‌ازنمایندگان مبرز مابود وچقدر فریاد میزد . در خصوص مادهٔ قانون اساسی راجع‌به انتخابات، کمیسیونی درباغشاه تشکیل شد وکمیسیون رجوع‌کرد به‌انجمنهای ایالتی وولایتی وتمام انجمنها رأی خود را به انجمن ایالتی آذربایجان تفویض وانجمن ایالتی آذربایجان هم رأی خود را بآن‌کمیسیون داده وآن‌کمیسیون چهار وپنج‌ماده‌را درقانون‌اساسی تغییر داد. به‌چه سابقه‌این تغییررا دادند؟ بهمین سابقه‌که درمملکت بحران است وبایدبه‌بحران خاتمه داد.

درمجلس‌دوم هم تصویب شد. درمجلس دوم هم ناصرالملك پیشنهادکردکه نمایندگان منتخب دورهٔ سوم حق تجدید نظردرقانون اساسی داشته باشند ونمایندگان دورهٔ سوم باهمین حق‌انتخاب

شدند نهایت جنگ بین‌المللی نگذاشت ، در هر صورت درمملکت ما در۱۵ - ۱۶ سال مشروطیت دو سه مرتبه این مسئله واقع شده است ، االآن هم این مسئله‌که واقع شده است مثل یك آتشی است که زیر خاکستر پنهان شده باشد. این‌آتش را نمیشود درزیرخاکستر مستور داشت ، این آتشی است که سر برآورده ودرقانون‌آزادی خواهان از وقتیکه پا گذاشتند بدورهٔ مشروطیت این آتش شعله‌وربود واین حرف را می‌زدند وما از اول گفتیم‌که باید باین مسئله خاتمه داد، باید خاتمه داد بیك خانواده ، ازهمان دورهٔ اول این عقیدهٔ ما بود وعقیده داشتیم که دیگراین درخت خشك شده وباید ملت نهال تازه وبرومندی غرس کند که‌ازآن مستفید شود ، این چیزی بودکه درسینهٔ ماها جوشش میکرد ولی در آن ادوار نشد ، ما مشرق‌زمینی‌هاهمیشه یك ملت اتکالی‌هستیم. ببینید، نگاه کنیدبتاریخ، آزادیخواهان ایران، انقلابیهای ایران که‌سعادت ملت‌را خواسته‌اندعقیده نداشته‌اند باین سلسله ومعتقد بودند که باید این درخت خشك را کند ویك نهال تازه وبرومندی بجای آن‌گذاشت ، مرحوم سید جمال الدین افغانی و میرزاآقاخان کرمانی وغیر هم درنوشتجات خود

همه باین نکته متذکر شده‌اند وفریاد میزدند که این ملت چاره ندارد و باید این درختهای کهنه راکنده دور بیاندازد. این آتش رفته رفته مشتعل شد تا اینکه حالا ازتمام مملکت سر برون کرده است وازهمه‌جا، تبریز، شیراز، اصفهان، خراسان کرمانشاه و غیره حتی در مرکز خواستار الغاء سلطنت این سلسله شده‌اند، ملت همیشه حق‌تعیین سلطنت وحکومت خودرا دارد ، امروزقیام کرده است‌مجلس قانونی و اهم وظایفش‌خاتمه دادن‌باین انقلاب وبحران است وهیچ خلاف قانونی هم در بین نیست .

«نطق علائی»

آقایان‌همه میدانندکه من شهوت خلاف مصالح حرف‌زدن ندارم و میل دارم‌که مملکت همیشه کارهااز روی‌نظم وعدالت وقانون باشد، وجدان یك وکیل اجازه نمیدهدکه درمقابل‌جریانهای خلاف قانونی ساکت باشد. من‌بطورمختصر عرض‌میکنم‌که مااجازه نداریم بهیچوجه مخالف قانون اساسی که حفظ آن بعهدهٔ ما واگذارشده اقدامی بکنیم واین رویه برخلاف قانون اساسی وبرخلاف مصالح مملکت است وبابی‌مفتوح خواهد شدکه مورث مخاطرات است .

«نطق یاسائی»

ناراحتی ندارد

آقایانی که اظهار مخالفت کردند نماندند که جواب اظهارات خودشان را استماع بنمایند . در هر صورت بنده درست از سوابق قانون اساسی اطلاعی ندارم که بچه ترتیبی تدوین شده است و اشخاصی که تدوین کـرده‌اند چه صلاحیتی داشته‌اند، بهرحال الآن در نزد ما قانون مقدس است و چیزیکه هست درادوار گذشتهٔ مجلس یك قسمت از مواد آن نقض شده است، ما نظر به از بین بردن قانون اساسی نداریم، ما پیشنهاد کردیم‌که مجلس مؤسسان تشکیل شده ترتیب حکومت‌آتیه را معین کند وتصورنمیکنیم ناراحتی آقایان مورد داشته باشد زیرا همان مجلس مؤسسان ازاشخاص وطن- پرست‌منتخب میشود ومعلوم‌نیست که حس‌وطنپرستی آنها ازآقایان‌کمتر باشد والبته اگرما بتوانیم در خصوص مواد دیگری هم که عملی نیست اجازهٔ تجدیدنظر بدهیم خیلی بهترخواهدبود .

«نطق دکترمصدق»

مسلمانم مسلمان

بنده در سال گذشته بحضور آقایان محترم به کلام‌الله‌مجید قسم یادکردم که به مملکت و دولت‌خیانت نکنم ، آن ساعتی که قسم خوردم مسلمان

بودم و حالا هم مسلمانم و خواهشمندم باحترام کلام‌الله مجید (که ازجیب خود بیرون آوردند) آقایان قیام‌کنند(همه قیام‌کردند) وبحضورآقایان شهادت خودم را عرض میکنم اشهد ان‌لااله‌الاالله و اشهد ان محمداًرسول‌الله واشهد ان علیاً ولی الله. من مسلمان هستم وقسم یاد کرده‌ام واین کلام‌الله مجید خصم من باشد اگر تغییری در عقیدهٔ خودم داده باشم وامروز هم از ذکرهرچه‌که بعقل‌ناقص خودم برسد برای حفظ مملکت وقومیت واسلامیت درحضوراین جمع- که همه مسلمان و هوا خواه مملکت هستند- خودداری‌کنم. پس‌من حرفم تابع هوا وهوس ونظریات شخصی نیست زیرا امروز روزی نیست‌که کسی نظریات شخصی بخرج دهد اگرکسی‌امروزنظریات خیرخواهانهٔ خود را برای مملکت اظهار نکند من اورالازم القتل می‌دانم.

من لازم می‌دانم‌که امروز در سه موضوع صحبت کنم: اول‌راجع به شخص رئیس‌الوزراء، دوم راجع‌به‌سلاطین قاجاریه، وبعد راجع باصول قانون اساسی. امانسبت به‌سلاطین‌قاجاریه من‌کاملا مأیوسم زیرا خدماتی باین مملکت نکرده اند که من امروزبتوانم درواقع‌ونفس‌الامردفاع‌کنم. همین احمدشاه مرا گرفتار ۳۵۰۰ پلیس جنوب‌کرد و

پس از اینکه من باو استعفای خودم را دادم بعد از ۲۷ روز نوشت که «بتصویب جناب اجل سید ضیاءالدین پذیرفتم و شما فوراً بطهران حرکت حرکت‌کنید». میخواست گرفتار حبس اوکند. من مدافع‌این‌اصول نیستم مدافع اشخاصی‌که بخواهند دره‌وقع خوب استفاده کرده ودر موقع بدآسوده باشند نیستم. این اصول عقیدهٔ من است .

اما رضاخان پهلوی‌که من بایشان

ارادتمندم عقیده‌مندم،ارادتمندم،شخص خودش

هم میداند که من در هر موقعی

هـر چه گفتـه‌ام بخیر ایشان و صلاح مملکت بوده است. شخص خودشان هم تصدیق‌کرده اند نه اینکه در حضور من باشد بلکه در غیاب من تصدیق‌کرده‌اند که هیچوقت نظریات من نظریات شخصی نیست وایشان دراین مسئله بمن معتقدند. ایشان یك خدماتی به مملکت کرده اند که گمان نمیکنم بر کسی پوشیده و مستورباشد ، ایشان ازوقت زمامداری خودشان یك خدماتی بامنیت این مملکت‌کرده‌اند و بهمین ملاحظه البته بنده مایل بایشان هستم برای حفظ خودم، حفظ خانهٔ خودم، حفظ‌کسب خودم، حفظ قوم وخویش خودم ومن‌موافق بودم بازمامداری ایشان، برای چه ؟ برای‌اینکه من آسایش میخواهم، امنیت‌میخواهم،

مجلس میخواهم و در حقیقت ما از پرتو وجود ایشان تمام این چیزهارا دراین دوسه سال اخیر داشته‌ایم ومشغول به‌کارهای‌اساسی بودیم.

درزنگبارهم

اما راجع باین مسئله که من باید‌عقیدهٔ‌خود‌را عرض‌کنم‌تغییر یاتجدید نظردرقانون اساسی

دوجنبه دارد: یکی‌جنبهٔ داخلی‌ویکی‌جنبهٔ‌خارجی. باید فهمید که قانون اساسی نسبت باموردا‌خلی‌چه اثری دارد ونسبت بامور خارجی در جامعهٔ ملل چه اثری دارد؟ اما نسبت بجنبهٔ داخلی، خوب اگر آمدیم و گفتیم قاجاریه بد، خیلی خوب کسی منکر نیست باید تغییر کند، خیلی خوب کی باید بیاید؟ البته امروز کاندید مسلم ما آقای رئیس ـ الوزراء است. خیلی خوب، رئیس‌الوزراء رفت مسند سلطنت را اشغال کرد، آیا امروز درقرن ۲۰ می‌شود گفت یك مملکتی مشروطه است و پادشاهش مشغول کار است؟ که می‌تواند بگوید؟ آقایان درس خواندهٔ اروپا دیده می‌توانند چنین چیزی بگویند؟ اگرما سیر قهقرائی بکنیم پادشاه‌و رئیس‌الوزراء ووزیر جنگ ورئیس‌عالی کل‌قواء یك نفررا بدانیم‌این‌استبداد صرف نیست؟ درزنگبارهم چنین‌حکومتی نیست. پادشاه که مسؤول نیست،اگر ما یك شاه مسؤول درست کردیم سیر قهقرائی

نکرده ایم ؟ امروز مملکت ما پس از ۲۰ سال، بعدازاینهمه‌خونریزیها، باید سیر قهقرائی بکند؟ اگر گفتیم پادشاه‌هستند ومسؤول نیستند خیانت باین مملکت کرده‌ایم زیرا ایشان امروز میتوانند باین مملکت خدمات مهمی بکنند . پادشاه در مملکت مشروطه فقط کسی است که برحسب تمایل مجلس یامردم یك رئیس الوزرائی می‌آورد یك رئیس ـ الوزرائی می‌برد .

خوب اگرماقائل‌شدیم که‌آقای رئیس‌الوزراء شاه هستندآنوقت در کارهاهم دخالت‌دارند وایشان‌همه‌جور زمامدارهستندپادشاه هستند، رئیس‌الوزراءهستند، وزیرجنگ‌هستند،رئیس‌عالی قوا هستند، من که اگرسرم را ببرند ، قطعه قطعه ریزریزم کنند باینشکل حکومت رأی نخواهم داد.

اگرسرم‌راببرند

ازآقاسید یعقوب سؤال می‌کنم آقای سید یعقوب شماآخرآزادی‌خواه بودید، شما دراول‌مشروطیت اظهار آزای‌خواهی و حرارت می‌کردید، شما همچو عقیده دارید که هم پادشاه باشد هم مسؤول وهم مداخله درامورداشته‌باشد؟ اگربگوئیم‌اینطور می‌شود این استبداد صرف است. پس چرا خون مردم راریختید؟چرا آزادی خواستید؟ خوب بود ازاول می گفتیم آزادی حرف است و یك ملتی‌است

جاهل باید باچماق اورا اداره کرد. اگر مقصود این بوده است که ما مملکت خود را امروز در عرض دول متمدنه بیاوریم بگوئیم ماقانون‌اساسی داریم ما شاه داریم ما رئیس‌الوزراء داریم، شاه بموجب اصل قانون اساسی از مسؤولیت مبراست وهروقت مجلس بموجب اصل قانون اساسی بیك رئیس‌الوزرائی اظهار اعتماد میکند اورا نصب و هروقت اظهار عدم اعتمادمیکند اوراعزل می‌کندو اگرشما بخواهید شاه با مسؤولیت و رئیس‌الوزرا باشد این ارتجاع است وسابقه ندارد. اگر شما بخواهید شخص پهلوی شاه بشود بدون‌مسؤولیت، بمملکت خیانت میکنید زیرا اویك شخص مؤثری است، یك شخص مقتدری است، امنیت را در این مملکت ایجادکرده است، و کارهای مهمی بنفع و بمصالح مملکت کرده‌است. اگر شما برای ریاست وزراء بجای ایشان‌کاندید دارید بمن بگوئید کی سرجایش می‌آورید؟ آن رئیس‌الوزرائی که بتواند مثل ایشان بمملکت خدمت کند کیست؟ اگر شماچنین کسی‌را بمن‌نشان بدهید

اول‌چاه چاکرشماهستم اگرمن سراغ داشتم

بعدمنار چنین‌کسی را میگفتم. بنده بعقیدهٔ خودم خیانت صرف میدانم که یك وجود مؤثری را بلااثر کنید. اگر واقعاً میخواهید

خدمت بمملکت کنید اول چاهش را بکنید بعد منارردا بدزدید.

اما نسبت بامورخارجی ـ همانطور که در امورخصوصی اگریك اشخاصی یك فردهائی زحمت کشیدند فداکاری‌هائی کردند آنرا مفت ومسلم از دست نمیدهند. البته درمجلس اشخاصی هستند که از امورتجارت سررشته دارند، یك تاجر وقتی تجارتخانهٔ خود را بیك اسمی معروف کرد یا یك علامت صنعتی درست کرد که همه فهمیدند و شناختند آن علامت راتغییر نمیدهد ذکرآن اسم سبب میشود که مردم یك اعتمادی بآن دارند، اینجا یك دواخانه بودمعروف بدواخانهٔ شودین، یك معاملاتی بامردم کرده بود معروف شده بود، بعد ازاینکه اورفت آن‌اسم‌تغییر نکرد. چندین‌سال بوناطی آن‌دواخانه‌را اداره میکرد ولی‌باسم‌شودین معروف بود، چرا؟ بجهت اینکه مشتریان این دواخانه اعتماد بآن اسم‌پیداکرده‌بودند. چندی‌که مردم با آن خریدار دوم یعنی بوناطی داد وستد کردند و فهمیدند که معاملهٔ این هم خوب است معلوم شد که تغییر اسم شودین به بوطانی‌سکته‌وارد نمیکند. قانون‌اساسی یك ملت ازیك علامت صنعتی کمتر نیست، قانون اساسی ما بایك حوادثی تصادف کرده است ومقابلی

کرده است. این حوادث برای یك قانون‌اساسی دریك‌قرن اتفاق می‌افتد.قانون اساسی بعد ازاینکه بااین حوادث مقاومت‌کرد وخود را معروف‌جامعهٔ ملل‌کرد اصولی دارد . همه جامعه‌اروپا میدانند که قانون اساسی ما به مجلس حق میدهدکه اگر یك دولتی عهد نامه بست‌آن عهد نامه‌باید بموجب اصل ۲۴ قانون اساسی که میگوید (بستن عهدنامه ها ومقاوله نامه ها واعطای امتیازات ـ انحصار ـ تجارتی وصنعتی وفلاحتی وغیره اعم‌ازاینکه طرف داخله باشد یاخارجه باید بتصویب مجلس‌شورای ملی برسد) این مسئله را جامعهٔ همهٔ ملل فهمیدند وهم چنین میدانندکه یك استقراض دولتی بموجب اصل ۲۵ قانون اساسی که میگوید (استقراض دولتی بهرعنوان که باشد خواه از داخله خواه از خارجه‌بااطلاع وتصویب مجلس شورای ملی‌خواهد شد) اینراهم فهمیدند ومعروف شده است، اصل ۲۶ را که میگوید ساختن راههای آهن یا شوسه خواه بخرج دولت وغیره بتصویب مجلس استهمه بازدیده‌اند ، قانون اساسی ما یك اصولی را البته داراست که یك معروفیتی را پیدا کرده است‌که این معروفیت من‌گمان نمیکنم هروقت برای هر قانون اساسی پیدا شود ، یعنی این قانون تصادف

بایك مشكلاتی کرده‌است کـه معروف شده است،

بنا براین ، این قانون اساسی یك

خدایا تو اصولی‌دارد که‌بواسطهٔ‌معروفیتش‌بنده

شاهد باش حتی‌المقدور تایك ضرورت‌قابل‌توجه

وتامی ویك قضیهٔ حیاتی ومماتی‌پیدا

نشودعقیده ندارم دست بخورد. خدایا توشاهدباش

من تغییر قانون اساسی را مخالف باصلاح ملیت

ومملکت واسلامیت میدانم، قانون‌اساسی راهرآدم

وطن خواهی هرآدم مسلمانی که بشخص آقای

رضا خان ارادت دارد باید حفظ کند ، البته بنده

نسبت به قانون اساسی عقیده ندارم که قانون‌الهی

وغیرقابل تغییر است زیرا نتیجهٔ فکر بشر است،

ولی وقتی باید تغییرداد که ضرورت فوق‌العاده

اتفاق‌افتاده باشد، محاسن ومعایب‌گفته شود، عجله

درکار نباشد، مشورتهائی‌درکار باشد، بااین‌عجله که

اگرامروزاین شجره خبیثه قطع بشود من‌ضروری

نمیدانم‌که قانون اساسی یك مملکت راکه استقلال

اسلامیت قومیت ما را حفظ میکند تغییر دهید. من

اینرا صلاح نمیدانم البته آقایان مقصودشان نیست

که یك اصولی‌را تغییردهند که درسیاست‌بین‌الملل

مؤثرباشد ولی من عرض میکنم که با این تغییر

این قانون متزلزل میشودبااین صورت‌که مجلس

نه رئیس داشته باشد ویك وکلائی بدون فکر وبا

عجله بیایند رأی بدهند. این چیزی نیست که انسان ازخانه‌اش برخیزد وبیاید فوری یك قانون اساسی را تغییر بدهد. بایداین فکرراکرد، خدایا تورا بشهادت میطلبم که من عقیدهٔ خودم را که صلاح مملکت بود عرض کردم وعتبهٔ آقایان‌را هم میبوسم ومیروم.

«نطق آقای داور»

من‌هم مسلمانم

بنده میخواهم اظهار تأسف کنم ازاینکه آقای دکتر مصدق تشریف ندارند که جواب های بنده را بشنوند.

قبل از ورود درموضوع لازم دیدم مختصر حاشیه‌ای‌راجع به مذاکرهٔ آقای‌یاسائی‌بکنم. شنیدم که در ضمن نطقشان گفتند که چندین اصل از قانون اساسی در مجالس مختلف نقض شده، بنده خیال میکنم‌که مقصود خود شان هم اینطور نبوده است که بگویند اینکارکه ما می‌کنیم واقعاً نقض قانون اساسی است. حالا برویم به جواب آقای مصدق: فرمودند من مسلمانم‌ووطن را دوست دارم وخیلی هم قسم خوردند. من میخواهم بدون قسم عرض کنم که من هم مسلمانم و همچنین آقایانی که پیشنهاد را امضاء کرده اند نه خودشان شك

دارند که مسلمانند و نه دیگران. تمام گفتگو و صحبت آقای مصدق درقسمت اول این بود که من بر خلاف مصالح مملکت نمیتوانم رأی بدهم. البته هیچ وکیلی نباید حاضر بشود که بر خلاف مصالح مملکت رای بدهد. منتها صحبت در تشخیص است، ایشان ممکن است همچو تشخیص داده باشند که این پیشنهاد بر خلاف مصالح مملکت است، منهم خدا را شاهد می‌گیرم که به تشخیص من این تغییر مواد موافق مصالح مملکت است مگر اینکه کسی پیدا شود بگوید که فکر من، سیاست من، بدرجه‌ای قوی است و بدرجه‌ای عالی است که همه مردم یا همه وکلا باید تابع سیاست وفکر من باشند و چون من تشخیص میدهم که یك مسئله بر خلاف مصلحت است همه باید این نظر مرا تأیید کنند والا اگر از این مسئله بگذریم هر کسی مطابق عقیدهٔ خودش حق دارد که تشخیص بدهد. من که این عرایض را می‌کنم موافق تشخیص خودم مصلحت مملکت را در این می‌بینم و اگر غیر این بشود بر خلاف مصالح مملکت میدانم ــ

استدلال آقای مصدق دو پایه داشت: یکی قانون اساسی از نقطه نظر داخلی و یکی قانون اساسی از نقطه نظر خارجی، منهم می‌خواهم دراین دو قسمت عرایضی بکنم ــ فرمودند که شما میخواهید این خانواده را بر دارید و پهلوی را شاه کنید. اولا بنده دراین پیشنهاد این مسئله را نمیدانم از کجا پیدا کردند؟ ــ کجا نوشته شده آقای پهلوی پادشاه

بشود؟ دراین پیشنهاد که چنین چیزی نبود. حل این قضیه واگذار شده است بمجلس مؤسسان - یك نکته را گفتند که اساساً صحیح بود و آن این بود که آیا شاه باید مسؤول باشد یا نه ؟ من تصور نمیکنم یك نفر پیدا شود که فکرش اینقدر کوچك باشدکه تصور کند باید اختیار بدست یك نفر داد بدون هیچ حدی ، بدون هیچ قانونی . یك شاهی که بقول ایشان هم رئیس الوزرا باشد هم وزیر جنگ و هم رئیس قوا واضح است که این فکر بضرر مملکت تمام میشود و هیچ کس هم زیر بار نمیرود. من تعجب می کنم که ایشان درجهٔ فکر من و رفقای پارلمانی خود را چرا اینقدر کوچك تصور کرده‌اند؟ چرا؟

بعد گفتند که اگر بالاتر از این مقام بروند وجودشان دیگر دارای اثر نیست. خود ایشان میدانند- مخصوصاً خود ایشان که در خارج مملکت ما شاههای خوب و بد دیده‌اند - البته ما دراین مملکت همیشه شاه یك روال ویك نسق دیده‌ایم ولی ایشان همه جور دیده‌اند. بعضی جاها خوب بعضی جاها بد ، بعضی جاها لایق بعضی جاها نالایق. پس می‌دانند که همان شاه قانوناً غیر مسؤول عملا وجودش مؤثر خواهد بود .

فرق بین یك شاهی که علاقه داشته باشد به مملکت ومیل داشته باشد که مملکتش بزرگ و با عظمت باشد با یك شاه بی قید خیلی است. شاه ذیعلاقه بمملکت

هرقدرهم که قانوناً غیرمسؤول باشد درعمل‌منتها درجه اثر راخواهد داشت. تاریخ مللرا شاهد میگیرم.

پس وقتی آقای پهلوی شاه بشوند البته شاه خواهند بود موافق قوانین ممالك متمدنه و بطوریکه مشروطیت ایران‌هم تصویب می‌کند غیر مسؤول وفقط شاه نه شاه و رئیس الوزراء ورئیس‌قوا و وزیر جنگ، قطعاً باز درعمل اثرات وجودایشان بسیاراست.

بعلاوه در پیشنهاد نوشته نشده بودکه ما **اثبات شیئی** میخواهم فلانی‌شاه بشود بلکه‌نوشته شده بود که ما فلان‌کس و فلان خانواده را **ونفی‌ماعدا** نمیخواهیم - گفتگوی اصلی در سراین بحران است و نظر اصلی هم حل این بحران است. یك ضدیتی ازچندی‌باینطرف با قاجایه‌ایجاد شده، شکایات از همه طرف‌میرسدو کیست‌که بگوید این شکایات بجانیست؟ من نمیخواهم اشاره به مسئلهٔ خوزستان و امثال آن‌بکنم که هروقت دقت‌کنید خواهید دید اشخاصی در آن دست داشتندکه با اینکه دورند انگشت هائی برای خرابی وضعیات‌مملکت زده‌اند. درپیشنهاد ما این است‌که برای خاتمه دادن باین بحران این سلطنت را منقرض بدانیم وفکر بعدرابگذاریم برای مجلس مؤسسان‌که بایدتکلیف حکومت بعدرامعین‌کند. اگرحرفی‌دراین موضوع داریم باید آن روز بزنیم و تمام این صحبت هاکه دراینجاشد روزش آن‌روز است نـه امروز - حالا میرسیم بقسمت

خارجی - گفتند تغییر این‌مواد، قانون اساسی‌را متزلزل میکند، این سابقه میشود. اگر بسابقه رجوع‌میکردند میدیدند که این قانون‌اساسی یك مرتبهٔ دیگر تغییر کرده، کی؟ در باغشاه. کیها تغییر دادند؟ مشیرالدوله، مؤتمن‌الملك، مستوفی‌الممالك وعدهٔ دیگر ازاین‌قبیل‌عناصر خیرخواه نشستند و نوشتند. چون برحسب‌پاره‌ای‌مقتضیات‌لازم دیده شدکه قانون اساسی نقض شود چهارماده از قانون اساسی را بارجوع بمرکز آذربایجان تغییردادیم! حالا واقعاً آن روزیکه اینکاررا کردند ازامروزمهم تر بود؟ یا مواد قانون اساسی خاصه خرجی دارد؟ آن روز حق سلطنت ازیك خانواده گرفته نمیشد، آن روز حق ملت‌درخصوص انتخابات گرفته می‌شد، آن روز مصلحت مملکت را این طور تشخیص‌دادند، امروز که صحبت از بین بردن سلطنت یك اشخاصی ـ که هیچکس‌بآنها علاقه ندارد ـ می‌شود یك مرتبه‌قانون اساسی رابلند می‌کنیم، جلوه می‌دهیم، برخ هم می‌کشیم، نه‌سابقاً هم یك‌موادی تغییر کرد ولی هیچ نشد و بحمدالله یك قراردادی هم نتوانستند بگذرانند.

ما قانون اساسی را متزلزل نمیکنیم و مطمئن هم باشید تاوقتی‌که ایرانی بکلی ازشرافت بی‌بهره نشده است‌هیچ کس پیدا نخواهد شد بآن اصولی‌که بآن اشاره‌کردند دست بزند (نمایندگان - صحیح است).

(نطق دولت آبادی)

مادهٔ ابتر

مخالفت بنده باترتیب تنظیم این لایحه و با بعضی مواداست. اساساً مسئله ایست که ما بایـد خوب توجه کنیم: یکی سلطنت قاجاریه ویکی قانون اساسی، واین مسائل است که باید از همدیگر تفکیك شود. هر کس گفت من مخالفم شما تصور میکنید با قاجاریه هم راه است ؟

(سید یعقوب ـ معنایش این است)

من از آن اشخاص هستم که سلطنت قاجاریه رامنقرض می‌دانم وازاول هم بآنها عقیده نداشته‌ام وآنهارا بی‌علاقه‌ومنقرض‌شده می‌دانستم ، حالا دیدی معنایش این نیست آقای سید یعقوب؟(آقاسید یعقوب ، خیلی خوب). روزیکه ما مادهٔ ۳۶ قانون اساسی راجع به سلطنت را می گذراندیم درهمین اطاق پهلو بما فشارمی‌آوردند ، الحمدلله حالا که فشار نیست . بهرصورت درموقعیکه ابتدای مشروطیت مادهٔ‌راجع بسلطنت‌نوشته میشد من‌وجمعی مخالف بودیم. اسم این‌مادهٔ ۳۶ را گذاشته بودیم مادهٔ ابتر، زیرا این ماده آخر نداشت. نسلا بعد نسل ـ یعنی چه؟ اگر روزی نسل منقطع شد تکلیف چیست ؟ اگریك وقت نسل زن شد چه بایدکرد ؟ باید پادشاه زن درست کرد ؟ این است که من‌مخالفت‌کردم وگفتم که شاید نسلا بعدنسل پیداشد ولی لیاقت نداشت و ازاین حرفها بسیارزده شد. بنده‌آن روز مخالف این ماده بودم وحالا هم مخالف‌هستم، زیرا

این ماده باراده ملت در قانون اساسی گذاشته نشده و بافشار گذاشته شده، پس پیش بنده لغو این ماده دارای هیچ اشکالی نیست زیرا میدانم که ازاول هیچ اساس نداشته. بنده رفتم باروپا و آمدم

جبران می‌شود !

دیدم شاه بازی غریبی است در طهران ـ یکی فرح آباد نشسته است دستکش هم دستش کرده است ـ کاغذ باو میدهند میگوید بگذار آنجا ، بعدهم خودش بر نمیداشت کـه میکروب از لای دستکش مبادا سرایت کند . ارباب کیخسرو با یك تغیری بمن نقل کرد که من رفتم برای خرید گندم و ده تومان تخفیف نداد که بالاخره خودش ازجیب خودش گذاشته بود روی جنس و خریداری کرده بود. من رفتم فرح آباد ـ اینها تمام در تاریخ نوشته شده ـ باو گفتم که کی تورا شاه کرده است ؟ گفت: خدا . گفتم همهٔ کارها را خدامیکند امادرظاهر یك اسبابی دارد، آن کیست ؟ گفت: ملت. گفتم میان ملت و شما نوشته‌ای رد و بدل شده است؟ گفت چرا، قانون اساسی نوشتهٔ ماست. گفتم حافظ آن قانون اساسی کیست ؟ گفت : ما . گفتم پس چرا خودتان رفتار نمیکنید ؟ گفت چه چیز رفتار نشده است؟ گفتم اگر درمملکت کسی پیدا شد که خوب رفتار کرد او پادشاه خواهد شد ـ رنگش پرید و متغیر شد. من ازقول خودم نگفتم، از قول حضرت امیر (ع) گفتم ، همیشه من میدانستم که این سلطنت اساسی نداشته است. درچهار سال پیش بیکی ازرؤسا گفتم که این سلطنت

منقرض است. ما همینطور گرفتار وپریشان بودیم تاخدای خواست رضا خانی درمملکت پیدا شد ، من با اوآشنائی نداشتم ولی چندین جلسه صحبت داشتم ، دیدم این‌مرد علاقه مند بمملکت‌است، این‌مرد صاحب جرئت است، در صورتیکه همه می‌دانند من‌اهل استفاده نیستم و ازایشان بمن نفع که نرسیده بلکه ضرر هم رسیده است (یك نفر ازنمایندگان: جبران‌می‌شود!) این‌مرد کارهائی درمملکت کرد و این‌کاررا بجائی رسانیده است که مردم علاقه مند به مملکت متوسل شدند باوکه بیا به بدبختی ما خاتمه بده ، چرا بمن و شما نمیگویند ؟ زیرا در من و شما این قدرت و توانائی را نمی‌بینند ، ما نمیخواهیم برویم بیك درباری‌که آدم اشك بریزد . در موقعی‌که پارسال بودجهٔدربار مطرح‌بود من گفتم‌که تجزیه‌کنید دوسه‌هزار تومان باوبدهید مابقی‌را بدهید باین بیچاره‌ها، حالامن ازخدا میخواهم‌که شخص رضا خان زمام این مملکت را دردست داشته باشد زیرا غیرازاو امروزکسی این لیاقت را ندارد ، این‌کارهم شده است زیرا اکثریت مجلس‌این ورقه را امضاکرده است و رأی هم خواهد داد ، منهم مطیع اکثریت هستم . من امضا نکردم ، پس من چه میگویم ؟ من‌میخواهم حرف خود مراگفته باشم ، این کاربزرگ که آتیهٔ مملکت ماکاملا بسته باوست‌کاری است که درداخله باید شخص رضاخان متوجه باشدکه زیرپای



بازدید سردار سپه ازمرکز پادگان میانه در آذربایجان

امیر لشکرامیر طهماسب توضیح میدهد . قضایای سمیتقو. سردارسپه وامیراشکررا بحود مشغول داشته است .

خودشرا طوری محکم ببندد که دنیا حامی او باشد این داخله ،اما خارجه: قانون‌اساسی ما در تمام جامعه ها گذاشته شده وعلمای حقوق نشسته‌اند قلم را نگاه‌داشته‌اند که ببینند کجا تغییر میکند بنویسند ، اگر بگوششان خوردکه این تغییر یك اشکالات قانونی هم داشت آنوقت این کار اساسی نیست. قسمت اول لایحه صحیح، قسمت‌دوم هیچ، قسمت‌سوم‌را باید ذکر کرد .

***

آقای نایب رئیس راجع به مذاکرات فوق توضیح دادند که هیچ کس حق مداخله درامور داخلی ما ندارد.

آقای دولت آبادی خودشانهم توضیح دادند که مقصود ایشان مداخلهٔ دیگران نبوده‌است. مذاکرات کافی شد .

شروع به رأی آقایان یاسائی و دکتر امیراعلم و دست‌غیب و اخگر و حاج علی رضا کی استوان پیشنهاد کردند که با ورقه رأی گرفته شود.

بعضی عقیده داشتند که باید تجزیه شود ولی اظهار شد که مادهٔ واحده است و تجزیه لازم ندارد و ماده مجدداً قرائت و با ورقه رأی گرفته شد و به اکثریت ۸۰ رأی در مقابل ۵ رأی تصویب شد.

«اسامی رأی دهندگان»

آقایان میرزا شهاب ـ سید یعقوب ـ کی استوان ـ حائری زاده ـ ضیاء الواعظین ـ حیتم ـ عراقی ـ سالاراشرف ـ شیخ جلال ـ نجات ـ یاسائی ـ شیخ علی رضا ـ شیخ عبدالرحمن ـ امیرجنگ ـ سید عبدالوهاب معظم السلطان ـ سردار منتصر ـ حاج اسدالله خان ـ میرزا یدالله خان ـ معتمدالسلطنه ـ دیوان بیگی ـ سهراب زاده ـ شیخ الرئیس یزدی ـ مفتی ـ سلطانی ـ شریعت‌زاده ـ مصباح السلطنه ـ صدرائی ـ افشار ـ سردار معظم کردستانی ـ سیدالمحققین ـ داور ـ شیروانی ـ معاضد السلطنه ـ کازرونی ـ شاهزاده شیخ‌الرئیس ـ امیرحشمت ـ دامغانی ـ مدبرالدوله سید ابوالفتوح ـ میرزائی ـ شیخ فرج‌الله ـ دکتر امیراعلم ـ حاج حسن آقا ملک ـ طهرانی ـ قائم مقام ـ سردار فاخر ـ شیخ محمد علی ثابت محقق‌العلما ـ رئیس‌التجار ـ قائم مقام الملک ـ سردار معتمد ـ دکتر ـ احیاءالسلطنه ـ سیف‌الله خان اسکندری ـ صدرالاسلام ـ سردار عشایر ـ دکتر آقایان ـ عظیمی ـ سهراب خان ـ عصر انقلاب ـ رهنما ـ دادگر ـ امیراشرف ـ میرزا جواد خان امامی ـ مقوم‌الملک ـ وحیدالدوله ـ

یمین‌الملک- اخگر- ناصر الاسلام- سلیمان میرزا- اعتبارالدوله کاشانی- شوشتری .

(توضیح)

مجلس باقی است

آقای نایب رئیس توضیح دادند که لازم می‌دانم برای رفع هرگونه سوء تفاهم عرض کنم که بموجب اصل ۵۰ قانون اساسی که در آن جا تصریح شده است که « مدت دورهٔ تقنینیه دو سال تمام است » این تصمیم امروزهٔ مجلس موجب انحلال مجلس نمیشود زیرا اگرموجب انحلال شود مستلزم نقض اصل ۵۰ قانون اساسی است و منافاتی هم با تشکیل مجلس مؤسسان نخواهد داشت .

«اخبار به‌والا حضرت پهلوی»

عصرهمان روز نهم آبان ماه نواب رئیس واعضاء هیئت رئیسه برای تقدیم مادهٔ واحده حرکت‌کرده فوراً یك تیرتوپ شلیك شد . در موقع ورود کلیهٔ نمایندگان و هیئت وزراء تادر عمارت استقبال شده وهمگی حضور والاحضرت شرفیاب شدند وتقدیم داشتند .

«بیانات آقای تدین»

«قانون‌مصوبه‌انقراض سلطنت قاجاریه واعطای حکومت موقتی مملکت ایران است که تقدیم حضور والاحضرت اقدس میگردد و کلیهٔ نمایندگان با یك قلب امیدوار انتظاردارند که سعادت ایران و ایرانیان در ظل عطوفت والاحضرت تأمین واین قدم بزرگی که درحیات جدید مملکت برداشته شده برای عامهٔ ملت‌میمون ومبارك باشد .»

«خطابه آقای پهلوی»

ممنون هستم ازاین قدم مهم وتاریخی که دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی در راه سعادت ایران و انقراض سلطنت قاجاریه برداشته و بحیات سیاسی این مملکت یك روح جدیدی بخشیده است فوق‌العاده مسرور هستم و ازاین حُسن توجهی که دراعطای ریاست حکومت وسر پرستی ایران به بنده نموده اند بی‌اندازه ممنون هستم وامیدوارهستم مجلس پنجم که قدمهای بزرگی برای آبادی وترقی ایران برداشته است در آینده نیز موفقیت‌های بزرگی احرازنماید. دورهٔ پنجم درتاریخ مشروطیت ایران علاوه براین اقدام بزرگ خدمات مهمی به مملکت نموده واسم مهمی درصفحات تاریخ ازخود بیادگار گذارده است و من همیشه این حسن نیّت نمایندگان دورهٔ پنجم و روابط حسنه‌ای که باآقایان دارم فراموش نخواهم نمود.

«استدعای نمایندگان»

تقصیری ندارند آقای تدین اظهار نمودند دو تقاضای مختصر هم هست که ازطرف نمایندگان بعرض میرسانم: اولا استدعا میشود چون اعضاء دربار غالباً بی‌بضاعت وهیچ تقصیری هم ندارند طرف توجه ومراحم والاحضرت واقع وحقوق آنها کما فی‌السابق مرحمت شود، ثانیاً مقصرین سیاسی که دراین جریانات دستگیرومحبوس شده‌اند مورد عفوواغماض واقع ومرخص گردند.

«جواب والاحضرت»

« درموضوع تقاضای اول، آقایان مسبوق هستند که من شخص

بدقلب‌نبستم والبته تقاضای آقایان نمایندگان پذیرفته می‌شود ودر فقرهٔ ثانوی آقایان باید مسبوق شوند که یك امرمهمی است زیرا تقصیرات بعضی از اشخاص کوچك نیست. حتی شش‌نفراز آنها بواسطه تشبثات خارجی وتوسل باجانب درمحکمهٔ نظامی محکوم باعدام شده اند و اهالی ایران باید بدانند این اخلاق پست و تشبث به‌اجنبی فوق‌العاده برای ایران‌قبیح‌وننگین‌است. ایرانی باشرف‌هیچوقت نباید چنین رویهٔ شرم آوری را اتخاذ نماید واین قبیل عملیات بایستی متروك گردد. با وصف آن محض انجام توصیهٔ آقایان‌نمایندگان، آنها را مستخلص و عفو عمومی داده خواهدشد» .

دراین موقع آقای سرهنگ محمد خان احضار وامر باستخلاص محبوسین صادر گردید .

اعتراض

احمد شاه در اروپا به این واقعه اعتراض کرد و روزنامه‌ها چنین‌خبردادند :

« ۲نوامبر ـ احمد شاه مخلوع موقعی خبرعزل خود وخانوادهٔ خویش را اصغانمودکه دریکی از مهمانخانه‌های پاریس بود. مشارالیه اظهارداشته است که او برخلع خود و خانوادهٔ خویش سخت معترض است وموقتاً نگران معاملات ایران درپیشرفت امور مستحدثه است ».

اما درتهران باعتراض شاه جواب گفتند . اصل اعتراض وجواب شاه برروی این مسائل بوده است :

« چنانچه رویتراشاعه داده ، شاه مخلوع استغاثه ای در پیرایهٔ اعتراض اشاعه داده درآنجا اعتراضاتی را که برای خلع او وخاندان

قجرپیش شده بود بعقیدهٔخودش جواب میدهد چه ازجملهٔ اعتراضاتیکه بشاه شده یکی آن بوده که حصه‌ای ازجواهرات سلطنتی را فروخته و وجه آن را دربانك‌های خارجه بحساب خود گذارده‌است، دیگر اینکه عدم علاقه مندی اوبسلطنت ومملکت بوده چه بیشترایام سلطنت خودرا در عیش وعشرت در خارج ایران‌گذرانده است . شاه مخلوع در بارهٔ جواهرات جواب داده که این جواهرات متعلق‌بسلطان وخانوادهٔ اوبوده که حصه‌ای‌از آن‌راهم‌جد" وپدرشان فروخته بودند، چون‌حق خودشان بوده برآن اعتراضی واردنیست .»

گفته شده است که وقتی تدین جریان را به اطلاع سردار سپه رساند ، «سردار سپه به‌نایب رئیس‌مجلس در ازای خدمت شش هزار تومان انعام داد .

سپس ولیعهد را صاحبمنصبی از باغ گلستان خارج کرده در اتومبیل سفری نشانده از سرحد عراق خارج مینمایند[1].» سفربخیر

ملکهٔ جهان مادراحمد شاه ازبمبئی خود را به بغداد رساند و خواست از علمای کربلا ونجف برای پسرش کمکی بگیردولی نتیجه نداد ، او دربغداد بامحمد حسن میرزا ولیعهد همراه شد ودرمهمانخانهٔ کارلتن منزل کردند که بعد عازم اروپا شوند .

ماه بعد مجلس مؤسسان نیزتشکیل شد و نمایندگان آن بتهران آمدند . هنگام تشکیل مجلس مؤسسان ، چون عدهٔ نمایندگان زیادبود

۱- حیات یحیی ج ٤ ص ۳۸۸ و۳۸۳

لذا تکیهٔ دولت که سابقاً محل عزاداری بود برای اینکار درنظر گرفته‌شد. هنگام افتتاح ، روی سکوی مدوّر وسط مجلس مؤسسان را تخت زده بودند ، روی تخت تمام علمای روحانی مرکزجاگرفته ودر پای تخت طرف راست‌تمام‌نخست‌وزیران پیشین، محمدولیخان‌سپهسالار وشاهزاده عبدالحسین میرزافرمانفرما وسعدالدوله ومستوفی‌الممالك وحسن پیرنیا مشیرالدوله، وطرف‌چپ هیئت وزیران ایستاده بودند ، باصدای‌شلیك توپ ورود سردار سپه خبرداده شد ، و او به جایگاه مخصوص رفته مجلس‌را افتتاح نمود ، درمدت نطق‌افتتاحیه شلیك توپ ادامه داشت

۱ ــ خطابه والاحضرت پهلوی درآن مجلس ازاینقراربود .

« بسمه تعالی - البته آقایان محترم از علل وپیش آمدهائی کـه باعث انعقاد مجلس مؤسسان گردیده است اطلاع کامل دارند و میدانند کـه مجلس شورای ملی که بموجب قانون اساسی نمایندهٔ قاطبهٔ اهالی مملکت ایرانست بر حسب ضرورت وبرای متابعت میل وافکار ملت‌که درتمام ایران ابراز و اظهار شده بود برای نیل باستقرارحکومتی‌که مرام ملی‌را بهترتأمین نماید سلطنت‌را از سلسلهٔ قاجاریه منتزع نموده ریاست حکومت مملکت را موقتاً بعهدهٔ این ــ جانب محول ساخته وانعقاد مجلس مؤسسان را برای تعیین تکلیف قطعی امر لازم ومقتضی دانست ، این بودکه اینجانب حسب‌التکلیف وبنا برتصمیم وتصویب مجلس شورایملی ملت را بتعیین وانتخاب امنای خود بجهت این مقصود مهم دعوت کردم وملت نیزشمارا منتخب نموده اینك بعون الله و توفیقه ادای آن وظیفه را که معظمترین وظایف ملی و مملکتی است برحسب رأی ملت بشما واگذارنموده وشما را دعوت میکنم که صلاح‌وخیرمملکت را درنظرگرفته و در هرحال خداوند را شاهد وناظراعمال خود دانسته آنچه وجدان شما برآن حکم

بقیه حاشیه درصفحه بعد

سردارسپه بهمان طریق بازگشت نمود ومجلس مؤسسان اصول قانون اساسی را تغییرداد وخلع قاجاریه را اعلام داشت .

نخست ببینیم این سه اصل چه بود ؟

اصل سی وشش :

سلطنت مشروطهٔایران درشخص اعلیحضرت شاهنشاهی‌السلطان محمد علیشاه‌قاجارادام‌الله سلطنته و اعقاب ایشان نسلا بعد نسل برقرار خواهد بود .

اصل سی وهفت :

ولایتعهد در صورت تعدد اولاد به پسراکبر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل وشاهزاده باشد میرسد ودرصورتیکه برای پادشاه اولاد ذکور نباشد ، اکبر خاندان سلطنت بارعایت الاقرب فالاقرب برتبهٔ ولایتعهدی نایل میشود وهرگاه درصورت مفروضهٔ فوق اولاد ذکوری برای پادشاه بوجود آید ، حقاً ولایتعهد باوخواهد رسید .

اصل سی وهشت :

درموقع انتقال سلطنت ، ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که سن او به هیجده سال بالغ باشد . چنانچه باین سن نرسیده باشد ، باتصویب هیئت مجتمعهٔ مجلس شورای ملی وسنا ، نایب‌السلطنه برای اوانتخاب خواهد شد تا هیجده سالگی را

بقیه حاشیه ازصفحه قبل

میکند بموقع عمل بگذارید وچون دراین امرحساس طول مدت بی‌تکلیفی برای مملکت ممکن است جلب مضرات ومفاسد نماید مقتضی است حتی‌الامکان در انجام وظیفه تسریع نمائید ، درخاتمه‌امیدوارم خداوند تبارك وتعالی شماراموفق ومؤید بدارد .»

بالغ شود .»

مجلس مؤسسان این اصول سه‌گانه را بموجب مادهٔ واحده ای بدین ترتیب اصلاح کرد :

مادهٔ واحده :

مجلس مؤسسان سه اصل سی‌وشش ، سی‌وهفت ، وسی‌وهشت متمم قانون اساسی مصوبه را بجای سه اصل سابق قرارداده وسه اصل مذکورسابق را ملغی میداند .

اصل سی وشش :

سلطنت مشروطهٔ ایران از طرف ملت بوسیلهٔ مجلس مؤسسان به شخص اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی تفویض شده ودراعقاب ذکورایشان نسلا بعد نسل برقرارخواهد بود .

اصل سی وهفت :

ولایتعهد با پسر بزرگترشاهنشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد خواهد بود ، درصورتیکه‌پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد . تعیین ولیعهد برحسب پیشنهاد شاه وتصویب مجلس شورایملی به عمل خواهدآمد مشروط برآنکه‌آن ولیعهد ازخانوادهٔ قاجار نباشد . ولی درهرموقعیکه پسری برای پادشاه بوجود آید ، حقاً ولایتعهد بااوخواهد بود .

اصل سی وهشت

درموقع انتقال سلطنت ، ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد . اگر باین سن نرسیده باشد ، نایب‌السلطنه‌ای از غیرخانوادهٔ قاجار ازطرف

مجلس شورایملی انتخاب خواهد شد» .

مجلس مؤسسان درمحل تکیه دولت تشکیل شده بود واعضای هیئت رئیسهٔ آن عبارت بودند از:

باقر شاه‌رودی ، ابوطالب شیروانی ، گلستان ، سهام‌السلطان بیات (نایب رئیس) ، مستشارالدوله (رئیس) ، حسین دادگر (نایب رئیس) ، دست غیب ، ارباب کیخسروشاهرخ ، میرزا شهاب کرمانی ودانش بزرگ نیا .

قوه چیزیست که تابع نباشد » (میرفندرسکی)

تاجگذاری

رضا شاه پهلوی در تاریخ چهارم اردی بهشت ماه ۱۳۰۵ شمسی‌رسماً تاجگذاری کرد. در این مراسم ، ابتدا شش آجودان در دو صف سه نفری وارد تالار موزه شدند . در پشت صف اول دولتشاهی رئیس تشریفات داخلی و در پشت صف دوم غفاری رئیس تشریفات‌خارجی قرارگرفته بودند .

سپس سرلشکرخدایارخان باپرچم سلطنتی پیشاپیش والاحضرت همایون ولیعهد وبعدازآن‌موکب‌والاحضرت‌ولیعهد واردتالارگردید .

بعدازآن دردو صف ـ هرصف یازده نفر ـ وزراء و سران لشکر و رؤسای دربار بترتیب زیربتالار موزه قدم نهادند :

درصف دست راست ابتدا فروغی نخست وزیروقت با دردست داشتن تاج کیانی و بعد به ترتیب سرلشکر امیر طهماسب وزیر جنگ حامل شمشیر جهانگشای نادری ، فاطمی وزیر دادگستری حامل عصای‌مرصع سلطنتی ، دادگر وزیر کشور حامل قلچاق سلطنتی ،



تیمور تاش تاج پهلوی را تقدیم میکند

سرلشکر احمد آقاخان رئیس ژاندارمری حامل گرز سلطنتی، سرلشکر جلایر حامل سپرسلطنتی ، سرلشکرانصاری حامل قدارهٔ مرصع ، سر لشکراسمعیل خان حامل زرهٔ شاه اسمعیل صفوی ، سرلشکر قاسم خان والی حامل ترکش مرصع ، چراغعلی خان پهلوی پیشکار والاحضرت، و آقای جم معاون رئیس‌الوزراء .

درصف‌دست‌چپ ابتداسردارمعظم تیمورتاش وزیر دربار حامل‌تاج پهلوی ، سردار اسعد وزیر پست و تلگراف حامل تاج مروارید ، داور وزیر فوائد عامه حامل دریای نور ، بیات وزیر دارائی و حامل تمثال رضا شاه ، سرلشکر نصرالله خان آیرم حامل شمشیر شاه اسماعیل صفوی ، سرلشکر خزاعی حامل تبرزین سلطنتی ، سرلشکر حبیب‌الله جهانبانی حامل کمان نادر ، مفتاح کفیل‌وزیر خارجه ، ادیب السلطنه والی تهران ، میرزا یوسف خان مشار کفیل وزارت معارف و اوقاف وصنایع مستظرفه .

بعد ازورود اشخاص فوق‌الذکر، ابتدا والاحضرت ولایتعهد در سمت‌راست تخت نادری قرارگرفت و سپس پرچم سلطنتی در پشت سراین تخت نگاه داشته شد و شش نفرازآجودانها بین تخت نادری‌و تخت طاووس ایستادند .

پس ازجلوس اعلیحضرت برتخت، ابتدا امام جمعهٔ‌تهران خطبهٔ مخصوص تاجگذاری را قرائت‌کرد وپس ازآن تیمورتاش وزیر دربار تاج پهلوی را نزدیك تخت برد .

بعداً رئیس تشریفات، جقهٔ نادری‌را گرفته و دربالای تاج‌پهلوی قرار داد و رئیس دیگرتشریفات شمشیر کمر اعلیحضرت همایونی را

گرفت ودرجای شمشیر جهانگشای نادری گذاشت و آنوقت اعلیحضرت رضا شاه « تاج را بادست خود برسر نهاد و شمشیر جهانگشای نادری راکه بوسیلهٔ امیرطهماسب وزیر جنگ تقدیم گردید بر کمر خود بست و دراین هنگام بود که درمیدان مشق (میدان باغ ملی فعلی که محل ساختمان شهربانی و وزارت خارجه میباشد) ۲۱ تیر توپ شلیک گردید.

۞۞۞

قصیدهٔ تاریخ وسیاست [1]

چنین بود پایان سلطنت خاندانی که یکصد و سی سال از (۱۲۰۹ قمری تا ۱۳۴۴ قمری) برایران حکومت راندند. بار دیگر تاریخ تکرار شد و همای سلطنت ازخاندانی برخاست و برسرخاندانی دیگر نشست و عبرتی برعبرات گذشته افزود، ومن بندهٔ نگارندهٔ این ترجمهٔ احوال را

۱- آقای جمال‌زاده استاد بزرگوار، پس‌ازآنکه این قطعه را در دیوان مخلص خوانده بودند، طی‌نامه‌ای درباب آن اظهار نظری کرده‌اندکه درچندجنبهٔ خودنمائی دارد ولی ازجهت اینکه سند افتخار بنده‌است، نقل میشود. ایشان نوشته‌اند:

« همینکه به قطعهٔ « تاریخ وسیاست » (صفحهٔ ۸۰) رسیدم وبا لنگر این ابیات را زیرلب بزمزمه مشغول گردیدم:

« رسم دنیا جمله تکرار است اندر کارها »
« تاچه زاید عاقبت زین رسم واین تکرارها »
« گرنگیری عبرت ازتکرارتاریخ ای حکیم »
« چیست سودازاینهمه تکرار واین نشخوارها »

بازمرد عبرت دیده‌ای درنظرم مجسم‌شدکه سرد وگرم روزگار را چشیده وچیزها دستگیرش شده‌است و از فرزندان معنوی خیام و ناصرخسرو شده است وبقول مرحوم میرزا محمدخان قزوینی « چه ملتفتها که نشده‌است ! » چیزی که هست وقتی بپایان قطعه رسیدم و دیدم یاریزی اظهار امیدواری کرده است‌که روزی « جای میدان های جنگ، گلهای سمن خروارخروار بروید» و « مردمان دانا شوند وسایهٔ عدل و امان گسترد بر کوهها و دشت و دریا بارها » لبخند تلخی برلبانم نقش بست وبخودگفتم شاعر عزیزما گویا فراموش کرده است که درکتاب آسمانی، خداوند جهان، انسان را «جهول وظلوم» خوانده است.

در باب تاریخ و تکرار آن و عبرت‌ها قصیدتی است که ابیاتی از آن درین مقام مناسبت را ثبت می‌افتد :

رسم دنیا جمله تکرار است انـدر کار ها
تاچه زایدعاقبت زین رسم و این تکرارها
بس حوادث چشم ما بیند که نو پنداردش
لیك چشم پیر دنیا دیـده آن را بار ها
پایـهٔ تاریخ را خشت وقایع کـرده راست
وین بنای کهنه پی را منشیان معمار ها
برده بسیار از کف هوشنگها اورنگها
دیده بسیار از پس اقبال ها ادبار ها
سینهٔ او مخزن سر بقا و انحطاط
دامن او مضجع سالار هـا، سردار ها
بینواها بینوای قهر او بعد از غرور
بینواها قهرمانش از پس تیمار ها
ازفراز تخت بس مخدوم را برتخته کوفت
بس غلامان برکشید از خاك و خدمتکار ها
سینه‌ی پر آرزوی بس جوانان دیده است
بوسه گاه نیزه ها ، شمشیرها ، سوفار ها
تا خبر آید زمیدان ، نوعروسان را دوچشم
دیده بردر ، سالها ـ بسیارـ چون مسمارها
خون پاکان است مبنای سطور این بیاض
جان پاکان است در مطوای این طومارها

من ندانم راستی ماهیت تاریخ چیست ؟
چیست حاصل زین‌همه تکرارها ، تذکارها
ثبت کوششهای مردان است در ارشاد خلق
یا ملاذ خونخوران و محرم جبار ها

این نه تاریخ است ، اطلال حیات آدمی است
واندران مدفون شده از خوب و بد بسیارها

از سیهکاری شگفتا طبع انسان بر نگشت
گرچه تا کاخ سفید آمد ز قعر غارها

روزی ار دهده به تیغ و تیر در خون می‌کشید
شهر شهر امروز می‌کوبد به آتشبار ها

قصهٔ هابیل و قابیل است و عهد گرگ و میش
حاصل امضای پیمان ها در این طالار ها

بر فلك افراشت سر گر پیکر دیوار چین
ای بسا تن شد دفین در سینهٔ دیوار ها

تارك اهرام فرعونان به کیوان سود ، لیك
بس عزیزان را که جان شد درسر بیگارها

نادر هندند و آتیلای روم این فاتحان
گرگ خلق و کاروان خویش را سالار ها

طینت چنگیز را ز اطلال نیشابور پرس
گر چه پیغمبرش خواند سنت تاتار ها

گر سیاست را هدف آسایش خلق است و بس
پس چه گوید مذهب واخلاق واین معیارها؟

ور به اخلاق و به حکمت کارها گردد درست
کو ، کجا شد؟ حاصل آن پندها ، گفتارها؟

ور یکی باشد مآل این سه در فرجام ملك

چیست باری این تفرق‌ها و این پیکارها؟

گر فلاطون و ارسطو از فضلیت دم زنند

پس سکندر کیست با آن کوشش و کردارها؟

ور نظام‌الملك خیرالظالمین باشد، کجاست

رای بواسحاق ها اندر نظام کارها؟ ۱

۱ــ رسم چنین بود و افراد پرهیزکار عقیده داشتند که بد نیست ۴۰ نفر آدم مؤمن در حاشیهٔ کفن آنان بنویسند که فلانی آدم خوبی بوده‌است ومعمولا آن چهل نفر مؤمن هم بطور کپی و یك دست درحاشیهٔ کفن هرصاحب نفوذی می‌نوشتند «اللهم انی لااعلم منه الاخیراً» یعنی خدایا، من از فلانی جزکار خیر وخوب چیزی نمیدانم.

گویند خواجه نظام‌الملك طوسی وزیر ملکشاه نیز در اواخر عمر «... وقتی در دلش گذشت که محضری نویسد در کیفیت زندگانی او با بندگان خدای، وهمه علماء وبزرگان دین گواهی خود برآن محضر نویسند، و آن محضر با او درخاك نهند - هرچند که این صورت کس نکرده است - اما به سبب نیکو اعتقادی خواجه این محضر نوشتند وهرکس از بزرگان دین شهادت خودرا برآن محضر ثبت کردند. امام ابواسحق فیروز آبادی - صاحب تنبیه - با آن که مدرس نظامیه بود و منظور نظر احسان وانعام خواجه، چون محضر بخدمتش بردند برآن نوشت که: خیرالظلمة حسن، کتبه ابواسحق»

(ازتجارب السلف ص ۲۷۷ و روضة‌الصفا ج۴ ص۱۰۴)

ماجرای گرگ ومیش ار نیست غوغای حیات
بس چه خواهند از بشر این گرگها، این‌هارها؟
گر وطن باید بیالد جز تنازع چاره چیست
ور بشر باید بماند ، چیست این کشتارها؟
نیست خوی آدمی گر ملك را خوانی عقیم
چیست تدبیر مدن ، ور نیست برپادار ها؟

گر سیاست بر سر دنیا گل عزت نزد
هم نکند از پای مردم، دین، یك از صد خارها
حاصل رنج حکیمان ، ای اسف، کآخر نبود
جز به کام اهل استبداد و بی زنهار ها
در نجات عام، شد بردار، بس خاص، ای شگفت
هم عوام آخر کشیدند آن طناب دارها
هم بـه بند عام افتاد، ای عجب، گر عاقلـی
خواست تا برگیرد از دوش عوام افسار ها
جان سپردند ای بسا آزادگان درحبس تار
زیر تیغ ناکسان بـا رنج و بـا آزارها
لب نبستند ازحقیقت گر دهانشان دوختند
بر گزیدند ازحمیت نار ها بر عار ها

اکثریت بـا عوام است و قـوام کار ملك
کی رسد جز با نهیب و قهرخود مختارها

طرفـة العینی جهان را خانـهٔ احزان کند
فتنهٔ این پیرهن چاکان و یوسف خوارها
نبض عام افتاده در دست‌سیاست، وین طبیب
بی مروت ، خلق را خواهد همی بیمارها
این مزاج خلق را هرکس بنشناسد درست
درد پـای خر نمیدانند جز بیطـار ها !
نیك دانم من که‌اجناس دوپا را زین دوبیت
تلخ شد اوقات وکیك افتاد در شلوار ها!
تا نگوئی بی‌سبب راندم‌من این تمثیل تلخ
چشم عبرت بازکن در کنه این اقرار ها
در کدام‌اصطبل گوید‌خر ، که‌هان‌ای خرسوار
این زمام من، بیا، بستان، بران، بردار،ها؟

وین‌عجب کاین‌چرخ اگر برمیل‌دانایان‌نگشت
هم نماند آخر به کام حرص دولتیار ها
یك سرسالم نبردند این سیـاسیون به گور
نیزه‌ها سرگر چـه گرداندند در بازار ها
هم‌سیاست این سیاست پیشگان را درگرفت
کشته شد هم مارگیر آخر بـه نیش مارهـا
گوسفندانند گوئی با خورش های لذید
لیك زیر تیغ تقدیر قضا پروار ها

گر نگیری عبرت از تکرار تاریخ ای حکیم
چیست سود از اینهمه تکرار و این نشخوارها ؟
گر «اتاترکی» مران بر کشتهٔ «عبدالحمید»
ور «لنینی» کن کلاه «نیکلائی» را رها
عارفی کو تا مآل زندگی را بنگرد
بگذرد زین نفع جوئی ها و استکبار ها
وحدت است انجام هر امری و هر فرضیه‌ای
وای ازین آراء شتّی ، کثرت پندار ها
هر عقیدت را نهایت، سوی خوشبختی است راه
اختلاف لفظ بادید آورد دشوار ها
ای خوش آن روزی که بینم جای میدان نبرد
رسته گلهای سمن ، خروار ها خروار ها
مردمان دانا شوند و سایهٔ عدل و امان
گسترد بر کوهها و دشت و دریابار ها
دم زنند از یك هدف هم اهل ژاپن هم حبش
بگذرند از یك ممرهم ترك هم بلغار ها
مرزهای فکر و خاك و وهم را برهم زنند
بسترند آئینهٔ دل را ازین زنگار ها !

مجلس پنجم دوماه بعد یعنی در رجب ۱۳۴٤ ق (بهمن ۱۳۰٤ ش) پایان یافت و دیگر اقدام مهمی در آن مدت انجام نگرفت . در

انتخابات دورهٔ ششم، مشیرالدوله به‌ریاست انجمن مرکزی تهران منصوب شد. جمعی ازملیون که با مشیرالدوله همکاری داشتند فقط در تهران انتخاب شدند.

مشیرالدوله درین ادوار نمایندگی مجلس را داشت:

دورهٔ دوم ازگرگان (استرآباد)، دورهٔ‌سوم ازطهران، دورهٔ‌چهارم ازطهران، دورهٔ پنجم‌ازطهران، در دورهٔ‌ششم (ذیحجهٔ ۱۳۴٤ ق - ۱۳۰۵ ش) هم مستوفی الممالك و مؤتمن الملك و مشیرالدوله انتخاب شدند ومردم منتظر بودند ببینند‌این‌سه‌نفردرقبول یارد این انتخاب چه‌میکنند. دراطراف این موضوع دوسه روزی صحبت بسیار بود، بالاخره هر سه نفرنپذیرفتن این وکالت را بهرجا که باید بنویسند نوشتند ودرباریان باسعی‌و کوشش بسیار که کردند نتوانستند آنهارا ازاین اقدام بازدارند[۱].

---

۱ ــ حیات یحیی، ج ۴، ص ۴۰۵

۱۸

دادگستری ایران
و
مشیرالدوله

«پوستی که از گاو عجایز گرفته شود به ظلم
وسپرها کر ساخته شود ، در روز حوادث چقدر
دافع تیر خصم تواند شد ؟» (خواندمیر)

زندگانی سیاسی حسن مشیرالدولهٔ پیرنیا از ۱۳۱۷ق - زمان وزیرمختاری او در پطروگراد شروع شدو درسال ۱۳۴۵ پایان یافتو مجموعاً قریب بیست و هشت سال بود .

چنانکه گفتیم این ایام ، متشنج ترین روزگارتاریخ معاصر ایران بوده است که درعین حال تحولی بنفع اکثریت وعامهٔ مردم دردستگاه حکومتی پدید آمد وهمچنانکه گفتیم واثبات آنرا هم ازعهده برآمدیم همه‌جا این‌مرد بامردم همراه ویار بوده است. بایك نظر اجمالی برفتار مشیرالدوله درلحظات حساس ویا به‌تعبیردیگرمان « بزنگاههای تاریخ» این بیان ما توجیه و تأیید میشود . مهمتراز همه آنـکه نویسندگان و مؤرخین ورجال معاصر که دراین دوران کتابهایی نوشته‌اند ، آنچنانکه گفتار آنانرانقل کردیم، همه‌یك دل ویك زبان ازخدمات این مرد نام‌برده واز اوتجلیل کرده اند .

شخصیت سیاسی مشیرالدوله را درسه کلمه میشود خلاصه کرد:
- توجه بعامه واکثریت،- رعایت حفظ قوانین و اصول تا آنجا که مفید بحال جامعه باشد،- حفظ پرستیژ و کاراکتر شخصی خود.

□ درباب توجه او بعامه واکثریت، آنچه ازخدمات او درمشروطه ومبارزهٔ بامحمد علیشاه و تأسیس مدرسهٔ علوم سیاسی و همچنین مدرسهٔ نظام (که درزمان وزارت جنگ اوصورت گرفت) گفته ایم، کافی بنظر میرسد. اوهمه‌جا جنبهٔ ملیت دوستی وروحیهٔ ناسیونالیستی خودرا حفظ میکرد واین نکته هرچندبار ها در حیات سیاسی بضرراو تمام شد ولی از آن دست نکشید.

حتی یکبار، برای لغو قرار داد ۱۹۱۹ مسألهٔ مراجعهٔ به آراء عمومی را برای اولین بارپیش کشید. اوهیچوقت رعایت قانون را برای کوفتن خلق دستاویزقرارنمیداد، حتی انحلال مجلس‌را هم گاهی در صلاح مملکت میدانست. در زمان جنگ‌اول و اشغال همسایگان، گفته بود: روسها وانگیس‌ها هیچیك پی باحوال روحیهٔ ایرانی نبرده و نمیدانند که این ملت یك عزت نفس و کبرو مناعت مخصوص دارد و برای جلب او هیچ وسیله‌ای بهترازمهربانی وملایمت نیست.

□ درباب انفصال یاانحلال‌مجلس، مشیرالدوله میگفت: مردم اشتباه میکنند که اساساً انفصال را اقدامی برضد مشروطیت تصور مینمایند. بلکه این اقدام نشانه‌ای ازحاکمیت ملت است، یعنی وقتی مجلس عجزخودرا ازانجام وظایف بظهور میرساند، دولت مراجعهٔ به افکارعمومی میکند و عقیدهٔ انتخاب کنندگان را مجدداً درمسائل غامضه

استعلام مینماید.[۱]

او هرگز از یاد ایران غافل نبود. خصوصاً در مواقع بحرانی همیشه خود را درخدمت مملکت می‌گذاشت.

□ هنگامی که روسها و انگلیس‌ها (درجنگ اول) به‌اشغال ایران پرداختند، او بااینکه مصدرامر نبود، معذلك دست بکار اقدام شد. آقای مورخ‌الدوله سپهر گوید:

«جمعه ۲۹ شوال ۱۳۳۳ق درعمارت‌ییلاقی رستم‌آباد مشیرالدوله را ملاقات کردم.

معزی الیه از ورود قشون روس به‌انزلی و تحریکات انگلیس‌ها خیلی متوحش بود و گفت من سمت رسمی ندارم اما نمیتوانم درمقابل بدبختی مملکت ایستاده سکوت اختیار کنم، اینست که میخواهم ابتدا ملاقاتی ازوزیرمختار انگلیس نموده شاید بتوانم آنهارا بیك «مودوس ویواندی» [۲] یعنی ترتیب صلحجویانهٔ موقتی قانع کنم.[۳]

□ اوهمیشه‌از آزادیخواهان‌حمایت‌میکردوحتی‌در بحبوحهٔ‌قدرت محمد علیشاه ازین کار دست بر نداشت، مرحوم اقبال آشتیانی مینویسد:

دکترخلیل خان اعلم‌الدوله در۱۳۳۵ ق که خود را دربرابرظلم وفشار محمد علیشاه پس از توقیف و ضبط املاکش ناتوان یافت، بمساعدت مرحوم میرزا حسن‌خان مشیرالدوله وزیر امور خارجهٔ وقت باخانوادهٔ خویش وطن‌را ترك نمود.[۴]

---

۱ ـ ایران درجنگ بزرگ ص۲۳۱
۲ ـ همزیستی ـ Modus vivendi ـ یعنی بگذارید نوعی زندگی کنیم»!.
۳ ـ ایران درجنگ بزرگ، ص ۲۰۵
۴ ـ مجلهٔ یادگار، سال ۳ شمارهٔ ۷: ۲۷

درست‌است که فداکاریهای ملیون و آزادیخواهان بنای مشروطه‌را گذاشت‌واگرسخنرانیهای سید جمال‌الدین اصفهانی وتقی‌زاده[۱] وغیرآن نبود ، مردم بهیجان نمی‌آمدند ، ولی ازطرفی رهبری‌این هیجانها آنهم ازطرف شخصیتی که وابسته بدربارومقام دولتی یعنی پسرصدراعظم‌بود کارراسالها نزدیکتر کرد وانقلاب‌را مدتهازودتراز‌معمول بنتیجه‌رساند. مشیرالدوله در آن روزها ، ساعتها وقت خود را صرف تدوین قانون اساسی میکرد . شاهد مثال گفتاری است درمجلهٔ یادگار:

□ روزپنجشنبه۷ ذی‌قعدهٔ۱۳۲۴ق نظامنامهٔ اساسی(قانون‌اساسی) مورد بحث قرارگرفت ودراین جلسه که ۷ ساعت طول‌کشید ، اصل۸و ۱۱ و۱۳ و۱۵و۲۰ و۲۱ و۲۸ و۴۰ و۴۱ و۴۲ و۴۷ درحضورمشیرالملك (مشیرالدوله)وحاج محتشم‌السلطنه ومؤیدالسلطنه نمایندگان تام‌الاختیار دولت حلاجی شد ونظامنامه باتمام رسید وبنا شد پاکنویس شده‌بصحه برسد ، در۱۴ ذی‌قعده قسمت اول قانون اساسی در۵۱ اصل بامضای‌شاه وولیعهد رسید . درآن روزتمامی علماء ومعاریف مجلس جمع شدندو تا درِ مجلس‌پیشواز ناصرالملك‌ومشیرالملك- حاملین‌قانون‌اساسی-رفتند وشادی فراوان کردند .[۲]

□ مشیرالدوله‌درقرارداد۱۹۰۷ کوشش‌داشت، که ازرهبران‌دولت روس وانگلستان تضمین نامه‌ای بگیردکه این قرار داد موجب دخالت درایران نشود وگرچه نتایج آن بسیارنبود ، ولی مذاکرات وزحمات

۱ــ ومن آنروزکه پیشنهاد میکردم‌که حق بود تقی‌زاده مادام‌العمر ریاست‌افتخاری مجلس سنا را داشته باشد برای چشم وابروی او نبود ، برای این بودکه حتی استخوانهای اوهم بوی انقلاب مشروطیت می‌دهد !

۲ــ ورقی ازتاریخ مشروطه، عبدالحسین نوائی، مجلهٔ یادگار،ج۴شمارهٔ ۵ : ۴۲

اورا درلندن وپطروگراد نبایدازنظردورداشت . نیکلسن سفیر انگلستان درروسیه به‌سرادواردگری‌مینویسد :

«امروزمشیرالملك برای دیدن من آمد ، مشارالیه اظهار داشت که درسن‌پطروزبورك مذاکرات رضایت بخشی بامسیوایزولسکی‌نموده است . . . اوگفت تصوری وجود دارد مبنی براینکه انگلستان وروسیه ایران را بمناطق نفوذ تقسیم مینمایند. بوی گفتم این نـظر صحیحی نمیباشد»[۱].

☐ مشیرالدوله‌هنگامیکه‌درروسیه بود کوشش‌فراوان کرد که‌سفیر روس را در ایران (کـه بامشروطه خواهان عناد داشت وحتی ، رسماً بصدراعظم گفته بود که باید آزادیخواهان دست ازسرامیربهادرومحمد-علی‌شاه بردارند) تعویض نمایند ، این نکته را او باسفیر انگلستان در روسیه بمیان نهاده بود ونیکلسن جریان را بدین صورت به سرادوارد-گری گزارش داده است :

(سن‌پطرزبورك ۲۴ سپتامبر۱۹۰۷م)

. . . مشیرالملك (مشیرالدوله) گفت من معتقدم سفیر جدیدی بجای « مسیودوهارتویلك » بایران اعزام شود ، زیرا مشارالیه منسوب‌به دستهٔ زینویف میباشدوباهرگونه نهضت آزادیخواهی مخالف است .. میدانم که مسیو دوهارتویلك قلباً بامجلس ملی مخالـف و بوسیلهٔ مسیو «شاپشال» درروح شاه اعمال نفوذ بد وتأثرآوری نموده اعلیحضرت‌را وا داشته است که بنمایندگان ملت اعتنا واعتمادی ننماید ...

مشیرالملك دریکی ازاونیورسیته‌های روسیه تربیت شده ویکی‌از

۲ ــ اسناد محرمانهٔ سیاسی ص ۱۲۴

زیرك ترین وباهوش ترین اشخاص است ...

من تنها جوابی که به‌مشیرالملك دادم‌این بودکه : اطمینان دارم هیچوقت شکایت ایران ازروسیه مبنی‌برعلت صحیحی نخواهد بود بلکه ایران همیشه کوشش خواهد نمود که با همسایگان مقتدر خود دارای روابط حسنه باشد.[۱]

ا . نیکلسن

□ اودارای روحیهٔ‌ناسیونالیستی‌قوی‌بود وهمین‌امرموجب شدکه باوجود شهرت ومحبوبیتی که خیابانی داشت وهم باعلاقه‌ای که مشیرالدوله به آزادیخواهی ابرازمیکرد ، دربرابر تجزیهٔ آذربایجان مقاومت کند. چنانکه‌گفتیم دراین راه قدمی عقب نگذاشت‌بااینکه مورد طعن فراوان واقع شد .

«من‌قانون اساسی را برای مملکت میخواهم نه مملکت را برای قانون‌اساسی» مشیرالدوله

مشیرالدوله و قانون

شخصیت مشیرالدوله را درقانون دانی او باید جست،اوسرِپیشرفت‌ایران‌را دراصلاح‌دادگستری میدانست .

تحصیلاتش درحقوق بود ، روزیکه بایران آمد مدرسهٔ علوم سیاسی را بهمین جهت پی‌افکند . اوشیفتهٔ عدالت بود . روزیکه برای اعلام تاجگذاری محمد علیشاه به لندن رفت ، پس ازدریافت نشانها و ملاقات باوزیرخارجه وسایرتشریفات، وقتی ازاوسؤال کردندکه ازنقاط دیدنی لندن ومجامع مهم‌آن، کجارا جزء برنامهٔ‌کوتاه مدت‌اوبگذارند

۱ــ اسناد محرمانهٔ سیاسی ص ۱۸۵ .

او بلافاصله گفت: میل دارد در یکی از جلسات محاکمات شرکت کند.
مرحوم مستوفی مینویسد:

«یك روز به اصرار مشیر الملك به محاکم جنایی رفتیم، او میخواست محاکم جزائی را تماشا کند... قاضی با کلاه گیسی وجبهٔ ابریشمی مشکی زیر نیم طاقی جلوس کرده بود. دو نفر معاون قاضی طرفین او،.. جناب سفیر کبیر (مشیر الملك) قدری انگلیسی میدانست و از مذاکرات چیزی دستگیرش میشد... مشیر الملك سه ساعت بعد از ظهر باز آمد، معلوم شد دارلینگ قاضی اول شهر لندن بعد از ختم محاکمه و معرفی شدنش به سفیر کبیر از ایشان دعوت کرده است و باهم ناهار خورده‌اند... مشیر الملك میگفت سر ناهار از دارلینگ پرسیدم در قانون انگلیسی مجازات اعدام هم هست؟ جواب گفت: خوشبختانه بلی![1]

مشیر الدوله از اوان کار خود متوجه نقص دستگاه قضایی ایران شده بود و همه جا مطالعات خود را برای بهبود این اوضاع ادامه میداد.

مشیر الدوله روزی به وزارت دادگستری ایران رسید که تازه حدود بیست سال از پیدایش نام عدلیه در دستگاه دولتی میگذشت، آنهم عدلیه‌ای که خود میبایست بحضور شاهزادگان برود، نه آنکه آنان به پیشگاهش روی نهند! بد نیست این داستان را بشنوید:

درماه صفر ۱۲۹۹ قمری ازدیوانخانهٔ عدلیه احضاریه‌ای برای یکی ازشاهزادگان درجهٔ اول صادر شد که فوری بعدلیه بیاید و جواب شاکیان را

۱ ــ زندگانی من، ج۲، ص ۲۹۸

بدهد ، او زیر احضاریه نوشت « من بعدلیه نمی‌آیم ، عدلیه اگر کاری دارد پیش من بیاید»! ناصرالدین‌شاه بعد از این جریان در تاریخ ۱۲ صفر دستخطی به مستوفی‌الممالك صدراعظم نوشت که حاکی از مطلبی تاریخی است .

« جناب آقا ، نظم دیوانخانهٔ عدلیه و گذشتن عرض عارضین این است که دیوانخانهٔ اعظم اقتدار داشته باشد و از جمله تسلط دیوانخانه آن است که هر کس را احضار بدیوانخانه میکنند بلااستثناء باید فوری بدون هیچ عذری حاضر بشود . حتی اگر خود شمارا احضار کند باید حاضر شوید ، تاچه رسد بدیگران . نمی‌آیم یعنی چه ؟ بسیار غلط است . حکم سختی الآن به معزالدوله بدهید و در روزنامه اعلان و نشر نمائید که هر کس احضار شود و نیاید سیاست خواهد شد» .[1]

دیوانخانهٔ اعظم تشکیلات عدلیه در زمان ناصرالدین شاه بنام دیوانخانهٔ اعظم بود و قوانینی داشت که موسوم به « کتابچهٔ دستورالعمل دیوانخانه اعظم » بود و در ۱۲۷۹ صادرشده بود . دراواخر ۱۳۲۴ق (پیش از مشروطیت) محاکمی بطور ناقص تشکیل میشد ، که بنام محکمهٔ ملی ، محکمه‌نقدی ومحکمهٔ جزاء خوانده میشد . درغوغای انقلاب، نارضائی مردم ازعدلیه موجب شد که تشکیلات عدلیه را بهم زنند و یپرم ارمنی رئیس شهربانی باقوهٔ نظمیه درعدلیه را بست وعده‌ای ازاعضای عدلیه را ازمحاکم به زندان منتقل ساخت وعدلیه همچنان تعطیل بود تادرنوبت اول وزارت مشیرالدوله مجدداً به‌تصدی مرحوم مشارالسلطنه دایرشد ومحاکم عدلیه با تغییراعضاء تشکیل گردید .

۱ ــ مجلهٔ اطلاعات ماهانه : ۱۰۳ ، مهر ۱۳۳۵ ص ۶

درذی‌قعدهٔ ۱۳۲۷ ق پس از فتح تهران و تشکیل کابینهٔ ولی‌خان سپهدار اعظم، مشیرالدوله وزیرعدلیه گردید و درین موقع برای اصلاح عدلیه (بخیال خود) یك عده ازقضاة را بدون محاکمه برخلاف قانون اساسی ازعدلیه خارج کرد واین عمل مخالف توقع مردم ازمشیرالدوله بود[1]»

این یکی ازمواردی بود که مشیرالدوله اصول را برای بهبود وضع دادگستری زیرپا گذاشت.

آقای صدرالاشراف دربارهٔ تجدید حیات عدلیه ورفُرم مشیرالدوله درداد‌گستری ایران مینویسد:

« درسال ۱۳۲۸ در کابینهٔ سپهسالار(مقصود همان سپهداراست) مرحوم مشیرالدوله وزیر عدلیه شد واز مجلس ورئیس دولت اجازه خواست که تا ششماه در منزل بنشیند و قوانین وتشکیلات و اصول محاکمات‌را تدوین نماید. مجلس ودولت بااین‌تقاضا موافقت کردند. مشیرالدوله‌بخانه رفت واداره‌ٔ امورعدلیه را به مجدالسلطان محمدصدر معاون وزارت عدلیه سپرد.

سپس آقای صدرالاشراف‌گوید: مشیرالدوله بعد از چند ماه قانون تشکیلات وقانون‌اصول محاکمات را نوشت وتقدیم مجلس کرد. قانون‌تشکیلات‌ازتصویب گذشت ولی قانون‌اصول محاکمات بامخالفت شدید علمای طرازاول مواجه شد. ناچاراینجانب (مُحسن‌صدر، صدرالاشراف)ـ که بامرحوم مشیرالدوله دوستی‌داشتم وهنگام تنظیم قانون اصول محاکمات اغلب‌طرف شوراو واقع میشدمـ به ملاقات مرحوم

۱ ــ مجلهٔ یغما، رجال صدرمشروطیت، سال ۵: ۵۱۶

سید حسن‌مدرس رفتم که فعال و شاخص هیئت علماء بود و موفق شدیم نظر اورا جلب کنیم ، بدین ترتیب که مشیرالدوله موافقت کرد هشت مادهٔ پیشنهادی علماء طراز اول درابتدای قانون نوشته شود. پس از آن قانون‌در کمیسیون‌عدلیه تصویب‌شد وسپس بطورچهاردیواری‌از مجلس گذشت، این‌قانون درسال۱۳۲۹ق. بتصویب رسید .

مرحوم مشیرالدوله متوجه شد که‌برای تغییراصول‌محاکم ایرانی احتیاج به مشاوری خارجی دارد . این بود که بدستور او مسیو «آدلف پرنی» مستشار فرانسوی باستخدام‌ایران درآمد، او تا سال ۱۳۰۵ش. در دادگستری ایران بود وسالیانه ده هزار تومان حقـوق و مبالغـی فوق العاده داشت [۱] تاکارهارا سروصورت دهـد . قانون جزا بوسیلهٔ پرنی نوشته شد .

باری‌درهمان‌سال۱۳۲۸ق‌بود که مشیرالدوله درمجلس‌برای‌عدلیه تقاضای بودجهٔ مستقل ومخصوص نمود واین خود ازتحولهای شگرف دادگستری ایران است، زیرا تاآنساعت قضات مسلماً برای اعاشهٔ خود ناچاربودند ازطرفین دعوی مبالغی وصول کنند واین‌گونه دادگستری و قضاوت‌البته بی شباهت به دادگستری در شهربلخ نبود و معمولا کارهارا ازته خراب میکرد !

درمورد ایستادگی مرحوم مدرس باید اضافه کنم که این‌مخالفت موجب قهر مشیرالدوله و نرفتن او به مجلس و وزارت عدلیه گردید ولی صدرالاشرف و میرزا مرتضی قلیخان نائینی نایب رئیس مجلس

۱ ــ ازسخنرانی آقای گلشائیان در رادیو ایران ، تابستان ۱۳۴۰ ش

وساطت کردند وبالاخره آئین دادرسی مدنی تصویب شد. البته‌حمایت مرحوم امام جمعه ازین اقدام مشیرالدوله خود عامل دیگری بود برای تصویب آن.

صدرالاشرف کیفیت این کشاکش روحانیت و قضاوت را ـ که درحقیقت‌مشیرالدوله میخواست دادگستری رااز‌چنگ آنان رهایی‌دهدـ چنین مینویسد:

مرحوم مدرس ازطرف هیئت‌طراز اول مشروطیت، هشت ماده که‌در اول کتاب محاکمات حقوقی ابتدائی نوشته شده پیشنهاد کرد که اگر این هشت ماده را مشیرالدوله قبول وضمیمهٔ قانون بکند بآن‌قانون رأی خواهند داد. مفاد مذکور بطور اجمال عبارت از این است که موضوعات مورد اختلاف راسه‌قسم کرده:ـ موضوعات شرعیه، ازقبیل اختلافات راجع به نکاح وطلاق ونسبت ووقفیت و ملکیت ونصب‌قیّم وحکم به‌افلاس واختلافات حقوقی که‌فتاوی علماءدراصل حکم‌مختلف باشد که منحصراً باید محاکم شرعی رسیدگی نمایند؛ـ موضوعات عُرْفیه ازقبیل اختلافات راجع به‌مالیات وامتیازات دولتی وامثال آنها که محکمهٔ عدلیه رسیدگی میکند؛ـ موضوعات مشترکه یعنی غیر از موضوعات شرعیه و عرفیه بشرطی که شرعی و عرفی بودن آن مشتبه باشد باید بمحاضر شرع رجوع شود، ودرین قسم هم اگر متداعیین ابتداء تراضی برسیدگی محکمهٔ عدلیه بکنند محکمه رسیدگی میکند والا باید بمحاضر شرع رجوع شود.

مشیرالدوله‌نسبت به‌بعضی ازموادهشت‌گانه بخصوص مادهٔ ۱۴۸ که‌مفاد آن‌اینست: «درغیر موضوعات شرعیه تراضی متحاکمین نسبت

به‌رسیدگی محکمهٔ عدلیه شرط است وبدون تراضی متحاکمین محکمهٔ عدلیه حق رسیدگی ندارد و باید ارجاع بمحضر شرع بکنند » جداً ایستادگی ومخالفت کرد ولی بالاخره چون چاره وپیشرفت قانون را منحصر درقبول کلیهٔ موادديد ناچار تسلیم شدوباین ترتیب قانون‌دادرسی مدنی بتصویب مجلس رسید.

مشیرالدوله درخلوت میگفت که‌با وجود مواد پیشنهادی علماء مخصوصاًمادهٔ ۱۴۸ ، قانون اصول محاکمات که‌تراضی متداعیین‌برای رسیدگی محکمهٔ عدلیه شرط شده ، محاکم عدلیه موفقیت شایسته ای نخواهند داشت ودول خارجه نسبت باتباع خودشان در ایران تمکین ازین محاکم نخواهندکرد وبالاخره بفکر اورسید که علماء را واداربه تعیین علماءلایق‌قضاوت ــ یعنی‌مجتهدین جامع‌الشرایط ــ بکنند واز من [صدرالاشرف] خواست که با علماء طراز اول مذاکره شود که علماء درجهٔ اول اشخاصی را که لایق قضاوت شرعی هستند بمحاکم عدلیه معرفی کنند . من این مطلب را اظهار کردم ولی اختلاف نظر علماء بقدری زیاد بود که در مدت شش ماه حتی یکنفر راهم بوزارت عدلیه معرفی نکردند !

مشیرالدوله در آن موقع ابلاغی برای محاکم صادر کرد که‌چون مراجع شرعی‌معین نشده، محاکم عدلیه نبایدمحاکمات را مُعوّق‌بدارند وتامراجع شرعی معین نشده خودمحاکم رسیدگی کنند وحکم‌بدهند،.. بالاخره پس ازمدتی مرحوم آقاسیدمحمد یزدی باتصویب‌آقایان علماء ریاست محکمهٔ شرعی را قبول کرد .[۱]

مشیرالدوله بعد از کودتای محمد علیشاه چون مغضوب بود از

۱ــ صدرالاشرف : خاطراتی ازدادگستری، سالنامهٔ دنیا، ۱۸ : ۲۷۸ و ۲۸۳

دستگاه وزارت عدلیه محترمانه استعفا کرد . ولی پس از فتح آزادیخواهان و بعداز عود مشروطیت مجدداً وزیر عدلیه شد وچون تا آن تاریخ نه‌قانونی برای تشکیلات عدلیه و نه‌آئین دادرسی موجود بود و نه‌اعضاء عدلیه حقوق مرتبی داشتند وزارت عدلیه مانند زمان استبدادی صدی ده از قیمت محکومٌ به‌از محکوم و صدی پنج ازمحکومٌ علیه میگرفت وازین‌درآمد هرچند ماه یك دفعه مبلغی ناقابل به‌اعضای محاکم میدادند. مشیرالدوله درسال ۱۳۲۸ قمری درمجلس شورای ملی عنوان کرد که‌مجلس بایدبودجه‌ای‌برای حقوق اعضای محاکم وادارات‌عدلیه تصویب کند وباو مهلت بدهند تاقانون تشکیلات عدلیه‌را تهیه‌کند .

بایددانست که مشیرالدوله‌در کابینهٔ ناصرالملك (اردیبهشت ۱۲۸۸ ۱۳۲۷ ق) ودر کابینه دوم وسوم‌سپهدار (آذر۱۲۸۸–۱۳۲۸ق‌تااردیبهشت ۱۲۸۹ش–۱۳۲۹ ق) وکابینه چهارم‌سپهدار (اسفند ۱۲۸۹ش–۱۳۲۹ ق) وکابینه اول‌ودوم صمصام السلطنهٔ بختیاری (مرداد ۱۲۹۰ ش–۱۳۲۹ق) سمت وزارت عدلیه راداشت ودرهمین مدت‌نسبةً طولانی وزارت‌خود بود که توانست شالودهٔ عدلیهٔ جدید راکه تازمان مرحوم داور باقدرت بکار می‌پرداخت بریزد .

مشیرالدوله درزمان داور–که به فکر اصلاح‌عدلیه پرداخت– از داور حمایت بی دریغ می‌کرد و نیات اورا در تحول دادگستری مورد تأیید قرار میداد . اغلب داور درامور دادگستری با مرحوم مشیرالدوله مشورت داشت واین مشورت چه با ملاقات شخصی وچه بوسیلهٔ آقای داود پیرنیافرزند مشیرالدوله که‌آنروز درخدمت دادگستری بودصورت میگرفت .

اصلاح داوری

درموقع انحلال عدلیه [بهمن ۱۳۰۵ش] داور ، کمسیونی برای اصلاح قوانین عدلیه ترتیب داد . اعضای کمیسیون عبارت بودند ازمرحوم

مشیرالدوله، مرحوم منصورالسلطنهٔ عدل، میرزا احمد خان شریعت‌زاده، دکتر محمد مصدق و محسن صدرالاشرف . در جلسهٔ اولی که برای رسمیت کمیسیون در اطاق وزیر تشکیل شد، مشیرالدوله بریاست کمیسیون وصدرالاشرف به نیابت ریاست ومنصور السلطنه وشریعت زاده بعنوان منشی انتخاب شدند و قرار شد جلسات بعد در منزل مشیرالدوله تشکیل شود .[۱]

اقدام داور البته تند بود ولی بکمك صدر الاشرف و مشیرالدوله بالاخره توانست محاکمی نسبةً آبرومند ترتیب دهد، درانتخاب قضات مشیرالدوله همشیه سفارش میکرد که قضات بایداز زمرهٔ اهل علم انتخاب شوند تا آنکه علماء متنفذ نتوانند بر آنها ایراد بگیرند واحکام محاکم را موهون بشمارند .

آقای مختاری درباب اصلاحات قضائی مشیرالدوله گوید[۲] :

«حسن پیرنیا ازدانشمندان درجهٔ اول ودکتر درحقوق واستاد درعمل وتجربه بود، نامبرده باسیاست آرام ومتین، کاملا بااوضاع واخلاق وروحیات ایرانیها آشنا وازنفوذ طبقات روحانی بااطلاع بود . بتدریج باملایمت اوراق وقوانینی راتنظیم نمود وپس از ملاقاتهای دوستانه بامجتهدین با نفوذ روحانی ومذاکرات لازمه وحك واصلاح هریك ازمواد وتطبیق آنها باقوانین شرع وضمناً بامذاکرات باوکلای مجلس وجلب نظر آنهاوبا دخالت دادن جمعی ازاشخاص وطبقات روحانی دررأس محاکم ومراحل قضایی بطریقی که انقلابی رخ ندهد، مرحل قانونی قضایی راازابتدائی و استیناف ودیوان کشور و دادستانی تشکیل داد وامورات رابجریان انداخت . مشارالیه باوجود تمام این تدابیروبکار بردن سیاستهای عاقلانه بازگاهگاه بمشکلات برخورده مدتی ازکار کناره‌می گرفت وپس ازچندی

۱ ــ سالنامهٔ دنیا ۲۸۴/۱۸

۲ ــ تاریخ بیداری ایران ، حبیب‌الله مختاری ، ص ۴۱۹

مجدداً منصوب ودنبالهٔ عملیات خودرا ادامه میداد .

ضمناً جمعی ازاشخاص عالم بحقوق راجمع ودرمراحل قضائی جاداد و باینطریق پس‌از سالها سازمانی دروزارت دادگستری پیداشد، مراحل‌سه‌گانهٔ قضایی‌صورت اداری گرفت وپارکهٔبدایت مدعی‌العمومی (دادستانی) راتشکیل‌ودارا لوکاله‌های حقوقی رارسمیت دادو ادارهٔاجرا راتأسیس نمود .»

مرحوم مشیرالدوله برای اولین بار درایران قضاوت دودرجه‌ای را باب کرد وموجب شدکه‌دادگاههای بدوی واستیناف بوجود آید. او همیشه مراقب اوضاع عدلیه بود. وقتی خبر محکومیت نصرة‌الدوله فرمانفرما رابه‌شش ماه زندانی شدن شنید ودادنامهٔ دادستان راخواند ، به‌رئیس عدلیه پیغام داده بود که «البته نصرة‌الدوله شاید گناهان زیادی داشت ، ولی بااین دادنامه واین محکومیت، شما نصرة‌الدوله‌رامحکوم نکردید، بل‌دادگستری ایران رادر انظار خارجیان محکوم نمودید».[1] او بارها میگفت که‌چراغ عدلیه ، دراوایل عمر مشروطه، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود .

---

۱ ـ داستان توقیف نصرة‌الدوله را هدایت چنین نوشته است : ۱۸خرداد ۱۳۰۸ ـ (۱۰ محرم) در تکیهٔ دولت جمع بودیم ، آلبوم هایی مشتمل بر عکسهائی از راه‌آهن جنوب رسیده بود ، شاه سینه به سینهٔ نصرة‌الدوله‌بابشاشت عکسها را نشان می‌دادند وشرحی میفرمودند .

برحسب معمول تشریف بردند و ما به‌طرف در شمس‌العماره شدیم . جلو پلهٔ عمارت بادگیر ، افسری از نظمیه جلوآمد و نصرة‌الدوله را جلب کرد . تیمورتاش هم بی‌خبر بود . متحیرماندیم . دیدم راست‌گفته اندکه خندهٔ سلاطین نمودن دندان شیر است !

علت رنجش شاه از نصرة‌الدوله به این غلظت معلوم نشد . حدس من‌این شدکه باید ارتباط با صارم‌الدوله وقضایای فارس داشته باشد .

(خاطرات وخطرات ص ۳۸۵)

وقتی مشیر الدوله به حضور مرحوم رضا شاه پهلوی رفت از ترقیات ایران گفتگو بمیان آمد. مشیرالدوله رو به شاه کرده و گفت: مهمتر از همهٔ این ترقیات تأمین قضایی است و اگر این امر صورت پذیرد، بقا و دوام این ترقیات تضمین شده است.

او روزی درمجلس شوری، نظرخودرا درباب قانون درین جملهٔ معروف خلاصه کرده بود:

«قانون را نباید عصبانی کرد، تأمین قضایی بسته به حتمی‌الاجراء بودن قانون است، نه شدت آن.»

نکتهٔ شایان تذکر اینست که مشیرالدوله بهرحال، قانون رابرای مملکت میخواست نه‌مملکت را برای‌قانون وهمیشه نحوهٔ اجرای‌قانون را بیش از ماهیت آن مورد دقت قرار میداد. مرحوم بهار گوید:

«این حقیقت را بنام تاریخ باید گفت که مرحوم مشیر الدوله، برخلاف برادرش مؤتمن‌الملك، درکیفیت اجرای قوانین‌هر چند با مدلول ظاهری آن مخالفت باشد گاهی جرئت غریبی از خود بخرج میداد: در اوایل مجلس چهارم، روزی مرحوم حاج آقای شیرازی قبل از دستور برضد کارهای خلاف قانون صدور دورهٔ فترت با نهایت حرارت نطقی ایراد کرد، این‌نطق‌مبنی براین بود که بایدرئیس الوزرا-های ایام‌فترت که بخلاف قانون‌اساسی کارهایی کرده‌اند محاکمه‌شوند.

مشیرالدوله آنروز در ردیف وکلاء بود و درآخرین صف‌پشت به‌دیوارجای داشت. اوطوری ازنطق‌حاج‌آقا عصبانی شدکه بی‌اختیار سیگاری ازقوطی بیرون آورد و آتش زد و بفور آنرا خاموش نموده و بعد ازختم نطق که طولانی بود و رئیس مجلس تنفس داد مشیرالدوله

در اطاق متصل باطاق جلسه فریادش بلند شد و درضمن انتقاداتی که از ناطق میکرد گفت :

> «من قانون اساسی را برای مملکت میخواهم نه مملکت را برای قانون‌اساسی، و هرگاه پای صلاح مملکت در میان باشد من قانون اساسی‌را زیرپالگد میکنم» .[۱]

عقب نشینی مشیرالدوله درکابینه‌های خود- خصوصاً هنگامی که با خشونت و یا احتمالاً توهین روبرومیشده است وفوراً استعفا میداده- موجب شده بود که بعضی این شوخی را بکنند و بگویند : «اگر دو خروس درسیستان بانگ بی‌موقع برآورند، مشیرالدوله استعفا می‌کند و می‌گوید درغوغا وهنگامه نمیتوان‌حکومت‌کرد !»

امانبایدفراموش‌کنیم که همین‌مشیرالدوله بود که دربرابرمحمد-علیشاه‌مقاوت‌کرد . خارجیان عموماً ازروحیهٔ ملی وتعصب ناسیونالیستی اوگفتگو میکنند : اوهرگز دربرابرخارجیان تسلیم نشد و هرجاکار به بن بست کشید عقب نشست و استعفا داد . حتی دربحبوبهٔ جنگ‌که سپاهیان روس پشت دروازه‌های تهران بودند بازازین مهم غافل نبود.

مورخ‌الدولهٔسپهر گوید: (یکشنبه۱۸ آوریل۱۹۱۵م)، مشیرالدوله رئیس الوزراء اظهارداشت اخیراً روسها و انگلیسها شکایت‌کرده‌اند که اسلحه توسط سفیرآلمان بایران آمده است و تقاضای تفتیش اثاثیهٔ او را داشتند ، معذلك دولت زیربار نرفت.

هم چنانکه چندی بعد ، یعنی در ۵ شنبه ۹ ذیحجهٔ ۱۳۳۵ ق بعد ازآنکه قزاقهای روسی سه‌نفرصاحب منصب اطریشی را بانمایندهٔ حکومت دامغان‌دستگیرنمودند ، مشیرالدوله ، وزیرجنگ رئیس‌بریگاد

---

۱ ــ تاریخ مختصراحزاب سیاسی ص ۳۰۶

قزاق را احضار کرد و توضیح خواست که به حکم چه کسی مأمورین باین امرخلاف مبادرت ورزیده‌اند ؟ و فوری اوامرلازم دائر به آزادی صاحب منصبان مزبورصادر کرد .[1]

البته
امضاء خواهیدفرمود

اوبا همهٔ احترامی که بمقام سلطنت (به ملاحظهٔ قانون اساسی) داشت ـ و بهمین علت احمد شاه درتمام مدت حکومت بحرانی‌خود به‌مشیرالدوله متوسل میشد ـ معذلك هرگز از ابـراز حقیقت و اظهار نظر صریح خود در باب قضایـای روز کوتـاهی نمیکرد و همین امر موجب جلب اطمینان عموم نسبت باوشده بود و چنانکه میدانیم در تمام مدت زندگانی خود ازطرف دوست ودشمن ومخالف و مؤالف مورد احترام بود ، بد نیست گفتگویی راکه بین او واحمد شاه درباب یکی ازمسایل مبتلا به دولت پیش آمده نقل کنیم . آقای مورخ الدولهٔ سپهر که عضو عالیمقام سفارت آلمان درزمان جنگ بین‌المللی اول بوده است ، ودر آن ایام مرتباً بادربار ونخست وزیران و رجال عصردر آمد و رفت و تماس بود ، روزیکه ازحضورشاه بازگشته و سپس نزد مشیرالدوله‌رفته بود ، این گفتگو بمیان آمده بود (مسالهٔ لغو امتیازات بلژیکی ها در میان بوده است) :

(پنجشنبه ۳۰ سپتامبر۱۹۱۵م ، ۱۹ذی قعدهٔ۱۳۳۳ق) مشیرالدوله ازمن (مورخ‌الدوله) پرسید نظرشاه را در باب‌کابینهٔ مستوفی چگونـه یـافتید ؟ من گفتم اعلیحضرت بیش از عموم رجال بشما معتقد است ، فقط اظهار داشت (شاه) که مشیرالدوله زیاده ازاندازه جنبهٔ ملی داردو بمجلس بیشترازمن اهمیت میدهد .

---

۱ ـ ایران درجنگ بزرگ ص ۴۸۶ و۱۶۱

مشیر الدوله میگفت : «چون قانـون اساسی تمام اختیارات را بمجلس داده ، وزراء مجبورنـد موافق نظریـات پارلمان رفتار کنند ، چنانکه یك روز درحضورشاه گفتگو ازفسخ قانون ۲۳ جوزا (قانـون اختیارات میسیون بلژیکی درباب گمرکات) بمیان آمد ، اعلیحضرت از (مشیرالدوله) استعلام نمود عقیدهٔ شما درباب قانون مزبـور چیست ؟ جواب دادم بعضی نواقص دارد ولی چون مجلس رأی داده چاره نیست. شاه گفت من که هنوز امضاء نکرده ام ، پاسخ دادم بـا اینکه امضاء نفرموده اید، چون مطابق قانون اساسی حق «وتـو» نداریـد البته امضاء خواهید فرمود !

لابد این بیانـات بطبع شاه گران آمده لکن من مکلف بـودم حقیقت را بگویم . »[1]

و ایـن گفتگو بین شاه و صدراعظـم مملکتی انجام میگیرد کـه رجال سیاستش را دربرابر اصحاب قدرت ، سالهای سال این بیت شعر سرلوحهٔ اعمال بوده است :

که گرخود روز را گوید شبست این

بباید گفت : آنك ، ماه و پروین!

در زمان سلطنت پهلوی که همهٔ رجال زبان در کام کشیده و زبان بریده بکنجی «صُمٌّ بُکْمٌ» نشسته بودند بـازهم ، اوگاهی از ابراز واقعیت ها خودداری نمیکرد . عباس اسکندری گوید:

«بعضی از آزادی طلبان مشیر الدوله را وادار کردند برخلاف بی اعتنایی او بدربارو اصول سیاه مطلق العنانی، وزیردربار(تیمورتاش)را

۱ ــ ایران درجنگ بزرگ ص ۲۱۴

یادآور شود در انتخابات کمتر دخالت کنند. مشیرالدوله با وزیردربار ملاقات رسمی بعمل آورد ، وزیر با تمام احتراماتی که ظاهراً به فقید مزبور نمود ، تصریح کرد که انتخابات را آزاد نخواهد گذاشت . در موقعی که مشیرالدوله دربار را ترك می‌نمود به‌وزیر دربار گفت: شما، ملکت را به قهقرا سَیْر میدهید، نه تنها به ملت و آزادی لطمه میزنید ، بلکـه بخودتان و ارباب‌خودهم خیانت میکنید ».[۱]

۱ ـ عباس اسکندری ، کتاب آرزو ص ۴۳

۱۹

تدبیر منزل
و
مشیرالدوله

«نصف عمر ما را پدرها خراب می‌کنند
ونصف آنرا بچه ها» (؟)

اقتصاد نایینی

پدرمشیرالدوله ، میرزانصرالله خان، روزی که که ازنایین بتهران میآمد بقول سعدی استطاعت پای پوشی نداشت ! [۱] اما اقتصاد خانوادگی او موجب‌شدکه ثروتی زیاد بدست آورد تا بدانجاکه بقول ناظم‌الاسلام کرمانی :

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله از روزی‌که پا بدایرهٔ نوکری گذارد ، درماه اول مواجب او پانزده قران بودکه هر قرانی یك مثقال

---

۱ ـ روزی‌که میرزا نصرالله ، ازنایین بقصد تهران حرکت‌کرد ، بهمراه قافله‌ای با پای پیاده بود . قافله ازطریق اردستان میگذشت ، میرزا نصرالله مردی محترم ولی تهی دست بود ، یك عبای نازك تابستانی نایینی داشت و با آنکه هوا سرد بود ، همین عبا اورا تنها بالاپوش حساب میشد . هنگامی‌که به قریهٔ زورگند (جوگند) چهار فرسنگی اردستان رسید ، حاجی جعفر جوگندی که ازاشخاص بزرگوار این قریه بود ، با مشاهدهٔ وضع این مسافر ، وسایل‌او را فراهم ساخت و مرکبی باو سپرد ، موکب صدر اعظم آیندهٔ ایران با این مقدمات، به‌تهران رسید! (تقریرآقای‌سرتیپ احسانی طباطبائی اردستانی).
بعدها شنیدم‌که مشیرالدوله خود را همیشه مدیون این خانواده می‌دانسته و به فرزندانش‌توصیهٔ‌آنها راکرده‌بوده‌است . مرحوم‌خان ملك‌ساسانی مطالبی در باب ابتدای کار میرزانصراللهٔخان و خدمت در قهوه‌خانهٔ سفارت نوشته‌که بیشتر به افسانه شبیه است . (جلد دوم سیاستگران دورهٔ قاجار ص ۳۲۵).

نقره است و ازین رتبه‌سال بسال روبه ترقی نهاد تا بمقام وزرات‌خارجه رسید و البته چنین‌شخصی که ازاین رتبهٔ نازل باین مقام رسد اگرپولی تحصیل کند ، قدرپول را بخوبی میداند و خرج بیهوده نمی کند .

املاك‌مشیرالدوله هم چون متفرق بود و مهمانی شایانی نمیکرد لذا کسی مطلع برتمول ومکنت مشیرالدوله نگردید .

عین‌الدوله هم که برمصدر صدارت نشست بملاحظهٔ اینکه‌مشیر-الدوله درکارهای علی‌اصغرخان اتابك دخالت داشته و ازامورات‌دولتی بااطلاع است ، لذا مشیرالدوله را که وزیر امورخارجه بود با خود در مشاورت داخل نمود و در امور پولتیکی از او استعلام و استفسار مینمود ودرامور وزارت خارجه‌هم - بهمین‌جهت احتیاج بمشیرالدوله-تصرفی نمیکرد ، نه چیزی میداد ونه میگرفت .

مشیرالدوله هم بهین قدر قناعت داشت و از عین‌الدوله کوچکی مینمود تا اینکه درچند ماه قبل (پیش از شعبان ۱۳۲٤ ق) ارفع الدوله سفیر کبیرایران را ازاسلامبول خواستند، ارفع‌الدوله‌درپارك عین‌الدوله منزل کرد، چون لابُدّ بود پولی تقدیم مظفرالدین‌شاه واتابك‌نماید لذا مدعی‌وزارت خارجه‌گردید وگفت صدهزار تومان میدهم که وزیرامور خارجه بشوم .

عین‌الدوله محض دوستی با مشیرالدوله برای مشیرالدوله پیغام داد که ارفع‌الدوله صد هزار تومان تقدیم میکند برای‌گرفتن وزارت خارجه ، شما چه میگوئید ؟

مشیرالدوله که شخص عاقل با تدبیر و زرنگی بودگفت: در صورتی که ارفع‌الدوله صد هزار تومان بدهد او مقدم است ، باو

واگذار نمائید .

مشیرالملك (حسن پیرنیا، مشیرالدولهٔ بعد) ومؤتمن‌الملك پسر-های مشیرالدوله بپدر گفتند اگرارفع‌الدوله وزیر امور خارجه گردد کار ما خراب خواهدشدواگردراین‌مقام پولی‌مایه‌گذاریم، نصف آنرا ازخود ارفع‌الدوله درمیآوریم و نصف دیگررا ازمحل‌های دیگر .

باری ، اصرار وابرام والحاح پسرها باعث شدکه مشیر الدوله راضی شدکه هشتاد هزارتومان بدهد وزیرامورخارجه خودش باشد .

عین‌الدوله دیدکه هشتاد هزارتومان مشیرالدوله بهتراست ازصد هزارتومان ارفع‌الدوله (چه‌هم مشیر الدوله را دارد وهم بیست هزار تومان دیگرازارفع‌الدوله درمیآید)

لذا شب ، مشیرالملك و مؤتمن‌الملك پسرهای مشیر الدوله را خواست وگفت‌من‌برای‌پول، مثل‌مشیرالدوله شخصی‌را مکدرنمی کنم ، هشتاد هزارتومان را بدهیدکه تقدیم اعلیحضرت نمایم وارفع الدوله‌را هم چون برمن وارد شده است و شاه را باا و میل است ، خوب‌است بهمان مأموریت سابق برقرارداریم . بالاخره در همان مجلس ، مشیر-الملك حوالهٔ هشتاد هزارتومان به‌طومانیانس[1] تاجرنمود ، حواله را نوشت و داد بعین‌الدوله و ازآنجا بیرون آمدومراتب را بپدربزرگوار خودشان گفتند .

مشیرالدوله گفت : عین‌الدوله گمان این قدرپول برای‌مانداشت حالاکه دید باین آسانی وسهلی هشتاد هزار تومان‌گرفت ، فردا بهانهٔ

---

۱ ــ برادران طومانیانس ازتجاردرجهٔ اول باکو بودند و تجارتخانه‌ای در باکو وشعبه‌ای درتهران داشتندکه درحکم‌یك بانك‌اختصاصی بشمارمیرفت.

دیگر خواهد گرفت و برفرض ازمن احترام و ملاحظه کند، بعد ازمردن من دیگر شما صاحب یك شاهی نخواهید بود و این مالیه راکه من با



برادران طومانیاس پولداران زمان خود

که تجارتخانهٔ آنها درحکم نخستین بانك ایران محسوب میشد

صد هزار تومان خون جگر درین مدت متمادی برای شما ذخیره گذارده ام باندك زمانی ازشماخواهندگرفت، چنانچه در مورد دیگران دیدیم و دانستید.[1]

۱ - ناظم الاسلام ، تاریخ بیداری ایرانیان ص ۵۵۱

مرحوم خان ملك ساسانی در باب ثروت یکی از بستگان میرزا نصرالله خان مشیرالدوله ونظرمشیرالدوله برثروت و پول مطلبی نوشته است که خلاصه آن اینست :

«درایام مأموریت میرزا اسحق خان مفخم‌الدوله به مصر، حاجی میرزا حسین شریف‌کاشانی که سالها در هندوستان بود ومبالغی بسیار اندوخته داشت درگذشت و وارث منحصرش در تهران مهدی شریف کاشانی بود .

میرزا اسحق خان کلیهٔ دارائی حاجی میرزا حسین را تصرف کرد . شیخ مهدی به مظفرالدین شاه عریضه داد ودرب‌اندرون شاه‌بست نشست تاآنکه دروزارت خارجهٔ شیخ محسن خان (۱۳۱۵ ق) میرزا اسحق خان را بطهران احضار کردند .:. . . مشیرالدوله (نصرالله خان) دخترش را که ازپسرعلاءالملك طلاق گرفته بود به ازدواج مفخم‌الدوله درآورد ومفخم‌الدوله‌وزیرمختارواشنگتن شد »[۱].

بندهٔ نگارنده درین باب باآقای محسن مفخم صحبت کردم. ایشان ، ضمن ارائهٔ مدارکی اظهارداشتند که دخالت مفخم الدوله در کارارث شریف‌کاشانی بعلت وظیفهٔ اداری‌وسرپرستی خودش درخارج بوده‌وبعداً که وارث شریف پیداشده ، هرچند وارث ادعای کلان داشته معذالك باوساطت جمعی ودخالت مقامات رسمی حق وارث پرداخت شده ورسیدهای آن نیز موجود است (بندهٔ نگارنده نیز رسیدها و رونوشت های آنرا نزد آقای مفخم دیده است و امضای آقای سید

۱ ــ سیاستگران دورهٔ قاجار ج ۲ص ۳۲۳

عبدالله بهبهانی مجتهد نیزدرپای آن دیده میشود و یکی تاریخ محرم ۱۳۱۵ دارد) . بعداً معلوم‌شدکه قیمومت شیخ مهدی صحت نداشته وهنگامیکه مظفرالدین شاه درپاریس بود ، تلگراف زیررابه عین‌الدوله ومشیرالدوله مخابره کرده بود :

« ازپاریس ، بتاریخ ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۰ ، توسط ممتاز ـ الملك ، عین‌الدوله ومشیرالدوله . بموجب احکام شرعیه که بنظرمبارك ما رسید ادعای قیمومیت حاج شیخ مهدی برصغارحاجی میرزا حسین شریف باطل است . درین باب بطوریکه سابقاً دستخط مبارك ما صادر شده است باید رفتار کرده وحاجی شیخ مهدی چهارهزار تومان که به اشتباه‌کاری گرفته است رد کند . باوجود این اگرشیخ مزبور بر اولیای دولت‌علیّه اذیت میدهدقدغن نمائید با حضوروکیل مفخم السلطان در محضرحاکم‌شرع‌مرضی‌الطرفین رفته قیمومیت‌خودرا ثابت نماید .

شاه ».

بنده شخصاً از آقای تقی زاده در موردکیفیت زندگانی نصرالله خان وفرزندانش مطلبی سؤال‌کردم ، ایشان‌گفتند : مشیرالدولهٔ بزرگ یك مأمور دیوانی ودرباری قدیم بود ووزارت را ناچاربود باپیشکش وهدیه نگهدارد ولی فرزندانش پاك وبی آلایش بودند . آقای‌تقی‌زاده اضافه‌کرد که وقتی یکی از مأمورین که پُستی بدست آورده بود و ابلاغش توسط مؤتمن‌الملك بدستور میرزا نصرالله خان نوشته‌شده‌بود، دوبسته پول بنام پیشکش نزد مؤتمن‌الملك برد : یکی برای پدر ویکی برای پسر . مؤتمن‌الملك بستهٔ پدررا گرفت ودرطاقچه‌گذاشت وگفت :

این را به پدرخواهم داد، اما بستهٔ خودرا نگرفت و به صاحب حکم پس داد و گفت:

- من بخاطر کاری که کرده‌ام چیزی ازشما نمی‌خواهم.

باید آزادی را موقتاً از دست داد تا بتوان آنرا همیشه حفظ نمود (منتسکیو)

محمد علی‌شاه مشروطه خواه

شاهزاده‌ابوالفضل عضد (عضدالسلطان)سومین فرزند مظفرالدین شاه در باب کیفیت واژگون شدن سلطنت برادرش محمد علیشاه، به علل اقتصادی اشاره کرده وگوید: «محمد علی شاه هنگام ولیعهدی قلباً با مشروطه‌طلبان‌و آزادیخواهان‌همگام‌بودو‌پنهانی‌از آنهاحمایت‌میکرد. در آنزمان حامیان آزادی درایران کسانی بودند، که واقعاً آرزوی تحول درزندگی مردم ایران و رفع ظلم را داشتند و خواستار حکومت قانون‌بودند. هنوزعمال انگلیس در بین‌آزادی طلبان رخنه نکرده‌بودند و مردم آزادی را جزبخاطر اجرای حق وعدالت نمیخواستند. خوب بخاطردارم که‌درآخرین‌سفرمظفرالدین شاه باروپا- هنگامیکه محمدعلی میرزا بتهران آمد - روزی در منزل او عده‌ای ازسران مملکت جمع بودند. درمیان‌آنان سپهسالار - نظام‌الملک- مشیرالملک(میرزاحسن‌خان) علاءالسلطنه- میرزانصرالله‌خان مشیرالدوله وعده‌ای دیگر- که همه‌دارای عناوین و القاب و جزو دستگاه حاکمهٔ کشور بودند- حضور داشتند. آنها ازهردری سخن میگفتند تا اینکه دربارهٔ قروض ایران صحبت بمیان آمد، محمدعلی شاه از وزیرخارجه مبلغ کل قروض را پرسید و وقتی جواب شنید ازاو خواست که راه پرداخت این قروض را نشان بدهد. وزیر خارجه نتوانست جواب صحیحی بدهد وناچار محمدعلی

شاه همین سؤال را ازهمهٔ حاضرین کرد . ولی هیچکس نتوانست‌پاسخ درستی بدهد . آنگاه‌محمد علی شاه که حوصله‌اش سر آمده بودخطاب به مشیرالدوله گفت : «پس ما چه باید بکنیم . این قروض سنگین کمر ایران را شکسته ، طمع دستگاه حاکمـه هم تمام شدنـی نیست ، پس کی باید مملکت را نجات بدهد ؟» بـاز هـم هیچکس جوابـی نداد و بالاخره وزیرخارجه از محمد علی شاه پرسید که «بنظرخود شماقروض را چگونه بایستی تأدیه کرد؟» ولیعهد که از کودکی غرور خاصی‌داشت گفت : « اگرمن شاه شدم قروض مملکت را از درآمد و دارائی شماها تأدیه میکنم . تنها راه همین است وبس»!

سخنان ولیعهد درسکوت مرگباری تمام شدوچشمان غضب آلود حاضرین ازنظرولیعهد ساده لوح و مغرور مستور ماند ولی من کـه از او کوچکتربودم توانستم آنچـه راکـه در دل حضارمیگذشت استنباط کنـم .

ماهها ازاین واقعه گذشت یك روز یکـی ازحضار بمن اطلاع دادکه همانروزمشیرالدوله چندتن ازمدعوین خانهٔ ولیعهد را بخانه اش دعوت کرده و یکایك را بقرآن قسم داده و گفته : «باید همه باهم متحد شویم ونگذاریم محمدعلی میرزا شاه بشود .»

این نخستین قدمی بودکه سردمداران مملکت علیه محمد علی‌ـ شاه برداشتند . اگرازمن بپرسند چرا محمد علی شاه با مشروطه‌مخالف شد و خود را بدامن روسها و مستبدین انداخت بجرأت میتوانم‌بگویم که توطئهٔ همان چندنفرکه از هدفهای محمدعلی شاه مطلع شده بودند



تمثال بی‌مثال اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه مظفرالدین شاه خلدالله ملکه و سلطانه

مخالفت اورا توسعه داده وعاقبت اورا بچنان روزی انداختند که همه میدانند.»[1]

درمورد گفتارعضدالسلطان، باید عرض شود:
- اولا، سخن ازبرادرمحمد علی شاه است.
- ثانیاً، تاریخ دقیق این گفتگو تعیین نشده.

آخرین سفرمظفرالدین شاه در ۱۳۲۳ قمری به اروپا صورت گرفته ودرین وقت عین‌الدوله صدراعظم‌ایران بوده‌است ومیرزانصرالله خان وزیرخارجه بود ومشیرالملك پسرش (مشیرالدوله) درین وقت در روسیه بوده است نه درایران، و درآنجا بود که تاباکوبه استقبال شاه آمد و همراهش به پطرزبورغ رفت و در بازگشت از اروپا نیز در روسیه شاه را همراهی کرد و حتی آلبومی‌هم به شاه تقدیم داشت وبازگشت او به ایران یك هفته بعد از بازگشت مظفرالدین شاه بوده است.»[2]

بنا براین درباب یکی ازحضار درمجلس محمد علی میرزا که تردید حاصل شد!

امادرباب آزادیخواهی‌وهمگامی قلبی ولیعهد بامشروطه‌خواهان، این دیگرازادعاهای جالب است. اتفاقاً در یکی از همینگونه مقالات یك وقتی میخواندم که نوشته بود: محمد علیشاه قلباً مایل نبود

۱ – تهران مصور، ۱۵ مرداد ۱۳۴۴؛ سیاستگران دوران قاجار ۲ ص ۲۴۳؛ کتاب انجمن‌های سری

۲– زندگانی من، ج ۲، عبدالله مستوفی ص ۱۸۸

مجلس بمباران شود .

لیاخوف بعرض رساند که چاره نیست و برای تسخیر مجلس باید ازتوپ استفاده کرد ؟ محمدعلی شاه گفت : بسیار خوب ، اگر مجبور شدید تیراندازی کنید ، طوری تیر بیاندازید که کسی کشته نشود ؟

بنده در رفتار ظل‌السلطان و توجه او به مشروطه طلبان تاحدودی تأمل داشتم و با خواندن کتاب «سرگذشت مسعودی» نسبت به اندیشه‌های بلند او واقف بودم[1] وهم‌میدانستم که توجه‌او به مشروطه‌خواهان برای مشروطه نیست بلکه برای برکنار کردن « آبجی مظفر» است و لالحُبِّ‌علی بَل‌ْلبُغْضِ‌معاویه با ستارخان لاس می‌زند و بالاخره خانهٔ او هم درقضایای‌مشروطه‌چاپیده شد .

اما این مطلب که محمد علیشاه را هم باید مشروطه خواه‌دانست ازتِزْهای جالبی است که اخیراً برای تبرئهٔ آنان که به مجلس گلوله انداخته‌اند پیش کشیده‌میشودوطبعاً آنها که گلوله‌خورده‌اند و زیر بمباران بوده‌اند باید مقصرومطرود شناخته شوند !

در داستانهای کودکانهٔ غربی خوانده‌ایم که وقتی روباهی به خرگوشی رسید و باوگفت : میل دارم با مثل تو آدم جِنْتِلْمَنی هم‌نشین باشم ، بیا بخانهٔ ما و ساعتی با ما هم‌نشین باش .

خرگوش به روباه گفت: گمان نکنم این دوستی برای من‌سودی داشته باشد .

---

۱ ــ شاید ، روگرداندن سپهسالار خلعت بری را از مستبدین و ترک محاصرهٔ تبریز وهمکاری‌اورا با مجاهدان هم بتوان با مناسبات او و خانواده‌اش با ظل‌السلطان ارتباط داد . درباب این مناسبات‌صمیمانه، رجوع شود به سرگذشت مسعودی ص ۴۸

روباه گفت : برعکس ، من دوستان بسیاری ازجنس تو داشته‌ام که درخانهٔ خودم از آنهـا پذیرائـی کرده‌ام . ببین ، خوب نگاه کن ، جای پای آنها راکه بطرف خانهٔ من رفته‌اند خوب خواهی دید !

خرگوش جواب داد : درست است ، من ردّپای خرگوش های بسیاری را می‌بینم که بطرف لانهٔ تو آمده‌اند ، اما همهٔ ردپاها به‌طرف لانهٔ توست ومن ردپائی نمی‌بینم که ازلانهٔ تو برگشته باشد !

رد پای آزادیخواهان ومشروطه را هم برگردخانهٔ محمد علیشاه باید ازروی اثرقدم ملك‌المتکلمین ، جهانگیرخان صوراسرافیل ، سید-جمال‌الدین اصفهانی ، میرزا آقاخان بر دسیری ، شیخ‌احمد روحی و میرزا حسن خان خبیرالملك پیداکردکه روبه طرف باغ او بوده ورد‌ی ازبازگشت آنان نیست !

بهرحال بایدگفته شودکه میرزانصرالله خان البته ثروتی‌بی‌کران بدست آورد ، و این ثروت بصورت املاك ومستغلات باقی ماند .

درکتاب آقای‌مصطفی‌فاتح آمده‌است :

> پس از آنکه دارسی اولین شرکت را تشکیل داد و طبق مواد امتیازنامه بیست هزار لیره نقد و بیست هزارلیره سهام به‌دولت ایران‌تسلیم‌نمود معلوم‌شدکه جزو تعهدات خصوصی او این بوده است کـه سهـامی معادل ده هزارلیره به اتابك وپنجهزار لیره به مشیرالدولهٔ بزرگ و پنجهزارلیره هم به مهندس‌الممالك بعنوان تعارف تسلیم نماید و اطلاع صحیحی در دست میباشدکـه دارسی بتمام تعهدات خود عمل‌کرد وسهام مزبور را به اشخاص‌نامبرده

تسلیم نمود . ایسن سهام در ابتدا قیمتی نـداشت وکسی
خریدارآن نبود ولی درخلال جنگ‌اول بین‌المللی و بعد
ازآن‌که سهام مزبور قیمت خوبی پیدا کرده بـود ورثـهٔ
اتابك و مهندس الممالك آنها را بقیمت نازلی بچند نفر
از اتباع انگلیسی مقیم تهران فروختند . ورثهٔ نصرالله
خان مشیرالدوله یعنی حسن و حسین پیرنیا سهام خود را
تاموقعیکه حیات داشتند نفروختند و هرسال سود آنهارا
دریافت میداشتند ولی بقرار مسموع پس از فوت آنها
قسمتی ازسهام مزبوررا ورثهٔ آنها فروخته‌اند .[۱]

اما باهمهٔ اینها به‌قول خان‌ملك‌ساسانی«لباس معمولی میرزانصرالله خان مشیرالدوله یك لبادّه شال شیروان‌شکری رنگ بودکه دورهٔ یقه وشانه ـ اش را چربی فراگرفته بود ، غذایش شب وروز ـ اگر صد رنگ غذا درسفره بود ..... اوفقط نان وپنیر وانگور میخورد ، اگرفصل انگور هم تمام شده بود از هرجا بود برایش می‌آوردند ..... پس‌از فوت ، دارائی اورا به بیست وپنج میلیون تومان تخمین زدند که بین دو پسر ویك دختر تقسیم‌شد. »[۲]

✿✿✿

مشیرالدوله حسن خان نیزمانند پدر مرداقتصاد و حسابدان‌بود. مخارج بیهوده نداشت . آلودگی‌ها و هرزه دری‌هـای رجال دیگر در خود وخاندان او نبود وبهمین سبب درزندگی اقتصادی نیز توفیق تمام داشت .

حسن پیرنیا ، موفقیت اقتصادی خود را در زندگی تـا حدی نیز

۱ ـ از پنجاه‌سال نفت ایران به نقل مرحوم‌شهیم

۲ـ سیاستگران‌دورهٔ‌قاجارج ۲ص ۳۴۴ و ۳۴۵

مدیون همسر خود میباشد ، او با دختر مرحوم علاءالدوله قاجار[۱] ـ که از طرفی نوهٔ مرحوم امیر نظام گروسی و از طرف دیگر نوهٔ عضدالملك شیخ قاجار بود ـ در سال ۱۳۲۰ قمری ازدواج کرد و بهمین علت بود که هنگامی که درباغشاه مشیرالدوله را گرفتار کردند، عضدالملك نزد محمد علیشاه رفت و گفت مشیرالدوله داماد من است ، سپس دستور آزادی اورا گرفت .

همسر مشیرالدوله ـ که در سال ۱۳۴۰ شمسی فوت کرد ـ از زنان مدیره و مدبّره بود ، امورزندگی مالی و اقتصادی شوهرخود را به بهترین صورتی اداره میکرد ، آنقدر پیش بین اقتصاد خانواده بود که واقعاً مورث تعجب است ، درعین اینکه در خاندان او نان خور فراوان بود ، ولی حساب‌ها بسیار دقیق بود .

---

۱ ـ علاءالدولهٔ قاجار (میرزا احمد خان) ازاعاظم دربار ناصر الدین شاه بود و سختگیر و دیکتاتور مآب ، درنهم ذیحجهٔ ۱۳۲۹ ق در موقع انقلاب طهران هنگام اولتیماتوم روسیه درباب اخراج مسترشوستر آمریکائی ، نزدیك سفارت روس باچند تیر ناشناس مقتول گردید . (رجال صدر مشروطیت ، یغما ، ۵: ۳٦۵). پسری از وماند ـ جان محمد خان نام ـ که افسر نظام بود وهمه وقت با مرحوم مشیرالدوله ازهرجهت اختلاف نظرواختلاف عقیده و رویه داشت.

این‌شخص اخیرالذکر دراوایل سلطنت اعلیحضرت فقید به جرم‌تخلفات گوناگون‌ازارتش‌شاهنشاهی اخراج‌گردید. ظهیرالدوله وعلاءالدوله نوادهٔ جان‌ـ محمد خان ایلخانی قاجارپسرقراخان‌اند و این همان خان قجری است‌که در زمان نادر شاه به حکم رضا قلی میرزا مأمور کشتن شاه عباس سوم پادشاه صغیر دست‌نشاندهٔ‌نادرشاه‌شد. درمیان‌عوام معروف‌است‌که خنجرشمر درخانهٔ‌علاءالدوله است. باغ علاءالدوله فعلا بانك ملی‌است و خیابان فردوسی فعلی‌سابقاً خیابان علاءالدوله خوانده می‌شد .

وقتیکه‌مجلس‌شورای‌ملی‌اقدام بتأسیس‌بانک‌ملی کرد، دونفر جمعاً صد هزار تومان دادند و آن ظل‌السلطان بود که هفتاد هزار تومان و مشیرالدوله (حسن خان) که سی هزار تومان‌تعهد کردند[1].

با همهٔ اینها اموراقتصادی خانواده بسیاردقیق و حساب بدینار و بخشش بخروار بود .

بااین حسابهای دقیق خوب معلوم می‌شود که چطور ثروت مشیر الدولهٔ بزرگ بدست آمد و ثروت فرزندان بجای خود ماند و مثل اتابکها وعین‌الدوله‌ها ازمیان‌نرفت ، و الا پارك سفارت روس‌هم متعلق به اتابك بود، وبه ثمن‌بخس ازچنگ‌اولادش بدررفت . و هم‌اینجاست که‌گفته‌اند«هرمرد بزرگ، زنی بزرگتر ازخوددارد !»

۱ ــ خطابهٔ آقای تقی زاده در باشگاه مهرگان ، ص ۱۰۳

۲۰

ایران باستان
و
مشیرالدوله

عاقل بچنین روز کناری گیرد   وز دامن عافیت حصاری گیرد
جام می و زلف غمگساری گیرد   تا عالم شوریده قراری گیرد

گوشه گیری وخانه نشینی

استعفای مشیرالدوله از نمایندگی مجلس، نمایندهٔ این بود که دیگر ، این مرد ، حوصله و علاقهٔ همکاری بادستگاه مدیره ومدبّرهٔ مملکت را ندارد.

دیوژن را گفتند : ترا ازشهر بیرون کردند ؟

گفت : نه ، من همشهریانم را ترك کردم !

سوابق امرخود نشان میداد که اولیای امر نیز مایل بچنین همکاری نبوده اند وگرچه « پادشاهان بصحبت خردمندان محتاج ترند که خردمندان بتقرب پادشاهان » [۱] اما بهرحال مشیرالدوله که نزدیك بیست سال به « زهرشکر آلود سیاست » [۲] لب آلوده بود و نتیجهٔ آنرا میدید «باشارهٔ پیرخرد ، زاویهٔ وحدت گرفت وازدریچهٔ اعتبار، نظارهٔ روزگار

۱ــ گفتار سعدی شیخ اجل
۲ ــ تعبیر استاد فروزانفر

رسن بازمیکرد».[۱]

اگر بگوئیم این گوشه‌گیری و گوشه نشینی برای تاریخ مملکت بسیار مفید واقع شد، سخنی بیجا نگفته ایم، چه مسلم بود که اگر مشیرالدوله در کارهای سیاسی باقی میماند، دیگر عضوی مؤثر و مفیدشاید نبود، ولی این گوشه نشینی توفیقی اجباری برای او فراهم آورد تا بتواند به‌کارهای علمی و تحقیقی خود بپردازد و ازظاهر بمعنی روی آورد. مرگ سیاسی او حیات وزندگی معنوی درپی داشت:

مُردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم، کی‌زمردن کم شدم؟

مشیرالدوله در ۱۳۱۹ قمری، یعنی دراوان عمروصباوت، **حقوق بین‌المللی** را تألیف وچاپ کرد که مخصوص محصلین مدرسهٔ علوم سیاسی بود وازآن‌تاریخ‌ببعد دیگراثری بوجودنیاورده بود.

ازبعدازسال ۱۳۰٤ شمسی که دیگرفرصت دخالت درامورسیاسی را نیافت، شروع بتألیف کتاب‌معروف‌دیگری بنام «**ایران باستانی**» نمود. این کتاب بسال ۱۳۰٦ چاپ شد.

ایـران باستانـی در ۵٦۲ صفحه تنظیم شده است، مرحـوم مشیرالدوله در مقدمهٔ این کتاب، فلسفهٔ خود را از نظر تاریخ نویسی چنین بیان میکند:

« مقصود ازتألیف این کتاب نمایاندن ایران قدیم است چنانکه

۱ ــ از «قدالعلی»

اطلاعات درهمان روزها نوشت:

«ازروز گذشته که احتمال میدهند هیچیك از آقایان مستوفی، مؤتمن الملك و مشیرالدوله زیربارزمامداری نروند مذاکره‌ازآقای مشاورالممالك بین‌یك عده از نمایندگان جریان دارد». (نقل از اطلاعات ۱۷ شهریور ۱۳۰۵)

بود... تقریباً نصف کتاب بنمایاندن تمدن ایران قدیم ـ یا بمقایسهٔ دوره‌ها بایکدیگر و یا بمطالبی که با تاریخ محض ارتباط مستقیمی ندارد ـ تخصیص یافته ، جهت اختیار این اسلوب اینست که از نیم قرن باین طرف در میان علماء علم تاریخ این عقیده قوت گرفته که ذکر وقایع تاریخی و شمردن نام سلاطین و رجال بتنهائی برای فهم گذشته‌های مملکتی و علم باحوال روحی مردمان آن کافی نیست ، بلکه برای شناختن ملتی ، اوضاع مدنی اورا باید دانست . . . بعضی از مصنفین باندازه‌ای باین موضوع اهمیت داده‌اند که در کتب راجعهٔ بتاریخ ، ذکر بعضی از این نوع اطلاعات را برذکر وقایع و نام پادشاهان و رجال ، یعنی قسمت تاریخ تمدنی را بر قسمت محض ، مقدم داشته‌اند ... نگارنده لازم میداند که مراتب حق شناسی خود را نسبت به آقای سید حسن تقی زاده که مساعدت‌های ذی قیمت باو نموده‌اند اظهار بدارد ، کمکهای ایشان در یافتن و رساندن مدارکی که نگارنده بآنها دسترسی نداشت و تحصیل آنها ازجاهای لازم مستلزم انتظار طولانی بود برای او گرانبها بود و موجب تشکرات صمیمی اوست، و نیز از آقای پروفسور ارنست هِرْتْسفِلْدْ که از اظهار نظر صائب راجع به آثار «مد»ها و نقشهٔ دولت هخامنشی دریغ ننموده‌اند تشکر می نمایم .

طهران، رمضان ۱۳۴۶ ق مطابق اسفند ارمذ ۱۳۰۶ ش ،

حسن پیرنیا .»

این کتاب شامل وقایع ایران درعهد عیلام ، بابل ، آسور، ماد، هخامنشی ، سلوکی ،پارت ، ساسانی ، ومخصوصاً شامل مباحث مهمی

از اوضاع اجتماعی ایران دردوران اخیراست وشامل نقشه‌ها وتصاویر مهمی نیزهست .

پس ازچاپ این کتاب ، مرحوم پیرنیا متوجه شد که داستانهای قدیم تاریخی وحماسی وملی ایران که خود دارای جنبه‌های تاریخی نیزهست درایران باستانی‌ازنظرافتاده‌است وازاین جهت باتنظیم وچاپ کتاب « **داستانهای ایران قدیم** » آنراجبران کرد . این کتاب که در امرداد ۱۳۰۷ شمسی در۱۶۷ صفحه بچاپ رسید درحقیقت متمم کتاب ایران باستانی محسوب میشود . آنطورکه مؤلف درمقدمهٔ آن گوید : « ...حاوی‌خطوط برجستهٔ داستانهای ایرانقدیم‌است باذکر مدارك و نتیجهٔ سنجش آنها بضمیمهٔ استنباطاتی که راجع بقرون قبل ازتاریخ آریانهای ایرانی می‌توان نمود »، درفصول این کتاب مطالبی در باب پیشدادیان ، سلسلهٔ کیان ، اسکندر، اشکانیان، ساسانیان ، دیده میشود . درفصول آخر کتاب سنجش داستانها و همچنین ترکیب ومعانی اسامی قهرمانان افسانه ای ایرانی آورده شده که بسیار ذی قیمت و دقیق است .

در همین سالها مرحوم‌مشیرالدوله به‌سمت عضویت کمیسیون معارف برگزیده شد ، این‌کمیسیون وظیفه داشت علاوه بر نظارت در کتب درسی ومعارفی،وسایل‌ترجمه وچاپ وانتشارکتب مهم وتألیفات برجستهٔ زمان را نیز فراهم‌کند وحقیقت را بایدگفت که درین امر بخوبی توفیق یافت وکتبی‌که بتوجه ودستوراین کمیسیون چاپ شده

است امروز از امهّات کتب فارسی است که بسیاری از آن بچند بار تجدید چاپ شده است .

حاکمان در زمان معزولی

اعضای اولیهٔ کمیسیون معارف بترتیب حروف تهجی عبارت بوده‌اند از :

سلیمان میرزا اسکندری

میرزا احمدخان بدر (نصیرالدوله)

میرزا حسن‌خان پیرنیا (مشیرالدوله)

میرزا حسین خان پیرنیا (مؤتمن‌الملك)

میرزا سید محمد خان تدین

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی

میرزا محمود خان علامیر (احتشام‌السلطنه)

دکتر محمد خان مصدق (مصدق‌السلطنه)

میرزا اسماعیلخان مرتضائی (ممتازالملك)

حاج مهدیقلی‌خان هدایت (مخبرالسلطنه)

بعداً این عده نیز به کمیسیون اضافه شده یا جانشین بعضی از اعضای سابق شدند :

میرزا یوسف خان اعتصامی (اعتصام‌الملك)

میرزا سید حسن خان تقی زاده

میرزا ابراهیم خان حکیمی

میرزا احمد خان سعیدی

ارباب کیخسرو شاهرخ

کمیسیون معارف، پس ازانتشارایران باستانی وداستانهای ایران قدیم ، ازمرحوم پیرنیا درخواست کرد که خلاصه‌ای از کتاب ایـران باستانی را برای تدریس درمدارس متوسطه دراختیار وزارت معارف قراردهد ، مرحوم پیرنیا بدین‌کاررضا داد و کتاب مذکور خلاصه شده وتحت عنوان « ایران قدیم » درسال ۱۳۰۸ ش به چاپ رسید وبعداً تا تیرماه ۱۳۱۰ ش دوبار تجدید چاپ شد . این کتاب در ۲۴۱ صفحه تنظیم شده وشامل مختصری از تاریـخ عیلام ، بابل ، آسور ، ماد ، هخامنشی ، اسکندروسلوکیها ، پارتی‌ها ، ساسانیان ، وهم‌چنین قسمت مهم‌تمدن‌ایران‌قدیم‌است وگرچه‌ازحدودقدرت محصلین‌مدارس متوسطه افزونترمینمود ولی بهرحال تألیفی نفیس بود .

تألیف ایران باستان

مرحوم پیرنیا بعدازانتشار دوکتاب اول خود بفکر تنظیم تاریخ مهم **ایران باستان** افتاد ، ناگفته نبایدگذاشت که دراوایل سلطنت‌پهلوی براثرتوجهی که به‌معارف وتاریخ گذشتهٔ ایران بعمل‌آمدوباتقویتی که از روحیهٔ ملی وناسیونالیستی درایران میشد وهم بافراغ خاطری کـه در اثرتدابیرمعارف برای فضلاء ودانشمندان پیش آمده بود ، فکر تنظیم یك دورهٔ تاریخ مفصل وعظیم ایران درکمیسیونهای معارف ومجامع فرهنگی قوت‌گرفت وعده‌ای بدین مهم‌توجه پیدا نمودند . مرحوم‌اقبال آشتیانی کیفیت شروع این نهضت را چنین میگوید :

« شش سال قبل (۱۳۰۶ ش) موقعیکه نگارنده درپاریس بودم و ازحسن اتفاق،مصاحبت‌ذی قیمت بزرگان عالیقدری راکـه برمن سمت استادی داشته ودارند- یعنی‌حضرت علامهٔ مفضال‌آقای میرزامحمد خان

قزوینی وحضرت مستطاب اشرف آقای ذکاءالملك فروغـی و حضرت استادی آقای میرزا ابوالحسن خان فروغی نصیبم بود- غالباً گفتگوی این موضوع درمیان بود که باتفاق یکدیگر بسبك تواریخی که در فرنگستان بهمکاری فضلا فراهم شده است یك تاریخ عمومی جهت ایران تهیه کنیم و چندین جلسه اوقات ما صرف ترتیب نقشهٔ اینکار واختیار روش وترتیب وسایل ومقدمات آن شد ، ولی بدبختانه فراهم نداشتن سرمایهٔ مادی و مأموریت یافتن حضرت آقای ذکاءالملك به سفارت کبرای تـرکیه و مراجعت برادرمعظم ایشان بایران ، مانع صورت یافتن این نقشه گردید ودرهمین اثنا بود که دوجلد کتاب نفیس ایران باستانی وداستانهای ایران قدیم تألیف حضرت مستطاب اشرف آقای میرزا حسن خان مشیرالدولهٔ پیرنیا انتشار یافت وموجب کمال خرسندی گردید که اولین قدم درین مرحله ازجانب معظم له بانهایت دقت و احتیاط ورعایت طرز کاراروپائی واستفاده ازجمع منابع موجود برداشته شد وبرای کسانی کـه بعدهـا بخواهند این مرحله را بپیمایند راه روشن گردید .

مقارن برگشتن نگارنده بـه تهران (۱۳۰۷ ش) وزارت جلیلهٔ معارف نیز برای رفع احتیاج مدارس دست بکار تألیف یك سلسله کتب درسی زد وجناب مستطاب اجل آقای اعتمادالدوله قراگزلو وزیر معارف وقت نیز درین موضوع جدّی تمام داشتند و مقرر گردید که سلسلهٔ تاریخ ایران ازابتدا تامشروطیت به ترتیب ذیل فراهم شود :

- ازابتدا تاصدراسلام بقلم حضرت آقای پیرنیا .
- ازاسلام تااستیلای مغول بقلم حضرت آقای تقی‌زاده .

-از استیلای مغول تـا اعلان مشروطیت بتوسط این ضعیف [عباس اقبال] .

آقای پیرنیا بذوق شخصی اوقات گرانمایهٔ خود را صرف انجام این منظور مقدس کرده وعلاوه بردوجلد ایران باستانی وداستانهای ایران قدیم ویك جلد درسی خلاصهٔ دوجلد فوق، تاکنون [۱۳۱۲ش] دومجلد کبیر ازابتدای تاریخ ایران تااوایل دورهٔ اشکانی را فراهم وطبع نموده‌اند وبقیهٔ تاریخ ایران را هم تاظهوراسلام دردومجلد دیگر دردست تألیف وطبع دارند .

کسانیکه این دومجلد حاضررا دیده ومطالعه کرده‌اند می‌دانند که مؤلف محترم تاچه اندازه درین راه زحمت کشیده وچه خدمتی ذیقیمت به هموطنان خود کرده‌اند . همینکه دو جلد دیگر این کتاب گرانبها نیز ازطبع خارج شود افق جدیدی پیش مردم این عصر - که ازگـزارش احوال نیاکان خود عموماً وایران باستان خصوصاً، آنهم بشکل مطـالعهٔ علمی، بکلی بی‌خبرند- گشوده خواهدشد وازقرائت وسیر دراحوال اجداد باافتخارخود به‌مآثر گذشتهٔ قوم ایرانی که‌همه وقت دردنیای قدیم صاحب نام ونشان وهمدوش ملل عظیم الشأن بوده‌اند پی‌خواهند برد و بغرض- ورزی مورخین دشمن درباب تحقیرمقام ایرانیان قدیم ومغرضین بی‌خبر عصرجدید که درین کتاب بخوبی پرده از روی‌کار ایشان برداشته شده است آگاهی خواهند یافت ، باشدکه غرورملی باردیگر در هموطنان معاصرما شعله زند وخرمن سستی وتن پروری را دروجود ایشان سوخته آنان را به اقتداء به اجداد باعظمت خود وادارد» [۱].

۱ - مقدمهٔ تاریخ مغول بقلم عباس اقبال ص ۱۸

اشتغال مرحوم مشیرالدوله بتدوین ایران باستان تاپایان عمرطول کشید . آن مرحوم را علاقهٔ بتاریخ ایران بدین کار خطیر گماشت و روزها گاهی تا ۱۴ ساعت وقت خود را صرف ترجمه و تنظیم مطالب کتاب و تصحیح و مطابقهٔ آخرین نمونه‌های چاپخانه میکرد .

چنانکه بر خوانندگان پوشیده نیست منابع این کتاب عموماً خارجی بوده است ، بدین معنی که‌منابع اصلی آن یایونانی بوده‌است ویارومی ، وسپس این کتب به‌زبانهای فرانسوی وانگلیسی وروسی و آلمانی وغیرآن ترجمه شده بود . مرحوم پیرنیا ترجمه‌های مهم منابع اصلی کتاب راازخارج بدست آورد وشروع به‌ترجمهٔ آن نمود . خود به‌زبان‌روسی‌وفرانسه تسلط کامل‌داشت. انگلیسی‌رانیز کم‌وبیش‌میدانست ودراواخرعمر،ازجهت‌احتیاجی که بآثاردانشمندان آلمانی داشت‌ناچار شد زبان آلمانی رافراگیرد ومثل یك دانش آموز دبیرستانی ساعتها اوقات فراغت خودراصرف فراگرفتن این زبان راکرد[1] وزبان آلمانی رابکمك فرزندخودداود پیرنیا ومعلمین‌دیگر آموخت. البته بزبان‌عربی نیزمسلط بود وبالنتیجه قسمت عمدهٔ منابع تاریخ‌راشخصاً مورداستفاده قرار میداد[2] . علاوه برآن ، مشیرالدوله هرگز از مشورت با فضلا و

۱ ــ تقریر استاد سعید نفیسی

۲ ــ آقای مهدی **اکباتانی** رئیس سابق ادارهٔ بازرسی مجلس شورای‌ملی که درآن زمان ازطرف مرحوم مؤتمن الملك جهت تصحیح کتب فوق به‌مرحوم مشیرالدوله معرفی شده بود ، کیفیت چاپ کتب مذکور رابدین‌طریق به‌نگارندهٔ این سطور مرقوم داشته‌اند :

بقیه درصفحه بعد

ودانشمندان غفلت نداشت واغلب اوقات باعده‌ای که بزبانهای خارجی وهم چنین تمدن‌قدیم ایران آشنائی داشتند درگفتگو ومشاوره بود. دربن میان استاد بزرگ مرحوم‌سعیدنفیسی ازهمکاران صمیمی وموردمشورت خاص آن مرحوم بود وتاپایان عمر پیرنیا نیز این همکاری‌ادامه‌داشت.

بقیهٔ پاورقی ازصفحه قبل

«.. ابتدا قریب ۵ هزار صفحه ازکتاب ایران باستانی (هرصفحه هشت سطروباسه رنگ مرکب) بتدریج پاکنویس وازروی یاداشتهای آن مرحوم‌برای حروف چینی حاضر گردید ، خوب بخاطر دارم که آنمرحوم برای تهیهٔ سندی ازقول یکی ازمور خین یونانی (بااینکه کتاب زیر چاپ بود وباآنکه نقل قول سایر مورخین رانموده بودند) برای اینکه عین نظر آن مورخ رادرکتاب ذکر کنند دوصفحهٔ کتاب سفید ماند تاآن مأخذ ازاروپا رسید ومطلب ترجمه وبجای خود چاپ شد .

هزینهٔ چاپ این کتاب توسط خود مرحوم پیرنیا تأمین شد ، پس‌از چاپ کتاب، مرحوم پیرنیا بفکرتألیف‌وچاپ‌کتاب ایران باستان افتاد ، آنمرحوم‌برای تهیهٔ منابع این کتاب ازهیچ نوع هزینه‌ای دریغ نمیکرد ، خوب بخاطر دارم‌که برای تهیهٔ عکس دقیق وصحیح ازمقبرهٔ‌کوروش کبیر وصحنهٔ‌جنگ‌دارا واسکندر مقدونی ، ناچار شد یك دوره تاریخ عمومی عالم تألیف اسکاریکر روسی راکه بسیار گران‌قیمت ونایاب بود خریداری کند ... قریب۲۸ هزار صفحه پاکنویس مطالب این سه جلد کتاب را بنده تهیه کردم ... باصرار فراوان ایشان قبول نمودند که چاپ کتاب بعهدهٔ شرکت مطبوعات گذارده شود ، چاپ جلد اول از ۱۲ مهر ۱۳۱۰ تا۱۲ فروردین ۱۳۱۱ ، چاپ جلد دوم ازاردی بهشت ۱۳۱۱ تاآبان۱۳۱۱ وچاپ جلد سوم ازمرداد۱۳۱۳ تابهمن‌ماه ۱۳۱۳ش طول کشید .

پس از ابتلاء به‌بیماری اورمی ، طبق دستور اطباء از خواندن ونوشتن محروم شدند ومطالب موجود رابنده پاکنویس میکردم وبااصلاحاتی که شفاهاً میکردند بچاپخانه می‌سپردم . اینجانب تاچهار ساعت قبل از وفات آن مرحوم کنار تختخوابشان‌بودم‌وبه‌پاکنویس قسمت‌هائی ازجلدچهارم که‌مربوط‌به‌ساسانیان بود میپرداختم ومتأسفانه این کتاب بپایان نرسید ...»

مهر ۱۳۴۱ — مهدی اکبالانی

مازلتَ تکتُبُ فی التاریخِ مُجْتَهِداً
حَتّیٰ رَأیْتُكَ فیِ التّاریخِ مَکْتوباً

مرگ مشیرالدوله

مشیرالدوله در کلیه مشاغل پاك زیست و غبار تهمت وافترائی بر دامانش ننشست و به نا پاکی هم نیازی نداشت، زیرا پدرش سرمایهٔ بسیار اندوخته و زندگی فرزندانش را بنحوا حسن تأمین نموده بود.

مشیرالدوله در سیاست خارجی و داخلی نیکنامی خود را حفظ کرد ودرهرمقامی که بود حسن نیت داشت و بصدد انجام خدمتی بود[1].

«تاریخ عالم محکمهٔ عالم است، این معنی همیشه مصادیق داشته وازین ببعد همواره با اعمال بشر صدق خواهد کرد.»[2]

تنظیم ایران باستان قریب دهسال تمام طول کشید. در اواخر سال ۱۳۱۲ش بود که مشیرالدوله دراثر کثرت کارو فرارسیدن ایام پیری، دچاراورمی وسپس سکتهٔ ناقص (انفارکتوس) شد وقسمتی از بدن فالج ماند وچشم راست اومعیوب گردید؛ دوران بیماری دو سال طول کشید.

اگر شهریار است اگر مرد خرد — چنان چون که زاید بیایدش مرد
زمین گر گشاده کند راز خویش — نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از شهریاران بود — برش پر زخون سواران بود
پراز مرد دانا بود دامنش — پر از خوب رخ چاك پیراهنش

مشیرالدوله در ۲۹ آبان‌ماه ۱۳۱۴ ش (۱۳۵۴ قمری)[3] در منزل شخصی خود- خیابان منوچهری- بدرود حیات گفت، دراین ایام نزدیك به شصت وسه خزان زندگی راپشت سر گذاشته بود. مدفنش درصحن امامزاده صالح تجریش درمقبرهٔ خانوادگی است.[4]

مجلس ختم او به تجلیل برگزار شد، با آنکه برطبق دستوردولت

۱ـ رهبران مشروطه، ابراهیم صفائی ص۳۴، مشیرالدوله
۲ ـ ایران باستان، ص ۱۴۲۹
۳ ـ ۲۴ شعبان ۱۳۵۴ ق ـ ۲۳ نوامبر ۱۹۳۵ م
۴ ـ یادداشتهای مرحوم اقبال، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، سال۹ش۱، ص۲۲: نثرفارسی معاصر ص۵۱



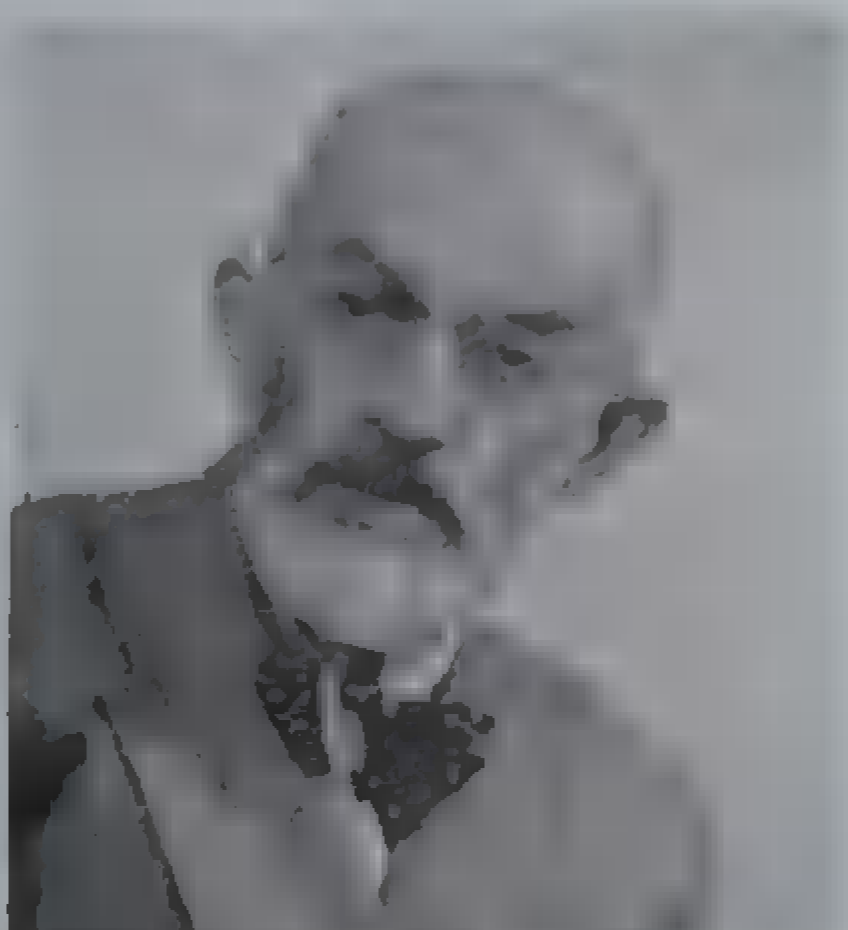
مشیرالدوله دراواخر عمر

در آن ایام مقرر بود که عزاداری‌ها عموماً بی‌سروصدا ودرمسجد و آنهم برای‌مدت‌دوساعت گذارده شود، معذلك مرحوم فروغی ازاعلیحضرت استجازه‌کرد که پُرسه را در منزل شخصی مرحوم پیرنیا بگذارند و اعلیحضرت گفته بود: «البته در باب مرگ مشیرالدوله بهر ترتیب صلاح میدانید عمل کنید». بدین طریق اجازه داده شدمراسم عزاداری درمنزل‌شخصی‌او بجای آورده شود.

صد دریچه و در سوی مرگ لدیغ
می‌کند اندر گشادن ژیغ ژیغ

مرگ مشیرالدوله، آرزوی این‌مرد بزرگ را درپایان دادن‌تاریخ ایران‌قدیم بخاك سپرد.

اماجلد چهارم آن که مختص دورهٔ ساسانی باشد: مرحوم پیرنیا یاد داشتهائی درین باب تهیه کرده بود. در واپسین ایام عمر، سعید نفیسی‌رافراخواند وگفت: دیگرامید اینکه حیاتی باشدودورهٔتاریخ‌پایان پذیرد نیست، شماآنرا بهر ترتیب بدانید تکمیل کنید.


سعیدنفیسی

آقای سعیدنفیسی بعدها آن یادداشتهار اتنظیم کرده‌وبه‌چاپخانه نه سپردند که توسط شرکت مطبوعات بچاپ برسد و حدود دویست صفحهٔ آن‌نیز ظاهراً چاپ شده بود که جنگ عظیم جهانی پیش آمدو براثر گران شدن کاغذ ومخارج‌چاپ، طبع کتاب‌متوقف ماند وشرکت طبع نیز که خودرا در معرض زیان دید، فُرمهای چاپ شده را بصورت کاغذ باطله (که

قیمت آن از کاغذ سفید پیش از جنگ بیشتر شده بود) فروخت وهم اکنون فقط یك نمونه از آن یادداشتهای چاپ شده نزد استاد نفیسی موجود است و حق این بود که مرحوم نفیسی که قسمتی از اوقات خود را صرف چاپ دواوین و متون دیگر میکرد به تنظیم و تکمیل تاریخ ساسانیان تخصیص میداد تا این مهم پایان پذیرد .

عجب این بود که تقسیم بندی تاریخ ایران که از ۱۳۰۶ در نظر گرفته شده بود و تقی زاده و مرحوم اقبال هم مسؤول آن بودند درهیچ دوره‌ای پایان نیافت :

ـ مرحوم پیرنیا را اجل مهلت نداد و عصر ساسانی تمام نشد

ـ آقای تقی زاده « از پرویز تا چنگیز» را شروع کرد ولی نه تنها به چنگیز نرسید ، بلکه از پرویز هم نگذشت ! و دیگر هم گمان اینکه در این ایام آنرا دنبال کنند نمیرود . یعنی که امید واتکائی به نیرو نیست :

در جوانی به خویش می‌گفتم
شیر شیر است ، گرچه پیر بود !
چونکه پیری رسید ، دانستم
پیر پیر است ، گرچه شیر بود !

ـ مرحوم اقبال هم که تاریخ مغول را با آن دقت وصحت شروع کرد ، فقط یك جلد را بپایان آورد و باقی عمر را در تجرد و غربت گذراند و آخر هم در سواحل مدیترانه (ایطالیا) مرگش دریافت و کتاب بپایان نرسید ، و امروز می‌بینیم که تاریخ ایران هم مانند سرگذشت دنیاست و میدانیم که :

کس ز آغاز و انجام جهان آگه نیست اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

مرحوم پیرنیا علاوه بر تألیفاتی که نام بردیم ، تفسیری بر حقوق جزا نیز نگاشته است که قریب دویست صفحه میشود وهنوز بچاپ نرسیده وظاهراً صورت جزوه برای محصلین داشته است. یادداشتهائی

نیز از زندگی دردفتری جلد سیاه دارد که جزو اشیاء خانوادگی هنوز مُهر وموم‌شده مانده است .

عجب اینست که‌درهیچیك ازمجلات وجرائد کشور اثری‌از آن مرحوم به‌صورت مقاله‌چاپ نشده است .

اودرعشرهٔ آخر عمر- که‌عصر طلائی دولت‌پهلویش خوانده‌اند- جزدر کمیسیون معارف‌وانجمن آثار ملی-جای دیگر، دخالت وعضویتی نداشت وکار اجتماعی دیگری نکرد وفقط اشتغال بتألیف ایران باستان داشت وحق اینست بگوئیم که‌اگر مشیرالدوله خدمتی بزرگ با تألیف ایران‌باستان‌به‌ایران کرد، ایران‌باستان‌هم‌خدمتی‌عظیم بخود اونمود وآن این بود که تکلیف مشیرالدوله راپس‌از برخوردبه«چراغ قرمزسیاست» وگوشه‌گیری، بقول آقای‌محیط طباطبائی، دربرابرهَمَزَه ولُمَزَه وپنهان-پژوهان[1] دولتی روشن کرده بود ومعلوم می‌داشت که‌او درخانه درچه کاراست وچه میکند و هیچ جای سعایت برای کسی باقی‌نماند‌که مانند بسیاری ازرجال آنزمان دچار سوءِ‌ظن واحیاناًاهانت قرارگیرد وبخاطر دستمالی قیصریه‌ای آتش زده شود .

مؤتمن‌الملك

اکنون که شرح حال مشیرالدوله به‌پایان‌می‌رسد، مناسب آن است که از دوتن ازبستگان معروف این مرد نیز نامی بمیان آید : یکی مرحوم مؤتمن‌الملك حسین پیرنیا برادر کهتر اوست که‌ظاهراً کمتر ازدوسال

۱- پنهان پژوه بهترین اصطلاحی است که‌شاید بتوان در برابر جاسوس وپرونده ساز ومفتش وامثال آن بکاربرد . فردوسی گوید :

بیامد یکی‌مرد پنهان‌پژوه ‌ ‌ ‌ ‌ به‌بهرام بنمود زانگشت کوه

پس از او بدنیا آمده بود ولی در تمام ایام عمر سیاسی با او همگام وهمراه بود ، اوتحصیل کردهٔ لندن وپاریس بود . از دورهٔ دوم تا دورهٔ ششم نمایندهٔ مجلس، در دورهٔ چهارم وپنجم وششم رئیس مجلس و چند بار وزیر بود .

در دورهٔ هفتم نیز به وکالت انتخاب شد ولی قبول وکالت نکرد و به مجلس نرفت . او مردی سختگیر و مقرراتی و اهل انضباط بود . هر کس به اطاقش وارد می‌شد می‌بایست اجازه بگیرد . آقای نقیب زادهٔ مشایخ که سالها عضو مجلس بود میگفت : یك روز آقای تیمورتاش ، بدون اجازهٔ قبلی ، دست به در زد و وارد اطاق رئیس مجلس شد . مؤتمن الملك مشغول صحبت با نقیب زاده بود ، همینکه وزیر مقتدر دربار پهلوی [1] وارد شد . مؤتمن‌الملك به‌نقیب‌زاده روکرد وبا تشدد گفت : چرا بمن قبلا خبر ندادید که آقای وزیردربار

۱ـ تیمورتاش ازوزرای مقتدر دربار پهلوی وسخت‌مورد علاقه واطمینان شاه بود چندانکه روزنامهٔ اطلاعات در ۱۳ مهرماه ۱۳۰۷ اطلاع داد که برطبق متحد المآل واصله به وزارت‌خانه‌ها آقای تیمورتاش وزیردربار پهلوی ازطرف اعلیحضرت همایونی به‌عنوان «جناب اشرف» مفتخرشده‌اند . اماچهارسال بعد ، یعنی «... در ۱۳۱۱ کمپانی نفت خبرداد که سهم‌دولت ازنفت در ۱۳۱۰ دویست هزارلیره شده‌است درصورتی‌که ۷۰۰و۸۰۰ هزار تایك میلیون‌بود . تیمورتاش به‌لندن رفت‌که درضمن‌کارها بارئیس نفت صحبت‌کند . نتیجه به‌دست نیامد . در مراجعت چند روزی درمسکو معطل شد ، معروف شد کیف‌کاغذ اومفقود شـده است ... سوء ظن همه‌قسم شد ، آنچه مقرون به‌صحت بـود تیمورتاش قصدش از صحبت‌های‌مسکو ترساندن انگلیس بوده‌است (خاطرات و خطرات ص۳۹۵)

بقیه پاورقی درصفحه بعد

تشریف می‌آورند تا من کلاه خود را برسر بگذارم وبدون کلاه مجبور نباشم حضور ایشان باشم؟ (آنوقت داشتن کلاه برسر، علامت احترام به‌طرف مقابل بود).

باز روایت کرده‌اند که:

دراسفند ۱۳۰۰ وقتی مشیرالدوله رئیس‌الوزرا
برای‌شرکت‌در یك‌کمیسیون بمجلس دعوت‌شده بود

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

بناچار پس‌از بازگشت درتاریخ دوم مرداد ۱۳۱۱ «... به‌عنوان‌کسالت به‌ساحل دریای مازندران عزیمت نمودوبندر چم‌خاله رابرای استراحت وآب‌تنی انتخاب نمود ونزدیك دوهفته درآنجا ماند. این‌مسافرت موجب شایعات زیادی بین‌مردم گردید وگفته شدکه نظرشاه فقید از تیمورتاش برگشته واین مقدمهٔ‌کناره‌گیری وزیردربار است. این‌شایعه آن روز صدق‌نکرد، ولی چیزی نگذشت‌که صورت حقیقت پیدا کرد ...» (اطلاعات دریك ربع قرن‌ص۹۳) به‌این معنی‌که درروز سه‌شنبهٔ ۳دیماه ۱۳۱۱ خبرزیردر اطلاعات منتشرشد: «معاف ازخدمت ــ آقای تیمورتاش‌وزیردربار پهلوی‌ازخدمت معاف‌گردیدند». درتعقیب این‌امرتیمورتاش درخانهٔ خودواقع‌دربیرون دروازه باغشاه تحت‌نظر، وهشت‌ماه بعدبه‌اتهام رشوه‌گیری مورد تعقیب قرار گرفت و ساعت ۹صبح روز ۳تیر۱۳۱۲ اولین جلسهٔ محاکمهٔ‌او تشکیل‌گردید ودرحالی‌که وزیردربار مغرور تندخو ضعف‌ها از خود نشان‌داد به‌پنج‌سال حبس مجرد وتأدیهٔ نه‌هزار لیره ودویست هزارریال به‌خزانهٔ دولت محکوم‌شد.»

کسی‌که یك‌روز ایران مدار بود وبه‌فلك اعتنانداشت درمحکمه چندبار گریست‌وازقضات‌استمدادطلبید(اطلاعات‌دریك ربع‌قرن‌ص۱۱۴).! وپس‌ازیك عمر بی‌دینی وانکارخدا، درزندان پیغام فرستادکه خدادر همه‌جا هست یك‌قرآن‌برایم بفرستید (مقالهٔ محبوبی اردکانی، راهنمای‌کتاب شماره۲ سال‌دهم)

(کمیسیونی که رئیس مجلس‌هم در آن شرکت‌داشت)
رئیس الوزراء نیمساعت دیر آمد، مؤتمن الملك بمناسبت همین‌تاخیراورا باطاق‌کمیسیون راه‌نداد. هنگامیکه پیشخدمت ورود رئیس الوزراء را اطلاع داد، موتمن‌الملك به‌پیشخدمت گفت: «برئیس‌الوزرا بگو، چون نیمساعت دیرآمدید کمیسیون وارد کار دیگری‌شده وازپذیرفتن شما معذور است.»

اعضای‌کمیسیون از این سخت‌گیری ناراحت شده خواستند مؤتمن الملك رااز تعرض باز دارند ولی‌ممکن نشد، مؤتمن الملك بآنان‌گفت، «مگر من‌نمیدانم‌که رئیس‌الوزراء برادرمن است؟ میدانم ولی‌او باید وظیفهٔ‌خودرادر برابرمجلس بداند»

مشیرالدوله‌که دراطاق مخصوص استراحت‌کرده بود وقتی‌کمیسیون تمام شد ومؤتمن الملك بیرون آمد باو‌گفت «سفیرآمریکا بملاقات من آمده بود مرامعطل‌کرد، باینجهت برای‌شرکت درکمیسیون نیمساعت تأخیرروی‌داد ومن‌تقصیر نداشتم.»

مؤتمن‌الملك گفت: باید بسفیرآمریکامیگفتید که‌در مجلس‌کار دارید. اوحتماً شمارا آزاد می‌گذاشت.» ۱

مجموعهٔ «معاهدات ایران بادول‌خارجه» تألیف‌اوست، اوروزدوشنبه ساعت هشت صبح نهم شهریورماه۱۳۲۶ شمسی مطابق ۱۵ شوال۱۳۶۶

۱ــ مقالهٔ ابراهیم صفائی، مجله خواندنیها ش۷۲ سال۲۶

قمری بمرض سرطان فقرات وفات یافت .

معاضدالسلطنه

دیگری مرحوم معاضدالسلطنه ابوالحسن پیرنیا نوادهٔ عم مؤتمن‌الملك و مشیرالدوله است که از آزادیخواهان بنام بود و خصوصاً درمدت اقامت دراروپا به‌احرار و مشروطیت خدمات فراوان کرد، چندوره نمایندگی مجلس ودوبار هم حکومت ایالت کرمان راداشت [1] وبعداز رفتن اواز کرمان بود که یکی ازشعرای شوخ آن شهر(عشّاق) دربارهٔ اوگفته بود :

ای خدا ، بعد سر پیرنیا کربیا ، کور بیا ، پیرنیا !

او دراواخر عمروالی فارس شد وهم در ۱۳۵۸ قمری به وضع مرموزی درشیراز درگذشت .

✲✲✲

بدنیست اشاره کنیم که در دورهٔ قاجاریه شش تن ازصدور ووزراء لقب مشیرالدوله یافته بودند که عبارت بودند از :

الف ـ میرزا جعفر خان مشیرالدوله تبریزی، معروف به‌مهندس که در ۱۲۳۰ قمری به‌اروپارفت وپس ازبازگشت‌در۱۲۵۲ ق بسفارت‌استانبول‌برگزیده شد ودر ۱۲۷۵ ق بصدر شورای دولتی رسید (بعداز میرزا آقاخان صدر اعظم) ودر ۱۲۷۹ ق وفات یافت .

ب‍ـ حاج‌میرزا حسین خان سپهسالار مشیرالدوله (متولد ۱۲۴۱ قمری)، اودرسال۱۲۸۸ ق به‌صدارت ناصرالدین شاه رسید وبعداز۱۲۹۸ قمری که‌حاکم خراسان بود درهمانجا وفات یافت .

۱ـ بسال ۱۳۱۰ شمسی (تاریخ کرمان مصحح نگارنده ، ص ۴۴۸)



میرزاحسین خان مشیرالدوله سپهسالار

ج- یحیی‌خان‌مشیرالدوله‌قزوینی که در ۱۳۰۳ ق به وزارت خارجه رسید ودر ۱۳۰۵ ق معزول شد ، اوبسال ۱۳۰۹ قمری در گذشت .

د ــ حاج محسن‌خان مشیرالدوله تبریزی، در۱۳۰۹ ق وزارت عدلیه‌ـه رسید ودر ۱۳۱٤ ق درپاریس در گذشت .

هـ- میرزا نصرالله خان مشیرالدوله پدر حسن پیرنیا .

و- حسن‌مشیرالدوله پیرنیا ۱.

۱- شش مشیرالدوله ، ایرج‌افشار، جهان‌نوسال‌دوم شمارهٔ یازدهم



یحیی خان مشیر الدوله



علی خان امین الدوله و محسن خان مشیر الدوله

مرحوم حسن‌خان مشیرالدوله درمدت حیات نشانهای زیر را احراز کرده بود :

نشان اقدس حمایل درجهٔ اول (از احمد شاه)

نشان تاج درجهٔ اول ایران

نشان عقاب سفید درجهٔ اول روسیه

نشان سن ژرژ درجهٔ اول انگلستان

نشان لژیون دو نورفرانسه

نشان گیوم دوداسو درجهٔ اول هلند

نشان مجیدیهٔ درجهٔ اول عثمانی

ازمشیرالدوله شش پسرویك دخترباقی ماند : دختر او «هما» با مرحوم یدالله عضدی امیراعظم ، فرزند امیراعظم معروف ـ که مدتها حکمران شاهرود و کرمان وازمتنفذین خراسان بود ـ ازدواج کرد . این دخترجوانمرگ شد و در ۱۸ سالگی در اواخر ۱۲۹۸ یا اوایل ۱۲۹۹ شمسی[۱] سر زا رفت ومشیرالدوله درمرگ او سخت غمگین و پریشان شد .

شش تن پسراوعبارتند از داود وهرمز وباقر ومهدی و ولی‌الله و ابوالقاسم،[۲] و معروفترین نوهٔ او آقابیژن (بیژن فرزند داود پیرنیا) است که برنامهٔ کودك را در رادیو ایران براه انداخته است .

۱ـ تقریر آقای حبیب یغمایی، بروایت ایشان درهمان ایام که هنوزامیراعظم در لباس عزا بود ،کودتای ۱۲۹۹ ش پیش آمد و امیر اعظم از بیم توقیف ، متواری شده بود. تخمین سال فوت دختربرحساب فوق بوده است .

۲ـ واز پسرانش، تنها این یکی به وصیت یغما جندقی عمل کرده وطبیب شده است . پسر یغما از پدرش پرسیده بود : بعد ازتوچه کاری پیشه کنم ؟ یغما گفته بود، اگر ازمن می‌شنوی بروحکیم شو که هر کس را معالجه کنی اجردنیا داری وهرچه ازین جنس دوپا بکشی اجرآخرت !

بحثی مختصر در باب ایران باستان

ترتیب‌کار مرحوم پیرنیا بدین وجه بود که ابتدا موضوع مورد بحث را ازمنابع مهم خارجی ترجمه میکرد و اقوال مختلف را با هم می‌سنجید و با آثارو کتیبه‌ها و احیاناً منابع داخلی مطابقه و مقایسه میکرد و سپس با انشاء و سبك مخصوص خود تحریر مینمود و آنگاه پاکنویس میکرد و سپس بافضلای محقق درباب آن مشورت مینمود، دربن مورد خصوصاً آقای سعید نفیسی با ایشان همکاری‌مداوم داشته است . ازآن پس مطالب به چاپخانه فرستاده میشد ، و چون وسواس بیش از حد در مورد ضبط و ثبت اسامی خاص و اعراب و حرکات آن وصحت جملات داشت نمونه های چاپخانه را که آقای مهدی اکباتانی دیده بود باز بچند بارشخصاً رسیدگی و مطابقه میکرد واجازه چاپ میداد ، شاید بتوان ادعا کرد- بتناسب امورمطبوعاتی در ایران ـ جلد اول و دوم ایران باستان ،ازکم غلط ترین کتب تحقیقی باشدکه درنیم قرن اخیردر ایران به چاپ رسیده است .

درباب نقد مطالب ایران باستان ، اینجا جای گفتگو نیست که خود تحقیقی دیگر را درخور است . تنها میتوان‌گفت که مرحوم پیرنیا آخرین وتازه‌ترین وصحیح ترین اطلاعات عصرخود را درباب تاریخ ایران باستان بدست آورده است، البته بعد ازمرگ او تا امروز کتیبه ها و آثارتازهٔ بسیاربدست آمده و کتب ورسالات متعدد نوشته شده وصدها شرق شناس درباب تاریخ اعصار گذشتهٔ ما تحقیقات کرده‌اند ولی‌بازهم شاید بتوان ادعا کرد که مطالب تازه آن قدر ها نیست که بتواند مطالب ایران باستان را حتی درچند جملهٔ مختصر تخطئه کند .

ایران باستان تنها تاریخ ایران نیست، بلکه دائرةالمعارفی است درباب تاریخ وتمدن و فرهنگ اعصارباستانی ممالك مهم‌دنیا-خصوصاً یونان و روم و سوریه و مصروعربستان و بین‌ألنهرین و هند - چنانکه درمطالعهٔ این‌تاریخ، سرگذشت اقوام ماد یا هخامنشی و پارتی را تنها نمی‌بینیم، بلکه ازبسیاری مسائل و مطالب مربوط به خاورمیانهٔ امروز و دنیای متمدن آنروزآگاه میشویم.

مرحوم مشیر الدوله در تنظیم تاریخ خود هرگز تعصب را راه نداده‌است- هرچند روحیهٔ ناسیونالیستی‌اودرسطرسطر کتاب خودنمایی میکند - اما صورت تعصب ندارد، او به سائقهٔ علاقهٔ به ایران و توجه به تمدن ایران کوشش‌کرده است‌که هرجا جمله‌ای یا مطلبی در باب خصوصیات و مزایای روحی و اخلاقی ایرانیان بیابد، نقل‌کند وآنرا تجلی بخشد، امـا هرگز از جـادهٔ انصاف خارج نشده است، چنانکه نتیجهٔ دخالت زنان را دردستگاه سلطنت اردشیردوم (ص۱۰۳۴) وفلسفهٔ پرستش شاه‌را تا مقام الوهیت و انتقاد آن (ص۲۱۰۰) و سبکسری های خشایارشا را درقشون‌کشی‌ها (ص ۹۰۵) هرگزازیاد نمیبرد و حقیقت‌را میگوید و همهٔ حقیقت را هم میگوید: «خشایارشا دست بازدارد و دل جوانمرد، ولی نظرش درانتخاب‌اشخاص صائب نیست وبخطا میرود، رأی صحیح را می‌پسندد ولی قوت اراده بـرای اجـرای آن ندارد، مغلوب زنان است وزمام اموررابدست خواجه سرایان وزنان‌می‌سپارد. دربارهٔ اشخاص مُفَرِّط است یامُفرِط، خلاصه‌آنکه ازاودورهٔ انحطاط درخانوادهٔ هخامنشی شروع شد وکار بدست زنـان و خواجه سرایـان

افتاد .»[۱]

مشیرالدوله پس از آنکه قریب ثلث جلد دوم کتاب خود را در باب اسکندر و کارهای او اختصاص داده است ، و همه جا او را دشمن خونخوار ایران درسطور تاریخ می‌بیند و می‌داند ، معذلك در توصیف او گوید :

«اسکندر شخصی بوده هوشمند و غالباً هشیار ، دلیر و شجاع ، مرد تصمیم درمواقع خطرناك ، صاحب عزمی قوی‌وطاقتی‌خلل‌ناپذیر ، جویای نام وجاه‌طلب به حدافراط ، بلندپرواز تاسرحد افراط و تاسر-حد جنون ، میگسار وشهوت پرست ، جوانمرد و بافتوت ، مملو از غضب وبی‌رحم نسبت به اشخاصی‌که میخواستند او را در حد اعتدال ببینند ، خودپسند و خودستای ، تندخو وحسود ، شقی و سفّاك، بی‌باك در خونریزی و خراب کردن وقتل‌عام اززن ومرد و پیر وبرنا وبزرگ و کوچك .. ستایش کنندگان اسکندر از صفات بزرگ او این معنی را میدانند که هیچگاه مغلوب نشد ، بعقیدهٔ ماعدم‌مغلوبیت به‌تنهائی‌برای ستایش‌کسی‌کافی نیست ، جهانگیروقتی مستحق ستایش است که لااقل بیش ازخراب‌کردن آباد کند .... بعقیدهٔ نگارنده ، فیلیپ پدراسکندر ازاو برتربود ... اسکندرشخصی بود بزرگ‌و دارای صفاتی زیاد از خوب وبد ... هرگاه ازنظرمنافع بشربنگریم ، او بیشترگرفت و خیلی کمترداد... او آدمی بود ، و آدمی نه ازعیب مُبَرّی است ونه ازخطا ولغزش مصون .»[۲]

۱ ــ ایران باستان ، ص ۹۰۵

۲ ــ ایران باستان ، ص ۱۹۴۵ــ۱۹۴۷

این نمونهٔ مختصر برای نمایاندن دقت نظرو نحوهٔ قضاوت مرحوم مشیرالدوله دربارهٔ قهرمانان تاریخ خودش بود و الا بحث درباب کتاب را مبحثی دیگر بایسته است.

سبك انشاء پیرنیا اختصاص بخود اودارد. درکمال صحت است. جملات کامل ورساست و حد اکثر کوشش را بکارمیبرد که مفهوم را بتواند کاملا حالی خواننده بکند وازین جهت حتی ازتکرار مطالب نیز باك ندارد.

عیبی که بنده شخصاً درانشاء مشیرالدوله می‌بینم (وگو اینکه شاید ازنظر تاریخ‌نویسی حُسن آن باشد!) اینست که مزه‌وچاشنی‌ندارد. گاهی آدم لازم است که ازخستگی خواندن ماجرای طولانی کوروش یا اسکندر، یا پارت‌ها و سلوکی‌ها- آنهم بعدازشنیدن‌اسامی ده پانزده آنتیوخوس یاسلکوس- خارج‌شود، واین‌جمله را سبك انشاء جدی و خشك وثابت ولایتغیراو بما نمی‌بخشد. اصولا مرحوم مشیرالدوله‌اهل شعرنبود واین‌شاید جزء صدراعظمهای‌معدود باسواددوران اخیرباشد که به‌شعرتوجه نداشته‌اند! اینست که در همهٔ کتاب اوجز چند بیت‌ازاشعار فردوسی را نمیتوانیم بیابیم.

واقعاً عجیب‌است که مرحوم‌مشیرالدوله- که خود مسلماًداستان اسکندرنامهٔ نظامی را دقیقاً خوانده است- وقتی‌صحبت ازمرگ دارا میکند وازکَیْد بسوس ونبرزن (ص۱۴۳۶) گفتگومی‌دارد، شعرنظامی‌را ازیاد ببرد. اوآخرین دقایق عمر دارا را بااین شکوه و در عین حال رقت وطنین (ازقول کنت کورث مورخ خارجی) بازگومیکند: «باسکندر بگو که ازمخن، حتی ازین بلیه که بعمرمن خاتمه میدهد، بدتر این

است که درازای نیکی‌هائی که او[اسکندر] به مادروزن واطفال من کرد نتوانستم حق شناسی کنم ، ومی‌میرم درحالی که دشمن اوهستم ، ولـی اگرراست است که آخرین دعای بیچارگان درنزد خداوند مقبول است، از اوخواهانم که اسکندررا ازهرمخاطره‌ای محفوظ بـدارد ، . . . بعدداریوش آب‌خواست، پس‌ازچندلحظه اسکندردررسید وبطرف‌نعش داریوش دویده بحال دلخراش این شاه مقتدر رقت آورد وبگریست ، بعد ردای خود راکنده روی نعش انداخت وامر کرد بااحترامات زیاد نعش شاه‌را حرکت داده به مقبرهٔ شاهان ببرند » (ص۱٤۴٤). واقعاً ظلم است که آدمی تاریخ را باین دقت ولطافت بازگو کند و آنوقت این اشعار نظامی‌را درموردمرگ دارا فراموش‌نماید ودرپایان‌آن نیاورد که گفت :

دو سرهنگ غدار چون پیل مست
بـر آن پیلتن بر گشادند دست....

سکند فـرود آمد از پشت بور
در آمد بـه بالین آن پیل زور
تن مرزبان دید در خاك و خون
کـلاه کیانـی شده سر نـگون
سر خسته را بـر سر ران نهـاد
شب تیره بر روز رخشان نهـاد
فرو بسته چشم آن تن خـوابناك
بدو گفت، برخیز ازین خون و خاك

رها کن که در من رهائی نماند
چراغ مرا روشنائی نماند
رها کن که خواب خوشم می برد
زمین آب و چرخ آتشم می برد
نفیر از جهانی که دارا کش است
نهان پرور و آشکارا کش است
درخت کیان را فرو ریخت بار
کفن دوخت بر درع اسفندیار
که داند که این دخمهٔ دام و دد
چه تاریخها دارد از نیك و بد؟!

شاید مشیرالدوله میخواست سرموئی از تاریخ نویسی وضبط وقایع‌ازقول مورخین‌خارجی دورنشود، ولی‌من می‌گویم که‌گویاذوق و حال و شعروادب دوستی را کلا مرحوم مشیرالدوله به پسربزرگ‌خود داود پیرنیا سپرده بود که هم اکنون همهٔ‌کوشش خود را صرف تنظیم برنامه‌های ادبی و ذوقی «گلهای رنگارنگ» و «گلهای جاویدان» و «یك شاخهٔ‌گل» رادیو بنماید.[۱]

اصطلاحاتی که مرحوم پیرنیا درکتاب بکار برده است تقریباً اختصاص بخود او دارد واز آنجمله‌است: اوبایدبرای مقدونیهافرمانده و برای مردمان دیگر «آقا» باشد (ص۱ ۱۲۶)، «فرارادندن» بجای فرار دادن (ص۱۳۶۳و۲۲۹۲)، «رفتار آقا نسبت به تبعه» (ص ۲۲۱۰)، «درین وقت مهرداد یك پیرمرد به‌قاعده بود» (ص۲۱۴۵)، «کل آندر پس از آنکه دختری را از خانوادهٔ نجیب «بی‌سیرت» کرد، وی را به . . . .» (ص۱۸۶۴)، «آقای دشت نبرد» (ص۲۰۱۶)، «قشون

۱ـ این شوخی را هم ازقول آقای‌دشتی نقل‌کرده‌اند که یکی پرسیده بود: این‌داود پیرنیا کیست؛ دشتی‌گفته بود اگر بخواهند داود پیرنیا را همه بشناسند یا باید بگویند **پسرمشیرالدوله** است ویا بگویند **پدر آقابیژن**.

ازجاکندن » (ص۱۳۸۸)، « پیغامات » ، (ص۲۲۸۸)، «تگرگ تیر بارید» (ص۲۳۰۹، ۲۳۱۴)، وغیر آن .

نکته‌ای که بعقیدهٔ بنده در کتاب بزرگ این مرد تا حدی نقص مینماید آنست که تلفظ اسامی یونانی ، بیشتر بصورت تلفظ فرانسوی آن نوشته شده است که ظاهراً از نظر سهولت تلفظ و شهرت عام شاید مزایائی داشته باشد ، اما نباید فراموش کرد که اسم عَلَم همیشه علم است و تغییر و تبدیل آن درحکم آنست که ما امروز فی‌المثل بجای یعقوب بگوئیم «یع» ویا بجای ژاله «ژال» بکاربریم .

چنین است نگارش اسامی یونانی در ایران باستان که بیشتر بصورت ضبط فرانسه (که معمولا ابتر و دم بریده است) ، وگاهی هم بهردو صورت فرانسوی ویونانی آمده است از آنجمله : اومن و اومنس (ص-۲۱۳۶) ، هراکل پسر اسکندر(۳۰۴۴) که بصورت هراکلس وهرکول نیز درهمین کتاب آمده است ، پاراپامیز(افغانستان) که هم پاراپامیزاد (۲۰۰۸)وهم پاراپامیزادی ضبط شده ، پولیب(۳۱۱۲) که در (۲۰۹۱) پولی‌بیوس آمده، وهم‌از آنجمله‌است آتال‌و آتالوس‌و کراترو کراتروس‌و پاکروپاکروس وغیره. اگرباوسایلی ممکن بود که اصل تلفظ این‌اسامی خاص وضبط شکل یونانی آن باالفبای یونانی درین کتاب ضبط میشد البته مناسبتر بود .

گاهی اوقات درضبط بعضی‌اصطلاحات بصورت صحیح واولیه وسواس خاصی دارد چنانکه دربیشترجاها بجای کلمهٔ ازدواج معمولی

زواج (ص ۲۰۵۹) و بجای تصمیم گرفتن و تصمیم داشتن : تصمیم‌کردن بکار برده است وهم چنین اصطلاح ترکیبی جالب « حکومت سه‌مرده » (ص۲۲۹٤، ۲۳۳۹)[۱].

بغض نکات هم هست که اندك تسامحی در آن میتوان یافت مثل کلمهٔ «گدروزیا» که مرحوم پیرنیا همه جا به پیروی از اروپائیان آنرا بلوچستان خوانده است وحال آنکه‌گدورزیا سرزمین جیرفت کرمان است ، نه بلوچستان، وحتی تابعد از اسلام نیز این ناحیه بنام «جردوس» (محرف جدروس ـ گدروز) خوانده میشده‌است[۲]، یا وجه تسمیهٔ ابنیه و آثاری بنام دختر مثل «قلعهٔ دختر و کتل دختر و پل دختر» که مرحوم پیرنیا عقیده دارد بعلت صعب‌العبور بودن و عدم دسترسی مردم بآن‌نام شهرت یافته و گوید: «دختر بمعنی سخت یا محکم استعمال شده ، و باید این معنی را ترجیح داد »[۳].

بنده ضمن‌تحقیقی که درین باب کرده‌ام گمان دارم که این‌معابد منسوب به «ناهید» فرشتهٔ آب وانوثت بوده وحتی این‌شوخی را هم در مقاله‌ای که تحت‌عنوان «ابنیهٔ دختر» چاپ‌شده‌است‌با مرحوم پیرنیا کرده‌ام که : اگر مرحوم‌پیرنیا این عقیدهٔ «محکم وسخت بودن را » درباب «کتل

۱– Triumvirat

۲ ـ رجوع شود بتاریخ کرمان مصحح نگارنده ص ۱۰ ومعجم البلدان یاقوت حموی ، (جردوس)

۳ ـ ایران باستان ص ۲۷۰۲

دختر» صحیح بدانند ، درباب کتل پیرزن چه خواهدفرمود .؟![1]

بحث دربارهٔ کتاب درین مبحث نمی‌گنجد، دراوایل فصل اشاره کردیم که حق مرحوم پیرنیا ازجهت ایران باستان برملت ایران باقدری تسامح (یعنی منهای شوروحال وذوق وتعصب فردوسی وقدرت ادبی او) چندان کم ازحق فردوسی نیست. این بیان اگرظاهراً اغراق بنظر آید، باید توجه داشته باشیم که ما امروزصحبت ازایجاد تاریخی می‌کنیم که مربوط به ۲۵۰۰ سال پیش ازاین ایران است ومتأسفانه تاپنجاه سال پیش برای ما مجهول ونامعلوم بود ، مقام وشخصیت مردانی مانند کورش که مقام رهبرعالم بشریت‌را یافته ونجات دهنده‌لقب گرفته وحتی بعضی اورا ذوالقرنین مذکوردرقرن خوانده‌اند[2] ، تاچهل سال قبل برای ایرانیان مجهول بود . کسی نام داریوش و خشایارشا را نمی دانست ، حیطهٔ حکمرانی ومقام فرماندهی هخامنشیان وپارت‌هاومادهارا کسی تشخیص نمیداد ، منابع ایران بکلی ازمیان رفته بود وبه منابع یونانی و رومی واروپائی کسی دسترسی نداشت ودرحقیقت ایران بود وتاریخی مبهم از ساسانیان به بعد ، پس کجا اغراق است اگر بگوئیم مشیرالدوله زندهٔ کنندهٔ ایران باستان است؟

البته درزمان قاجاریه ، بعضی ترجمه‌های ناقص ازفصول تواریخ

---

۱ - رجوع شود به مقالهٔ مفصل نگارنده تحت عنوان « ابنیه دختر و قلعه دختر کرمان» مجلهٔ باستانشناسی شمارهٔ ۱ـ۲ ص ۱۰۵ تا۱۳۷، و خاتون هفت قلعه .

۲ - رجوع شود به ذوالقرنین یا کورش کبیر ، تألیف ابوالکلام آزاد ، ترجمهٔ نگارنده ، چاپ چهارم تهران ، ۱۳۴۵

اروپائی میشد ، (مثلا اعتمادالسلطنه فصل عبور اسکندررا از تواریخ اروپائی درجلد اول مرآت‌البلدان آورده است ویادرباب استخروپارس وپازارگاد مباحثی بسبك امروزی بااستفاده از تحقیقات تاریخی جدید ترتیب داده حتی تاریخ اشکانیان و ساسانیان را نوشته و یا ترجمه کرده، هم چنین مؤلف فارسنامه ویا آثارالعجم چیزهایی درباب تخت‌جمشید و نقش رستم وسایر آثار تاریخی قدیم نوشته و ترجمه کرده‌اند) ولی کار مشیرالدوله دیگر است و خدمت او برهیچ یك ازاهل فن و تحقیق پوشیده نیست و بجاست سخن را ختم کنیم و از قول فردوسی درباب ایران باستان بگوئیم که .

پی افکندم از نظم کاخی بلند   که از بادو باران نیابد گزند

فهرست عام

الف

ت

ذ

ر

ز

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

فهرست منابع و مآخذ

الف ـ کتابها

آدمیت ، فریدون

امیرکبیر ایران ،

احرار، احمد

مردی از جنگل، تهران ، ۱۳۴۶ ش

ادیب هروی

تاریخ پیدایش مشروطیت ایران

اسکندری ، عباس

کتاب آرزو، تهران

اعتمادالسلطنه ،

روزنامه خاطرات ، بکوشش ایرج افشار ، ۱۳۴۵ ش

منتظم ناصری ، چاپ سنگی

اعظام الوزاره قدسی

تاریخ صدساله ایران ، تهران ، ۱۳۴۲ ش

افشار ، ایرج

یادداشتهای قزوینی ج ۸، تهران ۱۳۴۵ ش

شش مشیرالدوله (مقالات جهان نو)

روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه ، ۱۳۴۵ ش،

افضل‌کرمانی (ابوحامد)

عقدالعلی للموقف‌الاعلی، به‌کوشش‌علیمحمد عامری ۱۳۱۱ ش .

اقبال آشتیانی

تاریخ مغول ، تهران ـ ۱۳۳۴
تجارب‌السلف هندوشاه ، ۱۳۴۴ش
یادداشتها، مجله دانشکده ادبیات سال ۹
ترجمه سه‌سال دردربار ایران، فوریه

امیر گیلانشاه

یکصد و پنجاه سال سلطنت ، تهران ، ۱۳۴۰ ش

اوژن (سرهنگ)

تاریخ بختیاری ، ضمیمه مجله وحید

ایوانف م. س.

انقلاب مشروطیت ایران، مترجم (؟) تاریخ چاپ (؟)

باستانی پاریزی

خاتون هفت قلعه ، ۱۳۴۴ ش
حواشی تاریخ کرمان (سالاریه) ۱۳۴۰ ش

برون ، ادوارد

انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه، تهران، ۱۳۲۹ ش

بهار، **ملک‌الشعرا (محمدتقی)**

تاریخ مختصر احزاب سیاسی،تهران، ۱۳۲۳ ش

بهمنش ، احمد

ترجمهٔ فرهنگ اساطیر یونان و روم، تهران، ۱۳۴۱ ش

پیرنیا **(حسن ، مشیرالدوله)**

ایران باستان، چاپ جیبی ۱۳۴۱ ش
ایران باستانی تهران، ۱۳۰۶ ش

پیغمبر دزدان

تصحیح باستانی پاریزی، چاپ چهارم ۱۳۴۶ش

تقی‌زاده ، حسن

تاریخ مختصر مجلس ایران

سخنرانی درباشگاه مهرگان

تیموری ، ابراهیم

اولین مقاومت منفی در ایران ،

عصر بی‌خبری، تهران، ۱۳۳۲ش

حاج نایب‌الصدر شیرازی

طرائق‌الحقایق، چاپ سنگی

(؟)

حکومت خانواده‌ها در ایران،

خان ملك ساسانی،

سیاستگران دورهٔ قاجار، ج ۲، ۱۳۴۶ ش

خواجه نوری، ابراهیم

بازیگران عصرطلائی، تهران، ۱۳۲۲ ش

دولت‌آبادی، یحیی

حیات یحیی

دهگان، ابراهیم

تاریخ اراك ، اراك ، ۱۳۴۵ ش

رائین، اسماعیل

انجمن‌های سری در تاریخ‌مشروطیت ایران، ۱۳۴۶ ش

رضازاده شفق، صادق

دیوان عارف، برلن ۱۳۰۲ ش

رضاشاه پهلوی

یادداشتهای رضاشاه، از انتشارات مجلهٔ ترقی،

زین‌العابدین شیروانی (مستعلی‌شاه)

بستان‌السیاحة چاپسنگی

سایکس، (ژنرال)

تاریخ ایران، ترجمهٔ فخرداعی‌گیلانی، تهران، ۱۳۲۵ ش

سپهر، مورخ‌الدوله

ایران درجنك بزرگ، تهران، ۱۳۳۶ ش
مقالات در سالنامه دنیا ومجلهٔ وحید

سپهرم، امیر مسعود

اشعار جاویدان پارسی

سعادت نوری (حسین)

تاریخ مشروطیت‌ایران وجنبش وطن‌خواهان اصفهان وبختیاری (تصحیح) تهران، ۱۳۳۵ ش

مقالات درروزنامهٔ اصفهان ومجلهٔ وحید

سهیلی خوانساری

مقدمهٔ دیوان خواجو

شمیم، علی اصغر

ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، تهران، ۱۳۴۲ ش

شهریور، احمد

تاریخ خطی، نقل ازتاریخ مختصر احزاب سیاسی؛

صدر بلاغی،عبدالحجة

تاریخ نایین .

صفائی، ابراهیم

رهبران مشروطه، تهران، ۱۳۴۵ ش

عارف قزوینی

دیوان اشعار، به اهتمام دکترشفق، تهران، ۱۳۰۳ ش

فاتح، مصطفی

پنجاه سال نفت ایران، تهران، ۱۳۳۵ ش

فخرائی، ابراهیم

سردارجنگل، تهران، ۱۳۴۴ ش

فخرداعی

ترجمه تاریخ ایران سایکس، تهران، ۱۳۳۵ ش

فروغی، محمدعلی

حکمت‌سقراط، تهران، چاپ جیبی

فوریه،

سه سال در دربار ایران، ترجمهٔ‌عباس‌اقبال آشتیانی،تهران، ۱۳۲۶ش

قزوینی، محمد

وفیات معاصرین، بکوشش ایرج افشار، ومجلهٔ یادگار

کاساکوفسکی،

خاطرات‌کلنل‌کاساکوفسکی، ترجمهٔ عباسقلی جلی، چاپ جیبی

کسروی، احمد

تاریخ مشروطهٔ ایران، تهران، ۱۳۳۰ ش

تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان، تهران، ۱۳۳۳ ش

مامونتوف، ن. پ.

حکومت تزار ومحمدعلی میرزا، ترجمهٔ شرف‌الدین قهرمانی، تهران، ۱۳۰۹ش

مانی، شکرالله

تاریخچهٔ نهضت‌کارگری درایران، تهران، ۱۳۲۵

محمود محمود

تاریخ روابط ایران وانکلیس.

مختاری، حبیب‌الله

تاریخ بیداری ایران،

مردوخ، محمد

تاریخ مردوخ، تهران‌چاپخانه ارتش (تاریخ چاپ؟)

مستوفی، عبدالله

زندگانی من یاتاریخ اجتماعی واداری ایران در دورهٔ قاجاریه

معیرالممالك، دوستعلی‌خان

یادداشتهایی اززندگی خصوصی ناصرالدین‌شاه، تهران،تاریخ‌چاپ(؟)

مکی، حسین

کودتای ۱۲۹۹ یا تاریخ بیست سالهٔ ایران، تهران، ۱۳۲۳ ش
زندگانی سیاسی احمدشاه قاجار

ملك‌زاده، مهدی (دکتر)

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۳۱ش

میرخواند

روضةالصفا، تهران ۱۳۳۹ ش

ناظم‌الاسلام‌کرمانی (محمد)

تاریخ بیداری ایرانیان، با مقدمهٔ سید محمد هاشمی کرمانی
تهران ۱۳۳۲ ش

میرزاحسن فسائی

فارسنامهٔ ناصری، ۱۳۱۳ ق

نوری اسفندیاری

رستاخیزایران، تهران، ۱۳۳۵ش

وزارت خارجه انگلستان

کتاب آبی، بکوشش سردار اسعد بختیاری، تهران، ۱۳۳۰ ق

وزارت خارجه ایران

اسناد محرمانهٔ سیاسی،

وزیری، احمدعلی

تاریخ کرمان (سالاریه) بکوشش باستانی پاریزی، تهران ۱۳۴۰ش

ویل دورانت

مشرق گاهوارهٔ تمدن، ترجمهٔ احمدآرام، تهران ۱۳۴۳ ش

وکیلی طباطبائی (رضا)

تاریخ عراق عجم، باهتمام دکتر منوچهرستوده،
ضمیمهٔ فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۴۶ش

هدایت، مخبرالسلطنه، (خانبابا)

خاطرات وخطرات، تهران، ۱۳۴۴ش
گزارش ایران، چاپ‌سنگی

هدایت، رضاقلی‌خان

روضةالصفا، جلد قاجاریه. تهران، ۱۳۳۹ش

هندوشاه نخجوانی

تجارب‌السلف، تصحیح‌عباس اقبال، تهران۱۳۴۴ ش

هوگو، ویکتور

بینوایان، ترجمهٔ حسینقلی مستعان ، تهران، ۱۳۱۰ش

ب ـ مجلات وجراید

اصفهان (روزنامه) امیرقلی امینی
اطلاعات ماهانه (عباس مسعودی) سال ۳۰ -۳۲-۳۵-۳۶-۱۳۳۷
اطلاعات دریك ربع قرن، نشریه اطلاعات
باستانشناسی(مجله) سال ۱۳۳۷-۱۳۳۸
جهان نو (حسین)حجازی سال ۱۳۳۷-۱۳۳۸
حبل المتین (سیدجلال‌الدین مؤیدالاسلام) سال سی‌وسوم
خواندنیها (علی‌اصغر امیرانی)
خوشه (دکترعسکری) سال ۱۳۴۰
دانشکده حقوق- سالنامهٔ ۱۳۱۷
دنیا (سالنامه) (طباطبائی) سال ۱۸ و۲۴
راهنمای کتاب، ایرج افشار سال دهم
صوراسرافیل (میرزاجهانگیرخان)
نو بهار(ملك‌الشعراء بهار)
یادگار (عباس‌اقبال)
یغما (حبیب یغمائی) سال پنجم

تصحیح اشتباهات

ص	سطر	صحیح	ص	سطر	صحیح
۲	۱۶	حسین‌شاه	۱۷۲	۲	تنکابنی
۲۵	۵	دارید	۲۱۱	۱۳	عدل‌اسفندیاری
۲۵	۱۷	یغما، سال	۲۵۱	آخر	تاریخ‌مردوخ
۳۰	۲۱	مؤیدالدوله	۲۵۲	۱۷	تاریخ‌مختصراحزاب
۴۸	۱۲	جمادی‌الاول	۲۶۲	آخر	زندگانی‌من
۴۹	۲۱	علیه ماعلیه	۲۸۸	۱۴	مشیرالدوله
۵۲	۱۰	محنت	۲۹۹	آخر	زندگی‌سیاسی..
۵۵	۷	چین پولی	۳۳۷	۳	گائوك آلمانی
۷۰	آخر	یادداشتهای‌خصوصی	۳۵۱	۱۱	عندلیب
۹۸	آخر	تاریخ مختصر احزاب سیاسی	۳۵۵	۸	حیات یحیی
			۴۵۶	۲	اینجانب
۱۰۶	آخر	انقلاب‌مشروطیت ایران	۴۵۹	۲۳	تعیین
			۴۸۰	۱۳	قاجاریه
۱۱۷	۳	مارلینگ	۴۹۴	۸	تابع
۱۲۱	آخر	قرآن‌مجید	۴۹۶	۴	چراغعلی‌خان
۱۵۷	۲۲	سربازی	۵۲۸	۳	طومانیانس

آثار مؤلف این کتاب

الف - مربوط به کرمان

۱- آثار پیغمبر دزدان (چاپ اول ۱۳۲٤ کرمان- چاپ دوم ۱۳۲۹- چاپ سوم ۱۳٤۳ - چهارم (۱۳٤٥)

۲- نشریهٔ فرهنگ کرمان (۱۳۳۳)

۳- راهنمای آثار تاریخی کرمان (چاپ فرهنگ کرمان-۱۳۳۵)

٤- دورهٔ مجلهٔ هفتواد (کرمان) (۱۳۳٦-۱۳۳۷)

۵- تاریخ کرمان، تصحیح و تحشیهٔ تاریخ وزیری درحدود ۸۰۰ صفحه، (۱۳٤۰)

٦- منابع ومآخذ تاریخ کرمان، ضمیمهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، (۱۳٤۰)

۷- سلجوقیان وغز در کرمان تصحیح تاریخ محمدبن ابراهیم، (۱۳٤۳)

۸- فرماندهان کرمان، تصحیح وتحشیهٔ تاریخ شیخ یحیی (۱۳٤٤)

۹- جغرافیای کرمان، تصحیح و تحشیهٔ جغرافی وزیری (۱۳٤٦)

ب - آثار دیگر

۱۰- یاد بودمن (مجموعه شعر) (۱۳۲۷)

۱۱- ذوالقرنین یا کوروش کبیر (چاپ اول ۱۳۳۰- چاپ دوم ۱۳۳۲ چاپ سوم ۱۳٤۲ - چاپ چهارم ۱۳٤٥)

۱۲- یادویادبود (مجموعهٔ شعر) (۱۳٤۱)

۱۳-محیط سیاسی وزندگانی مشیرالدوله، (۱۳٤۱ وچاپ دوم ۱۳٤٤)

۱٤- اصول حکومت آتن (ترجمه از ارسطو، از انتشارات مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، با مقدمهٔ استاد دکتر غلامحسین صدیقی) (۱۳٤۲)

۱۵- خاتون هفت‌قلعه (مجموعهٔ مقـالات تاریخی) (۱۳٤٤)

۱۶- یعقوب لیث (۱۳٤٤)

۱۷- آسیای هفت سنگ (مجموعه‌مقالات) (۱۳٤٦)

۱۸- تلاش آزادی (۱۳٤۷)

زیر چاپ :

۱۸- اخبار ایران ازابن اثیر (ترجمهٔ الکامل) چاپ دانشگاه تهران

